عمل صالح موسوم به شاه
جہاں نامہ -

عملِ صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ : دکتر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: دکتر وحید قریشی

مجلسِ ترقیِ ادب

۲۔ کلب روڈ۔ لاہور

طبع دوم : مارچ ۱۹٦۷ ع

تعداد : ۱۱۰۰

ناشر : سید امتیاز علی تاج ، ستارۂ امتیاز
ناظم مجلس ترقیِ ادب ، لاہور

مطبع : زرین آرٹ پریس ، ٦۱ ریلوے روڈ ، لاہور

مہتمم : محمد ذوالفقار خان

قیمت : [illegible] روپے

عمل صالح

جلد دوم

فہرست مضامین

نمبرشمار	عنوان	صفحه

نمبرشمار	عنوان	صفحہ

نمبرشمار	عنوان	صفحه

نمبرشمار	عنوان	صفحه

آغاز سال هفتم از جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی

چون سلطان سیارگان بسریر زرفشان حمل برنشسته روی زمین را به بساط انبساط برآراست و چاربازار گیتی رواج و رونق کلی پذیرفته گلشن روزگار آب و رنگی دیگر یافت انجمن جشن نوروزی بفرمان خدیو ہفت کشور بزیور نوادر بحری و کانی از در و گوہر و سیم و زر زینت دیگر گرفته ابواب شگفتگی و نزہت بر روی نظارگیان عالم کشاد - و سریر میناکار گوہرنگار از تمکن آن عرش مکانت کرسی مکان پایهٔ تمکن دیگر بدست آورد - و فیض عطای آن بحر دل ابر کف بخشش و بخشایش را رواج و رونق تازه داد - آنگاه بر مراتب و مناصب و وظایف ارباب رواتب افزوده بسی مدارج ارباب مراتب مذکوره احداث نیز فرمودند - از جمله درین روز سعادت اندوز سپهدارخان که در کاردانی و کارگذاری از امثال و اقران در پیش بود بنا بر نیت صالح بتازگی مشمول عواطف والا گشته درجهٔ منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه ہزار دو اسپه سه اسپه رفعت گرای گردید - و به تقدیم خدمت صوبه‌داریٔ گجرات که بنا بر وجوه شتی[1] از باقر خان تغیر پذیر شده بود سرافرازی یافته ہمدرین محفل مخلع به خلعت فاخره و مختص بعنایت فیل و اسپ مرخص گشت - و ہمدرین روز طرب افروز امام‌قلی نامی که از جانب شاه صفی دارای ایران مصحوب خیرات‌خان رسول قطب‌الملک برسالت گولکنده نامزد شده بود از بساط بوس انجمن حضور پر نور بر کام خاطر فیروز گشته نامهٔ که شاه صفی مصحوب او بدرگاه والا ارسال داشته بود گذرانید - و پیشکشی مشتمل بر سایر نوادر تحف و نفایس طرف ایران کشید - از جمله بیست سر اسپ عربی نسب عراق حسب بنظر انور درآورد - که ہمگی بہمه حساب بر بادپای برق رفتار سحاب سبقت میگرفتند -

---

۱- قلمی ''شتی'' ندارد (و - ق) -

و در تند روی تقدم بر تگاور آتش عنان صرصر اشتلم نموده بهٔ‌نرمئی پویه نوند بادیه نورد آب[۱] را سبق روانی میدادند با چند شتر بختی که از تندی پویه و خوبی خرام به شتاب بخت موافق[۲] و اقبال مقبل دم از مقابل کوبی میزدند و در سرعت دوادو از جمازهٔ خودرو باد قبول گوی[۳] میبردند - و چند سر استر راهوار صبا رفتار که بهنگام جلوریز قاصد تیز پر سبا یعنی پیک سبک خیز بدبد را گران جان وکند پای میخواندند - و دیزهٔ بروجی و تذرو شعشعه[۴] مهر انور را کودن پالانی مینمودند - از آنجا که آمد اقبال است تمامی پیشکش او بنظر قبول آن سرور درآمده بانعام خلعت فاخره و چهل بزار روپیه نقد سمت اکرام پذیرفت - و ده بزار روپیه به پاینده بی اوزبک که از ماوراءالنهر بعزیمت طواف حرمین مکرمین راهگرای شده بود مرحمت گشت - بالجمله حسب‌الامر والای نیر اعظم روی زمین سامان طرازان بتهیهٔ اسباب چراغان اطراف تالاب سهرند پرداختند - و شب این روز عشرت افروز بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - چنانچه ماه منیر که در جنب پرتو این شب فروغ افزا ظهور و بروز کرمک شب افروز نداشت بنور اندوزی درآمده ذخیرهٔ روز نیک و بد آماده ساخت - و روزگاری دراز از فرط استغناء طبع بی نیاز بوده به ترک دریوزهٔ مهر انور پرداخت - تمام شب از عکس انوار شمع و فروغ چراغ که در دل آب نمایان بود بر حباب صدف گوهر شب چراغ مینمود - نشای تفرج تماشائیان دوبالا شده سطح آب آسمانی پر ستاره بنظر اہل نظاره درآمد - و چون آن گل زمین که از کمال نزہت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین بود بغایت خاطر پسند و دل نشین افتاد بنا برین بندگان حضرت بر آن شدند که نشیمن عالی بهندسهٔ غریب و وضع نظاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یک روی آن بهشت روی زمین بسوی تالاب و روی دیگر بجانب باغ باشد - و در لحظه طرحی تازه و نقشی بدیع که به ہیچ وجه نظیر آن در شش

۱- قلمی ''آب'' ندارد (و - ق) -
۲- قلمی عوض ''موافق و اقبال'' امان اقبال (و - ق) -
۳- در قلمی بجای ''گوی'' گرو (و - ق) -
۴- قلمی دیز بردعی و دروه شعش (و - ق) -

جهت بنظر نظارگیان درنیامده بود رسم نمودند - و دیانت خان فوجدار سرکار سرہند را بر سر سرانجام آن کار داشتند که در ساعت مسعود رنگ ریخته بیدرنگ اساس بنهد -

دوم ماه ماہچهٔ لوای والای آن دوبمین نیر اعظم از افق سرزمین سهرند طلوع نموده بسمت مقصد ارتفاع یافت - و بعد از طی دو منزل بکنار آب ستلج رسید - دہم ماه ساحل رودبار بیاه قرارگاه دریای لشکر طوفان اثر خاقان بحر و بر شد - روز دیگر که عید ماه رمضان بود در آن خجسته مقام قرار اقامت یکروزه اتفاق افتاد - و چون بارگاه محیط فسحت در آن سوی رودبار برای نماز عید افراشته شده بود حضرت بادشاه اسلام شعار دیندار خورشیدوار ظلال افاضت انوار ظل الہی بر سر هلال سفینه افگندند - چون کشتئ اقبال قبول آن حضرت مانند باد دبور از آب عبور نمود و آن سرور بسان مہر انور پرتو طلعت ہمایون بر مدار سرادق شفق گون بادشاہی که از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهر نشان که مانند شادروان نور سپیدهٔ صبحگاہی از ماه تا ماہی را فرو گرفته بود انداختند - و در آن مجمع که از فرط کثرت جمعیت و فر حضور پر نور آن عزیز کردهٔ حضرت عزت جل شانه جامع دمشق بل مصر جامع شده بود با جمیع علمای اسلام و ائمهٔ انام نماز عید صیام ادا نمودند -

درین ایام بحکم قضایای آسمانی کریمهٔ که از مواہب حضرت متعال به شاہزادهٔ بلند اقبال موہب شده بود آہنگ گلگشت قصور جنان و ریاض رضوان نمود - لاجرم طبیعت قدسی سرشت آن باعث استقامت قوایم سریر دولت که ہرگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفوتکدهٔ صفا نگشته بود بعلت افراط الم و غصه رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تب محرق کشید[۱] - و لمحه لمحه شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر گشته مدت امتداد یافت - و ازین رو حضرت خلافت مرتبت بی نهایت اندوہناک گشته افراط حزن و ملال خاطر عاطر آن حضرت مرتبه به مرتبه بمراتب کمال رسید - و نواب قدسی القاب بادشاہزادهٔ جهانیان بیگم صاحب نیز درین باب قلق بجای رسانیدند که دون آن مرتبه مافوق

۱- به تب محرق منتهی شد - قلمی (و - ق) -

اندازهٔ تصور است ـ و بنا بر افراط محبت که به برادر فرخنده سیر داشتند تجویز دوری ننموده سرادق شاہزاده را نزدیک بحریم حرم خلافت نصب فرمودند ـ و گاه بیگاه متفقد احوال آن والا اقبال بوده ہمراه بندگان حضرت ہر روز چندین مرتبه مراسم عیادت بجا می آوردند ـ چون اطبای پای تخت باوجود کمال مهارت غفلت نموده پی به تشخیص مرض نه بردند فرمان عالیشان بطلب وزیرخان که در فن حذاقت نظیر خود ندارد و از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاہزادہای والا مقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت ـ و خان مذکور بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاہور روانه شده روز یکشنبه چهاردہم ماه خود را بملازمت شاہزاده رسانید ـ و تشخیص مرض و عرض آن نموده به معالجه پرداخت ـ و در اندک وقتی بنا بر سودمندیٔ تصدق و دعا بل توجه عالی و ہمت والای بادشاه دین و دنیا که بانواع سعادت دنیوی و اخروی مؤید و موفق سرمد اند دوا و مداوا مفید افتاد و بهبودی چهرهٔ ظهور نمود ـ عاقبت مزاج مقدس شاہزادهٔ اقبالمند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کلی حصول یافت ـ وزیرخان بنا بر انتظار ساعت سعید ملازمت به لاہور معاودت نمود که در وقت معهود احراز این سعادت عظمیٰ نماید ـ و بندگان حضرت ازین جهت خاطر جمع نموده شانزدہم ماه کنار تالاب خواجه ہشیار که در خارج دارالسلطنت لاہور بسیار بموقع واقع شده مرکز اوتاد و مربط اطناب سرادق جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید ـ

ہفدہم ماه مطابق ہفتم شوال که ساعت مسعود بود حضرت خلافت منزلت ازین منزل که مطرح اشعهٔ ورود آن ظل ظلیل حضرت نورالانوار شده بود بمعنان دولت و سعادت بر فیلی کوه شکوه در حوضهٔ زرین که چتریٔ آنرا بتصرف دقیقه رس حضرت اقدس بر صورت چتر مدور ساخته بودند سوار شده متوجه شهر گشتند ـ درین حال وزیرخان خود را به ملازمت اشرف رسانیده غبار نعال مراکب موکب اقبال را که کحل‌الجواہر ابصار ہر سیاه و سفید است توتیای ضیای امید ساخته ہزار مهر و ہزار روپیه بطریق نظر گذرانید ـ و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگره و میرزا والی و سزاوار خان

پسر لشکر خان فوجدار لکهی جنگل و دیگر کومکیان صوبهٔ پنجاب و سایر اعاظم و اشراف و اکابر و اعیان و اهالی و موالیٔ لاهور که بنا بر رسم پذیره باستقبال موکب اقبال برآمده بودند پذیرای سعادت زمین بوس گردیدند - و بعد از یک پهر روز که ساعت سعادت گرای گردید ساحت دولتخانهٔ مقدس از نزول اقدس پایهٔ کرسئی بشتمین غرفهٔ این طارم مقرنس یافته کروبیان عالم بالا و ملاء اعلی کارگاه بوقلمون چرخ اطلس در راه بادشاه آسمان جاه بر سبیل پاانداز گستردند -

نوزدهم ماه که فرخنده جشن شرف آفتاب برسم معهودهٔ همه ساله روکش پیرایش نگارخانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شده بود - چنانچه از اسباب نکوئی و نکویٔ اسباب چیزی که نداشت گوئی همین نظیر و قرین بود - در آن روز شرف اندوز بطریق همه روز جهانی امیدوار از فرط داد و دهش آن کام بخش داد مراد خاطر و کام دل از نهال تمنا و نخل امید بر خورده ثمر چیدند - و خرمن خرمن حاصل تخم آرزو که کاشتهٔ دیرینه بود برداشتند -

و سعید خان صوبه دار کابل که در مدت جلوس اقدس از زمین بوس آستان مقدس مراد دل حاصل نه کرده بود درین روز بدرگاه اعلی رسید و خود را بآرزوی دیرینه رسانیده برکام خاطر فیروز شد - هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و صد اسپ و همین عدد شتر بختی بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - چون وزیرخان در عرض مدت صوبه داریٔ پنجاب نفایس و ظرایف هر دیار و هر مکان از جواهر بحر و کان و آلات مرصع و زرین و اوان سیمین مصنوع صنعت پیشگان همه روی زمین و انواع اقمشهٔ ایران و توران و هند و فرنگ و ختا و[1] [ختن]ع و امثال اینها از آن و این چندانکه تصور کمیت و کیفیت نتوان نمود برای پیشکش بادشاه بحر و بر و خاقان هفت کشور آماده ساخته بود درین روز به ترتیب چیده از نظر انور گذرانید - بنا بر آنکه این معنی از روی صدق ارادت و صورت حسن عقیدت ازو سرزده بود خدمتگاریٔ او بغایت مستحسن و محسن افتاد - و از راه سرافرازیٔ آن عمدة‌الملک پرتو نظر قبول بر موازی مبلغ چهار لک روپیه از آنجمله یافت -

---

۱- ع [چین]ل -

نجابت خان چون خدمت فوجداری کوه دامن کمایبنغی سر کرده بود منظور نظر عنایت شده مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه بپایهٔ سه ہزاری ذات و دو ہزار سوار رسید ـ قلیج خان از صوبهٔ ملتان رسیده [۱][ہژده اسپ عراق و لختی اقمشهٔ ایران بنظر انور در آورد]ع ـ از جمله پیشکش شاہزادہای جوان بخت اقبالمند و امرای عقیدت منش اخلاص پیوند که از نوروز اسعد تا روز شرف اشرف مقبول نظر انور افتاد به مبلغ دوازده لک روپیه کشید ـ

بیست و پنجم فروردی ماه بطواف روضهٔ ملائک مطاف حضرت جنت مکانی توجه نموده بنا بر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه آمادهٔ ادای حق تعظیم گشته پیاده شدند ـ و بعد از مراعات آداب معهودهٔ زیارت آن مرقد مقدس ادای وظایف مقرره از اعطاء مجاورین و انعام خدمهٔ روضه فرمودند ـ و خیرات و صدقات مساکین و عجزهٔ دارالسلطنت لاہور خصوص سکنهٔ جوار حظیرهٔ خطیره اصناف خاطر ضعفا به فعل آوردند ـ و ده هزار روپیه از سرکار و نصف این مبلغ از پادشاہزادہای والا مقدار و دو ہزار روپیه بابت آصف جاہی که برسم خیرات آورده بود بر سایر مستحقان بخش فرمودند ـ

درین ایام فرخنده فرجام که عرصهٔ دارالسلطنت لاہور از میامن اقامت موکب سعادت غیرت ریاض رضوان بود بنا بر کمال معدلت گستری و رعیت پروری نخست به درست ساختن شکست و ریخت خرابآباد قلوب صاحبدلان پرداخته معمورهٔ عمارت جاوید ساختند ـ آنگاه از راه وفور رافت و مرحمت مرمت احوال پریشان عموم سپاہی و رعیت آن ولایت خصوص تحقیق و تشخیص کیفیت سلوک عمال اعمال خالصات دیوانی و شقداران محال جاگیرداران نمودند ـ پس از پرداخت این معانی بمرمت اندیشی عمارات دولتخانهٔ دارالسلطنت که از دیرباز کسی بدان نه پرداخته بود توجه تام مبذول داشتند ـ بنا بر آنکه عمارات غلسخانه و خوابگاه در اصل باعتبار طرح و وضع دل پسند و خاطر خواه آن حضرت نبود معماران ہندسه

۱ـ ع [پیشکش نمایان از اسپان عراق و سایر نفایس و نوادر ایران در آورد]ل ـ

پرداز حسب‌الامر اعلی بتازگی طرحهای غریب نظر فریب رسم نموده از نظر مشکل پسند گذرانیدند - و رنگ ریختن و بنا نهادن و باتمام رسانیدن طرحی که از آنجمله مختار افتاده بود باهتمام وزیرخان و سایر متصدیان لاهور بازگذاشتند که تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر اتمام پذیر سازند - هم چنین روش هندسه و طرح عمارات شاه برج که در عهد حضرت جنت مکانی طرح افگنده اساس آنرا از زمین برآورده بودند و تا غایت همچنان مانده فرمودند طراحان نیرنگ طراز رنگ طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود ریختند - و شرح کمیت و کیفیت آنرا یمین‌الدوله که در باب طراحیها و تصرفات درین باب ید طولی دارد حسب الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار مطرح ثبت کرده بمهندسان سپرد که عمل آن دستور اکمل را دستور العمل سازند - و دربارهٔ سرانجام مصالح عمارت شاه برج که کمال فسحت و عظمت بنا دارد چنانچه در بر رسته از آن که بعرف معماران لای خوانند سه لک خشت پخته صرف میشود کمال اهتمام نموده اتمـــام آنرا نیز در مدت مقرر معین فرمودند - چون یمین‌الدوله در سمت قلعهٔ شهر پناه بر کنار میدان نخاس که مجمع اهل سود و سودای این مصر جامع است منازل عالی بنیاد رفیع العماد اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده باهتمام تمام سمت اتمام داده بود و درینولا بجهت تحصیل یمن و برکت و تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پرنور آن حضرت نموده - بنا بر رعایت جانب خان والا جناب ساحت آن عالی منزل غرهٔ اردی بهشت از فر ورود مسعود آن قرة عین اعیان وجود و مظهر حسن ایجاد سخا و جود روکش قصور و منازل بهشت موعود شد - و ازین رو نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آن رشک سرابستان ارم معهود بتازگی آبروبخش کهن طارم چرخ کبود گردید - فی‌الواقع این فرخنده منزل که قبل از نزول اجلال خیل سعادت و وصول کوکبهٔ اقبال و دولت و ادراک پرتو نظر قبول آن حضرت در بلندیٔ قدر و منزلت و ارجمندیٔ زینت و مرتب و وفور زیب و زینت و ظهور انواع خصوصیت و مزیت بمرتبه‌ای بود که همگی اصحاب خبرت و عبرت از جهان گردان

منصب سابق قلیج خان که چهار ہزاری ذات و سوار بود دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت - و از عنایت خلعت و اسپ نوازش پذیرفته به ملتان مرخص گردید - محلدار خان دکنی بمرحمت خلعت و اسپ و علم و انعام بیست ہزار روپیه و تقدیم خدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرفراز گشته دستوری آنجانب یافت -

از سوانح این ایام فسخ عزیمت گلگشت کشمیر بهشت نظیر است درین آوان و تاخیر آن نهضت مقرر تا رسیدن ساعت مختار دیگر - و سبب ظاهری این معنی سوای اقتضای قضاء ارادهٔ مقلب قلوب که عارف به نیات و خصوصیات و معروف به فسخ عزایم و فسخ ارادت است آنکه چون در مبادی ایام نزول دارالسلطنت لاهور اول اردی بهشت مبداء انشاء سفر دویمین بهشت موعود یعنی کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود - و ثانیا از مضامین واقعه نویسان آنسمت سمت ظهور یافت که رهگذرها و گریوها پیش از اوایل خورداد از زیر برف ظاهر نمی شود لاجرم وهن و فتور در مبانئی آن اراده راه یافت - و چون نزدیکی ماه ذی قعده که نواب مهد علیا در روز چهارشنبه هفدهم آن به فردوس اعلیٰ خرامیده اند نزدیک در رسیده بود - بنابر آنکه در سر تا سر ماه مذکوران مهر سپهر سروری چون صبح صادق سراپا سفید پوش می باشند - و از ارتکاب انواع مستلذات طیبه مثل تزیّن و تفرج و طرب و غنا و رود و سرود اجتناب فرموده مقید به مطلق رامش و آرامش نمی شوند - ایام سایر آن شهر که آن معانی مخصوص چهارشنبه است اینمعنی مویّد تاخیر افتاد - چه درین صورت مرضی خاطر عاطر نیامد که ایام کلفت و کدورت در منازل کشمیر و متنزهات آن بهشت آباد بگلگشت شگوفه و تفرج لالهٔ جوغاسو (؟) و تماشائی گل و سنبل و نظارهٔ باغ و راغ بسر برند - لاجرم دقایق شناسان درج پیهای هندی و فارسی را در باب اختیار ساعتی دیگر مامور فرمودند - و غرهٔ ماه خورداد که فرخنده روزی بود در کمال میمنت و نیک اختری جهت نهضت موکب منصور بسمت مذکور مقرر شد - بنابرین قرارداد پس از انقضای مدت موعود و رسیدن عهد معهود در همان ساعت سعادت ضمان همعنان دولت و اقبال از دارالسلطنت لاهور توجه اعلیٰ بسوی مقصد اتفاق افتاده آنروی رودبار راوی مرکز اعلام

نصرت و مخیم سرادق شوکت و حشمت گشت - درین منزل وزیرخان
خلعت و جمدهر مرصع یافته دستوریٔ معاودت لاهور یافت و از جمله سواران
منصبش که باصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد سه هزار سوار
دو اسپه سه اسپه و دو هزار سوار یک اسپه معتبر گشت -

روز دیگر بقصد سمت بهنبر از آن مقام کوچ فرموده بعد از ورود بساحل
رود چناب بر وفق معهود کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند - و باین طریق
بآسانی تمام از آن راه کشاده گذار گذشتند - چون مراحل این راه تا بهنبر که
مساحت مسافتش سی و سه کروه است منزل بمنزل طی شد - روز چهارشنبه
دهم ماه مذکور مطابق سوم ذی‌الحجه سال هزار و چهل و سه بدان
قصبه رسیدند - و چون راه پیرپنجال درین وقت از توقفی که درینولا فرموده
بودند کشوده شد چنانچه اصلا برف نداشت آنرا بنابر نزدیکی باوجود
کمال صعوبت از سایر مسالک اختیار فرمودند - چه این بهشت روی زمین
بحکم حُفّت الجنة بالمکاره چهار راه بدهنجار دارد که همگی از راه صعوبت
و حزونت جادهٔ دشوار گذار که همه جا بزمین گریوهای پر پیچ و خم
و قله های کوهسار البرز آثار میگذرد نحویست که بشرح راست نیاید -
چنانچه هر مسلک دقیقی از آن مسالک معائنه از دست راه باریک
صراط بطریقی تیز و تند است که مقراض قوایم رواحل و عزایم قاطع را کب
و راحل در قطع آن کند است - ازین جمله راه پگلی و [۱][دمتهور]ع است
که بهر طور از دیگر مسالک بهتر است - اگرچه نشیب و فراز بسیار دارد و از
همه دورتر است اما برف در آن حدود کمتر می بارد و مسافت آن
به هیچ طریق آفت ندارد - و ازین رهگذر که سرد سیر نیست بلکه فی الجمله
گرم سیری دارد برفها زود بگداز رفته راه خالی می شود - و این
راه که به سی و پنج منزل طی می گردد یک صد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است - و هر کروهی دویست جریب و جریب بیست و پنج گز
بادشاهی است - و مجموع پنجهزار ذراع می شود - دوم راه چومکهه
است که یک صد و دو کروه و بیست و نه منزل مسافت دارد - درین
مسلک نیز برف کم است - اما در چند موضع آن از رهگذر گداختن برف

۱- ع [دهنتور] ل [صحیح : پکهلی و دمتوڑ] -

گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث توقف می شود - چنانچه ژنده پیلان
تنومند آنجا چون خر در خلاب بند می شود - و ازین راه در اواسط بهار
به کشمیر می توان رسید - سوم راه پتوح (پوخ ؟) که مسافت بیست و سه
مرحله است و نود و نه کروه - و بنابر کمئی برف نسبت براه پیرپنچال در
اواخر بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفهٔ کشمیر را می توان یافت -
چهارم راه پیرپنچال که در کمال صعوبت و دشواری گریوهای شخ و بسیاری
برف که تا آخر اردی بهشت بر سر آن کوه انبوه است - و از اواخر فصل
خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسر است - و در موسم
زمستان مجال گذار مراکب از آن محال متعذر - مراحل این راه که
هشتاد کروه است به بیست کوچ طی می شود - چنانچه از لاهور تا بهنبر
که هامونست به هشت منزل - و از بهنبر تا کشمیر که کوهسار دشوار
گذار است بدوازده مرحله - و ازین رهگذر گلگشت شگوفهٔ کشمیر و گل
و لالهٔ اوایل بهار احتمال ندارد - و چون عنقریب بخواست ایزدی مجملی
از خصوصیات این راه و دشواریٔ مسالک در ذکر احوال منازل آن خصوص
عقبهٔ ناری براری مذکور خواهد شد اکنون به تحریر وقت پرداخت - چون
از بهنبر تا کشمیر سر تا سرمراحل کوهسار دشوارگذار است - بنحوی که اکثر
راهگذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگئی عرض و بسیار خم و پیچ - بنابر
آن عبور شتر از آن راه کمال تعسر بل تعذر دارد - مع هذا باربرداران راه
منحصر در فیل و اسپ و اشتر و آدمی است - لهذا حمل پیشخانه که
حشمت این دولتکده را کفایت کند بغایت دشوار است و با این معانی
بارندگی و سرمای صعب نیز هست - لاجرم تمام آن راه که چهل و هفت
کروه است بدوازده منزل بادشاهی پیموده می شود - و یازده جای به عهد
حضرت جنت مکانی لدہی که بزبان کشمیر عبارت است از عمارتی که
بوضع و شکل خاص می سازند و مهندسان هند بطرح و هندسهٔ معهود
خود مشتمل بر غسلخانه و محل سرا و خواصپوره بنا نهاده اند - جوگی هتی -
نوشهره - چنگترهتی - راجور - تهنه - بیرم کله - پوشانه - لدہی
محمد قلی - هیره‌پور - شاجه مرگ - خانپور - بنابر آنکه درین مدت
متمادی اندراس باساس آن راه یافته بندگان حضرت در مبادیٔ ارادهٔ سیر

کشمیر مہمت بر لدھی را [۱][بعہدۂ ظفر خان ناظم کشمیر گذاشته بودند]ع ـ از آنجا که در عہد حضرت جنت مکانی مردم به سبب ازدحام لشکر تصدیع فراوانی می کشیدند ـ چه ہمگی اردو یک دفعه بکوہستان در می آمدند و بنابر ہجوم مردم و کثرت فیلان در تنگنای مراحل بارہا با رواحل و راکبان با مراکب از کوه می پریدند و ازین راه ضرر بسیار بعجزۂ لشکر می رسید ـ حضرت ظل سبحانی از سر رحم و روی مرحمت نظر بآسودگی خلایق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود باین دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند ـ چنانچه شاہزادہای والا نژاد و اسلام خان میربخشی و جعفر خان و شاہنواز خان قوش بیگی وفدائی خان و مرشد قلی خان و قراولان که در شکارگاہا حضور ایشان ناچار است با چندی از خدمۂ خدمات نزدیکی و قلیلی از اهل کارخانجات ضروری در رکاب سعادت انتساب باشند ـ و یمین الدوله با شایسته خان و چندی که قرابت قریبه داشته باشند با تابینان و سایر تبعه از عقب موکب والا یک منزل روانه شود ـ بہمین دستور دیوان و بخشی و میر سامان با سایر عملۂ خود به فاصلۂ یک منزل از دنبال یکدیگر راہی گردند ـ و موکب اقبال بنا بر قرارداد رای انور پیش افتاده از بهنبر راہگرای گردید ـ و عقبۂ صعبه که به گهاتئی علی دکه[۲] نامزد است و از سوی بهنبر یک کروه و ربع و از جانب دیگر درمیانه سه ربع کروه مسافت است طی شده آنروز به همه جهت چهار کروه و ربعی پی سپر گشت ـ و منزل جوگی ہتی که لدہی آن بر کنار مختصر تالابی بغایت خوش و دلکش اساس یافته از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت ـ و چون در آن سر زمین مقدس الفاق نزول اقدس دست داد بنابر آنکه عمارت آن در عہدۂ اسلام خان بود پیشکشی درخور حال و وقت کشید ـ

روز دیگر ازین مقام کوچ فرموده در عرض راه زمانی دراز درنگ افتاده بتفرج دو تمثال فیل گذشت که حسب الامر جنت مکانی از سنگ خارا

۱ـ ع [بعہده و اہتمام یکی از امرای عظام فرمودند] ل ـ

۲ـ در بادشاہنامه اسم این گھاتی آدمی دکه نوشته شده ـ ببیند صفحه ۱۷ ـ حصه دوم جلد اول ـ طبع ببلیو تهیکا اندیکا ـ

انگیخته بودند - و علّت این معنی آن صورت داشت که در مرتبهٔ
از مراتب که آنحضرت طی آن راه می نمودند دو لخت سنگ کلان
بنظر انور در آمد که از فراز کوه بزلزله و امثال آن غلطیده سر راه گرفته
بود - امر شد که لختی از آن دو کوه لخت را شکسته از باقی آنها صورت
دو فیل درست بهیئت بسازند - و باین طریق آن خرسنگها را از راه مردم
بردارند - بنابر فرمودهٔ عالی صورت نگاران خاراشکن از آن دو کوبچه
[صورت دو فیل][ع] برآوردند - بالجمله بعد از پیمایش سه و نیم کروه[۱]
مسافت در نوشهره منزل گزیدند - و آن قصبه حاکم نشین پرگنه ایست
از مضافات کشمیر که در آبادی نظیر بهنبر است - در خارج آن بنابر فرمودهٔ
حضرت عرش آشیانی حصاری از سنگ و صاروج در کمال استواری اساس
نهاده اند و به دامنهٔ کوبچه و خاکریز قلعه رود صفا آمود به کمال پاکیزگی
روان است که دام موجش ماهئی چشم ارباب نظر را بی اختیار بجانب
خود می کشد - و بر وجنات صفحات آب رقوم درهم امواجش اشارات شفا
را بگرد می آرد - و در آن رودبار کوثر اثر نوعی از ماهئی فلس دار
یافته می شود که پهانا پشیزه بر مسام ماهی میم داغ پولک آن گشته -
و در جوف سمک تا سماک هر جا ماهی است حتئی حوت فلک
و ماهئی مایدهٔ عیسویش عبده' نوشته - بی تکلف در جنب خوش گوشتی
و بی خاری' آن کچه' پرخاری و ناگواری' شبوط بغداد گل کرده - و ماهئی
سنگ سر برابر چون ویلوهٔ تته و بهکر بفتوای ذره تا خورشید و ماه تا
ماهی درباب دعوی همسری آن سر بر سنگ زده - چون قصبهٔ مذکوره در
جاگیر ظفر خان بود و لدهئی مذکور در اهتمام او پیشکشی گرانمند گذرانید -
و برین قیاس هر یک از امراء در لدهئی که مرمت آن بعهدهٔ تکفل ایشان
رجوع پذیر بود پیشکشی فراخور حال گذرانیدند - و چون از آنجا کوچ
فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی شد - در چنگترهٹی که روشن ضمیر
مخاطب به صلابت خان متعهد عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند -
و از آنجا موکب سعادت براجور که پنج و نیم کروه راه درمیان بود بدولت
شتافته روز دیگر چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع تهنه ورود خیل سعادت

۱-ع [صور تمام معنی] ل -

اتفاق افتاد ـ چون از آنجا بکوہستان داخل می شدند یک روز در ہمین مقام اقامت گزیدند ـ روز دوم کوچ فرموده متوجه بیرم کله که تا آنجا سه و نیم کروه مسافت است روانه گشتند ـ و چون در آن مرحله اکثر راه بر جادۂ متین گریوۂ رتن‌پنچال که شرح نزہت و خوشی و دلکشیٔ آن محال است اتفاق وقوع دارد ـ و کتل آن بدشواریٔ عقبۂ پیرپنچال نیست ـ چنانچه ہمه جا سواره بآسانی می توان گذشت ـ بلکه در حقیقت قطع مسافت آن از دست گلگشت رشته ہای خیابان باغات و صفوف سروستان گلشن حیات است ـ ازین راه موکب اقبال جابجا خرامان و تفرج کنان مرحله پیما گشته ہمه جا ادای حق مقام نمود ـ و بی تکلف امتداد طول آن جاده که در معنی چون خیابان عمر دراز خوش آینده است بنحوی مطلوب مسافر افتاده که از ته دل نمی خواہد که آن نمودار کوچهٔ راه سبز عمر خضر ہرگز بسرآید ـ و آن سواد اعظم عالم رحمت الٰہی و مہبط فیض نامتناہی تا ابد بپایان انجامد ـ و چگونه چنین نباشد که از روی زمین تا آسمان چندان که نور نظر کار کند انواع درختان سبز و خورم و شاداب که از چشمهٔ سحاب آب می خورند بنحوی سر در سر یکدگر کشیده که به ہیچ جا آسمان بنظر در نمی آید ـ و اکثر آن درختیست به تناوری و شاخ و برگ چنار که در سر آغاز بہار چندان گل سرخ کلان که ہر غنچه از آن چندین گلست مانند گلدسته بہم پیوسته بار می آورد که جز گل چیزی منظور نمی شود ـ و گلبن آن که در حقیقت خرمن گل است مخصوص این عقبه است ـ چنانچه در جای دیگر بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده ـ اگر نہال آنرا در زمین بنشانند پای نمی گیرد ـ و غرابت این گل بمثابه ایست که می توان گفت که آن سر زمین برین سر از سایر روی زمین امتیاز بلکه بر بہشت برین نیز تفوق دارد ـ چه ہر گلی از آن گلبن در پائین برنگ ساق پیوسته و بر فراز آن چند گل بدیع صورت تمام ہیأت معینه باندام کلاه پر طاؤسان برہم بسته است ـ و در باب آب و رنگ بدان گونه که گوئی روی گلگون لاله رخان روشنئی گلگونهٔ آب و تاب از آن برده ـ و در برابر آن لطافت گل نازک بدن عباسی در سوگ آب و رنگ شعار عباسیان گرفته ـ بالجمله آنروز یعنی چهار شنبه ہفدہم

خورداد که مطابقت به عیدالضحیٰ داشت موکب سعادت در لدہٸی منزل بیرم کله برای اقامت سنت نماز عید مقام نموده بعد از فراغ نماز میا نهای روز قرین دولت و سعادت بتفرج آبشار غریب[۱] [مجره نشان][ع] آن موضع که قریب ہشت آسیا آب از سی چهل گز راه به شدت تمام فرو می ریزد متوجه شدند ـ و لحظه چند بملاحظه آن دلآویز آبشار نظاره فریب خاطر پسند مقید شده داد تماشا دادند ـ و از فیض نور حضور و برکت ورود مسعود مادهٔ استفاضهٔ آن آبشار آماده نمودند ـ

بنا بر آنکه از بهنبر پنجهزار پیاده بجهت راندن انواع و حوش از سایر جهات این کوہسار مقرر شده درین مدت شکار بسیاری فراہم آورده بکوہهای اطراف درهٔ بیرم که رسانیده بودند لاجرم بندگان حضرت را شکار قمرغه درین سر زمین دلپسند مرضی خاطر آسمان پیوند افتاد ـ بفراز تختگاهی که در سمت درهٔ مذکور ترتیب یافته بود برآمدند ـ و از فرط اہتزاز و انبساط بحکم اکتساب مزید طرب و نشاط بشکار انواع جانور راغب آمده بنیاد کمان کشی و کمین کشائی و بندوق اندازی نموده از چند راه بصید افگنی اشتغال فرمودند ـ چنانچه هر نخچیری که از داماں و کمر کوہسار آشکار میگشت به تفنگ خاصه شکار می شد ـ از جمله دو آهو را از راهی بغایت بعید که رسیدن تفنگ پدانجا چه جای نشانه زدن و صید افگندن از طور استبعاد ظاہر خود بی نهایت دور بود به تفنگ خاصه زده انداختند ـ و سه آهو را پیادہای هندوستان در قلهٔ آن کوہستان که جز برخی از کشمیریان کوہسار نورد را بچنگ و ناخن در آنجا راه پیما شدن میسر نیست بجلدی و چستی تمام زنده دستگیر کردند ـ

روز دیگر که پنجشنبه ہژدهم ماه بود ماهچهٔ رایات موکب اقبال بادشاہی که کوکبهٔ آن ماه تا ماهی را فرو گرفته از افق کوہسار بیرم کله طلوع نموده بر منزل پوشانه که از آنجا دو کروہی است پرتو توجه گسترد ـ و فردای آن بسمت کوہسار پیرپنچال ارتفاع یافت ـ و آن عقبه ایست دشوار گذار که ہمانا بر روی زمین نظیر آن بنظر گیتی نوردان جهان گرد در نیامده باشد ـ بی مبالغه نظر نظارگی را بجانب سر قلهاش که پلهٔ کرسی

۱ـ ع [بحر نشان] ل ـ

بمجرد لغزش در یک قدم بسر منزل عدم می رسد - چنانچه اگر بنویسم
که از غایت تنگی و بی طریقی سلوک آن به همراہئی خضر طریق و رفاقت
توفیق بر نمی تابد بیان واقع است نه مبالغه - و اگر بر زبان آرم که از فرط
تنگئی دستگاه لفظ و معنی ذکر پیچانی و دشواریٔ آن در ظرف تقریر
و حوصلهٔ تحریر نمی گنجد نفس‌الامر است نه مکابره - **ابیات :**

درین راه خوش بود معشوق دلخواه
کـــه نتوانـــد کس او را برد از راه
ببرہان نیست دیگـــر عقل محتـــاج
ازیـــن ره رفتـــه پیـــغمبر بـــه معراج

آنروز موکب منصور ہمه جا از راہی که در نہایت باریکی و تنگی بر
کمر کوه پیچیده گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل ہیره پور
نزول موکب اقبال دست داد - و دیگر روز بعد از طی چهار کروه در مقام
شاجه مرگ که باعتبار کشادگئی فضا و حسن منظر سر آمد سایر منازل دیگر
است منزل اتفاق افتاد - و از آنجا بسمت خانپور روانه شده چون گذار
کوکبه برکت آثار بر مزار شیخ موسٰی بغدادی که اطراف مرقدش از افراط
جوش سبزه و گل و لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبٰی مثال
و سیلان انہار سلسبیل آثار مرغزار جنان و ریاض رضوان دلنشین تر می نمود
افتاده بغایت نظر فریب و دل پسند آمد - و از آنجا تفرّج کنان بعد از
طی سه کروه سر منزل خانپور را از یمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز جاوید
ساختند - روز دیگـر پنجشنبه بیست و پنجم خـرداد موافق ہـژدہم
ذی‌الحجه متوجه کشمیر مینو نظیر که از آنجا پنج کروه مسافت دارد
گشته ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانه را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم
چارم گردانیدند -

ستایش کشمیر و ذکر نقیر و قطمیر و خصوصیات کیفیت آن بہشتستان دل پذیر

روز نخست که ایزد تعالٰی در سایر ابواب قسمت روزی دربایستهٔ
احسان کشاده بهر کس ہرچه می بایست دادن درخور قدر و استعداد

دادە زیادە از مراتب قدر و درجهٔ منزلت او نداد ـ مگر نزہت آباد کشمیر
ارم نژاد کہ فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض بر ساحت قبول آن
گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده بیش از مرتبهٔ امکان قابلیت آن تافته ـ
و آن گلزار جاوید بہار زیادہ از درجات فرض وہمی و احتمال عقلی فوز نظر
فیض دریافته ـ ازینجاست کہ آن بہشتی مقام از فرط نزہت ساحت و وفور
افاضت روح و راحت نمونهٔ قصور حدایق جنانست ـ چنانچہ مشاہدہ
شاہد و عیان دلیل صدق بیانست ـ و چگونه چنین نباشد کہ دہقان آفرینش
سر تا سر متنزہات روی زمین را در ضمن آن سر زمین بہشت آئین بر وجه
احسن تعبیه نمودہ ـ و سایر خصایص جنات عدن و نفائس آن رنگین گلشن
صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و اثمار و ریاحین و ازہار
و شراب طهور و منازل قصور درین شاہد حسن صنعت گیتی آفرین
بودیعت نہادہ ـ از خصایص این بہشت خاص وفور آبست از چشمه سار
و انہار و آبشار و تالاب کہ ہر یک آن آب تسنیم و کوثر بردہ آب بر سلسبیل
سبیل کردہ ـ و از تصور سلاست و صفای آن سیل نہر عسل مصفا
آب بدہان آوردہ ـ و از صفا و عذوبت آب گذشته فرط خضرت و نضرت
و رطوبت خاک پاک و ہوای جانفزا از مزایای این گل زمین است ـ
چنانچہ زمین و آسمان آن چندانکه نظر کارگر می شود سبزهٔ تر و اشجار
سرسبز سایه دار بارور است کہ در نظرہا جلوہ نمود می کند ـ بلکه
از عکس سبزهٔ زمرد پیکر جوہر ہوای شاداب نیز معاینه لوحی از زمرد اخضر
ملحوظ تماشاگر می گردد ـ از جمله ہمه جا در کوی و برزن و بام و در
و باغ و راغش سبزهٔ دلکش کہ بی اغراق خضروش آبحیات ابد خوردہ
گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گستردہ ـ و در بوم و بر و
صحرا و کشت و ہامون و کہسارش کہ سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار
سدره آسا طوبی کردار سر در سر یکدیگر کشیدہ ہانا مرغان اولی اجنحهٔ
نشیمن قدس اند کہ از شاخهای اخضر بال و پر یافته اند ـ نی نی سر تا سر
این شاہد سبز فام خضر لباس طوطیست بہشتی کہ از شاخسار طوبی
ہوا گرفته در فضای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته ـ و کوہسار
مشجر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور ترا کم سرو و صنوبر ہانا سرویست

خورشید تذرو کہ نسرین چرخ بر اطراف آن طایر گشتہ و مرغ زرین آفتاب و قمری سفید قمر بل فاختہ خاکستری سپہر در پیرامون آن بال پرواز کشادہ حبّذا نزہت آباد کشمیر ارم نظیر کہ حق توصیفش از فرط تنگئ دستگاہ لفظ و معنی در ظرف تقریر و حوصلہ تحریر نمی گنجد ۔ و از فرط سبزۂ سہ برگہ و الوان گلہا و دلنشینئ جا و طراوت فضا از روضہ رضوان و غرفہ قصور حدایق حور نشان می دہد ۔ سر تا سر زمین دل نشین ارم نشانش از اقسام گلہای الوان کہ دستکار دہقان آفرینش است بمثابہ جوش کثرت و فوران وفور دارد کہ امعان نظارۂ آن دیدۂ اہل بینش را خیرہ می کند ۔ و از عکس ازہار و انوار رنگارنگ آن گلزار خدا آفرین جوہر ہوا بمثابہ رنگین می نماید کہ گوئی نظارگی عینک خیال فرنگی در پیش نظر دارد ۔ و بی شائبہ تکلف ہر گلزمین بل سربسر روی زمین کوہ و ہامونش از بسیاری سنبل کہ تودہ تودہ و خرمن خرمن بر روی ہم افتادہ رونق قفای شمشاد قدان کہ از طرہ و کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن رو کش سنبلستان چین است در ہم شکستہ و نظر از تماشای آبہای روان و چشمہ سارہای جوشان آن نمونہ روضہ رضوان کہ ہر یک در صفا و سردی بمرتبہ ایست کہ میان آن و چشمہ حیوان فرق از انسان است تا حیوان سرمایہ آبرو گرفتہ ۔ بالجملہ با آنکہ در خوبیہای او سخن نیست چندانکہ بتصور اندیشہ سخنور نکتہ پرور درآید در خوبیہای آن ہست ۔ لاجرم اکنون عنان سرخ خنگ خامہ از پویہ مبادی آن بی پایان وادی منعطف ساختہ ذکر حد و اسم و کم و کیف و وضع و مقدار و طول و عرض آن بیان می نماید ۔ کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکان محاط بچار دیوار کوہسار سپہر آثار طول آن از جنوب بہ سوی شمال کشیدہ باعتبار مسافت قصبہ ویرنا گ تا موضع [۱][دوازدہ کتل]ع از مضافات پرگنہ و چہن کمہاورہ نزدیک بیک صد کروہ رسمی است ۔ و عرض آن از موضع ککنہ کہ در مشرق رویہ آن واقع است تا فیروزپور از توابع پرگنہ بانگل قریب سی کروہ ۔ و این گل زمین بہشت آئین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش

۱- ع [دوارہ کنجل] بادشاہنامہ عبدالحمید لاہوری ۔ صفحہ ۲۱ حصہ دوم ۔ جلد اول ۔ طبع ببلیو تھیکا انڈیکا ۔

داخل اقلیم چارم است و برخی از اقلیم سوم با مجموع قریب لحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده - و طولش از جزایر خالدات یک صد و ہشت درجہ است - و عرضش از خط استوا سی و پنج درجہ - شرق حدود آن جبال تبّت است و بعضی از بلاد کاشغر - و غربی جبال افغانان بنگش و نغر[1] - و جانب جنوب آن ارض اللہ واسعۂ ہندوستان - و شمال رویہ بدخشان و سمت خراسان - مجملاً جملہ اعمال این ولایت مشتمل است بر چہل و چہار پرگنہ و چہار ہزار قریہ و جمع رقمی آن دہ کرور دام است کہ موافق تنخواہ دوازدہ ماہہ بیست و پنج لک روپیہ حاصل آن باشد - و الحال حاصل در آوانی کہ این ارض مقدس از نزول اقدس رو کش ہمین رواق مقرنس سپہر باشد بنا بر رفع درجات نرخ ارتفاعات ہمین مبلغ بیشتر می کشد - و الا مداخل آن تا بیست و پنج لک روپیہ و کما بیش بحکم تفاوت مراتب تسعیر می رسد - و صاحب ظفر نامہ باوجود کمال آگاہی بر کماہی عموم حقایق چون کشمیر داخل ممالک محروسۂ صاحب قران اول نہ شدہ بود و حقیقت آن فردوس حقیقی از افواہ بدو رسیدہ و از قرار واقع بر خصوصیات آن ملک اطلاع نداشتہ لاجرم بعضی مزایای آن خصوص عدد پرگنات سی و دو انگاشتہ بتفاوت بر صفحۂ گذارش نگاشتہ - نام شہر حاکم نشین آن سری نگر است و کشمیر اسم این بقعۂ دلپذیر و رفعۂ ارم نظیر - و در باب تسمیۂ آن بدین نام چندین وجہ مسموع شدہ - و وجیہ ترین آن وجوہ این کہ در عہد ماضی مرتاضی یزدان پرست کاش نام کہ از صحبت سایر انام نفور بود و بحکم آنکہ حضور قلب و صفای وقت را در غیبت مخلوق دانست از حضرت واہب بی ضنت پرستشگاہی کہ دور از درد سر مردم و خالی از شور و شر ہمسایگئی بنی نوع بشر باشد مسألت نمود - و سہم السعادت دعوتش بر ہدف اثر کارگر آمدہ ملکی از ملائک ارضی بہ خالی ساختن این سر زمین کہ از آب سرشار بود مامور شد - و باعتبار اقامت آن عابد در یکی از جبال این محال بکاشمیر موسوم گشت - چہ میر بہ لغت قدیمۂ ہند بمعنی کوہ

۱- اسم مقامی است کہ نزد جلال آباد واقع است - ببینید قدیم جغرافیہ ہند مؤلفہ کنگھم صاحب - صفحہ ۴۳ - جلد اول -

است ـ و معنی ترکیبی آن کوه کاش است ـ باعتبار کثرت وقوع در مصادر مقالات و موارد استعمالات الف از آن افتاده ـ و بالفعل بیشتر احیان در محاورات اکثر اہل بلاد ہند بکاشیر باسقاط میم بل بحذف الف نیز ایراد می یابد ـ و مبداء بنای این نزہت آباد جمعی از زمان حضرت خلیل الرحمٰن علی نبینا و علیہ السلام نشان می دہند ـ و بنابر اخبار برخی از اہل اخبار در روزگار حضرت سلیمان علیہ السلام گذار براق برق سیر بادپای صرصر کہ بساط حشمت آنحضرت بر وفق مضمون صدق مشحون صباحها شهراً و رواحها شهراً[1] شبانروزی دو ماه راه می برد برین سر زمین افتاده دلنشین آن سرور آمد ـ و دیوان بہ فرمودۂ آنحضرت از سمت باره موله کہ مشاہدۂ آن تنگنایا بالفعل شاہد صدق این معنی است کوه را شگافتہ این عرصہ را از آب پرداختند ـ و از آن روز باز این خطہ رفتہ رفتہ مردم نشین شد ـ تا در آن ہنگام کہ پرتو نیر اعظم اکبری بر ساحت این ہیولای اولای بہشت برین تافتہ صورت نوعی یافت و ساکنان آن اکثر از رہگذر عدم حسن سلوک و سوء وضع و ضیق طریق معاش بقول عزیزی از اہل تمیز مغولان کوره یعنی گازری ندیده بودند مکرر ہمہ رو شست و شو یافتند ـ و از اثر تکرار صدور و ورود اردوی جہان پوی حضرت جہانگیر آہستہ آہستہ طرزی دیگر بر خود بستہ بطور مردم آدمی در پاکیزگی ماکل و ملابس کوشیدند ـ و رفتہ رفتہ باکتساب علوم و آداب و کسب لطافت طبع و نزاکت منش در آمدند ـ تا درینولا کہ ہمای چتر سپہر فرسای حضرت ظل سبحانی سایۂ تربیت برین کشور گسترده بالقوہ اش زیاده از آنچہ در شان استعداد مادۂ آن بود بہ فعل آمد ـ و بتازگی مراتب استکمال سکنۂ اینجا بمرتبۂ کمال رسیده یکبارگی سیرت انسان کامل با صورت بشری ایشان جمع شده ـ آنگاه بتلاش ہنرہای جزئی و کلی کہ لازمۂ آدمی گری است در آمده قرع ابواب آن نمودند ـ تا آنکہ سایر حرفتہای دقیقہ[2] و صناعات شریفہ را

۱ـ اصل عبارت این آیہ اینست ـ غُدُوُّها شَهْرٌ وَّ رَوَاحُهَا شَهْرٌ ـ سورۂ السبا پارۂ و من یقنت ـ

۲ـ قلمی حرفتہای دقیقہ و استعداد و حیثیات شریفہ را بدرجۂ ـ ـ ـ ـ

(و ـ ق) ـ

بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند - و سایر اشیای این ملک از جزئی گرفته تا کلی
الحال از حضیض نقص بر اوج کمال گرفته - چنانچه درین ملک جز شال
و شالی و میوهٔ جنگلی دیگر بهم نمی رسید - و امروز بیمن تربیت این
خدیو رعیت پرور همه چیزش حتی میوه بحد کمال رسیده بنابر کثرت
خلایق و فرط آبادانی درجهٔ نرخ شالی عالی[1] و شال مال گشته - ازین دو راه
اہل این ملک که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماہئی فلس دار
دیده بودند و آن نیز در آب جوئبار معهذا بداد و دہش خدیو روزگار
رفته رفته اہل خطه یک قلم بسر منزل نهایت تمول و تجمل رسیده پایهٔ
مالداری را بسرحد کمال رسانیدند - اما میوه که ترقئی کیفیت آن محسوس
است در وفور کمیت نیز بجای رسیده که اطراف شهر تا ہر جا نظر کار کند
باغ در باغ و بستان بیکدیگر پیوسته بنظر می آید سراسر درختان
میوه پیوندی از جمله شاه آلو[2] در نهایت طراوت و شادابی و رنگینی
و خوش طعمی - انواع سیبش بمرتبهٔ شاداب و لذیذ و لطیف می
باشد که از سیب سمرقند و صفاہان بل سیب ذقن سیمین غبغبان زود
سیری می آرد و خوردن آن افزایش خواہش ثمره می بخشد -
زردآلو در لطافت و شیرینی میانه می باشد و شفتالو علی ہذالقیاس -
دیگر ناشپاتی که نوعیست از امرود بغایت لطیف و شاداب و نازک
چنانچه از فرط لطافت مانند روی نازنین شاہدان طناز تاب نگاه گرم
ندارد - خربزه اش سالی که ازین دو بلای مبرم ارضی و سماوی یعنی
ژاله زدگی و کرم خوردگی سالم بر آید از عالم خربزهٔ فرد اول عراق
می شود - بلکه در شیرینی بر خربزهٔ طهران و در نزاکت بر خربزهٔ گازرون
و در لطافت بر خربزهٔ بخارا و سمرقند می چربد - انارش اوسط است -
و بهدانه اش که بغایت کلان و اکثر شهیدی می باشد در شیرینی از
نبات مصری گرد می برد - میوہای مغز دار از عالم فندق و بادام و گردگان
و امثال آنکه شمار ذکر ہر یک بدور و دراز می کشد بیحساب و شمار بهم
می رسد - از جمله وفور گردگان بمرتبه ایست که در تمام این ولایت

۱- قلمی ' عالی ' ندارد - (و - ق) -
۲- این میوه را اکنون گیلاس می نامند -

و نواحی روغن گردگان در چراغ می سوزانند ـ و مساکین در طعام صرف
می کنند ـ و زور قوت نامیهٔ این اقلیم بمرتبه ایست که قلم چنار بطول سه
ذراع و ضخامت ران آدمی درین سر زمین پای می گیرد و ریشه
می دواند ـ و ازین بدیع درختان سال خورده از بر دست مثل چنار
و سفیدار و امثال آن که از فرط تنومندی به بغل آدم تناور در نیاید از
بیخ و ریشه کنده بهر جا که خواہند نقل می کنند و بهان شادابی
می ماند که برگ آن ہم پژمرده نمی شود ـ و ازین معنی چه شگفت
که درین وطن گاه نشو و نما که بہانا مسقط راس قوت نامیه است حفظ
صورت نباتی پایهٔ دارد که در عین سورت سرمای دی و بہمن دست ذبول
بگریبان سبزه و سه برگهٔ کوه دامن این سر زمین چه جای شاخ و برگ
اشجار آن نمی رسد ـ و با آن مرتبه جمود آب و ہوا خمود طبایع آنجا
چهره نما نمی تواند بود ـ فکیف در عین فروردی و اردی بهشت که
بخاصیت فیض آب و ہوای این گل زمین خاص از شاخچهٔ موج خشک
خارای کوه گل تر میدمد ـ بلکه شاخ آہو در رنگ ہامون و کہسارش
الوان گلہا و میوہای رنگا رنگ بار می آرد ـ چه در عین شدت فصل شتا
که اطفال نبات از سردمہریٔ مہرگان افسرده و پژمرده می باشند و شاہدان
نوخاستهٔ ریاحین و ازہار از دار و گیر سیاه دل سپاه دمه دلگیر می گردند
درین مسیحا کده از لطف ہوای روح افزا دسته دسته تازه نگاران سنبل در
زیر لحاف قاقم برف به بساط مخمل سبزهٔ شاداب خفته می باشند ـ
و سیم تن نازنینان سیمبر شگوفه سراسر سر از منظرهٔ شاخ بدر کرده خندان
و شگفته می زیند ـ و در آن موسم زمستان که سرود خوانان سرابستان روی
زمین منقار بسته و گلوگیر اند درین گلزار ہمیشه بهار از گرمیٔ ہنگامهٔ
نشو و نما و رونق بازار نشاط و انبساط حدت شعلهٔ آواز بلبل بحدیست
که از سورت آن مینای غنچه پر از گلاب ناب می گردد ـ و شد نغمه و مد
ترانهٔ سایر نشید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت آن پردهٔ گوش گل
میدرد ـ چنانچه بی اغراق سخن سازی پیش از موسم بهار که دست
صبای مسیحا نفس بہم دستیٔ تائید قوت نامیه سر انگشت تقاضای تکلم
بر لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه زند صدای خندهٔ سرشار گل سوری

تا سرحد چار دیوار چمن می آید - بل لبهای دیوار گلشن که سر تا سر آن از نونهالان گل و کلاله مویان سنبل لبالب است بزباندهی غنچهای سوسن زبان آور سخن سر می کند -

آبادانئی این شهر بنابر آنکه دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته عدم فسحت ساحت و گشادگی فضا دارد - باوجود این معنی در کمال دلکشائی و فرح افزائی و روح و راحت است - و فصل اردی بهشت و فروردین که سر تا سر این زمین بهشت آئین از جوش سبزهٔ تر رو کش سپهر اخضر میشود - معائنهٔ بهشت برین در نظر تماشائی جلوه‌گر می گردد - چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر آنرا خاکریز نموده انواع گلهای تازه رو خاصه سوسن کبود و سفید در هم میکارند - اکثر فصول خصوص بهار در دشت و صحرا و کشت و سر مزارها حتی روی قبور انواع گل و سنبل و لاله و سوسن از کاشته و خودرو چهره نما می شود - تماشای بر و بوم هوش ربا و نظر فریب بومی و غریب می باشد - همچنین جمیع بامها که خرپشته ساخته روی آنرا توزپوش می کنند و خاک بر آن ریخته درمیان سبزهای خداکار و سوسن و لالهٔ جوغاسو میکارند - و جوش آن گل که صنفی است از اصناف لاله و معهذا از وفور نشو و نمای این سر زمین در کمال بالیدگی خوش رنگی می شود بی تکلف آنگونه در نظر می آید گوئی آتش ببام و در گرفته - این کیفیت خاص با وصف عموم و وفور از جمله خصایص این شهر است - همانا همین معنی منظور آن طایر قدسی آشیان بود آنجا که فرموده - بیت :

بشهرش خانها رنگین ز لاله چو از میخانها چشم پیاله
زده گل بر سر دیوارها صف ز سنبل روی دیوارش مزلف

و از جمله مزایای این شهر نهریست که از انهار خمس مشهوره به پنجابست - و این رودبار که منبع آن چشمه سار کوثر آثار ویرناگ است و منصب آن دریای شور از سمت شمالیٔ کشمیر راهی می شود و رفته رفته چندین نهر پهناور با آن می پیوندد - چندانکه آبی عظیم باین روش فراهم می آید - و قریب سی کروه راه درنوشته شهر[1] می رسد - و از میان

۱- قلمی شهر ندارد - (و - ق) -

آن خطهٔ پاک گذشته بسوی شمال مائل می گردد - و دوازده کروہی شہر
بتالاب محیط فسحت موسوم به اوله در غایت طول و عرض که محاط آن
از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکه سی کروه باشد ملحق می شود -
و از یک جانب آن برآمده تا موضع باره مولا بر مجاریٔ زمین ہموار
جاری می شود - آنگاه به کوہستان درآمده از حوض جبال پکلی و دهنتور
می گذرد - و در زمین لاہور بآب چناب می پیوندد - و از نواحئی ملتان
گذشته با سایر پنجاب یکجا شده و در اراضئی بهکر و سیوستان بادیه نورد
گشته در نواحئی بندر لاہری بآب شور می ریزد - و اہالئی کشمیر از ادانی
و اعالی بر کنار این جوئبار خانہای سافل و عالی درخور قدر و حال
و تفاوت مراتب مال و منال ساخته اند - و برین آب پہناور ده پل عظیم
که بلغت کشمیر آنرا کدل می خوانند از چوب بسته اند - بطریق غریب
و روش بدیع از گچ و آہک در کمال استحکام و استواری - و از جمله این
چہار پل که درمیان شہر واقع است یک پل ساختهٔ زین العابدین از
ملکان پاستان آن ناحیت است که بزین کدل اشتہار دارد - قریب
بدویست سال از عہد گذشتن او گذشته بهان روش ایستاده و شکست
بر اساس آن دست نیافته - و از جمله چہار چشمهٔ آن یکی نزدیک به
چہل ذراع است و زیر پیل پایہای آن که ہمین چوبہاست بر روی
یکدیگر گذاشته شده شاه‌تیرہای عظیم افگنده اند - ہنگام صدور موکب
بادشاہی ژنده پیلان باربردار از روی آن می گذرند و خلل ببنائی آن راه
نمی یابد - و سوای این تالابی است واقع در سمت شرقئی شہر که از فرط
نقش و نگار گلہای رنگارنگ و انبوہئی انواع سبزہای مختلف‌الاشکال
بہانا شاہدی سراپا غنج و دلال است - و نام نامئی آن دل است بفتح
دال - و بر دلکشائی و فرح افزائی ہمه تن سرمایهٔ استشہاد و استدلال
است - میتوان گفت که نظیر این تال غریب و بر روی زمین موجود
نه شده باشد - و شبیه این آبگیر دلپذیر بدیدهٔ ہیچ آفریده در نیامده - از
مشاہدهٔ رنگ آمیزیہای گلہای آن رشک فرمای اطلس ساده و پرکار
کارخانهٔ چرخ برین در نظر دانا صورت این معنی مصور بل مجسم میگردد
که مبدع این نقش بدیع فاعلی است مختار که از آذر گلہای طری صد

گویا نقش آذری بر آب زده و از نار نمرود هزاران گلزار خلیل بر روی
رودبار نیل دمانیده - نی نی از مشت غنچهٔ کول نمونهٔ دست موسوی
از بغل آبگینهٔ فرعونی نمودار نموده و از ساقهٔ آن معائنه عکس ساق بلقیس
در آئینهٔ صرح ممرد سلیمان نمایان ساخته - مجملاً جمله دل را پرتو گل
آتشی کول که داغ رشک بر دل لالهٔ جوغاسو سوخته و شعلهٔ غیرت در
مجمرهٔ یاقوت رمانئی گلنار فارسی بل در جان آتشکدهٔ فارس افروخته بمثابهٔ
در می گیرد که گوئی از انعکاس آفتاب شعاع جهانتاب بر آئینه خانهٔ دل
آتش در آب افتاده - چنانچه تماشایان تفرج اندوز عالم آب از نشای
سیر چراغان جوش گل که در دل روز گیتی افروز می گردد مست و
مدهوش گشته از دست می روند - جابجا درمیان این آبگیر کشاده فضا
جزیرهای مختصر که دهقانان آنرا گلزار و سبزی کار ساخته اند قریب هم
واقع شده بسیار خوشنما و نزدیک بدل - و هم چنین خیابانهای ممتد در
عین آب ترتیب داده درختهای چنار و بید که مانند طایران سبز فام اولی
اجنحهٔ نشیمن قدس پر در پر بافته یا بهشتی طاؤس چتر سبز بر سر کشیده
نهال نموده اند - چنانچه هنگام گرما کشتی نشینان که از میان این خیابانها
میگذرند از سایهٔ ساحت آن میوهٔ راحت می چینند - و باوجود این ثمرهٔ
عظیم نظر تماشائی در دور و نزدیک از تماشای دلکش آن بیدهای مجنون وش
که هر یک حسن صد لیلی دارند در قلب اند گلچین فیض اردی بهشت
می گردد - و ازین گذشته هم در دل دل باغهای فردوس فضا نزهت افزا
خصوص باغ عیش آباد و بحرآرا که بسرکارداری بحر و بر تعلق دارد طرح
انداخته اند - و هم چنین جزیرهای مشجر سلطان که در معنی سرابستانهای
گشته است مثل جزیرهٔ بادشاهزاده اصغر سلطان مراد بخش و جزایر چندی
از امرای عظام سمت وقوع دارد - بی تکلیف سر تا سر کشمیر از کثرت
اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دل مذکور باغیست خیابان در
خیابان در آب - اکثر روی این آبگیر دلپذیر پهناور که محیط آن هفت کروه
جریبی است از انواع گلها روپوش می باشد از قسم نیلوفر و گل کول و
نوعی دیگر از گل زرد که بسیار درهم و برهم می شگفد - و نه تنهای روی
این آب پر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا گل لعل و سبزهٔ شاداب

بانواع اشکال غیر مکرر بلند و پست رسته - چنانچه ته آب گوئی از سرابستانها و خیابانها معائنهٔ بوستان خیالیست که استادان نگار پرداز ساخته روی آنرا روپوش می دارند - و از جمله خصایص این شهر گلگشت باغ و راغ بطریق سواری کشتی است چه از فواصل آب دل شعبهٔ جدا شده به بهت می رسد - و ازین رہگذر عموم مردم خصوص ارباب تمول و اصحاب تجمل سیّما بندہای بادشاہی که خانها بر ساحل رود و تالاب مذکور دارند کشتی نشین گشته بدربار والا که در کمال اشرف غربی تال واقعه است آمد و شد می نمایند - و سایر متنزہات و اطراف شہر مرکوب سفاین که حقیقتاً راکب آن مسافر مقیم است سیر می کنند - چنانچه پیوسته روی دریای بہت و دل از کشتیہای منقش و مزین و ملبس به پوششهای فاخره و ملون رشک سراپای چمن می شود - بل از روی رنگینی روکش پشت طاؤس و چشم خروس می گردد - خاصه شبہای مہتاب که عکس ماه منیر از حلقهای موج شوخ چشم دام نظر بند نظاره گیر بر روی آب می کشد - و جابجا از تفرجیان سفینه گزین ہنگامهٔ باده و ساز گرم بازار است و بر گوشه حلقهٔ از اہل ناز و نیاز در کار -

و از متنزہات این نزہت آباد فردوس بنیاد سرابستانهای فردوس مثال خلد نشان است که ہر یک از آن رشک حدایق جنان است - سرجمله آنها روضهٔ رضوان آئین فیض بخش و فرح بخش است و آن ثانئی خلد برین که سبز درختان دلکش آن ہانا خضر آسا آبحیات سرمد خورده سبز کرده و برآوردهٔ حضرت جہان بخش صاحبقران است که در ایام شاہزادگی در سرزمین شالامار بی قرین این قرینهٔ بہشت برین را احداث فرموده اند - و از آن روز باز باثر تربیت آن حضرت روز بروز بل لحظه بلحظه در صفا و نزہت روز افزون است - از مبداء آن که سمت بالا باغ و پائین کوه باشد و تا منتها که به آبگیر دل منتہی میشود خیابان طنابی است که طول آن دو ہزار و یکصد و دوازده ذراع است بدین تفصیل[۱] - چنانچه خیابان ہر یک از فیض بخش و فرح بخش سی صد و دو ذراع است - خیابان داخل خواصپوره

۱- قلمی از ,, بدین تفصیل تا خیابان داخل خواصپوره یکصد و دوازده ذراع،، ندارد - (و - ق) -

یکصد و دوازده ذراع - و خیابان بیرون یک ہزار و سی صد و نود و ہفت ذراع است - و عرض آن سی و یک گز - و شاه جوئی دیگر بعرض ده گز کہ بفرمان فرمانروای انس و جان بشاه نہر زبان زد است از وسط حقیقی جاریست - و آبش از چشمہ ساریست کوثر آثار کہ دور دست واقع شده از دامان کوہی معروف بکوه بہاک گذشتہ داخل باغ میشود ہمہ جا جاف وسط خیابان درختان چنار مجرای آب حیوان ساختہ بدل ملحق می گردد - و بر طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار کہ در حضور اشرف بفاصلہٴ دو گز در یکدگر نہال شده و ہمگی درین مدت بمرتبہٴ کمال رسیده اکنون از فیض نظر انور کہ ہر یک صد ره از سدره بالا تر بالیده بخوبی از برابر نخل طوبیٰ سر کشیده اند - و در وسط باغ دو سہ جا عمارات عالی و نشیمن ہای دلنشین در نہایت صفا و زیب اساس یافتہ در پیش ہر نشیمن حوضہای کلان سی گز در سی گز سمت ترتیب پذیرفتہ مشتمل بر چندین آبشار و فوّارۂ جوشان کہ تفرج آن بغایت طرب انگیز است - و از آب چشمہٴ مذکور کہ در ہمان نہر لبالب جریان یافتہ ہر جا کہ بحوض می ریزد آنجا آبشاری کہ بچادر معروف است از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفتہ چنانچہ صافی و شفافی آن بمرتبہ ایست کہ ازو تا آئینہ فرنگی و شیشہای و مینای حلبی تفاوت از صفائی صبح تا ظلمت شام است - درینولا حسب‌الامر والا بر سمت بالای باغ فرح بخش بہشتی روضہٴ دیگر موسوم بہ فیض بخش طرح پذیرای پذیرفت - و در وسط آن نشیمنی عالی و در پیشش حوضی چہل در چہل ذراع قرار داده - و بر اطراف چارگانہٴ آن ابوابہای عالی بنا از سنگ بنیاد نہادند - و ازین گذشتہ باغ نشاط احداث نمودۂ نواب آصف صفات است - بی تکلف آنگونہ نزہت گاہی کشاده فضا شاید بر روی زمین موجود نباشد - و صورت آن باغ جنت آئین بدین دستور است - بر ساحل دل در سر زمینی بلند و ہمت معائنہ از دست طبقات آسمان نہ مرتبہ بر روی یکدیگر اتفاق افتاده - چنانچہ بمراتب از افلاک تسعہ والاتر و ہیک مرتبہ از بہشت برین برتر و بہزار درجہ بہتر است - در درآمد باغ عمارتی عالی بر دل مزید مزایای آن آمده در منتہای آن کہ بدامان کوه پیوستہ ازین دست نشیمنی دل نشین بنیاد شده - و در ہر مرتبہ از نہر سرشار کہ

در وسط حقیقی جاریست آبشاری احداث یافته حوضی پهناور نیز ترتیب پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض محال بدور و دراز می کشد -

دیگر باغ نور افزای دولتخانهٔ والاست که بنابر صفاء نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد - و ازین عالم است باغ بحرآرا و عیش‌آباد که نخستین روبروی جهروکهٔ درشن واقع است و ازین رو بر سایر باغات روی زمین بچندین وجوه تفوق دارد - و در وسط طبقهٔ زیرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار رشیق‌القد واقع است که قامت هر یک بحسب قدر مقدار بلکه بهمه حساب دست از طوبیٰ می برد - و دیگر سه بستان سرای فردوس پیراست که هر یک مانند مالکهٔ خود یعنی بیگم صاحب از فیض وجود فایض الجود باعث آرایش صفحهٔ جهانست - یکی از آن اساس نهادهٔ جواهر خان خواجه سراست و الحال بسرکار آن ملکهٔ ملک خصال انتقال نموده از حیثیت اسم و مسمیٰ بدو وجه جهان آرا گشته - دویمین نور افشان بر کنار بهت احداث کردهٔ نور محل است - و از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون که بسرکار آن مریم دوم تعلق پذیر گشته باعتبار فسحت ساحت خیابان چمن و وفور روح و راحت نشیمنهای نزهت وطن شاید بر روی زمین کمتر باشد - سومین باغ صفا که بر روی پشتهٔ مشرف بر تال صفاپور که هفت کروهی شهر وقوع دارد احداث یافته به تکلف و تصنع از غایت نزهت و فسحت فضا و وفور نور و صفا بمرتبه ایست که اگر روی تـال عدیم المثال دل درمیان نبودی و حفظ صورت گلهای کول ضرورت ننمودی بر آئینهٔ بی ابا و محابا گفتمی که شبیه این آبگیر بی نظیر در بهشت برین چه جای روی زمین موجود نیست - و بر سمت شرقی این تال که محیط او از همه جهت قریب سه کروه باشد کوهچه در کمال سبزی و خرمی واقع شده که پنداری خضریست بر کنار عین‌الحیٰوة جاوید خفته - از عکس صور گوناگون گل و سبزه آن کوه چون عرش مرصع زمرد نگار سلیمان زمان جلوهٔ نمود پذیرفته -

دیگر باغ کرنه که در ایام بادشاهزادگی بسرکار خدیو روزگار متعلق گشته اکنون به شاهزادهٔ کلان مرحمت شده به شاه آباد مسمیٰ گشته - اگر

نه در حق توصیف آن عجز بیان زبان بند بیان شدی بر آئینه عقدهٔ عقد لسان کشاده درین وادی مرحله چند نوشتمی و فی‌الجمله وام حق مقام ادا شدی ـ و از آن گذشته باغ نسیم و افضل آباد است که بر دو نشیمنهای خاطر پسند نشاط افزا دارد و باعتبار وفور اشجار میوه دار و از فرط ریاحین و ازهار از ارم پا کم نمی آرد ـ و اولین احداث نمودهٔ اعظم خان و دومین بنیاد نهادهٔ علامی افضل خان است ـ دیگر باغ الٰهی که بهانا محیط انوار فیض نامتناهی است و دست پرورد ید قدرت الٰهی ـ در سایر جهات خوبی کوتاهی ندارد مگر از رهگذر عمارت که قصورش در خور شان آن روضهٔ رضوان نیست ـ و آن بنیاد نهادهٔ یوسف خان مشهدی است بر کنار شعبهٔ از جوئبار لار که گواره ترین آبهای کشمیر است ـ آن نهر کوثر اثر درمیان آن جاریست و حوضی ده در ده در عین وسط آن و برکنار حوض چناری سالخورده که بهانا باین دیر دیرینه کهن بنیاد همتای است اتفاق افتاده ـ

دیگر شهاب الدین پور است در پنج کروهی شهر ـ و آن مرغزاریست در غایت فسحت و همواری که از یک طرف آن آب لار مذکور که رودیست به غایت عظم در کمال عذوبت و سفیدی و سردی جاریست و از جانب دیگر دریای بهت ـ آن موضع مجمع بحرین و محل اتصال آن دو دریاست ـ در رسته طولانی از درختان چنار کشیده قامت که همگی در نهایت سرسبزی و شادابی اند برکنار رودبار بهت واقعست ـ چنانچه گوئی سطریست از اشجار طوبیٰ واقع برکنار جدول بهشت که بی میانجئی قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر محشر این خیر جاری و فیض سرشار بمدرین دار دنیا باعالی و ادانی رسیده ـ

اکنون بشرح برخی از محاسن ییلاقات می پردازد ـ درین سرزمین چندین ییلاق بهشت آئین واقعست که بهانا قرین همچیک در روی زمین موجود نباشد ـ از جمله ییلاق کووی مرگ است که در عهد پاستان چراگاه اسپان مرزبان این ملک بوده ـ و کووی بلغت این کشور ایلچی را گویند و مرگ مرغزار را نامند ـ و معنئی ترکیبی آن مرغزار ایلچی است ـ آن گل زمینی است نو آئین بر فراز کوهی در کمال رفعت و فسحت

ساحت که فراش صنعت بهمدستئی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان ملوّن منقش گسترده چنانچه انواع گلهای رنگا رنگ و سبزهٔ مینا رنگ آن کوه در نکوئی از پرند نقش و نگار کارگاه بوقلمون دست برده ـ دیگر ییلاق توشه مرگ است که مهندس تقدیر گویا سطح مستوی آنرا از گونیای قدرت استقامت پذیر ساخته ـ و پیشکار کارگاه صنع یعنی قوت نامیه بساط زمرد رنگ سبزهٔ نوخیز معائنه از دست مخمل کمخواب فرنگی و جعد مسلسل موی زنگی در غایت بمواری و یکدستی گسترده ـ چنانچه بندگان حضرت در ایام شاہزادگی سایهٔ گلگشت برین زمینها گسترده ہر دو را برین سر آسمان پایه ساختند ـ بزبان مبارک فرمودند که در آنولا زیاده از شصت گونه گل و لاله بنظر والا درآمد ـ و عزیزی از اہل تمیز بیان نمودند که در یک گلزمین آن گلزار خدا آفرین نود و ہفت رنگ گل بشمار آمده ـ و راست گفتاری زبان به بیان این دعوی آراست که چون درین باب مکرر سخنان محال نما استماع رفته بود در امتحان این معنی درآمده گلهای پی سپر موضع یک قدم راه شمرده شد چهل قسم گل بنظر درآمده و سی و دو رنگ گل بیک انداز دست در مشت جا کرده بود ـ مجملاً در بقعهٔ ارتفاع سرد سیرش ییلاق چند اتفاق افتاده که ہیچ یک از ہم پای کم[1] ندارد ـ از جمله ییلاق معروف بماده‌کین و ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت طرازیٔ ہر یک چه جای معنی پردازی سخن بدرازی می کشد لاجرم شروع در آن نمی نماید ـ

درینولا بحکم اعجاز نمائیهای طالع والا امری غریب از آن حضرت سرزد که اگر بالفرض آن دقیقهٔ جلیله بحساب کرامات اولیا شمرده شود از طور ظاہر عقل روی کار بینان نیز دور نما نبود ـ و کیفیت آن برین وجه است که چون بنابر درخواست ملکهٔ جهان بیگم صاحب به باغ جهان آرا فیض قدوم و برکت قدم مبذول داشتند و با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت و پرستاران محل سلطنت بنظارهٔ سائر جزئیات پرداخته از تماشای سراسر آن سرابستان نشاط اندوز و طرب افروز گشتند و تفرج کنان در چمن و گلشن و سمن زار خرامان بوده از فیض نظر انور تربیت افزای فضای آن بودند ـ

۱- قلمی 'کم' ندارد - (و - ق)-

قضا را در عین گلگشت نشیمنی چارطاق که بهندی آنرا رواتی و چوکهنڈی[1] خوانند در کمال نزہت و حسن بموقع بر سر راه آن یگانه انفس و آفاق اتفاق افتاد که از ہمه سو روبروی خیابان و چار چمن گل و سه برگ و سمن بود و ازین راه روی در و دیوار و سقف و جدار آنرا بانواع پیرایه گرانمایه آرائش و پیرائش داده فرشهای ملوکانه در بسط صحن آن گسترده بود که مگر بنابر حسن منظرمنظور نظر اشرف گشته لمحهٔ مقر آنحضرت گردد ـ چون نظر اشرف بر آن افتاد توقف گزیده نزدیکان بساط قرب را از رفتن پیش آن منع نموده فرمودند که این عمارت کاواک مشرف بر افتادن می نماید و بخاطر می رسد که ہمین دم می افتد ـ بنابر اینکه درین چند روز اساس یافته بود انهدام آن غرایب تمام داشت و نزد بعضی این امر مستبعد می نمود و این معنی را یقین بر نداشته در شبه بودند که مقارن این حال سقف آن فرو ریخته باعث حیرت کوتاه بینان شد ـ

انتصاب لوای نصرت انتصاب از کشمیر دلپذیر بصوب هندوستان از راه شاه آباد[2] مچهلی بهون

چون درینولا ہوای معاودت کشور ہندوستان از مکامن ضمیر انور سرزده بخاطر مبارک خطور نمود که بعد گلگشت گل زمین دل نشین و تفرج عیون ماء معین شاه آباد وغیره بسوی دارالسلطنت لاہور توجه رو نماید ـ بنابر این بیست و پنجم شهریور مطابق بیست و سوم ربیع‌الاول پس از گذشت دو ساعت از روز یک شنبه موکب جاوید فیروز بمبارکی از کشمیر برآمد ـ و پرتو انور نیر اعظم روی زمین که آن روز از عالم ماه ہاله وار کشتی نشین شده بود ہلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئبار بہت را روکش نهر کہکشان بل جوئبار ریاض رضوان ساخت ـ و آن روز نشیمن

۱- قلمی و مطبوعه : جوگی هندی - (و - ق) -

۲- در نسخهٔ متحف برطانیه شماره ۲۱۵۷ بجای شاه آباد آصف آباد رقم شده -

دل نشین که در وسط باغی ارم آئین برکنار دریای بهت در قصبهٔ پانپر[1] که
منبت زعفران است و از آنجا تا دولتخانهٔ شهر سه کروه و ربع و از راه دریا
پنج کروه مسافت است اساس پذیرفته بود سرمنزل خیل سعادت شد - روز
دیگر قصبهٔ ونتی پور که از مضافات پرگنهٔ اولر است[2] و ازین منزل سه و
نیم کروه است تشریف برده و از آنجا پنجراره را که چهار و نیم کروه مسافت
داشت به ورود مسعود فیض پذیر ساختند - چون درین مقام شاهزاده
دارا شکوه عمارتی عالی بنیاد انداخته بودند و نهری بعرض سه ذراع در وسط
آن بجریان درآمده بوساطت آبشاری که گوئی بر مجاری نهر مجره جاریست
برودبار می ریخت و در آن سر آب نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت
اتمام یافته بود یک روز اقامت نمودند - بعد از تماشای چراغان نمایانی که
متصدیان آن بلند اقبال بر هر دو کنار بهت نموده بودند روز دیگر تا پل
کهنه که مقطع سر عالم آب و کشتی سواریست به کشتی آمده از آنجا تخت
روان سوار بموضع اچهول نزول فرمودند - چون عمارات آنجا پسند خاطر
اشرف نیامد حسب الحکم اشرف بر سر دو چشمهٔ آن که در سایهٔ چنار
عظیم القدر واقع است و از بس صفا و پاکیزگی بمنزلهٔ دو چشم روی زمین است
عمارات خاطر پسند و منازل فردوس مانند اساس نهادند - چون در آن
موضع بتخانها بسیار بود و هندوان آمد و شد متواتر و بازگشت کلی
داشتند از بیخ و بنیاد برانداخته آن کفر آباد را اسلام آباد نام نهادند -
و از آنجا قرین دولت بمنزل پیش که سابق بنابر کثرت ماهی به مچهی بهون
نامزد بود و الحال بآصف آباد موسوفست و خان مذکور باغی به غایت
دلکش و خوب طرح انداخته و عمارتی بسیار خوش و مرغوب ساخته
چنانچه تفرج آن روضهٔ بهشت آئین دل نشین اہل نظر آمده عزم رحیل
ابنای سبیل را باقامت جاوید مبدل می سازد متوجه گشته سه روز در آنجا
ماندند - شب دوم بفرمان والا برکنار دریاچها و انهار آن چشمه سار
سلسبیل آثار چراغانی در عرصهٔ ظهور جاوه گر آمد که از پرتو عکس حیاض

۱- در نسخهٔ متحف برطانیه شماره ۲۶۲۲۱ اسم این مقام مانیر
نوشته شده -

۲- قلمی ''از مضافات پرگنهٔ اولر است'' ندارد - (و - ق) -

و انهار که از انطباع نور آنها بهانا جداول و چشمهای انوار شده بودند چراغ چراغان نهر مجره تا روز نشور روشن و پر نور خواهد ماند - روز چهارم باراده گلگشت سر چشمهٔ اچهول کوچ فرموده بعد از قطع دو کروه در آن محل نزول اشرف نمودند - این نزهت کده بدیع آئین که بالفعل به صاحب آباد موسوم است از جمیع جهات خوبی در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد - و سر سایر نیکوییهای آن چشمه ایست بغایت غریب که نگاه حسرت سکندر که در راه طلب چشمهٔ حیوان سپرده بهمواره بدان نگران است بلکه چشم امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بر آن - وفور صفا و نور آن منبع آب و تاب چشمهٔ آفتاب بدان مرتبه است که لوح بلورین سینهٔ سیمبران در باب دعوی برابری آن سینه سپر نمیتواند کرد - و مراتب جان بخشی و عذوبت بدرجهٔ که چشمه سار حیوان بل حیاض ریاض رضوان چشم تمنا بر فیض دریوزهٔ آن دارد - این چشمه در دامان کوه مشجر باشجار سایه گیر واقعه است و قریب ده آسیا آب در کمال جوش و خروش از آن فوران می نماید - و بر سر آن چندین عمارات دلپذیر از غسلخانه و درشن خاص و عام و خواصپوره و حمام در سال هزار و پنجاه هجری اساس پذیرفته و بر سر چشمهٔ حوضچه که آب از آن می جوشد بفرموده بیگم صاحب ایوانی که بر اطرافش همگی منازل دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان دریاچهٔ ترتیب یافته که آب چشمه از دو ممر داخل آن می شود و ثلث آن از دو راه بدو نهر که عرض هر یک آن از سه ذراع زیاده است در آمده از میان دو دست عمارت که بر یمین و یسار دریاچه مذکور واقع است بیرون می رود - و آب نهری که بجانب دست راست روانست از آبشاری که ارتفاع آن هفت ذراع است بباغ ارم آئین که در پائین طرح یافته می ریزد - درین منزل نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت آموز عیش اندوز بودند - و در عرض این ایام نیز چراغانی نمایان که در کیفیت و کمیت بمراتب از چراغان پیش در پیش بود حسب الامر شمع شبستان روزگار چراغ دودمان صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته بتازگی روی زمین را آب و تاب داد - سوم روز به تماشای چشمهٔ لکهی بهون که بفاصلهٔ دو کروه از صاحب آباد واقع است تشریف فرموده بنابر آنکه نشیمن های

آن دلنشین مقام هنوز صورت پذیر اتمام نه شده بود در سر سواری بدیدن
اکتفا نموده بصاحب آباد معاودت فرمودند - این مکان نزہت آفرین
در دامن کوه آن سر زمین که باشجار سرو و صنوبر مشجر است واقع شده
و چشمه در کمال صفا و لطافت اندر آن بجوشش در آمده به نمطی که قطرهٔ
آبش قطرهٔ رطوبت بسحاب شاداب و زکواة عذوبت بدجله و فرات می دہد
و روش سلاست و سیلان به سلسبیل و طرز صفا و لمعان بآب کوثر تعلیم
می نماید - و بر سر این چشمه حوضی چارده در چارده ساخته دو نہر بعرض
دو گز از طرفین آن جریان پذیرفته بدو حوض که ہمان مساحت دارد
اتصال می یابد - از آنجا بدریاچه که طولش چہل و ہشت و عرضش
چہل و پنج ذراع است داخل می شود - چہار چنار سرافراز بر کنار دریاچهٔ
مذکور در یک راسته واقع است - ہر یک در جمیع جہات خوبی دست
از طوبیٰ برده اند و ہمگی بہمه وجه صد ره از سدره در گذشته - پنجم ماه
مہر کوکب اقبال از بیگم آباد یعنی صاحب آباد نہضت فرموده به
نزہت آباد ویرنا گ نزول نمودند - و آن چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب
بہت است - و مانند لعل نوشین یاقوت لبان سیراب عذوبت از فیض
انہار بہشت چشمهٔ آفتاب انور بطاق ابروی موجش از پیمانهٔ ہلال پیوسته
ساغر سرشار می کشد - و حسن خدا آفرین آن نور دیدهٔ روی زمین
از جنبش سرشار گوشه ابروی موج چشمک تحریک نظاره جمال خویش
می زند - و نہری که از آن برآمده و رفته رفته به بہت معروف شده شاہد
وصفش از مشاطگئی نظم و نثر و حلیهٔ استعاره و تشبیه بی نیاز است - وصف
لطافت و سلاستش افزون از پایهٔ توصیف خرد نکته طراز - و از جمله خصایص
آن کوہی است در کمال درستیٔ اندام و شکل و نہایت سرسبزی
و پر درختی چنانچه کوه اصلا بنظر در نمی آید - و ہمین باغ در نہایت
سبزی و خورمی محسوس می شود که درختان آن قطعاً بلند و پست
نیست وقوع آن بر لب چشمه بنحویست که تمامی در سر چشمه عکس
افگن است چنانچه در موسم بہار چشمه از انطباع آن بعینه نگین زمردیست
در کمال شادابی و در فصل خزان صرح یمانی ملون - بفرمان حضرت صاحبقران
بر کنار آن چشمه که قطرش چہل ذراع و در وسط سی ذراع و عمقش ده

ذراع است حیدر ملک کشمیری داروغهٔ عمارت ابوابی بطول هفده و عرض دوازده بنیاد نهاده ـ یک رو بباغ و دیگر بسوی حوض و جوی پهناور پنج ذرعی از میان آن گذرانیده بر دو سر آن دو طبنی که هر یک شاه نشینی رو بباغ داشته باشد و از هر طرف آن ایوان هفت ایوان دیگر که مجموع چهارده ایوان رو بباغ باشد و حمامی در کمال صفا و پاکیزگی و خوش بنیاد پذیرفت ـ و از جانبین عمارتهای مذکور دو جوی بعرض چهار گز روان گشت ـ

چون در عین تفرج تاریخ وزن معهود در رسید بنابر آن روز یکشنبه نهم مهر جشن وزن قمری آن حضرت خاتمهٔ سال چهل و چهارم و فاتحهٔ سال چهل و پنجم بآئین خاطر خواه آذین و تزئین یافت ـ و بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرره این فرخنده انجمن پرنور باضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت ـ چنانچه مراتب عموم جود سرشار به مرتبهٔ رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر به کفهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد ـ و پروین نثار چین از تودهای لآلی منشور که برافشاندهٔ دست گوهر پاش بود واسطة العقد بکف آورد ـ از جمله عطا یافتگان ارباب سخن پای تخت همایون بخت بودند که قصاید غرا برسم تهنیت و مثنویات تعریف کشمیر بمسامع والا رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیدند ـ و همگی را در لباس سروپای زرتار مانند نسج های سخن بدیع فن شان از جدول طلا همه تن در زر گرفتند ـ و جیب و کنار همگنانرا چون اشعار آبدار شان از گوهر شاهوار سرشار نمودند ـ و همچنین تمام ارباب مناصب وغیره از فیض نوال بکام دل رسیدند ـ

چون[1] طبع اشرف از گلگشت این نزہت آباد باز پرداخته خواهش منش اقدس از آن بهشتی مقام بکوچ تعلق پذیرفت ـ روز دوشنبه دهم مهر موکب منصور کوچ در کوچ به چهار منزل مرحله پیما شده موضع بیر پور را مرکز اعلام ظفر علامت گردانیده در طی راه کشش خاطر عاطر بتماشای آبشار اوہر که در دو کروہی جال نگری واقعست گرائیده ـ پس از تماشا معاودت بسوی منزل فرمودند ـ مجملی از خصوصیات کیفیت

۱- بینش ـ قلمی ـ (و ـ ق) ـ

آبشار مذکور آنست که منبع آن چشمه ساریست موسوم به کوثرناگ یعنی چشمهٔ کوثر و آن برفراز کوهی واقع است که کوهی دیگر بر آن مشرف نیست و دوره اش بچهار کروه رسمی می کشد و وفور آب آن مرتبه ایست که آب آبشار اوہر که بتخمین لظر بیست آسیا بلکه زیاده تر باشد یک ثلث آنست ـ و دو ثلث آن که از طرف دیگر منشعب میگردد بسمت کوہستان ولایت کشتوار راہی می شود ـ منبع آبشار بیرم کله نیز آن چشمه است ـ و شعبهٔ نهر اوہر از آن منبع جدا شده درمیان کوہسار با نهایت شدت و تندی سر در نشیب بر روی سنگها غلطیده می آید و نزدیک ببالای آبشار اصل از سه چهار ذراع بر روی سنگ کلانی در کمال صلابت می ریزد چنانچه از تند آمدنهای آب در دل آن صخرهٔ صما رفته رفته حوض کلانی مایل بتدویر بهم رسیده که خارا تراشان فرہاد تیشه از آن دست حوضی بسالهای دراز نتوانند انگیخت ـ و از آن گذشته بفاصلهٔ اندک از قریب پانزده گز به نشیبی که ہیئت مستطیل دارد از عالم حوضی خدا آفرین که طول آن قریب به سی و عرض آن نزدیک بیست باشد بشدت و صولت تمام می ریزد ـ و صدای که از آن بر می خیزد بمثابتی بلند می شود چنانچه دو کس که در نزدیکی یکدگر باشند بانگ بلند ہم را استماع نتوانند نمود ـ و آن آب ازین موضع پیچان و خروشان بیرون رفته چندین آبشار دیگر حادث می گردد که آن رتبه ندارد ـ و از آن گذشته آبشار شک ناگ است که بر یکدست ییلاق توشه مرگ واقعست و ده آسیا آب از قریب پانزده ذراع بلندی بدریاچه که مابین آن واقعست می ریزد ـ بالجمله خیل سعادت براه گریوهٔ پیرپنچال از ہیرپور کوچ نموده در عرض نه روز قصبهٔ بهنبر را به ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت ـ و بیست و اپنجم مهر بآہنگ شکار قمرغه که چند روز پیشتر ده پانزده ہزار کس از اطراف انواع نخچیر و اقسام وحوش رانده در یک و نیم کروہی بهنبر فراہم آورده بودند بصیدگاه شتافتند ـ و ہشتاد ہودبال که قوچ کوہی باشد و چهکاره در آن روز و سی و نه ہود بال و چهکارهٔ فراوان فردای آن صید نمودند ـ

بیان برخی از سوانح دولت که در ممالک جنوبی بوقوع پیوسته ـ خبر آن از عرضداشت منہیان آن صوبه در مقام دلپذیر کشمیر بعرض

اشرف رسیده - بنابر پاس نظم سلسلهٔ سخن درباب گذارش احوال آن
کشور در مقام خود ایراد نیافته بتاخیر افتاده بود اکنون به قلم می آید -
چون قلعهٔ پرینده که از حصون حصینهٔ دکن است و از قدیم باز اختیار بست
و کشاد آن بدست اقتدار سلسلهٔ نظام الملک بود در وقتی که برضوان آقا
نام گماشتهٔ او تعلق داشت و اعظم خان چندی به محاصره پرداخته بنابر
وقوع بعضی امور در رهن تعویق روزگار و حیز تاخیر مانده بقبضهٔ فیض
درنیامد - لا جرم دست از محاصره باز داشته بی نیل مقصود از پای حصار
مذکور برخاست - در پهان گرمی عادلخان بمیانجیٔ نامه و پیغام در مقام
تطمیع رضوان آقای مذکور شده نخست او را بمواعید دلپذیر مثل سه لک هون
نقد و مواصلت انتظام در سلک مردم عمده دو دله ساخت - و اقطاع نامی
نامزد او نموده باین همه مواعید امید افزا باقسام وعید ترسانید که عنقریب
لشکر بادشاهی بر سر آن قلعه آمده بجنگ و ستیز بجنگ می آرند - در آن
حال محالست که او مجال خلاصی داشته باشد - بنابر آن چون میان این دو
سلسله جدائی نیست طریق اسلم و روش انسب آنست که کلید قلعه تسلیم
گماشتگان این جانب نماید - آن ساده دل بی عقل فی الحال از قلعه برآمده
عادلخان را دیده و قلعه را بتصرف ایشان گذاشت - و او به سیدی مرجان نام
معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپیست بغایت بلند و آتشخانهٔ
شرارست و درست انداز و گولهٔ آن یک گز قطر دارد شاید که از آن بابت
توپی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتشبازی و توپ اندازی مخترع
ایشان است نباشد - و آن توپ را رومی خان میرآتش نظام الملک ریخته
از آن وقت باز در احمد نگر می بود - چون در زمان حضرت عرش آشیانی
آن حصار مفتوح گشت آن نیز بتصرف اولیای دولت درآمد - چون در
ایام جنت مکانی باز قلعهٔ مذکور مسخر عنبر حبشی شد آن توپ را بقصد
تسخیر قلعهٔ شولا پور از احمد نگر برآورد - و بعد از فتح آن حصار بکارگری
آن توپ را بر قلعه پرینده برده در خندق دوم که از آب خالیست انداخت -
درینولا عادلخان بانواع حیل و فنون جرثقیل به بیجاپور نقل نمود - محصل
سخن از آن وقت که قلعهٔ دولت آباد بحوزهٔ تسخیر اولیای دولت درآمد همواره

استخلاص قلعهٔ پرینده در خاطر خانخانان جلوهٔ خطور داشت تا درین ولا
شاه شجاع بنواحئی برهان پور رسیده خانخانان با سایر بندها ملازمت نموده در
مجلس اول درخواست نهضت شاہزاده بدان صوب نموده شاہزاده بنابر پیشرفت
مہمات بادشاہی داخل شہر نشده متوجه آنصوب گشت ـ از ملکاپور
خان زمان را خلعت و فیل داده رخصت نمودند که بطریق ایلغار پیشتر
شتافته آتش نهب و تاراج در ملک مخالفان برافروزد ـ و درین فوج از
مسلمانان مبارزخان و الہ ویردی خان و مرتضٰی خان و رشید خان
و اصالت خان و باقی بیگ و مبارک خان نیازی و از راجپوتان راجه جی سنگه
و جگراج و راجه بیتهلداس و راؤ کرن و راجه بهار سنگه و راجه روز افزون
و راجه سارنگ دیو و سنگرام زمیندار جمون و نرہرداس بندیله و ہرداس
کچهواہه و عجب سنگه با چند تن دیگر معین شدند و خود بدولت و اقبال
بعد از ارسال آن فوج با خانخانان و سایر بندہا کوچ در کوچ راہئی مقصد
گشتند ـ چون بمسامع عالیه رسید که ساہو بهونسله یکی از خویشان
نظام الملک را دست آویز فساد ساخته بنواحئی ولایت احمدنگر آمده و از
سر نو حشری را فراہم آورده بر آن سر است که بحدود دولت آباد شتافته
آن سرحد را محشر شورش و آشوب سازد و از آنجا به ظفر نگر رفته در عرض
راه متعرض احوال بنجاره و رسانندگان آذوقهٔ لشکر ظفر اثر گردد ـ بنابر آن
شاہزاده دولت خان را باسه ہزار سوار کار طلب نامزد ساخته که ہرجا با افواج
آن گروه نابکار برخورد سزای آن ناسزاواری چند درکنار روزگار ایشان گذارد ـ
چون خانزمان با ہمراہان بر جناح استعجال خود را بنواحئی پرینده رسانیده
برکنار نهر آبی بفاصلهٔ یک کروه سرمنزل گزید و فرمود که ہمه مردم از سردار
تا احاد لشکر کوشش نموده ہیمه و کاه بسیار برای جمیع سپاه جمع کنند ـ
و آن قلعه در ہامون واقعست در ہمه طرف پیرامون حصار از کمال ہمواری
آن سر زمین فراز و پستی که بجهت پیش بردن ملچار و سیبه درکار است یافت
نمی شود و بی سرانجام کوچهٔ سلامت بتوپ رس قلعه چه جای تیر و تفنگ
پای حصار گذار نمی توان کرد ـ معهٰذا از راکمئی آب نزول لشکر در جمیع
جهات آن جهت احاطهٔ تامه دشوار است ـ باوجود این معنی خانزمان تهیهٔ
شروع اسباب قلعه گیری و محاصرهٔ حصار نموده نخست از سوی بنگاه خود

جمیع ملچارہا را قسمت کرد - و اله وردی خان متعہد کوچهٔ سلامت و سرکردن مہم نقب شده در پیش بردن اہتمام تمام نمود - و چون متحصنان ہمه جہت خصوص از جہت سرانجام ضروریات قلعه و استحکام مداخل و مخارج و مرمت دیوار حصار خاطر جمع ساخته کاری جز مدافعه و مقابله نداشتند و ہمت بر آن گماشته شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن توپ و ضربزن بودند - و از جانب عسکر منصور بہادران آزموده کار نیز طلبگار پیشرفت کار آمده بجان و دل می کوشیدند و در اکثر روزہا چندین زخمی و جان نثار می شدند - و بعضی اوقات مردم غنیم را نیز از رخنه ہای دیوار و سر کنگره بتفنگ می زدند - و از آنجا که قدراندازیہای قضا است روزی یکی از برق اندازان تفنگی دانسته بجانب شگافی از رخنہای دیوار حصار که در آنجا شبح صورت در نظر او جلوه گری نموده بود آتش داد - اتفاقاً سیدی مرجان نگاہبان قلعه در آنجا بتفرج ملچار عسکر ظفر آثار در عین اشتغال بود که بمیانجئی دستیاری اجل تیر بندوق بر شقیقهٔ آن قضا رسیده خون گرفته خورده از سر دیوار حصاربند وجود به قعر خندق خراب آباد عدم افتاد - بنابر پخته کاریہای متحصنان این معنی بر اولیای دولت جاودان پوشیده مانده این راز نہانی بر روی روز نیفتاد - چندانکه نہفته عادلخان را آگاه ساختند - آنگاه غالب نامی از بیجاپور بجای سیدی مرجان آمده داخل قلعه شده درین حال بیرونیان اطلاع یافتند - در ہمین تاریخ شاہزاده با مہابتخان سه کروہی پرینده رسیده چند روز ہمانجا قرار اقامت دادند که از توقف عسکر منصور در ہمان موضع مردم کہی با خاطر جمع آمد و شد نمایند و درین صورت کمک خان زمان نیز باحسن وجوه سمت ظہور یابد - سرداران عادلخان از روی اضطرار ہمین قرارداد را پیشنہاد خود ساختند که با ساہو و بقیة السیف مردم نظام الملک بہیئات اجتماعی روبروی موکب اقبال شوند - اتفاقاً در روز کہی خانخانان میرزا لہراسپ پسر خود را با جمعی از بندہای بادشاہی و تابینان خود به نگاہبانی فرستاده بود - اہل نفاق در انصرام آن اندیشه متفق شده راه بر ہمراہان مردم کہی بستند - خانخانان چون به قرارداد آن مقہوران اطلاع داشت اکتفا بفرستادگان ننموده خود نیز سوار شده چون به نیم کروہی معسکر سعادت

رسید نزدیک ده ہزار سوار مقهوران نمودار گردیده جمعی از آنها باظهار
تجلد و تہور پیش تاختہ بہ قلعہ دار خان و حسینی قدیمی و چندی دیگر
کہ قراول فوج خانخانان بودند درآویختند - چون باندک زد و خورد غنیم
جای خود را گذاشتہ بہ خانخانان رسید - درینحال کہ کار از خویشتن داری
در گذشتہ بود سپہ سالار آزمون کار باوجود فرسودگی روزگار و تکرار اطلاع
بر احوال دکنیان نابکار ناچار خود نیز از جا در آمده بر قلب آن گروه
زده ایشانرا از پیش برداشت - آن ناقص فطرتان سپہ سالار را بطرف فوج کلی
خود کشانیدند - و بہ یک دفعہ از چهار سوی فوج خانخانان درآمده ہمگنانرا
احاطہ کردند - سپہ سالار جلادت آثار بنابر تنگئی عرصۂ کار یکباره از سرجان
گذشتہ با خود قرار کشتہ شدن داد - و بی ملاحظۂ پاس مراتب خویشتن
داری کہ لازمۂ سرداریست بہ یک مرتبہ خود را بر ایشان زده بزد و خورد
درآمد - میرزا لهراسپ نیز از روی تہور و بہادری دلیرانہ بر سر دست و پا
زدن در آمد - مہیش داس راتهور کہ از نوکران عمدۂ خانخانان بود با
برادران خود با قوشونی عظیم از فوج غنیم کہ متوجہ خان عالی مکان بودند
بقصد ادای مراسم مواجهہ روبرو شد - چندانکہ ہمگنان جدل کنان و خصم
افگنان کام خود از حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند سودی نداد - و با آنکہ
بباد حملہای مرد افگن گرد از بنیاد وجود بی بود آن خاکساران بر می
انگیختند - و بہ شعلۂ جانسوز دمار از روزگار آن خس طینتان بر می آوردند
سر گرمئی ایشان درکار بیشتر و آتش ستیز شان تیزتر می شد - ہر چند
در دفع و طرد آن مطرودی چند مساعئی جمیلہ مبذول داشتند و داد دار و
گیر داده حق تلاش و آویزه با آن گروه باطل ستیز بجا آوردند بجای نرسید -
تا آنکہ عاقبت کار بعضی قتیل و برخی جریح بر خاک عرصۂ کارزار بیجان و
و بیهوش افتادند - چون خان دوران ازکماہئی حقیقت آگاہی یافت با غیرت خان
و چندی از گرزداران بادشاہی مثل خواجہ طاہر و نـاد علی و امیر بیگ
وغیره با چندی از یکہ جوانان کار طلب و دو ہزار و پانصد سوار جرار بآہنگ
کومک خانخانان شتافت - و در عین رسیدن خود را بر فوجی کہ از عقب
آن سردار شهامت شعار آغاز گیر و دار نموده بودند زده باندک زد و خوردی
از نیروی ایزدی ایشانرا پریشان ساخت - و ہمان پا بر قلب جمعی کہ

در دست راست سردار دلیرانه می کوشیدند و فوج روبروی خود را برداشته
چیره دستی از حد گذرانیده تاخت - و ایشان را باستظهار تائید الٰهی
از پیش برداشته با فوج عظیم غنیم که در مواجهه سپه سالار داد کشش
و کوشش داده مهیش داس راتهور و همرہان او را انداخته بودند روبرو
شد - و با سایر بهادران خود را چون نهنگ خونخوار بر دریای لشکر مواج
یعنی افواج غنیم زده پنجهٔ ستیز بصید آن روباه صفتان کم فرصت تیز نموده
مردانه بدار و گیر و زد و خورد در آمد - و از فرط تهور چون ببر بیان ناخن
و چنگ بخون خصم رنگ کرده جمعی کثیر را بی سر و پی سپر ساخته گروہی
انبوه را زخمی نمود - چندانکه از فرط دوست دشمنیها بل دوستیهای دشمنئی
هم دیگر کار ایثار بجای رسانید که در آن قسم مقام نازک دم آب تیغ از گلوی
هیچکس دریغ نداشت - و تیمارداری و غم خوارگی را بسرحدی کشید که
پهلوی شگافتهٔ مردم را بسوزن پیلک دلدوز رفو کرده در زخمها مرہم
زنگار پیکان انداخت - آخر امر چون نسیم نصرت و شمیم ظفر از وزشگاه تائید
ایزدی بر مشام اولیای دولت جاودانی وزید لاجرم ببوی عنایت عالم بالا
روی تازه یافته از سرنو روبروی مخالفان شدند و همگنان بنابر اعتماد آن اعتضاد
همدست یکدگر شده یک دفعه از روی اتفاق بر اہل نفاق و خلاف حمله آور
گشتند - و بباد صدمهٔ صرصر اثر عرصهٔ مصاف را از کدورت وجود نابود آن
ناپاکان بی باک صاف ساخته بطریق تعاقب از دنبال ایشان تاختند - و بشکرانهٔ
روزی شدن فتح و نصرت نوای عزت افراخته ہمعنان ظفر معاودت به خیمه
و خرگاه نمودند - و مهیش داس را که جراحت ہای کاری داشت با دیگر
زخمیان و کشتگان برداشته به معسکر سعادت فرستادند - و سوای دلیران
راجپوت از بهادران موکب اقبال چند تن دیگر از یافتن زخمهای منکر که
باعث روسفیدیٔ مردان است چهره به گلگونهٔ خون آل ساخته بودند و قلیلی
از دم تیغ آبدار زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند -
حق مقام این است که درین واقعه نصیری خان ببذل مساعئی جمیله خصوص
در حق خانخانان و تخلیص آن والا مکان ازین نوع مخمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ
پرتهلکه که قرار برآمدن از آن باخود نداده بود از سایر دولتخواہان بتفرد
تمام سمت اختصاص دارد -

بژدہم ماہ بادشاہزادہ شجاع از مقام کناپور کوچ فرمودہ بصوب
پرینده روانہ شدند - و منزل آن والا تبار در چاردیواری کہ بہ نزدیکئی
خیمۂ خانزمان بر فراز بلندی اساس یافتہ بود قرار یافت - در آن روز
قریب پانصد خون گرفتہ از تقریب موعد اجل خود استعجال ورزیده
از قلعہ برآمدند - و در مورچل راجہ بہارسنگھ بندیلہ ریختہ بدست و پا
زدن در آمدند - و باندک زد و خورد جمعی کثیر را بکشتن داده باقی
زخمی و کوفتہ راه فرار فراپیش گرفتند - روز دیگر بیست و دوم ماه
میانہ الہوردی‌خان و گروہی از مخالفان دستبازی وقوع یافت - خان
مذکور باعتضاد اقبال خاقانی از ملچار برآمده و بہ نیروی شہامت مخاذیل
را منہزم ساخت - بیست و ہفتم کہ نوبت کہئی خاندوران و سید خانجہان
بود در بازگشت افواج غنیم نمودار شد و رفتہ رفتہ ہنگامہ جنگ گرم و
بازار اجل تیز شد - و بعد از داروگیر کہ جمعی از ہر دو طرف کشتہ
شدند اہل خلاف رو از مصاف برتافتہ آخر روز خود را بہ سید خانجہان
رسانیده آغاز بان اندازی کردند - و بہادران موکب اقبال مردم کہی را
فراہم آورده احمال و اثقال را درمیان گرفتہ بر سبیل استعجال بہمراہئی
ایشان راہی شدند - درین حال از بازیچہ ہای بدیعۂ روزگار شعبده ساز
و نیرنگ نمائیہای سپہر دو رنگ حقہ باز آتش بان بہ قطار شتر ہای
کاہبار افتاد - چون درین اثنا باد تیز در وزش بود شعلۂ آتش بی زینہار
بزبانہ کشی درآمده ازین قطار بدیگر قطارہا سرایت نموده در یکدم زدن
شتر و گاو بسیار با چندین آدم و اسپ در یکدگر سوختند - و ازین حادثہ
ناگہانی شورش در سپاه افتاده توزک موکب اقبال جاودانی برہم خورد -
و افواج غنیم شیرک شده رفتہ رفتہ پیشتر آمدند و شوخ چشمی آغاز نہاده
بنیاد دستبازی نمودند و شتر و گاو بسیار از مردم کہی جدا نموده می
راندند - درین اثنا خان دوران و سید خانجہان مخالفان را تا پایان روز رانده
در لوازم تعاقب از قتل و اسر تقصیر روا نداشتہ اسپ و شتر کہی را
خلاص نموده بمنزل معاودت نمودند - چون در عرض این طول مدت
باوجود بذل مساعئی جمیلۂ اولیای دولت کار نقب بجای نرسید و مقصد
بر وفق دلخواه پیش نرفت - چہ از بعضی نقبہا آب برآمده و مابقی را

آن باد بیابان خاکسار پی برده انباشتند ـ سوای نقبی که از ملچار الوردی
خان سر شده بود ـ و بنابر اہتمام آن خان کار طلب شجاعت نشان که
کوشش تمام درباب آن بجا می آورد از عروض آفات مذکوره سالم مانده
بپای دیوار شیرحاجی رسیده بود در حضور شاہزاده آنرا آتش زدند ـ اگرچه
یک برج پرید اما چون راہی که بحسب فسحت درخور یورش باشد کشاده
نه گشت روزی چند صبر کردند که نقبی دیگر که نزدیک بدیوار بست
رسیده بود آماده شود ـ چون آنرا نیز آتش دادند درین مرتبه نیز اندک
رخنه وا شده چندان کشادگی که مقصد بود بهم نرسید ـ و باوجود
عدم تہیهٔ اسباب یورش پریشانئی عسکر ظفر اثر بنابر نایابئی علف دواب
و تعذر علاج آن بمرتبهٔ کمال رسید ـ با آنکه خانخانان مافوق امکان در آن
بباب دست و پا زده مساعئی جمیله مبذول میداشت ولیکن چون رہین بودن
سایر اشیا در گرو گره وقت و حیز تفوق و تعویق و تاخیر روزگار است
کشش و کوشش سودی نداده در آخر کار از چاره گری فرو ماند ـ چه تا ده
کروه و زیاده ہیچ جا ہیمه و کاه نمانده بود ـ و ہر نوبت که لشکر بکمی
میرفت بیش از بیست کروه در طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار
محنت و جنگ و جدل خوراک یکروزه بدست می آوردند ـ از آمد و شد بسیار
که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد وقت پرداخت لوازم محاصره
و سرانجام اسباب تسخیر مساعدت نمی نمود ـ و از ہمه عمده تر وجود
نفاق بود که باعث عدم اتفاق و علت بر نیامد مطلب شد ـ و ناشی شدن
این نفاق باین وجه بود که در وقتی که خاندوران سپه سالار را کمک
بوقت نمود چنانچه در جای خود گذارش پذیرفت از زبان او گفته یا ناگفته در
افواه افتاد که خانخانان به سعئی من از قتل نجات یافت ـ و گفته گفته این
معنی بخانخانان رسید و ازین سخن مادهٔ رنجش پیدا شد ـ و بنابر آنکه اکثر
امرا و سایر ارباب مناصب از بدسلوکئی خانخانان آزرده خاطر بودند
وقت یافته به نمامی و سخن چینی درآمدند ـ و از زبان سپه سالار نیز
گفتگوہای ناملایم و سخنان نامناسب به خاندوران رسانیدند ـ و از فتنه
انگیزی مردم درمیانه آتش نفاق افروخته شد که بخود داری مواسا و مدارا
خس پوش ساختن آن به ہیچ وجه صورت نمی بست ـ کار بدان کشید که

از راه رعایت جانب جانبین و حمایت طرفین شرارهٔ شرارت آن مرض مسری
بهمگنان سرایت نمود ـ و عاقبت بخیهٔ عداوت که در لباس بود بر روی کار
افتاد و دشمنیهای نهانی آشکار شد و معامله بجای رسید که کومک و امداد
و اعانت و خیرخواهی از سردار گرفته تا احاد سپاه درمیانه پامال شد ـ
بلکه همگی بشکست کار یکدیگر کوشیده در افسردگی رونق بازار هم
جد و جهد مبذول می نمودند ـ و بر زعم یکدگر در هر باب کنگاشهای
خطا داده مصلحتهای که عین مفسده بود میدیدند ـ و عاقبت کار بدانجا کشید
که غنیم را از تدبیرات و قراردادها آگاه می ساختند ـ چنانچه از آن پس
هیچ اندیشه پیش نرفت و قطعاً مهمی و پیش نهادی بانصرام نرسید ـ
و باین معانی قرب برشکال که در حقیقت علت تامهٔ مراجعت لشکر بود
بمیان آمد ـ چون سپه سالار دید که سرانجام کار و معامله بدین مقام رسید
و دانست که بیش ازین توقف باعث مزید خرابئی همگنان می شود معهذا
کاری از پیش نمی رود لاجرم از روی پیش بینیها دیده و دانسته تسخیر
قلعه بتاخیر قرار داده از شاهزادهٔ عالمیان درخواه دستوری معاودت نمود ـ
و این معنی را بوجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطر نشان و دلنشین
ایشان ساخت ـ شاهزادهٔ والا قدر سایر امرا را طلب فرموده همگی را
دستوری کارسازی ارتحال دادند ـ دهم خورداد از منزل پرینده طبل رحیل
کوفته ندای حی علی السبیل دادند که از بیم عربدهٔ فیلان سحاب برشکالی
که بیکدم بحر محیط را خالی و ربع مسکون را پر می کنند قبل از آنکه
به منصوبهٔ طلسم بند سیلاب که شتران بدمست امواجش کف بر لب
شور و شغب می آورند و هوای شورش و آشوب در سر جا داده سر راه
بر راه سوار و پیاده و اسپ و فیل می بندند طریق عبور بر عسکر منصور
فیل بند گردد موکب اقبال با شتاب باد و سحاب رخ براه نهاده کوچ در
کوچ متوجه برهانپور شدند ـ و بعد از قطع سه چهار مرحله مخالفان مقهور
خود را نمودار ساخته مرکب تازی که در حقیقت در برابر شیر مردان از
آن روباه بازان عین گاو تازیست آغاز کردند ـ خانزمان و راو ستر سال و
جگراج و راو کرن با همگنان بارگی بادپای آتش عنان را به خار مهمیز
آتش انگیز گرم لگام ساخته یکبارگی از جا درآوردند ـ و ایشان از پیش و

اصالت خان و خلیل‌الله خان از عقب چون برق سوزان بر قلب خرمن آن سیاه روزان زدند - و بباد حملهٔ نخستین صرصر کین برانگیخته بنیاد آن خس طینتان مگس صفت را که بحرکت نسیمی بل بتحریک مروحه ناپیدا بلکه معدوم مطلق می شوند و باز بهنگام فرصت بهانا در ساعت مخلوق شده بهجوم می آرند و باعث کدورت دماغ و عدم صفای وقت رفته برهم زن هنگامه فراغبال می‌گردند بباد فنا بردادند - و از آنجا متوجه مقصد شده با سایر ملتزمان دوم تیرماه داخل برهانپور شدند - بندگان حضرت بعد از استماع این حقیقت سر تا سر کردار و گفتار سپه سالار نکوهیده و ناستوده گرفته بل بی حساب و ناخردمندانه شمردند - و سایر این معانی که بهیچ وجه مرضی مبارک نبود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر نحوی گرانی نموده که اکثر اوقات همگی شیوهای ناسردارانهٔ او را بر زبان مبارک آورده غائبانه او را نکوهش می فرمودند و بر زبان آوردند که بردن شاهزاده بجهت تسخیر پرینده که فتح آن پله کمترین بندهای تخت همایون بخت است ببالاگهات بغایت ناپسندیده بود - وناهنجار سلوک بروش ناسردارانه با سایر سرداران نمودن و رمیده دل و رنج‌تطمیع خاطر ساختن تمامی بندها و گوش بحرف سخن چینان فتنه انگیز کرده رویش نفاق همگنان کشودن آنگاه بمقام اصلاح درنیامده از همه عمده تر تصویبن رای خطا پیرای معاودت نمودن و شاهزاده را بی برآمد مراد به برهانپور باز گردانیدن - بالجمله فی الحال از موقف خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر امرای نامدار بی توقف بدرگاه والا معاودت نماید -

بیست و چهارم مهر جگناتهه کلاونت که درینولا مهاگت راج خطاب یافته در فن موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمات و بستن تصانیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سر تا سر این کشور همتا و همسر ندارد از دارالسلطنت لاهور که حسب الامر اعلی برای تالیف و تصانیف آنجا توقف نموده بود به زمین بوس خلافت رسید دوازده دهرپد که در آن مدت بنام نامی بندگان حضرت مشتمل بر معانی و نغمات مختلفه مولف ساخته بود در انجمن والا به سمع عالی رسانید و بغایت پسند طبع اقدس و

خاطر حقایق یاب دقایق رس بادشاه ہنر سنج قدردان افتاد ـ و از عنایت
حضرت بـا زر ہم ترازو گشته چہار ہزار و پانصد روپیہ ہم وزن او بدو
مرحمت شد ـ و دہرپد عبارتست از تصنیف نغمات مولفه که بنام ملوک
و اصحاب دولت ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و بشن پد
که بمعنی تصنیفی است بنام شری کشن معبود ہنود که آن طبقه واہی
عقیده باطل کیش در حق آن مبطل باوتار یعنی حلول حق تعالیٰ قایل اند
ہر دو از مخترعات راجه مان تونور راجه گوالیار است ـ و علت این ابداع
آن شد که در عہد پاستان تا زمان راجه مان مذکور مدار اہل ہندوستان در
غنا و سرود بر نوعی از صوت عمل بود که آنرا کبت و چندو و دہرو
میخوانند ـ و چون نظم آنہا به لغت اہل کرناتک بود که فنون موسیقی از آن
ولایت در سایر بلاد ہند انتشار یافته بنابرکمال اشکال آن زبان اہل کشور از آنہا
به حسن نغمه تنہا پسند نموده چندان ذوق سرشار از معانی آن نداشتند ـ لاجرم
راجهٔ مذکور که نہایت مہارت در فن موسیقی و تالیف نغمهٔ مطربه داشت
بمعه ہم نایک بخشو گوالیاری که پیشوای اہل این علم است تربیت کرده
و ایر..رآوردهٔ اوست بلغت گـوالیار دہرپد و بشن پد وضع نموده آنہا را منسوخ
ایشـ..اخت ـ و رفته رفته نایک مذکور که درین فن فرید قرون و اعصار است بدقت
طبع نازک در آنہا تصرفات بجا کرده این طرز تازه را بسرحد کمال رسانید ـ از
آن عہد باز بتوجه راجه و بخشو نایک گوالیار که لغت آنجا در تمام ہند و سند
سند است و اہل آن از ذکور و اناث به لطیفه گوئی و شیرین زبانی و ملاحت
گفتار و لطف تکلم و نزاکت طبع و دقت فہم و حسن صوت و درستئی اصول
و آہنگ توافق نطق مورد ضرب‌المثل اند معدن نغمه و منبع فن موسیقی شد ـ
و تصانیف نایک مذکور که از باب کارنامہای عبدالقادر است که استادان
صاحب قدرت این فن از استماع آن گوش می گیرند بلکه حلقهٔ شاگردی
و غلامی اش در گوش ہوش می کشند در ہیچ جا بہتر از اہل آن سر زمین
یاد ندارند بلکه بخوبیٔ ایشان نمی خوانند ـ مجملاً نایک مذکور یگانهٔ عصر
بلکه وحید قرون قبل و بعد خود بوده چنانچه گلبانگ آوازهٔ او چون صیت
حسن صوت ہزاردستان آویزهٔ گـوش ہوش اہل چہار حد خرم بوستان
ہندوستان بل شش جہت ہفت کشور شده بود از اصحاب مہارت این فن

بچندین وجه امتیاز داشت - از جمله آنکه علم و عمل را بنحوی باہم ضم کرده بود که در عین خوانندگی پکهاوج را که دہلیست پلیلجی نواخته مراعات نطق و ضرب درکمال توافق می نمود - چنانچه استادان فن ایقاع و اصول که ہزاران جرثقیل ریخت ضروب و تال آنرا نگاه می داوند بدرستی او نمی توانند نواخت - دیگر آنکه تیز آہنگی آواز و قدرت آن بلند آوازه در سایر دقایق فن خوانندگی و گویندگی خصوص علو درجه شد و پد در مرتبهٔ داشت که مافوق آن امکان ندارد چه جای آنکه بعمل توان آورد - و برخلاف خوانندہای این کشور که بی دم کش نفس نمی توانند کشید از ہم آواز و ہمدست بی نیاز بود - دیگر آنکه نهایت مراتب فصاحت و بلاغت بآن مرتبه خبرت درین فن جمع کرده بود که فحول شعراء درین ملک به براعت او اقرار داشتند - الحاصل رتبهٔ نایک درین فن بمرتبهٔ رسید که با آنکه دست پرورد راجه بود آن قدردان ہنرآور از مفاخر خود دانسته بر سایر راجہای این کشور بوجود بدیع الجود او تفاخر می نمود و آن نادرهٔ دہر و یگانهٔ ہفت اقلیم نیز باوجود این خصایص دقایق حق شناسی و وفاداری که در امثال این طبقه عزیزالوجود است بدرجهٔ داشت که با کمال تطمیع و ترغیب راجہای عظیم‌الشان این ملک جدائی از ولی نعمت خویش اختیار ننمود و تا وقت نزع روان راجه به ہیچ وجه روی ازو نتافت - چون بعد ازو ابراہیم بن سکندر لودی گوالیار را از دست راجه بکرماجیت پسر او انتزاع نمود بنابر مقتضای پیمان حقیقت شناسی به ہمراہئی دشمن او رضا نداده پای در راه فرار نہاده خود را به راجه کیرت سنگه راجهٔ کالنجر رسانیده سادس خصایص حواص خمسهٔ او شد - چه راجهٔ مذکور از مواہب خاص عالم بالا باختصاص پنج نادرهٔ عصر از جمیع سلاطین روی زمین امتیاز داشت - و از مبداء آفرینش تا آن عهد بملوک ہفت اقلیم در ہیچ یک روزگاری امثال یکی از آنها روزی نه شده بود چه جای اتفاق وجود ہر پنج در یکجا - چنانچه کسری پرویز نیز بر سایر خسروان عجم بل سلاطین عالم بچند مراتب لوای مزید امتیاز می افراشت - اگر نظیر یکی ازین بی نظیری چند بنظر درآوردی عموم آن مزایای خصوص شمایل شیرین محبوبه اش از چشم افتادی - و اگر ازین دست نوادری بچنگ او آمدی برآلینه طلای

مشت افشار از دست دادی و از تگاور صبا رفتار سبک خیز شبدیز که ابلق
نیرنگ روزگار پای ہم پویگئی آن نداشت و سمند مہر و خنگ ماہ بل
نیلۂ گردون گیتی نورد بگرد گرد او نمی رسید شکال تعلق و عقال علاقۂ
خاطر گسستی - و دیگر بر تخت طاقدیس که در روی کاخ ہفت طبقۂ
خاک و زیر رواق نہ طاق افلاک بہ یکتائی طاق بود و ہیچ صاحب دیہیمی
را از شہریاران اولی الابصار از آن دست تختی بچنگ نیفتادہ بود و آن
رنگ گرانمایہ اورنگی ہیچ تاجداری نداشتہ بلکہ نظیر آن سریر فرخندہ بنظر
ہیچ صاحب افسری در نیامدہ نہ نشستی - مجملا جملہ نوادر راجہ کہ
بحقیقت سر آنہا میشد حکیمی بود دانا از طبقۂ براہمہ کہ بر ہمہ انواع
دانش قادر بود - در جمیع حکمت یعنی الٰہی و طبعی و ریاضی و سایر
فروع آن اصول اصیلہ از اصناف نوع بشر بدان سان امتیاز داشت کہ انسان
از جنس حیوان - و در حکمت عملی و سیاسات مدنی و منزلی بدانگونہ
ماہر کہ راجہ بہ نیروی رای انورش از سایر رایان آن کشور باج گرفتی - و بزور
تدبیرات متین و ترویج رای مبینش دقایق نظام کارخانۂ دولت راجہ اعلیٰ
درجات رونق و رواج پذیرفتہ بود چنانچہ مہاراج ادای خراج پذیرفتی -
بی تکلف اگر نوشیروان را کہ سر اکابرۂ اکاسرہ است صحبت او رو دادی
برآئینہ بدستوریٔ خرد ادب آئین دست از مصاحبت دستور دانش
منش خویش بزرچمہر دانا شستہ نظر از صوابدید تدابیر او نہ بستی - وگر
ہرمز را در انجمن حضور او نقش مجالست درست نشستی لامحالہ بر
بزرگئی او اعتراف نمودہ پیوند امیدواری از بزرگ امید وزیر خویش
گسستی - دیگر پسری نیکو محضر فرخندہ سیر کہ از سایر ابناء زمان در ہمہ
ابواب بر سر آمدہ بود در ہیچ مادہ از ہیچکس پای کم نمی آورد - خصوص
در باب کمال جمال و حسن خلق کہ درین مواد شامل نصیب کامل
نصاب آمدہ در جمیع فضایل نفسانی و خصایل انسانی ثانی نداشت -
چنانچہ راجہ بحسب آن مزیت بر پرویز آن مثابہ تفوق داشت کہ مافوق
آن بتحت تصرف تصور درنیاید - چہ از ناخلف پسر بیہوش پدر کش بہ
خلف صدق ادب پرورد کہ سرچشمۂ حیات جاوید و سرمایۂ امید پدر
باشد فرق در مرتبۂ نیست کہ تا روز شمار ہزار یک مراتب آن بشمار درآید -

سوم دو مطربہ کہ در حسن صورت و لطف صوت و نہایت تفرّد در فنون
غنا و رقص و کمال مہارت در انواع رود و سرود ہر دو یگانۂ دہر و فتنۂ
شہر بودند - چنانچہ از شرم تیز آہنگئی آواز و تندیٔ مضراب ساز
شان زہرہ چنگی ہر دہ ناخن خویشتن را از بن دندان شکستہ - و دستبرد
و موافقت ضرب و نطق شان دست مطربان بالا دست بستہ - در انفعال
خوبئی رقص و پای کوبئی ایشان رقاصان سر آمد از پا نشستہ - اگر خسرو پرویز
حرکات و سکنات موزون و نشست و برخاست مطبوع ہریک از آن دو شوخ
چشم شیرین شمایل شور انگیز بنظر در آوردی مجنون آن لیلی وشان شدہ
شکر شیرین اداہای شیرین در کام عیش او کار زہراب خنجر شیرویہ کردی -
اگر یک بار الحان ترانہ ہای طرب آمود و تازۂ آن دو نگار پرکار استماع نمودی،
دیگر گوش ہوای نکیسا نکشادی و از آن پس آرزوی شنیدن لحن باربدی را
در پیشگاہ خاطر بار ندادی - دیگر طوطی کہ از غنچۂ منقار دو برگہ اش کہ
گل صد برگ را طرز شگفتگی آموختہ در یک داستان ہزار گل دستان
شگفتی - و ہر چہ بدو تعلیم کردی اگر ہمہ سر نکو بودی پیش از گفتن نکو
گفتی - سبز بختی کہ روشنی بیان بدانگونہ سخن سفید کردی کہ رنگ
بیرون دادہ معنی سخن رنگین در نظر صورت بستی - بالغ کلامی کہ بدانسان
ابواب طلاقت لسان و بلاغت بیان کشادی کہ رونق بازار بضاعت سحبان
شکستی - نوش لبی شکرین منقار خضر شمائلی سکندروش آئینہ دار -
روان گفتاری کہ چشم سخن ازو جان پذیرفتہ بود - شیرین بیانی کہ از معلم
سلیمان منطق الطیر یاد گرفتہ - قوت حافظہ در پایہ کہ اگر تعلیم یافتی ہر
آئینہ لوحۂ سینہاش معائینہ مانند لوح محفوظ حافظ قرآن گشتی - قدرت
ناطقہ در مرتبہ کہ چون معانی بیان نمودی از طلوع ہلال منقارش صنعت
براعت استہلال نمودار شدی - ملخص سخن نایک مذکور مفت بچنگ
راجہ در افتادہ بود نوادر پنجگانۂ او برین سر نازل شدۂ منزلہ ستہ ضروریہ بل
کمال عشرۂ کاملہ پذیرفت - لاجرم آن قدردان ہنرمندان درخور قدرت
حق قدر او بجا آوردہ تا بجای، در مقام انعام و اکرام او کہ مہر مہر بر او
افکندہ حاصل خزینۂ شایگان برآن گنج بادآورد رایگان افشاند - بلکہ مہر مہر
از آن پنج گنج روان کہ داشت برداشتہ بصد دل دل برو بست - و سر پنجۂ

تعلق از ہمہ آنہا باب دل سردی شستہ سرگرم صحبت آن باعث گرمئی ہنگامۂ
سور و سرور شد - درین اثنا گوش زد سلطان بہادر گجراتی شد کہ ازین دست
دستان سرای از قضایای اتفاق بدست راجہ کیرت سنگہ آمدہ لاجرم
بنابر چشمک زنئی طمع خام بمقام پختہ کاری درآمدہ نامۂ از روی کمال
ملایمت و ہمواری براجہ نوشت - سر جملۂ مطالب آنکہ چون از مواہب
آسمانی ازین عالم عطایا بہ راجہ ارزانی شدہ انصاف و مروت اقتضای آن
دارد کہ از جملۂ آن مکارم عظمیٰ در باب ایثار یک مکرمت کہ ارزان
بدست آمدہ یعنی نایک مذکور اگرچہ سر جملہ آنہاست آثار جوان مردی
بظہور آرد - راجہ بچارۂ آن درماند چندانکہ دست و پا زد و اموال عظیمہ
در بدل آن بی بدل پیش کردہ سودی ندادہ بجای نرسید - چہ سلطان ہمہ باب
بزور و زر و لشکر و کشور برو غلبہ داشت - معہٰذا از در مردمی در آمدہ
لاجرم باوجود آنکہ این معنی بغایت بروگران بود چار ناچار با کمال دل گرانی
نایک را بر سبیل ہدیہ بخدمت سلطان فرستاد و تا فرجام روزگار معزز و مکرم
بہ خدمت سلطان روزگار بسر برد - و بعد از نایک سر زمین گوالیار کہ بر و
بومش عیش انگیز و نغمہ خیز و آب و ہوایش طرب آمود و نشاط آمیز
است تان سین نام سرور سرای را جلوہ دادہ محفل آرای بزم روزگار ساخت -
و او در مبادی روزگار خود نزد رامچند بگھیلہ راجۂ ملک ماندہو می بود
تا آنکہ حسب الامر حضرت عرش آشیانی راجہ او را بدربار سپہر مدار
فرستاد و از پرتو عنایت و تربیت آن حضرت کارش بحدی بالا گرفت کہ
در زیر چرخ والا نظیر خود نداشت - چنانچہ روش تازۂ آن نیرنگ طراز
بنحوی مطبوع طبع افتاد کہ رفتہ رفتہ روش خوش آیندۂ نایک را یکبارہ
از یاد مردم برد - و باوجود آنکہ گمان آن برد کہ طریق مستقیم او از کمال
قوام و متانت تا قیام قیامت برنہج استقامت خواہد بود امروز تصانیف متین
او نظر بر روش تان سین حکم تقویم پارین دارد -
اکنون ازین پہناوری و فراخ روی کہ بتقریب مذکور روداده و بنابر
شوق سخن رفتہ رفتہ درین وادی بطول کشیدہ باز آمدہ بسر سررشتۂ سیاق
سابق کہ عبارتست از سوانح دولت بی پایان می رود - درین ایام بمحض
خاصیت جشن و عہد بادشاہ دین پرور کہ ثمر نیت آن سرور بود راجہ جوگوی

زمیندار بهنبر با سایر قبیله و عشیره و خویشان خویش که قریب پنجهزار کس بودند اسلام آورد و از حضرت خلافت راجه دولتمند خطاب یافت - و سبب صوری این معنی آنکه بعرض والا رسید که اکثر سکنهٔ ولایت بهنبر و اطراف و نواحی آن باوجود ادعای مسلمانی و اتصاف به سنّت آن از سر جهالت و نادانی با کفار وصلت می کنند و تا الحال این طریقه درمیان مسلوک است که دختران کفار را که به مسلمانان داده باشند بعد از فوت دفن می کنند - و دختران مسلمانان که در خانه هنودان باشند بروش ایشان می سوزانند - لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرقانی را که از موقف احکام یزدانی برسالة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شرف صدور یافته و در دار الانشاء شریعت غرّا طغرای امضا پذیرفته حلیهٔ توقیع نفاذ بخشیدند که مسلمه که در خانهٔ کافری باشد و او اسلام آورد بر طبق شرح شریف نکاح بسته بدو باز گذارند - آنگاه او را از نظر انور گذرانیده بانواع عواطف آن سرور فایز گردانند - و اگر بمقتضای شقاوت ذاتی و کفر اصرار نموده تن بدین در ندهد و گردن بدین سعادت ننهد بر وفق وسع تمول جرمانه گرفته او را از مسلمه تفریق نمایند - مجملاً برین سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شدند و انواع عواطف درباره ایشان بوقوع پیوست - و این معنی محرک سلسلهٔ اهتدای راجه جوگو شده به ته دل از علاقهٔ تعلق عقدهای پر خم و پیچ زنار پیوند گسل گشته بر سر شاه راه راست هدایت آمد و عقد بیت اسلام چون عقدهای سبحه تسبیح و تهلیل بصد دل بر رشتهٔ آن بست - و خویشان آن هدایت گرای به اندیش نیز بمحض متابعت او پیروی طریقهٔ دین متین نموده رفته رفته سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند - و حضرت خلافت پناهی معلمی را مؤظف ساخته بجهت تعلیم لوازم اعتقادات و وظایف عبادت مقرره بر ایشان گماشتند -

چون ظاهر قصبهٔ گجرات پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ آن قصبه معروض واقفان عتبهٔ سدره رتبه داشتند که بعضی از کفره فجره زنان و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند - و گروهی بدبخت خارج از دایرهٔ دین نیز از طور و حد و اندازه خود پای بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات خود نموده اند - بندگان حضرت

تحقیق حقیقت این امر را به شیخ محمود گجراتی که داروغگئی همگی نومسلمانان بدو مفوض بود مرجوع فرموده مقرر ساختند که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را ازینان گرفته مساجد را از منازل این بی دینان جدا نموده حقیقت بعرض مقدس رساند - چون شیخ بآن قصبه رسید هفتاد اصیله و کنیز مسلمه را از تصرف آن مردودان برآورده بمردم متدین پرهیزگار سپرد و چندین مسجد را از خانهای ایشان مفرد ساخت - و بی سعادتی که نسبت بمصحف مجید استخفافی ازو سرزده بود بعد از اثبات او را گردن زدند - آنگاه امر اعلی بصدور پیوست که در سایر ولایت پنجاب هر جا این صورت بیمعنی رو نموده باشد متکفلان مهمات شرعی و متصدیان خدمات عرفی شرایط تفحص و تجسس بجا آرند - و مسلمات را از قبضهٔ تصرف و اراضئ مساجد را از خانهٔ کفار بر آورده بعقد مسلمانان درآورند - قریب چهار صد هندو بطیب خاطر قایل کلمتین طیبین گشته از ته دل مسلمان شدند - و هفت مسجد از کفرهٔ فجره برآمده بتازگی عبادتگاه اهل اسلام گردید و سه بتخانه از بیخ و بنیاد برکنده شد و بجای آن مساجد و معابد اساس یافت -

چون درینولا قلم تقدیر بمقتضای قضای نافذ بر عزل سید عبدالقادر مانکپوری میر عدل اردوی معلی رفته بود لاجرم بقصد استزادهٔ رفع مراتب و نصب منصوبهٔ تقلد دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عطلت و اختیار عزلت جزم نمود - و چون بنابر آن اندیشهٔ باطل و طمع خام مفسده مکیده به خاک نهفته دام کید و دها برای صید جاه دنیا و زر نهاد و باستظهار تمام از تکفل منصب کامل نصاب مذکور استعفا کرد - بندگان حضرت آن سید رفیع القدر را راست گو پنداشته ازین خدمت پر مشغله معاف داشتند - و میر برکه بخاری را که سید نیکو محضر پاک دین صاحب دیانت است بجهت تصدی این شغل شریف از سایر مردم آدمی وش دربار سپهر آثار گزیده بحفظ مرتبهٔ عدالت که در آن تقدیم کمال دادگری و نیکوکاری و نگاهداشت سررشتهٔ نصفت و انصاف درکار و پاس مراتب شریعت و حقیقت و بزارگونه حقایق و دقایق دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و جانب داری در سلوک این طریقهٔ دقیقه ناچار است برگماشتند - و چون او متقلد قلادهٔ

این امر شد و کمند اندیشهٔ سید مذکور کوتاهی کرده به نشیمن عنقای مدعا نرسید و معهذا مگسی در محکمهٔ حکومتش نپریده کلاغی بر کلوخش نمی نشست درین ماده که تیر تدبیرش بر سنگ خورده بود از گوشه گیری پشیمان شده رفض مذهب اعتزال نمود - و حوصله اش ازین خسران مبین تنگی کرده تشنیع این امر شنیع منکر که عبارت از دعوی غبن فاحش است بر خود پسندید ولیکن ازین غرامت که برو رفته بود اظهار ندامت نموده اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار کوشید و بجای نرسیده سودی نکرد ناچار رضا بقضا درداده دم در کشید -

چون بعرض مقدس رسید که در نواحیٔ کهنه از توابع کاهون داخل مضافات جانوهه که بغازی بیله اشتهار دارد انواع نخچیر و اقسام جانوران وحشی یافت می شود و صید قمرغه بآسانی دست می دهد به الله ویردی خان قراول بیگی حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطهٔ جانوران فراهم آورده در جای که مناسب قمرغه داند وحوش را رانده نگاهدارد - چون فرموده بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکه تازی و شکار اندازی درآمدند - سه روز پی در پی در آن سرزمین رحل اقامت انداخته به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - و در عرض آن ایام چهار صد و بیست و سه راس از قوچ کوهی و چهکاره و مارخور شکار شد - و آن عبارتست از بز کوهی که آنرا رنگ نیز خوانند و بهندی زبان رام چیله[1] گویند - از آن جمله پنجاه راس به تیر و تفنگ خاصه انداختند - و باقی را وقتی که شاهزادها از شکار باز پرداختند جمعی از مقربان حسب‌الامر اعلی صید کردند -

و از سوانح این ایام چهاردهم آبان ماه مذکور خانزمان که همواره از نامهربانی خانخانان پدر خویش گله مندی داشت درینولا بنابر بی روشی سرشار و بدخوئی ناهنجار او که از حد تعدی تجاوز داشت بنحوی رمیده دل و رنجیده خاطر شده بود که تجویز این معنی دور از راه نموده سرحد عظیم بالا گهات را بی سردار وا گذاشته بدون تحصیل رخصت متوجه درگاه گیتی پناه شده بود - درین تاریخ رسیده خود را به سعادت ملازمت بادشاه

۱- عوض رام چیله در قلمی چهیله (و - ق) -

قدردان مهربان رسانید و بندگان حضرت چون اطلاع خصوصیات احوال خانزمان داشتند و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و ارادات و کارطلبیهای او در نظر داشته بدولت می دانستند که این معنی بی اختیار ازو سر برزده و تا قدرت بر پاس خود داشته نگاہداشت آن عالم سرحدی را از دست نداده و بدون اضطراری بی دستوری روی بدربار گیتی مدار نگذاشته بنابر این معنی گرفتی و مواخذه برو نه گرفته این معنی را بر روی او نیاوردند ـ چه از آنجا که حضرت بادشاه حکیم منش سراپا دانش ہمه جا بمقتضای قواعد عقلی عمل نموده دستورالعمل خرد والا را از دست نمی دهند ـ چون تکلیف مجبور در معنی نوعی از جبر است از این معنی اغماض عین فرموده حمل بر بیروشیها و کوتاه اندیشیهای خانخانان کردند ـ و نخست در لباس کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناہنجار آن سردار ناہموار با فرزند خلف ارشد کار آمدنئی خود فرمودند که آشنا را حال اینست وای بر بیگانها ـ آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور معاش ناپسندیده نکوہیدهٔ او با خانزمان ظاہر می شود که رنجش خان دوران و سایر بندہای درگاه ازو بیجا نبود ـ مجملاً چون بالاگهات نگاہبانی لایق نداشت بی توقف از موقف خلافت فرمان اشرف بنام خان دوران صوبه دار مالوه شرف صدور یافت که بیدرنگ از آنجا ببالا گهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبهٔ دیگر بحفظ آن سرحد و ضبط و ربط سایر ولایات متعلق بدان پردازد ـ قضا را در ہمین تاریخ از انہاء واقعه نویسان آن حدود بوضوع پیوست که مہابت خان خانخانان از اشتداد عارضهٔ بواسیر کهنهٔ دیرینه که درین کشور به بهگندر معروف است آہنگ صوبه داریٔ ولایت عدم آباد نمود ـ

از وقایع این اوقات سعیده سمات صید نشاط اندوز جرگه خرگور است که ہرگز بسعئی فرمانروایان این کشور بمنصهٔ ظهور نمایان نه شده بود ـ و سبب اتفاق سنوح آن شکار نادرالوقوع اینکه چون چراگاه مقرر این نوع جانور وحشی که اکثر اوقات در بیابانهای دور دست می باشند بحسب مقرر شوره زمین شخ است که از آبادانی بعیدالوقوع باشد چنانچه از راه دور بآبشخور معین آمده باز بجای می روند ـ و در اطراف بهیره و خوشاب که

از پرگنات عمدهٔ پنجاب است بر کنار رودبار بهت واقع گشته ازین دست سرزمین بسیار است - بنابرین خرگور نیز در آنجا بیشمار است درینولا نواحی آن سرزمین پی سپر نعال مراکب موکب والای خدیو هفت کشور گردید - اله وردیخان قراول بیگی در آن نواحی تنگنای بنظر درآورده که غدیری بغایت کم آب در آن واقع بود - بنابرآن بخاطر آورد که سر راه آبشخور مقرر معتاد گله های گور را بگیرد - چون بضرورت بر سر این غدیر آیند آنها را بدام آورده رفته رفته عرصهٔ کار بر آنها تنگ ساخته بخاطر جمع باهتمام تمام لوازم قمرغه پردازد - مجملاً این اندیشهٔ مستعد را نزدیک بکار انگاشت و برسر انصرام آن پیشنهاد آمده نخست تفحص آبشخور مقرر گوران نمود - آنگاه جمعی را بجهت منبع آن آبگاه معین تعین کرد - چون مکرر آن سوخته درونان آتش عطش را از آب خوردن باز داشتند ناچار بدان مضیق درآمدند - درین وقت دام کلان موسوم به نادر[1] بر اطراف آن کشیده همگی را بحیطهٔ احاطه در آوردند - چون این معنی دور از راه که بتوجه اعلی قریب الوقوع شده بود صورت پذیر گشت بادشاه جهان با بادشاهزادهای عالی مقدار و چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر بمیان آن دامگاه در آمده چندی را خود به تفنگ و تیر افگندند - آنگاه بحسب امر مطاع نخست شاهزادهای جوان بخت چندی دیگر را صید نموده تتمه را ارکان دولت ابد پیوند انداختند - و چند گوربچه گرزداران و قراولان زنده دستگیر نمودند - و خاطر اقدس بندگان حضرت ازین شکار بدیع اتفاق بی نهایت منبسط و فرح ناک گشته از آنجا شادکام متوجه دارالسلطنت لاهور شدند -

ششم آذر ساحت دارالسلطنت لاهور از ورود مسعود شهنشاه زمین و زمان مکانت دارالخلافه یافت - و بتازگی دولتخانهٔ سرزمین معلی را از نزول اجلال و قدوم جاه و جلال آن والا منزلت کار بالا شد - در همین روز عنایت نمایان آفتاب گیر که از خصایص بادشاهان این سلسلهٔ عظیم الشان و ارشد اولاد امجاد ایشان است به سلطان داراشکوه لطف فرمودند - و سرکار حصار را که تعلق آن بسرکار شاهزادها بغایت فرخنده فال خجسته شگون است بآن عالی مرتبت ارزانی داشتند - سابق صوبه داری کل

۱- بادر ، قلمی (و - ق) -

خاندیس و برار و دکن به یک صاحب صوبه تفویض می یافت اکنون دو صاحب صوبه درین ولایت پهناور مقرر نمودند ـ چنانچه بالا گهات و برار و دولت آباد و احمد نگر و مضافات آنها که مجموع یک ارب و نوزده کرور دام جمع دارد بضبط و ربط صاحب صوبهٔ جداگانه باشد ـ و پائین گهات که نود کرور دام جمع تام آنست با یک صوبه دار باشد ـ بنابرین خانه زاد قابل رشید معامله فهم کاردان یعنی خان شجاعت نشان خانزمان باین مکرمت والا سرافراز شده نگاهبانئی بالا گهات بعهدهٔ تعهد او مفوض گردید ـ و باضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه منصب پنجهزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه باشد پایهٔ اعتبار و سرمایهٔ افتخار او و افزایش پذیرفت ـ و مرحمت خلعت خاص و جمدهر و شمشیر مرصع و اسپ خاصگی و فیل باتلایر ضمیمهٔ سایر این مراحم عمیمه شده ـ در همین محفل خاص از روی عنایت صوبه پائین گهات در عهدهٔ تکفّل خان دوران صوبه دار مالوه شده خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه برای او و خلعتهای فاخره مصحوب خانزمان بجهت مزید مفاخرت امرای دکن مرسول گشت ـ و صوبهٔ مالوه از تغیر خاندوران باله‌ویردی خان مرحمت شده ـ و از اضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار که چهار هزاری سوار باشد سربلند گردید ـ و همدرین ایام شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود ـ

درین ایام نظر عاطفت مستعد پرور خدیو هفت کشور پرتو عنایت و توجه بر ساحت حالت قبول و قابلیت و استعداد تربیت شاهزادهٔ سعادتمند بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر که منظور نظر پرورش آبای علوی است مبذول داشته تجویز منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بنام نامئی آن والا مقدار فرمودند ـ و رتبه والا و منزلت معلّی آن شایسته نوازش نمایان و افزایش بی پایان را بمرحمت علم و نقاره و طومان و طوغ افزایش داده دستوریٔ برپا کردن سرادق سرخ که خصایص بادشاهان و شاهزادهای رشید این دودمان دولت جاوید می باشد ضمیمهٔ این مراحم عمیمه نمودند ـ

هشتم دی ماه حضرت بادشاه معارف پناه حقایق آگاه که از راه کمال ربط بمبداء همواره خواهان هم نشینئی ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان

می باشند پیوسته راه آشنائی مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی نزدیکان پیشگاه قرب آن شهنشاه اند می کشایند - بنابر سلوک طریقهٔ معهود شوق صحبت عارف خدا آگاه عمدهٔ مقربان درگاه قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میر که سرآمد ثابت قدمان طریقت و سرور پیشوایان این راه است چنانچه سر جمله خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاولیا در خاتمهٔ این دفتر بخواست ایزدی گذارش خواهد یافت بتازگی محرک ارادهٔ صادقهٔ آن حضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویهٔ متبرکه آن مرخیل عزلت گزینان شدند - و بعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت می دانستند که از صحبت ماسوی نهایت مرتبه انفجار دارند هنوز استیفای حظ تام ننموده بهان لحظه ادعای وداع نمودند - آن سر حلقهٔ سلسله اہل الله که از روی اشراق بر خواطر و ضمایر آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آن حضرت را دریافتند خود نیز بنابر آنکه خدا جوئیها و حق نیوشیهای آن حضرت گوش زد ایشان شده بود از دیر باز میل دریافت لقای انور آن سرور داشتند - لاجرم با آنکه کم کسی را پیش خود راه می دادند از سر خواهش تمام خوب درآمده خوش برآمدند و توقع از روی انبساط و اہتزاز تمام اظهار میل به صحبت آن حضرت نمودند چنانکه تکلیف توقف آن سرور بسرحد تاکید و مبالغه رسانیدند - بنابر آن چون مالک رقاب انفس و مالک ملوک آفاق چنانچه مذکور شد بمجالست خاک نشینان گوشهٔ تنهائی که فی الحقیقت بادشاہئی عالم مجاز نیز ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند از سر خواهش ته دلی قبول جلوس نموده با بادشاہزادہای نامدار و یک دو از خاصان در محفل آن قدوهٔ اہل دل بصحبت اشراق نشستند - مجملاً در آن انجمن صدق و صفا بسی حقایق و معارف از ہر باب خصوص سخنان ارباب سلوک و وصول که روایح عرفان و وجدان از آن استشمام می شد مذکور کردند - و از سخنان بلند آن دو بادشاه عالم صورت و معنی حاضران این ہمین محفل اہل دل سرمایهٔ بلند پایگی اندوختند - و برکت صحبت سراپا کیفیت آن دو مرشد کامل ظاہر و باطن از شاہراه ایقان بسر منزل عرفان و وجدان رسیده از جرعهٔ فیض آمود شارب رحیق تحقیق دو والا مشرب مذہب وحدت توحید نشاء شراب

معرفت دوبالا رسانیدند ـ و به پرتو نظر آن دو بلند پرواز والا در یکدم
طی مراتب کرده و از درجهٔ علم الیقین طیران نموده و باقبال نظر قبول
آن دو عارج معارج حق حقیقت سلم السماوات استعلا و استدراج بدست
آورده قابلیت حق الیقین یافتند ـ و بالجمله با آنکه ذکر نصایح خبرت
بخش و غیرت افزا در خدمت این رموزدان اسرار آگاهی اعنی
حضرت ظل الٰهی بنابر کمال عدم احتیاج آن حضرت در امثال این امور
باستفاضه و استکمال که از دست تکمیل کامل و تحصیل حاصلست ولیکن
از آنجا که وظیفهٔ اہل الله در صحبت بادشاہان خدا آگاه به اندرز گوئی
و نصیحت انحصار دارد لاجرم پندہای سودمند مذکور ساخته ادای حق
مقام کردند ـ آن حضرت که گنجور لطایف دقایق و خازن معارف حقایق اند
بنابر خوشنودیٔ الٰهی و خورسندیٔ جناب عرفان پناہی از باب تجاہل
العارف فرمودهٔ ایشان را به کمال توجه خاطر و حضور قلب اصغاء فرموده
در مخزن سینه اسرار خزینه جا دادند ـ چون خدمه شیخ ہیچ چیز از
کسی نمی گرفتند مگر قلیلی از لوازم بشریت که آن نیز در وقتش
بموقع قبول وصول می یافت آن حضرت چیزی از زخارف دنیوی برسم
فتوح نگذرانیدند و ہمین سبحه و دستاری سفید بنظر انور ایشان که از روی
باطن بنور معرفت الٰهی مزین و محلّی بوده ہرچند بظاہر از زیور بصارت
عاطل و خالی بود در آورده اظہار چشمداشت به قبول نمودند ـ و جناب
شیخ بنابر رعایت جانب آن والا حضرت به قبول آن ہدیه مبادرت فرمودند ـ
بندگان حضرت در پایان صحبت از روی انبساط بنحوی که در خاطر شریف
آن حضرت گران نیامده باعث انقباض نشود توقع قبول قلیلی نقد بجہت
تقسیم بر فقراء و مساکین که منسوبان جناب ولایت انتساب و مجاوران بقعهٔ
برکت نصاب اند اظہار نمودند ـ بندگان حضرت شیخ از سر بسط تمام
فرمودند که فقیر مستحق نمی باشد چه ہر که خدا دارد احتیاج بماسوی
ندارد ـ مجملاً چون این مجلس که از فاتحه تا خاتمه کماینبغی اختتام یافت
قرین سعادت و مصحوب اقبال بدولتخانهٔ والا معاودت نمودند ـ

بیست و دوم چون حقایق احوال شیخ بلاول که زاہدیست بغایت
پاک اعتقاد و پارسائیست به نہایت پرہیزگار و پاکیزه روزگار از دنیا گوشه

گیر و از خلق نفرت گرفته و دوری پذیر و باین معانی به شگفته روئی و خوشی محاوره و مهمان دوستی و نان دہی سرآمد عزلت گزینان ولایت پنجاب است مکرر بمسامع علیّه رسیده بود ـ لاجرم ارادهٔ ملاقات شیخ مذکور فرموده بزاویهٔ مشار الیه تشریف حضور ارزانی داشتند ـ و بعد از استیفای صحبت رنگین که بخوشی و دلکشی برآمد خیرباد شیخ بجا آورده مبلغ ده ہزار روپیه بمجاوران و تبعه بقعهٔ شیخ قسمت فرمودند ـ

بیست و چهارم که ساعت مختار و مسعود بود اشارهٔ علیّه والا حضرت اعلیٰ دربارهٔ روانه شدن پیشخانه برکت نشانه بسمت دارالخلافهٔ عظمیٰ سمت وقوع پذیرفت ـ و شاه علی کوتوال و عملهٔ فراشخانه از مشرف و سرمنزل و امثال ایشان بطریق معهود این دولت کدهٔ والا که در نظایر این وقت خلعت می یابند بخلاع فاخره مخلع شدند ـ در ہمین روز سعادت اندوز تربیت خان که در تقدیم خدمت رسالت بلخ بر طبق مقصد و مرام اقدام نموده باز گشته بود بسعادت زمین بوس آستان آسمان نشان مستسعد شد ـ چهل و پنج راس اسپ و چهل و پنج شتر نر و ماده و چند پارچه چینی نفیس و دیگر نفایس از قالی و نمد و تکیه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از ظرایف و نفایس و تحف او مصحفی بود که از بلخ بدست آورده که بخط شاد ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران اعظم از بای بسم تا میم تم یک خط و یک قلم بخط ریحان در نہایت خوشی و دلکشی صورت رقم یافته بود ـ در آخر نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع نحوی خوش نوشته که بخطوط استادان سبعه مشتبه می شد ـ بندگان حضرت از مشاہدهٔ آن بی نہایت منبسط و خوشوقت شده این تحفهٔ نایاب را در خزانة الکتاب خاصه مخزون ساختند ـ

بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در نشیمن شاه برج دولتخانهٔ دارالسلطنت که ارتفاع شرفات غرفهای گردون عروجش از غایة رفعت مقدار سر برابری باوج چرخ چنبری فرود نمی آرد و متانت اساس خاک ریز فلک ستیز خصوص دریئولا که محل وزن والای حضرت اعلیٰ شده از کمال

عظمت مکانت و مکان و رزانت قدر و مقدار تن بهم سنگی مرکز کرهٔ زمین
نمی دید انعقاد یافت - و بنابر رسوم معهودهٔ آن روز شرافت اندوز از داد
و دهش و اضافه منصب وغیره بظهور رسیده سایر ارباب استحقاق برکام خواطر
و مراد دلها فیروز گشتند - و همدرین روز سعید خان صوبه دار کابل بفوز
سعادت زمین بوس انجمن حضور از سر نو ممنون بخت سعید شد و باضافهٔ بزاری
ذات که پنج بزاری چهار بزار سوار سه اسپه و دو اسپه باشد سرافراز گردید -
و عبدالقادر پسر احداد که ریاست سایر قبایل افغانان سرحد کابل داشت
درینولا بوساطت راهنمای آن خان شجاعت نشان ترک سلوک ناشایسته
طغیان و عصیان نموده بندگئی درگاه پیش‌گرفته بود بوسیلهٔ او از سعادت زمین
بوس آستانه سپهر نشانه راس الهال سرافرازئی جاوید بدست آورد - و بیست و
پنجم منزل وزیرخان که درین ایام سمت اتمام یافته بود از فیض ورود
مسعود رشک فرمای فردوس برین گشته برین سر اساس بناء اعتبارش را پایه
دار بل پایدار ساختند - و خان مذکور به شکرانهٔ این عنایت که باعث
سرافرازئی جاودان اولاد و اعقاب او بود مراسم پا انداز و نثار تقدیم رسانیده
پیشکش گرانمند از نظر انور گذرانید - از آنجمله دو لک روپیه سایر اجناس
بدرجهٔ قبول رسید -

وقایع ولایت جنوبی که درینولا سمت وقوع یافته آنکه چون مهابت
خان خانخانان صوبه‌دار دکن بمقتضای قضای آسمانی آنجهانی شده و هنوز
خان زمان که صوبه داری بالا گهات باو رجوع داشت نرسیده عرصه
بظاهر خالی بود ساهوی تیره رای سیاه رو با گروهی از بازماندگان نظام
الملک مساعدت وقت غنیمت دانسته بر سر مضافات دولت آباد که در قبضهٔ
تصرف اولیای دولت بود شتافته در خیره چشمی و چیره دستی که از دست
ایشان می آمد قطعاً کوتاهی نکردند - خاندوران بعد از آگاهئی این قصه از
مالوه به برهان پور آمده از آنجا با مبارزخان و جگراج و راجه جی سنگه
و حکیم خوشحال بخشی و اکرام خان و جمعی دیگر متوجه بالا گهات شده
بروز پنجم به ظفر نگر و از آنجا در سه روز به کهرکی رسید - و بزودی بدولت
آباد پیوسته یک روز در آن مقام به قصد استعلام مقر آن آشفته مغزان قرار
اقامت و استقرار داد - و چون خبر یافت که در همان چند روز که ماهیچه

سهر شعاع رایت موکب منصور از افق خط دولت آباد ارتفاع پذیرفته بود بطرف رامدره افواج غنیم لئیم اختیار طی وادی فرار نموده اند و بشتاب بخت برگشته در آن سر زمین بایم و سرگشته می گردند - لاجرم بهاندم به قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست گشت با دلیران کارطلب در همان شب بقابوی شبگیر پای برکاب شتاب آورده از آن مقام راهی شد - و همه جا مراسم تعاقب بجا آورده آخر روز خبر یافت که آن خاکساران بادپیما از شیوگانون دو کروه گذشته بر ساحل آبی منزل گزیده اند - باوجود تنگئی وقت و تنگ آمدن ستوران به ترتیب صفوف موکب اقبال پرداخته بمواجهه آن تیره رایان رو آورد - آن مخذولان بمجرد ظهور علامات موکب اقبال پشت به عرصه کارزار داده رو براه فرار آوردند و پناه بظلمت شب برده زینهاری شب تاری شدند - چون تعاقب دشمن در سیاهئی شب منافئی آداب سپاه گری است از دنبال ایشان نشتافته همان جا فرود آمد و یک پهر شب مانده از آنجا روانه شده به نزدیکئی مقصد رسیدند - ظاهر شد که بعضی از بار و بنه اهل ادبار ببالای گریوهٔ مانک دولد رسیده و باقی مشرف بر رسیدن است لاجرم دلیران یکه تاز بشتاب سیلاب سر در نشیب از عقب آن بدعاقبتان رو بفراز عقبه نهادند - چون قوشونی از غنیم که بدرقه آنها بودند بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان و لوامع تیغ و سنان و بوارق اسلحه ایشانرا بنظر در آورده از موکب اقبال آگاه شدند بخاطر آوردند که دمی چند سر راه نگاهداشته بدستبازی در آیند که مگر در عرض این مدت جمیع مردم ایشان وقت یافته خود را ببالای گریوه رسانند - و چون مفسدان باین عزیمت فاسد سنگ راه مطلب و مقصد بهادران شده پیش روی سیلاب خانه کن بنیاد افگن را بمشتی خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بدسته خس گرفتند در دم از صدمه دلیران موکب مسعود بنحوی نیست و نابود شدند که گوئی جمله آن گروه سیاه بیرون تباه درون : ع

چون سرمه که در رهگذر باد فروشند

بمحض جنبش باد حملهٔ نخستین که در حقیقت اثر صرصر داشت معدوم مطلق گشتند - آنگاه یغمائیان عسکر اقبال دست به نهب و غارت برکشوده

آتش تا راج در اسباب آن بدکیشان سرکش زدند - هشت هزار گاو غله بار و باقی گاوان که بان و سلاحهای جنگ بر آن بود بتصرف درآمد و نزدیک بسه هزار نفس از بیم سر تن به ذل اسیری داده گردن بغلّ دستگیری نهادند - از این فتح مبین که نصیب اولیای دولت ابد پیوند آمده باعث کسر قلوب بقیه اعدا شد همانا از آثار اخلاص خالص و ارادت صافی و خاصیت صدق نیت و حسن عقیدت تواند بود که با این مایه ترددات نمایان و ایلغارهای دور و دراز از آن خان بلند مکان در عرض هجده روز صورت صدور بست -

ششم بهمن ماه منزل علامی افضل خان که در لاهور بتازگی اساس یافته ازیمن قدوم آن حضرت محل نزول فتوحات آسمانی و مهبط میامن برکات جاودانی گشت - و آن دستور اعظم به شکرانهٔ این مایه سرافرازی ترتیب پانداز نمایان نموده پیشکشی گرانمند از انواع جواهر و مرصع آلات گذرانیده ده هزار روپیه که بصیغهٔ نثار نامزد شده بود از تموج دریای سخا و جود بساحل امیدواری عبدالقادر پسر احداد که در آن انجمن پرنور بسعادت یار کامگار بود افتاده سیر چشم تمنا گشت - و موکب والا بتاریخ بهمن ماه همعنان جاه و جلال و قرین دولت و اقبال از دارالسلطنت لاهور متوجه سمت دارالخلافهٔ کبری شد - و چون نورینولا شاهزادهٔ والا گهر مراد بخش که بغایت آبله برآورده درینولا بسبب همان بیماری صاحب فراش بود درین حال سواری بنابر احتمال حرکت عنیف کمال دشواری داشت ازین رو بجدائی چند روزهٔ قرةالعین اعیان خلافت راضی شدند که بعد زوال عارضه از دنبال باهستگی متوجه شوند و بجهت تفقد احوال و پرستاری و تیمارداری شاهزاده رابعه دوم ستی خانم که در فنون مسایل طب و معالجه امراض مخوفه از درستی سلیقه ید طولی دارد در لاهور باز داشتند - وزیرخان را که در مداوای امراض صعبه کمال مهارت و خبرت اندوخته مکرر از عهد صبی معالجهٔ سوء المزاج شاهزادهای نامدار نموده هم از منزل نخستین بمرحمت خلعت خاصه و فیل مختص ساخته بجهت مداوای آن والا مقدار مرخص فرمودند - چون قرارداد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دارالسلطنت لاهور تا سهارنپور بخشکی مرحله نورد گشته از آنجا کشتی سوار متوجه دارالخلافه

اکبرآباد شوند بنابر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصه شریفه و ناظمان امور آنجا و سایر حشم و خدم زیادتی که بمراهی همگی درین راه چندان درکار نبود حسب‌الامر اعلیٰ از شاہراه راہی اکبر آباد گشتند ـ سعید خان بخلعت و جمدہر مرصع و فیل سرافراز گشته بکابل رخصت یافت ـ و عبدالقادر بمرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده ہزار روپیه و منصب ہزاری ذات و سیصد سوار بر تمنای خاطر کامگاری یافته ہمراه خان مشار الیه راہی شد ـ

بیست و نهم ماه باغ حافظ رخنه که چشم و چراغ سرزمین سرہند است از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شد و از سرتاسر آن گاگشت بهشتی مقام خاصه نشیمن دل نشین که حسب الامر اعلیٰ برکنار تالاب بیرون باغ بتازگی بنیاد یافته بود وام حق مقام باداٴ رسیده دوم اسفندار ظاہر پرگنه شاه آباد را که ابدالاباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه ہفت کشور آباد خواہد بود معائنه مانند صفوهٔ کدهٔ باطن روشندلان صفای آئینهٔ مهر انور پذیرفت ـ درین منزل اسلام خان میر بخشی را به سرداری ہفت ہزار سوار در باب تنبیه متمردان آن روی آب دہلی که پیوسته در پی سرکشی بوده بر سر راہزنی می باشند نامزد نموده راہی ساختند ـ مقرر شد که رستم خان دکهنی از سنبهل که جاگیر او مقرر است بفوج آن رکن الدوله پیوسته درین مهم ہمراہی گزینند ـ از حضور سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید و اصالت خان و لطف الله خان نقشبندی و سید عالم باربه و قلعه‌دار خان و سید لطف علی و چندی دیگر درین فوج متعین شدند ـ و ہمدرین تاریخ اشتعال شعلهٔ غضب بادشاہی که نمودار التهاب آتش قهر الٰهی است بزبانه کشی در آمده بر سر سوختن خرمن تن و جان و خانمان زیاده سران گردن‌کش این جانب آب جون آمد ـ و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان خلف یمین‌الدوله نامدار شد ـ

پنجم ماه مطابق پنجم رمضان چون در نواحئی لوریه[1] راه بر ساحل رودبار جون افتاد برخلاف معهود بحر کرم بل ابر جود کشتی نشین گشته تفرج کنان و شکار افگنان بسوی مقصد توجه فرمودند ـ یازدہم ماه چون سفینهٔ

۱ـ بوریه ، قلمی (و ـ ف) ـ

اقبال کہ در آن محل محمل کوہ وقار و سکینہ بود بر باغ و عمارات کیرانہ ساختۂ مقرب خان بر کرانہ آب گذر افگند ۔ بندگان حضرت بہ قصد مزید اعتبار آن پرستار دیرینہ و تمہید قواعد مباہات جاوید سلسلۂ او لمحۂ فیض نزول ہمایون بدین سرمنزل نزہت آئین مبذول داشتند ۔ خان مذکور اموال خود را بہ ترتیب چیدہ بنام پیشکش مسمی بل بسمت شکرانہ موسوم ساخت و بندگان حضرت بنا بر مراعات خاطر او بقبول قلیلی از جواہر و طلا آلات اکتفا نمودہ معدودی از آلات سیمینہ کہ بغایت خوش ساخت بود گرفتند و مابقی را باو بخشیدند ۔ یازدہم دارالملک دہلی سرمنزل خیل اقبال آمدہ عرصۂ نزہتستان نور گدہ ہبوط انوار ظل الٰہی حقیقت نورستان قدس گردید ۔ روز دیگر بطواف مرقد منور جنت آشیانی متوجہ شدہ از ورود آن حظیرہ خطیرہ فیض اندوز گشتند ۔ بعد از ادای آداب زیارت از قرات فاتحہ و استدعای مغفرت و وظیفۂ مقرر کہ عبارت از اعطای مجاوران است مبلغ پنج ہزار روپیہ مرحمت نمودند ۔ ہفدہم اہل اردوی جہان پوی را ہمانجا باز داشتہ با بادشاہزادہای والا گہر و چندی از مقربان بسوی صیدگاہ پالم شتافتند ۔ چہار روز در آن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بودہ ۔ قضا را برطبق دستور معہود آن نوبت در یک روز چہل آہوی سیاہ از ہمان تفنگ خاص بان صید نمودند ۔ و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع مبارک آمد ۔ بیست و دوم ماہ دارالملک دہلی را بر جانب دست چپ گذاشتہ در آن نزدیکی قرین دولت فرود آمدند ۔ بیست و پنجم ہمعنان اقبال انداز شیرافگنی نمودہ بسوی بیشہ کہ ہمیشہ کنام شیران اژدہا صولت می باشد متوجہ شدند ۔ و بیکدم شش قلادہ تنومند ہزبر قوی ہیکل سہ نر و سہ مادہ بہ دمدمہ فسون اژدہای دمان تفنگ بیجان شد ۔ و چہار بچۂ شیر دستگیر سر پنجۂ صولت گرزبرداران شیر افگن البرز شکن موکب دولت گشتند ۔

درینولا والا مکرمتی از مکارم عالم بالا و مواہب حضرت ایزد تعالٰی کہ نسبت بہ سایر عالمیان عموماً و بحضرت ارفع اعلٰی و شاہزادہ اکبر اعظم خصوصاً روی نمودہ باعث شگفتگی روی عالم و امیدواریٔ ابناء آدم گردید رسیدن نصیبۂ کاملہ آن بادشاہزادۂ سپہر جناب است از فیض قسمت ازلی

بکمال نصاب یعنی فرخنده ولادت سعادتمند شهزاده قدسی نژاد در شبستان
عصمت و عفت کریمهٔ شاہزادهٔ غفران مآب سلطان پرویز و تبیین خصوصیات
کیفیت این عطای مهین آنکه روز بیست و ششم اسفندار مطابق جمعه
بیست و ششم رمضان سال ہزار چہل و چہار که موضع سلطانپور از مضافات
پرگنهٔ پلول مخیم سرادقات اقبال بود بہنگام طلوع طلیعهٔ مہر انور تباشیر صبح
ظہور آن فرخنده اختر برج سروری جلوه‌گری نموده و نوید قرب ورود مسعود
این ہمایون مولود ارجمند بعالم شہود وقتی بسمع شریف رسید که تمام
محل بادشاہی و اکثر اردوی گیتی پوی راہی شده بودند بنا بر آن از
موقف خلافت کبریٰ امر اعلیٰ بتوقف شاہزاده والا قدر زیور صدور یافت
که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادتمند بآہستگی متوجه شوند ـ
و چندی از امرای عظام را در خدمت شاہزاده عالمیان باز داشتند که
ہنگام کوچ در رکاب برکت نصاب آن شاہزادهٔ سعادت انتساب پذیرای
اکتساب سعادت گردند ـ چون این بشارت عظمیٰ که عبارت است از میلاد
آن والا نژاد که در دو گھری و ربع از پہر اول این روز سعادت افروز وقوع
یافته در منزل دیگر بموقف عرض اعلیٰ رسید از کمال انبساط خاطر آن روز
فرخنده را عید سعید گرفتند ـ و گورکهٔ دولت را بنوای شادبانهٔ این نوروز
اعظم نواختند ـ و سایر بندہا مراسم تہنیت و مبارکباد بطریق اعیاد معہود
بجا آوردند ـ بیست و ہفتم در عرض راه میان موضع بجهولی معروض ملتزمان
رکاب سعادت انتساب شد که در نزدیکی این محل تنومند شیری چند اہرمن
ہیکل در پیغولهٔ جنگل جا گرفته اند که ثور آسمان بل اسد را چه جای جدی
و حمل از محاذی مسکن و محل خویشتن مجال گذشتن نمی دہند ـ
و ازین راه آزار و اضرار تمام به انعام و مواشی سکنه حوالی و حواشی این
سرزمین می رسد ـ لاجرم حضرت بادشاه شیر شکار ہم از راه متوجه آنسمت
شدند و در عین رسیدن چہار شیر نر و ماده را به تفنگ خاصه انداختند ـ

سی ام ماه مذکور سرزمین دل نشین گھات سامی که در نزدیکی
دارالخلافه عظمیٰ بر کنار دریای جون سمت وقوع دارد از ورود مسعود
موکب اقبال و دولت قرین رو کش سپہر برین گشته والا نشیمن ہای آسمان
نشان که تازه در آن والا مقام حسب‌الامر سامی نزدیک گھات مذکوره

سمت تمامی یافته بود از نزول اشرف شرف محل حمل پذیرفت ـ درین منزل
شاہزاده والا قدر که حسب‌الامر اعلیٰ متعاقب راہی شده بودند فوز
سعادت ملازمت نمودند ـ ہزار مہر و ہزار روپیہ برسم معہود بر سبیل نذر
گذرانیده التماس نام فرخنده اختر نمودند ـ بندگان حضرت آن ہمایون قدم
خجسته قدوم را به سلطان سلیمان شکوه موسوم فرمودند ـ از اتفاقات بدیعه
تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاہزاده فرخنده اختر است که مصراع موزون
درست آمده : مصراع

سلیمان شکوه و سلیمان شکوه

ہمدرین روز عبدالله خان بہادر فیروز جنگ که حسب‌الصدور امر جہان
مطاع بتادیب متمردان رتن‌پور مامور شده بود بعد از تقدیم مہم چنانچه
ہم اکنون ایضاح آن امر مبہم می نماید زمیندار آن موضع بابو لچہمن و
سایر زمیندارن آن نواحی را با سایر غنایم ہمراه گرفته بدرگاه والا رسید ـ
و سعادت ملازمت اندوخته نخست ہزار اشرفی برسم معہود نذر ملازمت و
موافق عدد مذکور اشرفی که به نیت برآمد این مہم نذر نموده بود بنظر
انور درآورد ـ و کیفیت فتح مذکور آنکه چون خان فیروز جنگ بگوشمال
زمینداران سرکش آن سر زمین فرمان پذیر شده آہنگ آن مقام نموده
راہی شد و امر سنگھ زمیندار باندہون نیز با جمعیت خود به خیل اقبال
ملحق شد از آنجا که راه سرداریست بمجرد رسیدن بپای گھاتی بھاگی که
نزدیک شصت کروه از رتن‌پور دور است منزل گزید ـ و روز دیگر
بی توقف و تامل باوجود صعوبت گریوه پای در راه نهاده عزم گذشتن از
آن کرد ـ زمینداران آن حدود که بغرور جنگل و گریوہای دشوار گذار یک
منزل پیش شتافته سر راه گرفته در مجادله کشاده اراده آن داشتند که بغبار
وجود بی بود مشتی سبک سر خاکسار پیش صدمه صرصر بگیرند و روی
لطمهٔ بحر اخضر به پشتی خس نهادی چند خاشاک سرشت نگاہدارند ـ
درین حال که خان فیرزجنگ از پیش نهاد آن مردود آگاه گشت
فی‌الحال به شتاب باد و سحاب راہی شده روی به بالا گھاتی نهاده شعله
افروز آتش کین گشته بباد حملهٔ نخستین دود از نهاد و دمار از روزگار
آن دد طینتان بد گوہر برآورد ـ و چون از ہمین صدمه گروہی انبوه کشته

گشته در سقر مقر گرفتند باقی رو بفرار نهاده بمقر مقرر خود که عبارت است
از تینوتهر نام حصاربندی اشکال پیوند واقع در جنگل شمال رویه شتافتند ـ
و بهادران تهور شعار از عقب ایشان و فراز آن عقبهٔ صعبه برآمده به
تجسس آثار آن اہرمن منظری چند دیوسار پرداختند ـ چون سمت ہزیمت آن
بدباطنان ظاہر شد باوجود آنکه اطراف آن حصار از کثرت انبوہئی اشجار
جنگل ہای دشوار گذار بود بجلدی و چستی از آن گذشته خود را به
نزدیکئی دیوار حصار رسانیدند و ترک جان بر خویشتن آسان کرده کار
متحصنان دشوار گرفتند ـ و چون به کمتر فرصتی معامله بر اہل قلعه تنگ
نموده مشرف بر تسخیر قلعه ساختند ـ اہل حصار چون دانستند که چارهٔ
معامله در جوہر انحصار دارد دیده و دانسته بنا بر وفور جہل و غرور تیغ
از جان اہل خانمان خود دریغ نه داشتند و بعد از کشتن زنان خود نیز
کوششہای مردانه نموده بدرک اسفل سعیر و قعر بئس المصیر شتافتند ـ
و قلعه به کشایش گرائیده معدودی چند از عیال و اطفال جمعی که فرصت
جوہر نمائی نیافته بودند دستگیر شدند ـ و چون سر آن گریوه بغایت
بد ہنجار و ناہموار بود و احمال و اثقال اردو خصوص ارابہای توپخانه از فرط
درشتئی جاده درکمال دشواری عبور مینمود ناچار دو سه روز در آن مقام
اقامت گزیده راه را ہموار ساختند و از آنجا با توزک شایسته و روش
بایسته به سمت رتن‌پور راہی شدند ـ چون بابو لچهمن زمیندار آن موضع
ازین گونه فتحی که در سر سواری دست داده بود آگاہی یافت از خواب پندار
به بیداری و از مستئی بیہوشی به ہوشیاری گرائیده ہوای خودرائی که
لازمهٔ جنگل پروری و خود روی است از سر بیرون کرده از سر تملق و
فروتنی و روی عجز و زاری پیغامہای رقت انگیز تضرع آمیز داده
به شفاعت امر سنگھ زمیندار باندہون ابواب ضراعت و اظہار اطاعت
کشوده بوسیلهٔ نامه و پیغام از در درخواه درآمده التماس اعطای امان جان
و بخشایش مال و خانمان نمود ـ لاجرم سردار مروت شعار قبول ملتمس او
نموده از سر جرم او در گذشت ـ و سندرکب رای را که درینولا از درگاه
نزد خان مذکور آمده بود نزد بابو لچهمن فرستاد که آن پریده ہوش
رمیده دل را شرمنده ساخته استمالت دہد ـ چون کب رای به رتن‌پور رسید

و از ہمہ جہت جمعیت خاطر اندوختہ بیدرنگ آہنگ ملاقات خان نمود ـ
و سیوم بہمن موافق ہفتم شعبان سہ زنجیر فیل بطریق رہ آورد ہمراہ گرفتہ
بدیدن خان آمد ـ آنگاہ در عرض بیست و پنج روز دو لک روپیہ نقد و نہ
زنجیر فیل ہمراہ گرفتہ روانہ درگاہ والا شد و در آن ولا کہ گذارش پذیرفت
استسعاد یافت ـ

ہمدرین روز اسلام خان و شایستہ خان کہ از نواحئی سرہند بگوشمال
زیادہ سران ہر دو جانب رودبار جون رخصت یافتہ بودند بر سرزمین
آنہا تاختہ خانمان ایشان را سوختہ خراب ساختہ و قریب دو ہزار تن از
مفسدان متمرد کہ جز قطع طریق و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی
سپر و عیال و اطفال آن بد سگالان را اسیر و دستگیرنمودہ سالم و غانم معاودت
کردہ بودند با سایر ہمراہان بسجدۂ درگاہ رسیدند ـ و رستم خان فوجدار سنبھل
و باقر خان صوبہ دار دہلی کہ بہمراہئی دو فوج مامور شدہ بودند درین
روز سعادت اندوز ملازمت حاصل کردند ـ و ہمدرین تاریخ اعیان امرا
و اکابر و اشراف و اعالی و اہالئی دارالخلافہ از متصدّیان خدمات و غیر
ایشان و جمعی دیگر کہ بآہنگ ادراک سعادت ملازمت از اطراف
دارالخلافہ شتافتہ بودند مثل اعتقاد خان و لشکر خان و راجہ بیتھلداس
و مکرمت خان و احمد بیگ خان و امر سنگہ زمیندار باندھون و غیرت خان
و میر عبدالکریم بخشی و داروغۂ عمارات دارالخلافہ بشرف آستان بوس درگاہ
والا کہ مدتی از سعادت جاوید حرمان نصیب بودند رسیدہ کامل نصاب
شدند ـ و چون ساعت مسعود برای نزول ہمایون موکب اقبال بمرکز محیط
دولت یعنی دارالخلافۂ عظمٰی و جلوس مبارک آن نایب مناب نیر اعظم
بر سریر سپہر نظیر مرصع کہ درین ایام آن نمودار فلک ثوابت صورت اتمام
یافتہ باختیار منجمین روز جمعہ سوم فروردی قرار یافتہ بود بنابرین جشن
تحویل آفتاب جہانتاب و انجمن نوروز گیتی افروز در دولت سرای گہات
سامی مقرر شد ـ و سامان طرازان کارخانجات سلطنت بر تزئین محفل
نوروزی بر طبق دستور ہر سالہ و آذین بزم جلوس مذکور در صحن خاص
و عام دولتخانۂ دارالخلافہ اکبرآباد مامور گشتند ـ و ہمگنان بحسب فرمودہ
نخست اسپک مخمل زربفت مقیش کار گجرات را کہ قریب یک لک روپیہ

صرف مصارف آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون به ستونهای زرین و سیمین افراشتند ـ و بر اطراف آن از جنس شامیانها بپایداری بهان ستونها ایستاده نمودند ـ آنگاه روی زمین را بگستردنی بهای ملوّن و بساطهای مزین روپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون ساختند ـ و در سایهٔ اسپک چبوترهٔ مربع ترتیب داده محجری زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند ـ و اورنگ مرصع مذکور را در وسط حقیقی آن گذاشته بر جوانب تخت چترهای مرصع که مسلسل آن بلاٰلی قیمتی مکلل بود منصوب نمودند ـ و در و دیوار و سقف و جدار و طاقهای اطراف محوطهٔ خاص و عام را با عمارات نقارخانه و پیش طاقهای سردروازه که شاهزادههای عالی مقدار و امرای نامدار کامگار متکفل آذین و تزئین آن شده بودند در اقمشهٔ نفیسهٔ بر دیار از مخمل طلاباف و زربفت ایرانی و دیباهای رومی گرفتند و همه جا در مجالس بهشت زیب فردوس زینت ظروف طلا و مرصع و میناکار به ترتیب چیدند ـ

اکنون خامهٔ وقایع نگار درین مقام به تصویر سر جمله از خصوصیات شکل و هیئت این گوهرین سریر بدیع آئین که جز قلم قدرت صورت آفرین از عهدهٔ تحریر آن نمی تواند آمد دلیری می نماید ـ این تخت همایون که قطع نظر از سخن آرائی شاعرانه روی سریر خسروانی و سر اورنگ کیانئی ملوک عجم با پایهٔ نردبان آن هم پله نمی تواند شد در مبادیٔ ایام جلوس ابد پایان رای گیتی آرای خدیو زمین و زمان به ترتیب آن پرداخت ـ جمیع جواهر که دو کرور روپیه قیمت آنست سوای جواهری که در جواهر خانهٔ خاصه محل می باشد و اغلب اوقات از تزئین آن حضرت زینت پذیر می گردد منظور نظر انور ساخته از آن جمله موازی هشتاد و شش لک روپیه بوزن پنجاه هزار مثقال از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند ـ و با یک لک توله طلا که دویست و پنجاه هزار مثقال جوهری باشد و قیمت آن پانزده لک روپیه است تحویل بی بدل خان داروغهٔ زرگر خانهٔ سرکار خاصه شریفه نمودند ـ و در مدت هفت سال تمام سمت اتمام یافته مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان ایران و چهار کرور خانی توران باشد در مصارف آن بخرج رفت ـ و تصویر خصوصیات آن برین صورت است که

هیئت آن فرخنده سریر مستطیل و مسقف سمت ترتیب پذیرفته - چنانچه پهانا از نسبت آن وضع همایون عموم این شکل احسن صور و اجمل تقاویم اکمل و افضل اشکال و اوضاع گشته گویا کمال و جمال صفاهانیان را خصوص همین ماده منظور افتاده آنجا که می گوید :

تا عقل کرد نسبت این وضع با فلک
هیئت مستطیل کنون شکل افضل است

و آن سریر رو کش پایهٔ برجیس که تخت طاقدیس بل عرش بلقیس را از طاق دلها برانداخته و کرسئی گوهر نگار سلیمان را در نظرها بی وقعت ساخته وصف رفعت پایهٔ گرانمایه اش سخن را باز برکرسی نشانده و ثنای والای پلهٔ مقدارش بنابر فرط رتبه مقدار قدر سخن را از پایه کرسی درگذرانیده چندانکه بساق عرش رسانیده سقف مرصع اش بهشت قایمهٔ زرین میناکار که بر یک قاعدهٔ نه گنبد مینای گوهر نگار می تواند شد افراشته شده بر سطح اعلای آن دو طاؤس زرین میناکار که جا بجا بر پرهای افراشته آنها زمرد بکار برده روبروی یکدیگر سمت وقوع دارند و هر یک دانهٔ لعلی که هر یک پهانا جگر پارهٔ آفتاب تابان و ثمرة الفواد کان بدخشان درست به اخگر افروخته مانند مرغ آتشخواره بمنقار گرفته چنانچه نظارهٔ آن بغایت دلکش و دلآویز افتاده - و طول آن سه ذرعه و ربع و عرض دو نیم و ارتفاع آن تا سقف پنج ذرعه و همه جا انواع جواهر از یاقوت و زمرد و الماس فرنگی تراش خورد و کلان در نقش و نگار آن بکار رفته - چنانچه تماشای هوش ربای آن قرار خاطر و شکیب از دل می برد و در هر قطعه از قطعات عذاره آن چند لعل کلان بدخشانی بدرخشانئی آفتاب تابان به نگین خانهٔ زر بتمکین برچه تمام تر نشسته و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر فرشته محضر اعنی زینت صفحهٔ روزگار حاجی محمد جان قدسی تخلص که از سرآمد شعرای پای تخت است بمینای زمرد خام نگاشته - این چند بیت از آنجمله است :

ابیات

زهی فرخنده تخت بادشاهی — که شد سامان بتائید الٰهی
فلک روزی که میکردش مکمل — زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک — بمیناکاریش مینای افلاک

برای پایه اش عمری کشیده — گهر افسر بسر خاتم بدیده
در اطرافش بود گلهای سینا — فروزان چون چراغ از طور سینا
دہد شاه جهان را بوسه بر پای — از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای
سرافرازی که سر بر پایه اش سود — ز گردون پایهٔ بر تخت افزود

و تاریخ اتمام را اورنگ شاہنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر با این تاریخ برخورده : **ابیات**

اثر باقیست تا کون و مکان را — بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین ہر روز جایش — خراج ہفت کشور زیر پایش
چو تاریخش زبان پرسید از دل — بگفت اورنگ شاہنشاه عادل

دیگری این تاریخ یافته ''سریر ہمایون صاحب قرانی'' ـ یگانه شاعر نادر سخن جادو کلام طالبای کلیم نیز قصیده در تہنیت اعیاد ثلثه سعید نوروز و عید فطر و عید قدوم اسعد به دارالخلافه عظمیٰ سمت نظم داده و چند بیت در تعریف آن برج شمس و قمر در ضمن آن درج نموده ـ و آن ابیات که بادشاه دقیقه سنج ہنر نواز او را برین سر بزر وزن نموده بی ملاحظهٔ ترتیب با مطلع درین نامهٔ نامی ایراد یافته : **ابیات**

خجسته مقدم نوروز و غره شوال
فشانده اند گل عیش بر سر مه و سال
بچشم مردم دارالخلافه عید نویست
غبار موکب شاہجہان جهان جلال
شرف پذیرد نوروز در چنین عیدی
که بادشاه نشیند به تخت استقلال
بوصف تخت مرصع گہر فشان گشتم
خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
ہزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل
برونمائی گرفت است تا نمود جمال
توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت
که نی ز باد رسد آفتش نه ز اب زلال

فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس
چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال
زمرد کهنش تازه تر ز سبزهٔ نو
که اجتماع نقیضین را شمرده محال
طلای تخت شدی آب ز آتش یاقوت
اگر نه قطره فشان می شدی زلال زلال
بها ندارد و دیگر ہر آنچہ خواہی ہست
زشان‌وشوکت وفر و شکوه وحسن وجمال

خدای را سپاس که در عهد بادشاه ہنر پرور و ہنرور نواز کار ہنرہا بمرتبهٔ بالا گرفته و ہنر کاربدان مثابه پیش آمده که بالا تر و بیشتر از آن بتصور اوہام در نمی آید و چگونه چنین نباشد که پیش ازین در عهد بادشاه عرش آستان اکبر بادشاه که کل زمین ہندوستان از اجتماع انواع اہل ہنر گلستان روی زمین بود یگانهٔ زمان سر آمد دقیقه سنجان جہان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه میر حسن ہروی را بانشای شانزده بیت که مصرع اول آن تاریخ ولادت حضرت عرش آشیانی و مصرع ثانی تاریخ جلوس آن حضرت است بمرتبهٔ ستوده که آن آبیات را کارنامهٔ ہنروری شمرده - اکنون بیمامن دانش پروری آن حضرت استعداد اہل ہنر بجای رسیده که داروغهٔ زرگر خانه بی بدل خان که در فنون ہنرہا و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت حکاکی و خوش نویسی وحید عصر خود است قصیدهٔ مصنوع مشتمل بر یک صد و سی و چہار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده بیت از اول آن برین نہج است که از ہر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر سعادت آن حضرت مستنبط می شود و بدیع تر آنکه از مضمون ابیات آن اشاره بمطلب مستفاد می گردد و از ہر مصرع سی و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس فرخنده و از ہر مصرع نود بیت باقی تاریخ نہضت آن حضرت از دارالخلافه بسوی دارالسلطنت لاہور و نزہت آباد کشمیر که عبارت است از ہزار و چہل و سه معلوم می گردد - و غریب تر آنکه مصرع ''ہزار بود و چہل و سه بسال از ہجرت'' با ہمین تاریخ بحساب جمل موافق می آید - و در بعضی از ابیات آن ورود مسعود آن حضرت

بدارالملک دہلی و توجہ خجستہ بہ شکارگاہ پالم و نہضت کشمیر دلپذیر و معاودت باکبرآباد و جلوس اسعد بر تخت مرصع ایراد یافتہ - چنانچہ از مضمون بیتی چند کہ از آن جملہ برسم نمونہ درین مقام ثبت نمودہ مستفاد میگردد :

ابیات

خدای واحد بیچون جہان نمود عیان
برای شاہ جہان بادشاد کل جہان
بداد و جود و باحسان شہنشہ آفاق
علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان
ہزار سال بماناد آنکہ ہر دم ازو
بود بدور جہان صد ہزار جان شادان
بمدح شاہ جہان طبع این دوازدہ بیت
ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان
از آن دوازدہ ہر مصرعی نگاہ نگار
کند تولد شاہ جہان پناہ بیان
باکبرآباد از جہد کامران بسریر[1]
جلوس کرد ز تائید عالم منان
ہزار بود و چہل و سہ بسال از ہجرت
کہ شد بدہلی با شاہی و سپاہ گران
بنوبہار بیامد بگلشن سرہند
گل بہار ابد با ہوا چو گل خندان
ز کامرانی نوروز عزم کردہ نمود
سوی مدینہ لاہور بر جہان شادان
ہزار گونہ بود گل بکوہ ہر قدمش
ہزار چشمہ ولی بہ ز چشمہ حیوان
بسوی ہند عنان تاب زود شد با جاہ
جہاندہ برق نما ابرشی چو باد وزان

۱- این مصرعہ ناقص معلوم می شود لیکن در ہمہ نسخ بہ ہمین طور نوشتہ شدہ -

[در قلمی بجای "بسریر" "لبریز" است (و - ق) -]

بداد و جود بدارالخلافه آمد باز
فلک بدور رکاب و ملک بدور عنان
هزار شکر بیفزود باز حسن جهان
ز نوبهار سریر جواهر الوان
بهر زمین که ازان سایهٔ فتاد فلک
بداد تا باید دستگاه پایهٔ کان
جمال و رنگ ز اورنگ پادشاه زمن
بداد گیتی صد رنگ بر زمین و زمان
خدیو ملک و ملل بادشاه دین و دول
جهان کشاد بامداد قوت ایمان
جهان پناها شاهنشهی و دریا دل
محیطی از کرم و جود لیک بی پایان
ز سهم گرز و سنانت دل عدو جاوید
شود بزیر زمین چون رگ جهنده طپان
از آن بود سر دشمن برنگ سنگ سیاه
که از برای حسامت بود مدام فسان

سر آغاز سال هشتم جلوس حضرت صاحبقران ثانی

درین هنگام که شاهنشاه نور نژاد خاور زاد یعنی جمشید خورشید در ساعت نهم از شب چهارشنبه غرّه شوال مبارک فال سال هزار و چهل و چهار از سر منزل حوت گرفته خاطر گردیده از فرط شوق بسوی نشاط و انبساط یعنی دارالخلافهٔ حمل شتافت - و به پرتو نظر مهر هنگامهٔ نشو و نما را گرمئی دیگر داده روی زمین بساتین و خاطر پژمردهٔ ریاحین را بآب و تاب شگفتگی پیراست - و بنابر تقاضای وقت و مقتضای مقام مـاه تا ماهی را بعطای خلعت شاهانه مفتخر و مباهی نموده از بام و در چرخ اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغبر در پیرایهٔ زر گرفت - و سایر قوالب

عنصری را جانی تازه به تن درآمده سر تا سر ساحت کوه و هامون بل صفحهٔ روی زمین و زمان فیض مشحون گشت - و به پشت گرمئ اعتدال هوا باغ و راغ پوستین قاقم برف از بن برآورده پرنیان چینی و پرند خطائی لالهٔ نعمان در برکرده و در و دشت صحرا و کشت جامه گردانیده‌کرتهٔ عنّابی گل و حلّهٔ گل ناریٔ لاله پوشیدند - درین حال که از بساط خاک تا بسیط افلاک از فرط نشاط در جامه نمی گنجیدند بفرمان نیّر اعظم روی زمین ثانئ صاحبقران سعادت قرین که تمام سال در سیر سیاحت اکثر این کشور اکبر خاصه آفرج نزهت کدهٔ کشمیر مینو نظیر بسر برده بودند در سر آغاز نوروز گیتی افروز عرصهٔ ظاهر مرکز خلافت را بنور قدوم زیور شرفخانهٔ چهارمین طارم سپهر اخضر ساختند - و در دولتسرای گهات سامی بر سریر فرحناکی و شاد کامی جلوس همایون فرموده سایر مایحتاج عیش مهنّا که در حقیقت عمر مثنّی بود مهیا گردانیدند - و در ساعت مسعود معهود که مانند روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدی و منبع برکات سرمدی بود داخل دولتخانهٔ اکبرآباد گشتند -

درین فرخنده روز عشرت افروز سه عید سعید که عبارت از غرّهٔ شوال و عید آغاز فروردی و عید قدوم همایون است و از پرتو فیوضات آن نهال امیدواران گیتی ببار و بر برآمده سامان عشرت هزار ساله برای روزگار ذخیره شده بود - در خجسته محفل نوروزی که بجهت جشن جلوس همایون بر سریر مرصع از سرنو آذین پذیرفته و تزئین یافته مانند مهر انور که بر زین اورنگ مینا کار سپهر بر آید بتخت گوهر نگار برآمدند - و مانند نگین خاتم اسم اعظم در نگین خانه زر مربع نشین چار بالش تمکین گشتند : **ابیات**

آوازه شد اندرین کهن فرش
کان‌السلطان استوی علی العرش
زین عرش قوی نهاد شد دین
این آیت کرسی فلک بین

اوحش الله ازین بزم آئین و نو انجمن گوهر آگین که چون گلشن فردوس ازین بهزار رنگ چهره برافروخته و صفای در و دیوارش مانند صبح روشن

جبین پیرایهٔ نور در بر گرفته پیرایهٔ روی زمین بهشت آئینش برو یافتن از فروش گوہر پوش خویشتن را بر فلک ثوابت کشیده - و فضای فرح افزایش از فر شامیانه ہای منقش در غایت زینت روکش این زنگارگون خرگاه مکلل گردیده - سراپایش مانند سر تا پای خوبان در دلها جائیگیر و وصف خرمی و خوشی که مانند نزہت آباد خاطر شاد داغ دل گلشن ارم بود خارج از اندازهٔ تصور چه جای تحریر و تقریر - اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوئیها از ہمه سو برخاسته بوی ارگجه از بسیاریٔ مشک تتاری ناف زمین را ہمانا نافهٔ آہوی چین گردانیده - و دود عود قماری که از سطح خاک اغبر تا فضای فلک قمر را معطر ساخته بود مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجاورت فرط دود پرند عودی پوشانیده - و از شور انگیزیٔ اداہای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم کمرہای پر تاب رقاصان نازنین که آتش در دل آب می انداختند شعلهٔ اضطراب در جان شیخ و شاب افتاد - و از روش نشست و برخاست و حرکت و سکون رقص و سماع و اصول تال ہمدستان ایشان چرخ کہن سال بوجد و حال درآمد - و غنچه دہانان به غنچگی و گلرخان بلبل نوا با صد گونه غنج و دلال و ہزار رنگ کرشمه و ناز و نغمه و ساز مرغوله پرداز گشته در کمین بیدلان نشستند - و تیر کمانچه در صدد صید دلها شده جانها را ہدف ناوک بلا ساختند - و ہمچنین لولیان پری نژاد بحر اصول دف در کف آورده بضرب آہنگ راست آہنگ در مقام دلبری درآمده دست بدایرهٔ ہوش ربای افگندند - و ازین دست دلها فراچنگ آورده بدین قانون خردہا بتاراج بردند :

ابیات

در آن روز سعید عالم افروز	کزان دارد سعادت بخت فیروز
سرا سر گیتی از بس شادمانی	گرفت از سر نشاط نوجوانی
ز بس کز خرمی شد عالم آباد	غم آباد جهان شد خرم آباد

درینگونه وقتی که زمان و زمین زبان بدعا و آمین کشاده و از ساکنان عالم بالا تا سکنهٔ دارالخلافهٔ والا دست بقبلهٔ اجابت برافراشته بودند - آن دست پرورد تائید ایزدی کف عطا آموز مانند پنجهٔ آفتاب جهان افروز بر

زرپاشی درآورده روی زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زرافشان درفشان کردند ـ و جیب و کنار تهی دستان هفت کشور را چون گریبان غنچهٔ گل سوری از مشت مشت زر سرخ پر ساختند ـ مجملاً مراسم این روز از اضعاف مناصب و رواتب بآئین شایسته بظهور آمد ـ نخست نخستین ثمرة الفواد دوحهٔ خلافت کبریٰ شاہزادهٔ معظم بادشاہزادهٔ اکبر سلطان دارا شکوه منظور نظر عنایت تازه و مشمول عواطف بی اندازه شدند ـ و خلعت خاصه با نادری مروارید دوز و انعام دو لک روپیه نقد ضمیمه آن مراحم عمیمه گردید ـ آنگاه دو قرة العین اعیان خلافت نامتناہی حضرت بادشاہی شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر از عواطف نامتناہی حضرت بادشاہی بتازگی مفتخر و مباہی گشته بر یک از آن دو یگانه زمان بعنایت خلعت خاص با نادری و انعام یک لک و پنجاه ہزار روپیه نقد نوازش یافتند ـ و به گرامی شاہزاده سلطان مراد بخش خلعت و نادری و یک لک روپیه نقد مرحمت شد ـ یمین‌الدوله آصف خان بعاطفت خلعت خاص با چارقب زردوز و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته باعطای خطاب عظیم‌الشان خانخانی و تفویض مرتبهٔ عالئی سپه سالاری که درین دولتکدهٔ والا بالا ترین مناصب و والاترین مراتب است کامگاری یافت ـ درین وقت بر زبان مبارک آوردند که چون بدارالخیر جنیر تفویض این خطاب به مهابت خان زبان زد شده و پاس گفتار والا درین صورت ضرورت بود لهذا درین مدت احقاق آن به یمین‌الدوله که از وقت رحلت جنت مکانی مستحق این مواہب و مستعد این منزلت شده بود بمنصه ظهور نرسید ـ تا این وقت که وقت آن در رسید و مراتب حق گذاری ادا شد ـ آنگاه سید خانجهان از اصل و اضافه بمرتبهٔ منصب پنجهزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه رسیده ـ و اسلام خان میر بخشی بتفویض صاحب صوبگئی بنگاله از تغیر اعظم خان و اضافهٔ ہزار سوار دو اسپه از جمله سواران منصب که پنجهزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت ـ جعفر خان بمنصب چهار ہزاری سه ہزار سوار از اصل و اضافه سرمایهٔ اعتبار و افتخار اندوخت ـ شیخ فرید بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار سربلندی یافت ـ و فیروز خان ناظر محل بمنصب دو ہزاری پانصد سوار بر کام خاطر فیروزی یافت ـ و یکصد تن از مقربان

به مرحمت صد دست خلعت سرافرازی یافتند - و باقی هزار خلعت به سایر بندهای روشناس که درین جشن مقرر شده بود تا نه روز هر روز یکصد و بیست عطا شد -

پیشکش شاهزادهای عالی مقدار و امرای نامدار بموجب تفصیل ذیل درین ایام از نظر اشرف گذشت - از شاه شجاع سایر ظرایف و نوادر با شش فیل که بقیمت دو لک و بیست هزار روپیه بود - و نفایس و تحف سایر ولایات از جواهر و تخت روان مرصع بابت آصف خان بقیمت پنج لک روپیه - و قیمت مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه و بیست و شش زنجیر فیل بابت پیشکش عبدالله خان چهار لک روپیه - و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه بابت زمیندار رتن‌پور که عبدالله خان با زمیندار مذکور همراه آورده بود - و جواهر و اقمشهٔ علامی افضل خان و اسلام خان و شایسته خان و سیف خان و جعفر خان هرکدام یک لک روپیه - و از باقر خان هشتاد هزار روپیه - مجملاً از روز نوروز عالم افروز تا روز شرف اشرف مجموع پیشکش نوشته و نانوشته آنچه بموقع قبول رسید بمبلغ سی لک روپیه کشید -

دهم ماه جشن میلاد شاهزاده سلیمان شکوه که بمقتضای قرب دارالخلافه تاخیر پذیر گشته بود درین روز آرایش پذیر گشت - منزل مهین شاهزادهٔ جوان بخت سلطان دارا شکوه برسم ادای تهنیت و مبارکباد از فیض مقدم شاهنشاه عالم عالمی دیگر شد - و گرامی شاهزاده سپاس این مکرمت بیقیاس بجا آورده نخست از ادای مراسم پا انداز و نثار حق مقام بجا آوردند - آنگاه پیشکش گرانمند مشتمل بر انواع نوادر و جواهر کشیدند - و درین فرخنده محفل والا شاهزادهٔ خجسته مقدم سلیمان شکوه را که بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای گوهر خلافت شده بود بحضور انور طلبیده هفت طبقهٔ حدقه را از کحل الجواهر سلیمانی یعنی ضیای لقای جهان آرایش حدقهٔ نور ساختند - و در آن روز سعادت اندوز حسب‌الامر اعلی از سرکار شاهزادهٔ والا مقدار دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع به یمین‌الدوله عطا رفت - و خلعت والا با چارقب زربفت دوز به خان فیروز جنگ و علامی افضل خان - خلعت با فرجی باسلام خان - و ازین دست به شایسته خان و خان عالم و میر جمله و جعفر خان و اعتقاد خان و

موسویخان مرحمت شد ـ و سایر امراء تا ہزاری بخلعت تنہا کامگاری یافتند ـ و آن مہر گیتی افروز تا آخر آن روز از کمال انبساط نشاط اندوز بوده نعمت خاصه ہانجا تناول فرمودند ـ

دوازدہم ماه اسپک مخمل زربفت که سپهدار خان صوبه دار احمد آباد گجرات با ستونہای نقره ملمع طلا به ہشتاد و چہار ہزار روپیه اتمام داده درینولا بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت[1] ـ نوزدہم ماه خجسته محفل شرف آفتاب جہانتاب از فروغ زر و گوہر که زیور روی در و دیوار آن بزم فرخنده ہمایون شده بود رشک فرمای منازل قمر و غیرت شرفخانهٔ مہر انور شد ـ قرةالعین نیر اعظم و چشم و چراغ دودمان دولت حضرت صاحبقران معظم درین انجمن حشمت بر سریر عظمت جلوس مبارک فرموده دست جود و احسان را چاشنی سحاب نیسان داده دستہای تہی دستان را از مشت مشت در چون ہر دو کف صدف پر ساختند ـ و جیب و کنار ی برگانرا چون گریبان غنچه از درست زر لبریز نمودند ـ سپه سالار یمین‌الدوله آصف خان را فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل و دو راس اسپ با زین زرین مرحمت فرمودند ـ میر جمله از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشی گری و منصب پنجہزاری ذات و دو ہزار سوار معزز گردید ـ اصالت خان از تغیر باقر خان بصوبه داریٔ دہلی و منصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار و باقر خان به نگاہبانی جونپور مقرر شد ـ

ہفدہم ذی قعده روز ارتحال نواب غفران مآب مہد علیا بود بر طبق معہوده ہمه ساله در روضهٔ مقدسهٔ آن قدسیه صفات فرخنده محفلی بحضور فضلاء و صلحاء و اصحاب زہد و تقویٰ و حفاظ قرآن و حدیث و سایر ارباب علم که باصحاب سعادت معروف اند آرایش پذیر شد ـ و خود نیز بدولت و اقبال آن انجمن را از نور حضور متبرک ساخته بیست و پنجہزار روپیه باہل استحقاق و موازی این مبلغ در انجمن زنانه بزنان بیوه و عجائز

۱ـ در بادشاہنامه قیمت اسپک مخمل زربفت فرستادهٔ سپهدار خان یک لک روپیه نوشته شده ـ

بی روزگار و عفایف پریشان احوال قسمت نمودند ـ هژدهم ماه ایلچئی
نذر محمد خان نابهره‌بی نامی که از تعارف و معرفت روش سلوک و آداب
بنا بر مقتضای الاسماء تنزل من السماء بغایت بی بهره بود حوالئی دارالخلافه
رسید ـ و تربیت خان حسب‌الامر اعلی باستقبال شتافته او را بدربار
سپهر مدار رسانید ـ چون باستانبوس عتبهٔ سدره مرتبه بهره‌ور و نامدار
گشته از سعادت باریابئی انجمن حضور پرنور کامیاب و کامگار گشت نخست
به تلقین و تعلیم یساولان طرزدان آداب معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم
نموده آنگاه از روی کمال آداب نامهٔ خان مشارٌ الیه با یک تقوز باز طویغان
و دو دست شنقار و نه چرغ از آنجمله چندی آهو شکار و باقی آموخته روش
صید قال که خان برسبیل ارمغان ارسال داشته بود بنظر انور درآورد ـ و
شکار قال مرغوب ترین انواع صید چرغ و شنقار است و جز خان ماوراءالنهر
و ترکستان دیگری را میسر نیست ـ اگر بالفرض مقدور ارباب اقتدار نیز
باشد چون قورق ولاة آن ولایت است کسی بدان اقدام نمی نماید ـ و طور
آن شکار بدین طرز است که نخست جمعی سواران که ایشان را قال تاز
خوانند اطراف سرزمین را که نشیمن فوج کلنگ باشد بطریق جرگه احاطه
مینمایند ـ درین حال میرشکاران آغاز طبل زدن نموده خیل کلنگان را به پرواز
می آرند تا آنکه آنها طبل حورده رفته رفته بلند می شوند آنگاه از هر طرف
که آن سرگشتگان آهنگ بیرون شدن می کنند قال تازان و میرشکاران از نعره
و شور و غوغا و صدای طبل آنها را بر میگردانند ـ چندانکه آن قضا رسیدگان
سراسیمه شده از فرط دهشت و وحشت بجای می رسند که قطعاً بمحاذی
آن جرگه نزدیک نمی شوند چه جائیکه گذاره شوند ـ ناچار از آن سمت باز
گشته انداز جانب دیگر می نمایند و برین قیاس چون عاقبت راه بدر رو
از هیچ سو نمی یابند ناچار هوا گرفته بلندتر می شوند ـ درین وقت
میرشکاران جانوران را سر می دهند و آنها اوج گرفته کلنگانرا بباد صدمهٔ
صید افگن می‌گیرند ـ و در اندک فرصتی آن روز برگشتگان سرگشته را
یک یک بضرب زور پایان می آرند و همگی را بهمین آئین شکار می کنند ـ
چنانچه کمتر اتفاق می افتد که جانوری جان از چنگ آنها بدر برد ـ بجملاً
روز دیگر نابهره‌بی باقی سوغات خانرا که از آنجمله صد سر اسپ بود و

پنجاه شتر نر و ماده بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جامه وار پوستین و سمور و چندین زوج قالی و نمد تکیه و بلغار و ظروف چینی نفیس و نفایس امتعهٔ عراق و کار ماوراءالنهر که برسم نمودار ارسال یافته بود از نظر انور آن سرور گذرانید - و مجموع مبلغ هفتاد هزار روپیه تقویم یافت - بیستم ماه ایلچئی مسطور چهل راس اسپ و سی و پنج شتر نر و ماده با چند پوستین سمور و دیگر تحف توران زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانید - بخلعت گرانمایه و کارد مرصع و یک اشرفی چهار صد تولگی که بکوکب طالع معروف است و دو از نقره[1] بهمین وزن نوازش پذیرفت - و خواجه یاقوت تحویلدار سوغات مذکوره به مرحمت خلعت و عطای یک اشرفی صد تولگی و روپیه بوزن آن کامیاب گشت -

بیان طغیان ماده سودای ججهارسنگهه بندیله و بکرماجیت پسرش و ذکر سوانح دیگر

چون پامال گشتهٔ لگدکوب حوادث را پایمردیٔ سعی کسی دستگیری نمی تواند نمود - و از چشم افتادهٔ انظار انجم و اوضاع افلاک بنظر توجه مردم از خاک بر نمی خیزد چه ادبار مدبری بتدبیر هیچ مدبری چاره پذیر [illegible] گردد - و زنگ ظلمت از گلیم بخت تیره روزی بکارگرئی کوشش هیچ صقل گری نزداید - و چگونه چنین نباشد که بهبود جوئی بدنهادان در حقیقت [illegible] قضا و قدر [مقابل] شدن است - و صوابگوئی خطا اندیشان با دستبرد تقدیر پنجه در پنجه کردن - شاهد صدق این مقدمه مشاهدهٔ احوال ججهار [illegible]رامت مآل از اواسط کار تا خواتم روزگار بسندست - چه آن زیان زد خذلان اند و خسران سرمد و پدرش که پروردهٔ نعمت این دولت جاودانی و برآوردهٔ تربیت حضرت جنت مکانی اند از دولت این دولتخانهٔ والا کار شان بآنگونه بالا گرفته رفته رفته بجای کشید که در وسعت دستگاه حشمت مثل فسحت ساحت ملک و کثرت جمعیت لشکر و خزانه از جمیع راجهای این کشور عموماً و از رانا خصوصاً صد پایه بیش بل هزار پله در پیش بودند -

---

۱- دو روپیهٔ درست نقره ، قلمی (و - ق) -

چنانچه مجملی از آن باب سبق ذکر یافته - سرجمله دیگر در طی این فصل
ظاهر می گردد - در آنولا که از سعادت جاوید روتافته بدست خود اسباب
استیصال خود مهیا نموده بود و افواج قاهره بدفع آن مقهور تعین یافته
نزدیک بدان شد که جزای کردار بد در کنار روزگار خود بیند - قضا را
از آنجا که وقوع امور در بند اوقات است و بر آمد کارها در گرو روزگار
چون وقت او بسر نیامده و روزگار دولتش به پایان نرسیده بود لاجرم قلع
و قمع بنیاد او از عالم بالا بوقت دیگر حواله شد - بنابر آن از در استشفاع
و استیهان در آمده امان یافت - و دیگر باره خانمان و مال و ملک برو مسلم
شد چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفته - در آنولا که حسب‌المقرر از کومکیان
ولایت جنوبی بوده در عرض آن اوقات مصدر خدمات شایسته شده بود در
آخر آن از مهابت خان خانخانان صوبه دار دکن رخصت وطن گرفته پسر
خود را در آنجا گذاشته بجانب ملک خود شتافت - و چون بجای
خویش آمد از آنجا که زیاده سریها و پیش طلبیها رفته رفته آدمی را بر سر
امری چند می آرد که عاقبت جان در سر آن کند بهوای قلعه چورا گده
و استیصال بهیم نراین زمیندار آنجا که از عهد قدیم باز زمینداری آن ملک
با او و آبای او بود در دماغ جا داده قلعه چورا گده که روزگاران مفر و مقر
مالکان آن سرزمین بوده محاصره نمود - و بنحوی در صدد شدت شده کار او
تنگ ساخت که آخرکار از تنگئی عرصه بجان آمده خواه و ناخواه امان
خواست - و به عهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت هندی موکد
نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته برآمد - و آن بد عهد
کم فرصت بر نفاق نقض میثاق نموده او را با جمعی کثیر از فرزندان
و خویشان و متعلقان و منتسبان یکجا به قتل رسانیده و قلعهٔ مذکوره را
با اسباب و اموال بی حساب بدست آورد - و چون این معنی بیوجه
بدینگونه صورت بست یکی از پسران بهیم نراین مذکور که پیشتر از آن
با پیشکش پدرش بهمراهئی خان دوران روانه درگاه گیتی پناه شده و اینوقت
در دربار سپهر مدار باستسعاد دریافت شرف حضور افتخار داشت از روی
تظلّم حقیقت را معروض واقفان موقف خلافت داشت - و بی توقف
فرمانی تهدید آئین از روی کمال اندرز و ترهیب مشتمل بر انواع عتاب

و خطاب در جمیع ابواب خصوص درباب چورا گده بحکم اشرف شرف
صدور یافت - و دربارهٔ عموم افعال غیرمحموده و ناستودهٔ آن غنوده بخت
خفته خرد که شنیع ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و ہم چنیں به قتل
آوردن جمعی کثیر از راجه و مردم او بی تحصیل رخصت والا بر سبیل غدر
و تصرف نمودن در اموال و اسباب و ولایت او که بپادشاه اسلام متعلق
است نکوہش تمام در ضمن فرمان قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام
اندراج یافت - مجملاً نخست از راه اتمام حجت او را بارسال ده لک
روپیه از جمله مال بهیم نراین مذکور و تسلیم سایر ملک بعمّال اعمال ولایت
بادشاہی مامور ساختند - و از روی کمال مرحمت آن شرارت آئین باطل
گزین را مختار نمودند که اگر خواہش ولایت چورا گده داشته باشد موازی
جمیع آن ملک از پرگنات نزدیک وطن خود بتصرف متصدیان معاملات
آن صوب گذارد - و فرمان جهان مطاع را مصحوب سندرکب رای ارسال
داشتند - قبل از وصول سندر چون حقیقت از نوشتهٔ وکیل که در دربار داشت
بدو رسیده بود از سر جهل و روی نادانی پای از شاہراه راست ہدایت
بیرون گذاشته و دست از ہمه چیز باز داشته تحریک ستیز نمود - و بکرماجیت
پسر خود را که در دکن از کومکیان خان زمان بود نهفته اشاره نمود که
بهر طریق که رو دہد گریخته بدان بدسگال پیمان گسل پیوندد - و آن
خیره سر از روی کمال ادبار پشت به سعادت نامتناہی کرده از موکب
اقبال رو گردان شد - و به شتاب بخت برگشته از خیل دولت برگشته
بسوی وطن راہی گردید - خان زمان با آنکه در بالاگهات بود رفتن او را
چندان وقعتی ننهاده توفیق تعاقب آن بدعاقبت نیافت - و اله وردی خان
صوبه‌دار مالوه که سر راه او داشت نیز درین باب موفق بصدور خدمتی
نشده گذاشت که آن مدبر از آن حدود گذشت - و خان دوران که در آن
اوان در برہانپور به ضبط پائین گهات اشتغال داشت بمجرد استماع خبر فرار
آن مقهور با چندی از ہواخواہان مثل راجه بهار سنگه و چندر سین بندیله
و مادهو سنگه ہاده و راؤ کرن و نظر بهادر خویشگی و میر فضل‌الله و امثال
ایشان بر سبیل ایلغار بسمت فراز بل سوی مقر او راہی شد - و پنج روزه
راه طی نموده در موضع اسنه از مضافات صوبهٔ مالوه باو و ہمراہانش

برخورد - و مانند برق بر قلب آن تیره روز زده بباد حملهٔ صرصر اثر در یکدم دمار از روزگار آن نابکاری چند برآورد - و گرد از بنیاد خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد که از شعلهٔ آتش زبانه کش کین پاک سوز شده بود برانگیخت - و قریب دو صد و پنجاه تن را بی سر نموده پی سپر ساخت - و آن مخذول با زخم منکر بهمراهئی جمعی از آن فرقهٔ تفرقه اثر که از سطوت صدمهٔ سخت بهادران پراگنده شده باز بر سر آن مادهٔ اجتماع اهل فساد جمعیت نموده بودند بهر کیف خود را بمیان جنگل های دشوار گزار و از گریوه راهہای کوہسار آن حدود که دیگری جز آن بیراهه روان پی بدان نمی برند بدر رفته رفته رفته در موضع دهامونی به ججهار مقهور پیوست - و چون حقیقت تباه اندیشئی آن ناسپاسان ناحق شناس بر رای گیتی آرای سمت وضوع یافت بیست ہزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرسوده بباشلیقی سه سردار شهامت شعار نامزد تقدیم این مهم شدند - نخست خان فیروز جنگ عبدالله خان که دستوری معاودت تنبیه یافته بود هم از راه به تنبیه آن غنوده خرد مامور گشت - و خان دوران بهادر که بعد از گوشمال بکرماجیت در نواحئی مالوه چشم براه و گوش بآواز برید خبر دربار سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام بر سر آن شیطان سار اہرمن سیرت شتافت - و دیبی سنگه بندیله و راجه بهارت و مادهو سنگه باده و نظر بهادر خویشگی و یٰسین خان برادرش و احداد خان مهمند و حبیب خان سور با سایر لشکر کومکئی مالوه که همگی شش ہزار سوار بودند در فوج او معین گشتند - و صوبه مالوه نیز صوبه‌داریٔ او قرار یافته اله وردی خان به نگاہبانئی برہانپور مامور گشت - و سید خانجهان با سردار خان و راؤ امر سنگه راتهور پسر راجه گج سنگه و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خانجهان کاکر و کرپارام کور جی رام گوجر و هادیداد انصاری و اندر سال نبیرهٔ راؤ رتن و روپ سنگه نبیرهٔ جگناتهه کچهواہه و چندی دیگر از منصبداران و پانصد سوار تابینان یمین الدوله که عدد این جمعیت به هشت ہزار رسید از حضور پرنور بدفع آن مقهوران مامور شدند - و بهادر خان که بجاگیر خود مرخص شده بود با راجه امر سنگه زمیندار ساندوه و احمد بیگ خان و چندرسین بندیله و

راجه سارنگ دیو و چندی دیگر از اصحاب مناصب که مجموع شش ہزار سوار تابین داشتند در فوج عبدالله خان تعین یافتند - و در فوج مذکور دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند - و حکم شد که خان دوران از راه چندیری راہی گشته در حوالئی بجهور معسکر گزیند - و ایام بارش آنجا بپایان رساند - و خان فیروز جنگ موضع ایرج را که در تصرف آن مقهور است بدست آورده مردم او را بزور از آنجا برخیزاند - و نواحئی بهاندیر را بجهت اقامت موسم برسات اختیار نماید - و سید خانجهان در سانوان[1] موسم بارندگی بسر رساند - و بعد از انقضای ایام موسم برسات ہر سه سردار باتفاق یکدیگر استیصال مطلق آن بد سگال پیشنهاد ساخته بزودی آن ناعاقبت اندیش را از پیش بردارند - و چون آن دو تیره چشم خیره سر یعنی پدر شوم اختر و پسر بدگوہر از استماع توجه حشم بادشاه سلیمان حشمت که قدرت شیر با کثرت مور داشتند مانند مورچه در طاس روئین سراسیمه و حیرت زده گشتند - و از نزدیکئی خیل اقبال بیدست و پا شده سررشتهٔ چاره گری از دست دادند و از دست تیغ آبدار آتش آمیغ بهادران خود را درمیان آب و آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار کناره گزیدند و مجمل سخن چون عکس ستاره سوختگی و تیره سرانجامئی خویشتن را در آئینهٔ زنگار خورده بخت سیاه جرده معائنه نمودند مانند دیوار شکسته که از دور بمحض صدمهٔ سیلاب از پا در می آید قبل از وصول شعبه‌ہای ثلاثهٔ دریای لشکر طوفان اثر بی پا شده از جا رفتند - و ناچار در صدد چاره گریٔ این کار دشوار شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد در آمدند - و دست استشفاع بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار زده از روی زاری زینهاری گشتند - و بمیانجئی عضدالدوله درخواه این معنی نمودند که چون درم خریدگان کم خرد که مصدر انواع قبائح امور گشته و بوجوه متعدده مستعد اقسام عقوبت و انتقام شده اند که به ہیچ وجه روی آمدن دربار ندارند درین صورت اگر یکی از مردم روشناس پایهٔ سریر خلافت اعلی باین جانب قدم رنجه نماید که بالمشافه ملتمسات خود را مذکور ساخته از زبان او مدعیات و سوالات این مستدعیان به محل جواب و موضع اجابت

---

[1]- بهانون - قلمی (و - ق) -

پیوندد برآئینه جان بخشی مشتی دیرینه بندگان که تهی دست دست
آویز عذر خواهی اند خواهد بود - و چون درخواستهٔ ایشان بوساطت
خانخانان معروض افتاد از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت مقتضی عفو زلات
و صفح جنایتست و همه جا بمقتضای آن عمل نموده برای قضای حوایج
ارباب مطالب بهانه طلب می شد - درین مرتبه نیز از باب اتمام حجت
و وجوب اعطاء امان بارباب استیمان در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند -
و سندرکب رای را که سابق نزد او فرستاده بودند و بمجرد استماع تغیر
احوال او هم از راه معاودت نموده بود درین مرتبه برای اطلاع بر مکنونات
اندیشهٔ آن فساد پیشه ارسال داشتند - و بر زبان مبارک آوردند که باوجود
این مراتب اگر آن مدبر سی لک روپیه جرمانهٔ خیره چشمی و چیره دستی
که ازو سرزده برسم پیشکش ارسال دارد و سرکار سانوان در ازای چورا گده
بتصرف اولیای دولت ابد پیوند دهد و بکرماجیت را بدستور معهود
با همان جمعیت یساق کش بالا گهات نماید و نبیره صاحب تیکه یعنی
ولی عهد خود را بدربار سپهر مدار فرستد که همواره بجای او ملازمت رکاب
ظفر انتساب التزام نماید هر آئینه درین مرتبه لغزشهای آن فتنه گر فساد
آئین بخشیده خواهد شد - و مقرر فرمودند که سرداران عساکر نصرت مآثر
تا مراجعت سندر در هرجا که باشند اقامت گزینند - دیبی سنگه بندیله که
سرکردگی قبیلهٔ بندیله از عهد قدیم تا زمان جهانگیر بادشاه بآبای او متعلق
بود و آنحضرت ازیشان انتزاع نموده بجلدوی تجلد در قتل شیخ ابوالفضل
به نرسنگه‌دیو پدر این اہرمن سیر مرحمت فرموده بودند بخطاب راجگی
و منصب سه ہزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و
زمینداری اوندچهه سرافراز نموده بجای او مقرر ساختند - چون سندرکب
رای بدانجا رسیده ابواب نصایح ہوش افزای بر روی روزگار او کشود
از آنجا که ادبار آسمانی شامل حال خذلان مآل او گشته در ہیچ جای سر
از دنبال او بر نمی داشت و واژونئی طالع زبون محیط روز و روزگار او
گردیده تا ہمه جا ہمراه بود چندانکه روزگار او را مہلت داده قلع و قمع بنیاد
او به تعویق می افگند آن عاقبت دشمن اہمال و امہال زمانه غنیمت
نه شمرده در استیصال خویش استعجال بجای آورد - تا آنکه گوش بحرف

او ننموده او را بی نیل مقصود باز فرستاد ـ لاجرم سندرکب رای از نزد آن مخذول معاودت نموده حقیقت سایر خصوصیات احوال و ارادات محال آن بد عقیدت را بعرض مقدس مرشد طریقت از آداب ارادت رسانید ـ خصوص سیاه روئیهای تازه و بی راه رویهای بی اندازه آن تیره رای کج گرای که از خیره نظریٔ بدروزی و چشمک زنیهای اختر بخت واژون بانبوهیٔ جنگل و صعوبت مسالک و حصانت حصون پشت گرم گردیده و به فسحت دستگاهِ ملک و مال و سواد خیل و حشم چشم سیاه کرده از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زده بود ـ بنا بر آن درینحال که حجت بر آن مستحق انواع عقوبت تمام شده هنگام نقمت خدا و انتقام خداوندگار درآمده سالاران افواج و سران سپاه سه گانه را که از موقف خلافت حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال مطلق آن واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده خار بن استیلای دیرینه آن کفران پیشه را که در آن بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد براندازند ـ چون معلوم اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت بر ساحت تحقیق حقیقت این معنی تافته که تا درمیان عسکر یگانهٔ وقت نباشد که احکام مطاعهٔ او حکم نفاذ امر روح در سایر قویٰ و جوارح تن و اعضای بدن داشته باشد هیچ مشیت بر وفق مصلحتِ وقت تمشیت نمی پذیرد و هیچ مهم و کار صورت درستی بر نمی کند ـ لاجرم از روی احتیاط بخاطر مبارک آوردند که سرداری که ایشان را از فرمان پذیریٔ او گزیر نباشد تعین فرمایند ـ بنابر آن شاهزادهٔ جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر که خود آبروی گوهر خرد داشت و رای صواب آرائش گلشن آرای صائبه را گل سرسبد بکار فرمائی سرداران نامزد شدند ـ و فرمان شد که همگنان از اندیشیده و فرمودهٔ شاهزادهٔ کامگار که بتادیب ربانی مؤدب و بتائید آسمانی مؤید اند تجاوز نه نموده در همه وقت و همه حال حتی هنگام کوچ و مقام حقیقت امر بر رای صواب پیرای آن شاهزاده جوان بخت صائب تدبیر که ادب آموز خرد پیر است عرضه دارند و بر طبق اوامر نافذهٔ ایشان عمل نموده از نواهی بی نهایت محترز باشند ـ

و پنجم مهر در ساعتی سعادت رهین هزار سوار بر منصب شاهزادهٔ

کامگار نامدار که سابق ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بوده افزوده بمرحمت
خلعت خاص و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و طرّه مرصع و سه
اسپ قبچاق که از آن دو مزین بزین زرین بود و فیل خاصگی با یراق نقره
و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند - و فاتحهٔ
فایحهٔ حصول فتح و فیروزی آن معنی آیت نصرت و حرز رایت ظفر
و بهروزی از روی توجه تمام خوانده توجه اشرف را بدرقه راه آن نور حدقهٔ
اقبال ساختند - و درین ولا نیز جمعی از امرای عظام در سایهٔ لوای معلای
شاہزادهٔ بلند اختر سعادت تعین پذیرفت - مثل شایسته خان و رستم
دکهنی و راجه بیتهلداس و راجه رای سنگهه ولد مهاراجه و شیخ فرید ولد
قطب‌الدین خان و دیندار خان و شیر خان ترین و سید عالم بارہه و گوکل
داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و هزار سوار از تابینان یمین‌الدوله
و هزار سوار از احدیان و تفنگچی نیز درین فوج تعین پذیرفتند - و خدمت
بخشی گری و واقعه نویسئی آن فوج به محمد سعید کرهرودی دیوان بیوتات
تفویض یافته خدمت او به مکرمت خان رجوع شد -

چون روز نخست عموم ولایات جنوبی خصوص سرزمین دولت آباد
بمقتضای قسمت ازلی از دریافت سعادت ورود مسعود خدیو هفت کشور
بهره ور شده بود درینولا تقاضای نصیبه و روزی در لباس هوای تماشای قلعهٔ
دولت آباد و تسخیر سایر قلاع و حصون آن سرزمین محرک ارادهٔ کاملهٔ آن
حضرت آمد - و چهاردهم مهر ماہچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت از مرکز
محیط خلافت کبری بصوب ممالک جنوبی قرین خوبی و خیریت
ارتفاع یافت - شاہسوار عرصهٔ دین و دولت رتهه سوار از قرارگاه سریر خلافت
مصیر نهضت سعادت فرموده نخست باغ نورمنزل را از نزول انور محل
ظهور نور ساختند - و مقارن ورود مسعود نکته سنجی این مصرع تاریخ را
که از عالم بالا برای شگون فتح و فال نصرت بر زبان آورده بود : ع

بادشاه جهان این سفر مبارکباد

معروض داشت - و بعد از دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت
موکب سعادت فیض اندوز بود بدولت کوچ فرموده دوم روز ساحت
فتح پور را از ورود عسکر فیروز مهبط انوار سعادت ساختند - سه روز در آن

فرخنده موقف توقف گزیده به تفرج تالاب و شکار مرغابی فرح اندوز بوده روز چهارم از آن مرکز دولت محیط لشکر قلزم تلاطم را در تموج آورده بانداز صید اندازی شکارگاه روپ باس متوجه آنصوب شدند - و هژدهم ماه عرصهٔ آن نزهت کده مضرب خیام موکب سعادت گردیده شش روز در آن سر زمین نشاط شکار روزگار سعادت آثار گذرانیدند - مرشد قلی خان میر توزک بخدمت فوجداری متهرا و تنبیه متمردان مهابن و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - و خدمت میر توزکی به میرخان که قدیم الخدمت و مزاجدان اشرف است تفویض فرموده بمنصب نه صدی دو صد سوار پایه قدرش افزودند - بیست و هشتم ماه مذکور فضای طرب افزای صیدگاه باری از میامن ورود موکب مسعود مطرح اشعهٔ انوار فیض آسانی شد - هشت روز در آن فرخنده مقام اقامت فرموده به شغل شکار اندازی نشاط اندوز بودند -

بیان برخی از مابقی احوال ججهار سنگھ بندیله و سرزدن حرکات ناهنجار از آن خسران مآل که باعث ارسال شاهزاده بلند اقبال بکارفرمائی سرداران شد

چون ججهار بدنهاد را در قسمت کدهٔ عهد الست از نصیب شقاوت نصاب نصیبهٔ کامل بخشیده بودند - و در حوالت خانهٔ فطرت روز نخست از بخت و دولت حرمان روزی گشته بود - چنانکه صلاح اندیشان در اصلاح مادهٔ فساد آن مفسد کوشیده نصایح سودمند دربارهٔ او تلف نمودند اثری بر آن مراتب مترتب نگشته بلکه برعکس مدعا نتیجه داد - و خانمان دیرینه سال سلسلهٔ خود را بسعی خود خراب ساخته عاقبت سر نیز در سر این کارکرد - الحاصل هنوز موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان نرسیده بود که خان فیروز جنگ از بهاندیر و سید خانجهان از سانوان و خان دوران از پچهور کوچ کرده بر سه گروه بیکدیگر پیوستند - و پس از الحاق

درباب اتحاد آرا و ہمم کہ سررشتۂ انصرام سایر مہام بآن پیوستہ و سلسلۂ
پیشرفت امور عظام بدان وابستہ بجد و جہد کوشیدند و کوچ بکوچ روان
شدند - چون بسر گریوۂ اندوچہہ کہ مبداء جنگل بی منتہاست رسیدند
نخست بریدن درختان آن جنگل کہ باعتبار انبوہی اشجار در ہمہ ہندوستان
بہ بیمثلی و مورد ضرب المثل است بنیاد نمودند - و روز بروز کار جنگل
بری پیش بردہ باین طریق قطع راہ می کردند - و آن پراگندہ مغز پریشان
خیال باستظہار بیراہی آن جنگل دشوارگذار جمعیت خاطر اندوختہ
با فراغبال در قلعہ اوندچہہ میگذرانید و بہ پشت گرمئی اجتماع لشکر تفرقہ
اثر خود کہ قریب پنجہزار سوار و یازدہ ہزار پیادہ بودند قرار تحصین بخود
دادہ ارادہ داشت کہ در حوالئی موضع کمرولی کہ یک کروہ باوند چہہ فاصلہ
دارد در عرصۂ مصاف صف آرا گردد - و در طی ایام راہ بریہای بہادران
گاہ گاہی مردم آن تیرہ بخت درمیان جنگل از دور سیاہی نمودہ بہ تیر
و تفنگ ہنگامۂ جنگ گرم می ساختند - و در ضمن آن دستبازیہا ہر روز
چندین سر می باختند - و در شنبہ نوزدہم مہر ماہ کہ موضع کمرولی مذکور
مرکز رایات عسکر منصور شد راجہ دیبی سنگھ بافواج ہراول خاندوران
و اہل توپخانہ دلیرانہ تا پای پشتہ کمرولی کہ دیوی از سرداران عمدۂ
ججہار با جمعی کثیر آنجا مقام گزیدہ بود یکسر تاخت - و بہ نیروی
سرپنجۂ مردمی و زور بازوی مردانگی آن جا را از دست آن دل باختۂ
ہوش از سر رفتہ گرفتہ او را دستگیر ساخت - و معتمدی چند ہمراہ دادہ
نزد خان دوران فرستاد و خان مذکور آن مقہور را پیش خان فیروز جنگ
ارسال داشت - چون آن تیرہ روزگار در آن سر زمین اعتبار تمام داشت
خان مشارٌ الیہ او را نظربند نگاہداشتہ در صدد تفقد خاطر او شد - و بعد از
استمالت بیشمار کہ آن وحشی نژاد آرمیدہ خاطر و دلنہاد گشتہ بمقام اظہار
اطاعت و انقیاد درآمد درینحال او را بہ تکلیف برین داشت کہ تبعۂ خود
را بوسیلۂ پیغامہای رغبت آمیز دلداری بر متابعت تحریص و ترغیب
نماید - بالجملہ از کارکشائیہای اقبال بی زوال شاہنشاہ عدوبند آفاق گیر
و تاثیر ادبار کہ در جمیع مواد شامل حال احوال اعداء دولت ابد پیوند
است وہم و ہراس بسیار بر ججہار برگشتہ بخت و تیرہ روزگار استیلا یافتہ

بجوم افواج رعب و خوف بی شمار در و دیوار حصاربند باطن آن واژون طالع خراب اندرون را فرو گرفت ـ چنانچه باوجود صعوبت جنگل و دشواریٔ مسالک آن سرزمین خصوص از راه بسیاریٔ انهار و آبکندها و شکستهای بیشمار که اولیای دولت جاودانی را عبور از آنها بآسانی میسر نبود قرار داد که عیال و اطفال خود را به قلعهٔ دهامونی از جملهٔ اساس نهادهای راجه نرسنگه دیو پدر آن مدبر که از سایر حصون آن سرزمین حصین تر است ارسال دارد ـ فی‌الواقع اگر نه آن سرگشتهٔ وادی بخت برگشتگی را ضلالت کار فرما بودی برآئینه ممکن بود که باستظهار صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خاطر اندوخته و مدتهای متمادی آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی ـ مجملا بحکم اندیشیدهٔ مذکور که از اندیشهٔ شیران جلادت پیشهٔ بیشهٔ مردی و دلیری ناشی شده بود بیدرنگ آهنگ انصرام آن پیشنهاد نموده و اکثر مردم خود را با بقیه خزانه که پیشتر در پیغوله های جنگل و شعاب جبال بخاک امانت دار سپرده بود پیشتر بدهامونی فرستاد ـ و جمعی آشفته مغز پریشان اندیش از آن فرقهٔ بد نیت تفرقه خاصیت را بنگاهبانیٔ اوندچهه باز داشته خود نیز با بکرماجیت پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدانسو راهی شد ـ و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف باوندچهه شتافته تمام اطراف آنرا بحوزهٔ احاطهٔ تامه در آوردند ـ و آغاز پیش بردن ملچار و سرکردن نقب کرده ترتیب زینه پایها و سایر اسباب قلعه گیری نمودند ـ و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم مهر دلاوران تهور کیش سخت کوش کمندها در دست و زینه ها برگردن گرفته خود را تا پای قلعه رسانیدند ـ و بمجرد رسیدن از جمعیت خاطر به نردبانها برآمده در اندک فرصت یک یک بهادران موکب اقبال مانند کوکب طالع سعد از افق بروج گردون عروج آن حصار طلوع سعادت نمودند ـ درین حال پاسبانان قلعه ازین قضیهٔ ناگهانی آگهی یافتند و چون کار از دست رفته و تیر از شست جسته بود دست و پا زدن سودی نداده از ثبات قدم بهبودی نمی نمود ـ لاجرم پس از اندک زد و خورد هر بدکیش چون

ناوک پرّان از کمان کمند[1] بلندی زده راه طرف پیش گرفته بدر رفت - و درین حال دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بیدرنگ آهنگ دربای حصار نموده دروازه را کشودند - و افواج قاهره از اطراف بدرون ریخته قلعه بآن دشواری را به محض کارگزاری تائید آسمانی باین آسانی فرادست آوردند - و غزات عسکر اسلام بامدادان بعد از ادای فریضهٔ مکتوبهٔ فجر دوگانهٔ شکرانهٔ ایزدی بجا آوردند - و در آن کفرآباد دیر بنیاد اعلان معالم ایمان و اعلاء اعلام اسلام خصوص اذان ببانگ بلند نمودند - و قلعهٔ اوندچهه را با توابع آن حسب‌الامر والا که براجا دیبی سنگه تعین پذیر شده بود تسلیم نموده این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خودش درین حصن حصین گذاشتند و حقیقت را در خدمت شاہزاده و بدرگاه والا معروض داشتند - و خود بهان روز بقصد تعاقب ججهار راہی شدند - و چون بگذر آب بیتوا[2] که ''بسات دهاره'' بنا بر آنکه بهفت شعبه انقسام می یابد اشتهار دارد رسیدند - بهانجا بجهت گذشتن از آب مذکور چندی توقف اتفاق افتاد - و در اندک وقتی از تاثیر جلوه‌نمائیهای اقبال کارگذار که بمحض امداد آن بسی امر غیر کشایش پذیر [کشایش پذیر] می گردد از آنگونه حایلی هایل باوجود تندی و کثرت آب و وقوع لختهای سنگ کلان درمیان رود که بهانا سنگ راه همین معنی دارد بآسانی گذار نمودند - و در بهان ساعت که مانند باد ازآن آب گذشتند از همه جا با یلغار متوجه دهامونی شدند و با شتاب تمام مرحله پیما گشتند - چندانکه روز چهارم آن ماه به سه کروہی مقصد رسیده در صدد استحصال مقدمات حصول مقصود یعنی استخلاص قلعهٔ مذکوره و استیصال اہل قلعه شده بودند که در عین رسیدن خبرگیران خبر به دلیران رسانیدند که آن مخذول بنا بر فرط سراسیمگی و حیرانی که از استیلای دہشت ناشی شده بود بمحض وصول پیرامون دهامونی چون بحصانت حصار چورا گده استظهار بیش داشت عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که پیش از خود فرستاده بود چنانچه سابق نگارش یافته باز بسمت چورا گده

۱- قلمی ''از کمان پرکش کند بلندی زده'' - (و - ق) -

۲- آب تیهوان - قلمی - (و - ق)

راہی ساختہ و سایر عمارات و نواحئی حصار مذکور را خراب کرد ـ
و دود بهائی خود یعنی کوکۂ خود را با گروہی از اہل اعتماد و اعتبار
بہ نگاہبانی باز داشتہ خود از آب گذشتہ بسمت پرگنۂ کهتولہ کہ
بجانب چوراگدہ واقع است شتافت کہ اگر آن حصار بہ حیز تسخیر
بہادران عدوبند قلعہ گیر درآید بآسانی و زودی روانۂ چوراگدہ گردد ـ
چون بہادران استماع این خبر بہجت اثر نمودہ از مضمون آن شگون فتح
و فیروزی گرفتہ در وسط روز متوجہ پیش شدند و پس از دو روز کہ
روزگار در قطع جنگل دشوار گذار گذرانیدہ خود را بنواحئی قلعہ دهامونی
رسانیدند و طرف غربئی آنرا کہ خندق ژرف پہناور بعمق بیست ذراع
بر آن محیط است احاطہ نمودند ـ چون سایر اطراف ثلثہ آن قلعہ را کہ بر
روی پشتۂ مرتفع اتفاق وقوع دارد یکسر آبکندہا و شکستهای عمیق عریض
درست فرو گرفتہ بدین جهت کہ ازین جهات ملچار پیش بردن و نقب
سر نمودن و پیچ و خم کوچۂ سلامت راست کردن متعسر بل متعذر است
لاجرم دست از محاصرۂ آن جوانب باز داشتہ ہمگی ہمت ازین سمت
بر پیش بردن مطلب گماشتند و در اندک فرصتی کار خویش را حسب
المدعا پیش بردہ ملچارہا بکنار رسانیدند ـ و در عموم آن ایام خصوص آن
ہنگام متحصنان از درون گرم مدافعہ و مجادلہ شدہ بان و تیر و تفنگ
و توپ بازار کارزار و ہنگامۂ جنگ را رونق و گرمی می دادند ـ و از بیرون
بہادران موکب اقبال بہ نحوی سرگرم جنگ و جدال و تنگ گیری عرصۂ
کار بر اہل حصار بودند کہ نہ خود یکدم نفس بخوشی می زدند و نہ یک
چشم زدن اژدہای توپ و تفنگ را فرصت نفس زدن می دادند ـ بلکہ دمبدم
از دمدمہ افسون فتیلۂ دود افگن آنہا را بر سر آتش افشانی و جان ستانی
می آوردند و پیوستہ بتحریک شرارت شرار ثعبان دم پرندۂ بان را از جا پرواز
می دادند ـ مجملا از ہمہ جهت در تضییق محاصرہ کوشیدہ ساحت
عیش بر متحصنان تنگ فضا ساختند ـ قضا را در اثنای آن احوال شبی
کہ سیاہ درونان تیرہ روز تا سحرگاہ بہادران تہور شعار را گرم افروختن آتش
کین دیدہ بودند دل نشین خویشتن نمودند کہ اگر تا برآمد آفتاب بدین
مشابہ پیکار خواہند نمود یک تن از درونیان سر بیرون نمی برد ـ لاجرم

به فکر دور و دراز افتاده دانستند که عنقریب آن دیواربست نیز بدست دلیران عدو بند به کشایش در آید - و چون چارهٔ معامله در تسلیم حصار انحصار دارد بنا بر آن فی‌الحال رتنای دودا بخان دوران پیغام داده امان طلبید - خان مشار الیه فرستادهٔ او را نزد عبدالله خان فرستاد و آن خان والا مکان او را و همراهان او را بجان امان داد - درین حال چون عموم بهادران روهیله ازین حقیقت آگاه نبودند لاجرم بهان روش از کار طلبیها طلبگار پیش رفت کار بودند - چنانچه بهادر خان مذکور با جمعیت خود از شکستهای سر راه بهر روش که روی داد گذار نموده خود را بدر قلعه رسانید و بمجرد رسیدن در بهان گرمی دروازه را آتش داد - چون به رتنای این خبر رسید صلاح در آن دیدکه از میان آب و آتش جان مفتی بیرون برد - لهٰذا با سایر درونیان از طرف شرقی قلعه راه بدروازه یافته زینهاری شب تار گردید و در ظلام پناه برده[1] رفته رفته خود را بجنگل رسانید - بهادر خان و همچنین نظر بهادر که پیش از همه بهادران خود را از عقب آن خان شهامت نشان بدر حصار رسانیده بود چون از درون حرکتی ندیدند بخاطر جمع داخل قلعه شده خبر به سالاران سپاه رسانیدند و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده دست باموال کفره فجره زدند - خان دوران برین حقیقت اطلاع یافته درین هجوم عام با اسحاق بیگ بخشی بادشاهی خواجه عنایت الله و یازده تن از تابینان خود بسعی تمام از راه دریچه بدرون رفت - و یک دو تن از اهل شدت و نجدت را بر سر آن دریچه به نگهبانی راه باز داشته خود تا میان قلعه شتافت و بمنع تاراجیان پرداخت - چون ملاحظهٔ غنایم حصار نموده ظاهر شد که تا آن حالت قلیلی از اموال دست زده شد باقی بحال است - لاجرم تلف شدن جزوی را خصوص در آن گونه محشر عام بحساب غنیمت کلی شمرده با ضبط تمام آنرا ضبط نمود - درین اثناء از شگرف کاری تقدیر چند آما سوخته دفع گزند عین الکمال از جمال شاهد اقبال خاصه فتوحات تازه بی اندازه که تازه رو نموده بود نمودند - تبیین این ایهام آنکه خود درین حال از ظهور علامات مقهوران ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند - و بدایع جیهان ابداء چندی از اولیای دولت ابد پیوند باتش باروت خود را

[1] در اشباه پردهٔ ظلام - قلمی (و - ق) -

علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان بانداز دستگیر نمودن آن گروه آهنگ
آن سمت نمود - چندانکه خان دوران بنابر ظلمت شب و عدم امتیاز
دوست و دشمن بمقام ممانعت او در آمد ممنوع نگشت - و با چندی از
مردم بفراز باره برای تفحص مخالفان گرد بروج میگشت - چون بحسب
اقتضای قضا هنگام اصابت آسیب چشم زخم در آمد در عین سرگرمئی او
و همراهان او بتجسس ارباب شرارت اتفاقاً شرارهٔ آتش بی زینهار از گل
شمعی که سابق ارباب یغما برای پیدا کردن اموال قلعه با خود داشته آنجا
انداخته بودند آتش بانبار باروت قلعه که در زیر برج ذخیره کرده بودند
گرفته کچهٔ نهفته یعنی فتح حقیقت آتش سوزان که بهانا با تیره روزان
اہل نفاق زبان یکی داشت گل کرده و بیکدم آن برج را با بشتاد ذراع
دیوار جانبین پرانید - و علی اصغر مرحوم با همراهان و چندی از تاراجیان
که ببالا بر آمده بودند راه هوا گرفته ببال آتش پرواز نمودند چنانچه اثری
از ایشان پیدا نشد - چه اجزای متفرقهٔ ایشان که بهانا بمراتب از معدوم
بالمره نابود تر شده بود نوعی بحالت پراگندگی گرائید که بنابر استحاله
اعادهٔ آن گونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراهم نیاید - بنابر آنکه اکثری
آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه پریده بود آفت کلی بسپاہیان که همراه
سرداران در پای حصار ارادهٔ شب پایان بردن داشتند رسید - چنانچه قریب
سیصد تن از احاد عسکر که اکثر مردم راو امرسنگه بودند تلف شده دو صد
اسپ نیز سقط گشتند - و از سپرداریٔ حفظ ایزدی سرداران لشکر سلامت
ماندند - با آنکه سنگی به سر خان فیروز جنگ و دو سنگ پاره بسید خانجهان
و بهادر خان و جی رام بدگوجر رسید اما بنابر حمایت الٰهی آسیبی
نه رسید - و همچنین خان دوران که با همراهان درین وقت بضبط طوایل
اسپان بجهار و اہل حصار پرداخته بود در کنف نگاهبانی حراست
آسمانی سالم ماند - بالجمله بعد از اصابت آن مصائب چون خان دوران
پرداخت معاملهٔ پاسبانئی اموال قلعه نموده ازین ممر خاطر جمعی
ساخت درین حال چندی از سپاهیان که بقصد تحصیل کاه و هیمه
بجنگل شتافته چاهی پر از زر یافته بودند شتابان خبر رسانیدند - و خان
مذکور بعد از آگاهی بنابر کمال دولت خواهی خود بر سر آن چاه رفته

تفحص کنان بر سر سه چاه دیگر که در آن سرزمین بود رسید - و از ہر چہار مبلغ دو لک و پنجاه ہزار روپیہ پیدا شده داخل خزانۂ سرکار خاصہ شریفہ گشت -

درین اثناء چون سرداران خبر یافتند که ججہار برگشتہ بخت در قصبۂ شاہپور که دو کروہی قلعۂ چوراگده است توقف گزیده و بہ راہ نمائی ادبار عزیمت از خیل اقبال پیشنہاد نموده - چنانچہ باین خیال محال و اندیشۂ دور از راه اندیشۂ رفتن دکن در خاطر جا داده چون راه بر سرزمین دیو گده می افتد از زمیندار آن حدود توقع این معنئی دور از کار که تصور قبول آن از حد و اندازۂ راه او نیست نموده و بدانہ پاشئی زر کلی او را فریب داده چون بجای نرسید لہذا از آن اندیشہ باز آمده بتازگی بر سرانجام قلعۂ چوراگده رفتہ جریده در نواحئی آن مقام اقامت گزیده که اگر افواج عسکر منصور آہنگ تعاقب او نمایند در آن حصار تحصن جوید - بنابر آن خان سید خانجہان حسب‌المقرر امر اعلئی بنظم و نسق قلعۂ دہامونی و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونۂ آن صاحب طالع واژونہ پرداختہ بود لاجرم از ہمراہئی ایشان باز ماند - و آن دو سردار جلادت آثار یازدہم ماه آبان بدان جہت شتابان شدند - درین اثنا آگہی یافتند که چون زمیندار گره دیو بدارالبوار شتافت ججہار بدگوہر ازین ممر جمعیت خاطر یافتہ بر سر انصرام پیشنہاد سابق است - و بنا برین خیال سست و اندیشۂ نادرست جمیع توپہای قلعۂ چوراگده را شکستہ و منازل بہیم نراین را که در آن حصار اساس نہاده بود بزور باروت پرانیده و اکثر اموال و اسباب و احمال و اثقال خود را که بنا بر گرانئی آن و عدم باربردار حمل آن تعذر داشتہ سوختہ و با جمیع اہل و عیال از راه لانجی و کرولہ بسمت دکن راہی شده - بنا بر استماع آن خبر درست نخست سرداران متوجہ چوراگده شده روز جمعہ غره آذر بمیدان چوگان بیرون قلعہ رسیدند - خان دوران باستصواب خان فیروز جنگ با چندی از بہادران داخل حصار شد و نخست ببام صنمکدۂ آن کفر آباد که از مبداء بنیاد تا آن غایت گام مسلمانان بل نام مسلمانی بدان نرسیده بود برآمده و باتفاق اہل وفاق اول

وہلہ اعلاء اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمود - و
نماز جمعہ بخاطر جمع با جاعت گذرانیدہ دست بدعای مزید جاہ جاوید
شہنشاہ اسلام پرور دین پناہ برآوردہ استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی
این صاحب دولت موفق مؤید و تشیید اساس آن دولتکدۂ مخلد مؤبد از
درگاہ ایزدی نمود - و احداد خان سہمند و یعقوب عم او را با شمشیر و دیال
و عالم و دلاور پسران شیر خان و کنور پسر سنگرام زمیندار را با پانصد
پیادہ تفنگچی گوند بہ نگاہبانئی قلعہ نگاہداشتہ خود بمعسکر باز گشت - چون
اردو از آن مقام کوچ نمودہ در موضع شاہپور منزل گزید راگھو چودہری
تپہ کریلی خان دوران را ملاقات نمودہ مذکور ساخت کہ ججہار بہ غایت
سنگین میرود - چنانچہ از جملہ احمال و اثقال شصت زنجیر فیل ہمراہ
دارد بیست نر و باقی مادہ کہ بعضی عماری عیال او بران بار است و باقی
خزاین نقد و آلات زرین و سیمین - دو ہزار سوار و چہار ہزار پیادہ کہ با او
ماندہ اطراف فیلان را گرفتہ ہر روز چہار کروہ کوچ می نماید - بالجملہ
بنا بر استماع این خبر بہجت اثر سالاران سپاہ ظفر دستگاہ خوشوقت شدہ
عزیمت کار و ہمت کار طلب بر نیل مقصود و فوز مطالب گماشتہ باوجود آنکہ
یازدہ روز راہ درمیان فاصلہ بود آن مخذول مقہور را قتیل یا اسیر انگاشتند -
و روز بروز دہ کروہ راہ بہ تعاقب آن گروہ کند راہ رفتہ باین طریق شایان
بادپایان رہ نورد را مرحلہ پیما ساختہ ہمراہئی اقبال بادشاہی از عقب آن
مدبر بدعاقبت شتافتند - و موکب سعادت شاہزادۂ فیروزی نصیب سلطان
اورنگ زیب بہادر عنان کشیدہ بر اثر سرداران نامور بآہستگی متوجہ شدہ
بعد از رسیدن خبر درماندگی و آوارگی آن برگشتہ بخت حسب الامر اعلی در
دھامونی توقف گزید -

طلوع ماهچهٔ رایت ظفر آیت نیّراعظم روی زمین از افق دارالخلافهٔ کبریٰ و گستردن پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبی بقصد استخلاص سایر محال متعلقهٔ نظام‌الملک و باقی قلاع آن ولایت و استیصال براصل آن سلسله و تفرج ملک بندیله و قلعهٔ دولت آباد که درینولا بتصرف والا درآمد

آئین پسندیدهٔ این برگزیده که همای همایون فال اقبال بیزوالش سایهٔ شهپر مبارک فر بر تارک سر تا سر اهل این کشور اکبر افگنده و عنقای فرخنده لقای دولت جاوید بقایش قاف تا قاف آفاق را باوازهٔ مکارم و مفاخر بی اندازه فروگرفته اینست که در همان حالت که شاهباز عزیمت چرخ پرواز را از یکسو به کشورگیری در آورده باشند از دیگر سو شاهین همت بلند آهنگ شاهانه را باندازهٔ رسا بشکار اندازی و نشاط اندوزی باز دارند ـ چنانچه همواره بر آن سر اند که ملک از سرکشان گرفته بفروتنان دهند پیوسته در پی آنند که خراج از شاهان صاحب کبریا ستانده در مخارج درویشان صرف کنند ـ و بنا بر این معنی چون درینولا مکرر از حر... شاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر توصیف سرزمین بهشت نشاط ولایت دل نشین بندیله که از بسیاریٔ تالاب و جریان انهار جلگه و مرغزار نسخهٔ باغ ارم و شبیه بعیون سلسبیل و نظیر جنات عدن ریاض رضوان است

بعرض اعلی رسید - و وفور انواع جانوران لایق شکار از اجناس وحوش و طیور بنا بر تقریر دقیقه شناسان آن ملک بدرجهٔ ظهور پیوست - لاجرم میل طبع اشرف و خواهش منش اقدس بتفرّج و گلگشت و سیر و شکار آن دیار کشش نمود - خصوص درین صورت که بعرض والا رسید که میان این و مسالک که چندان تفاوت نیست این معنی خود یکباره محرک نهضت [illegible] ازین راه آمد - چه جاده مقرر بادشاهی از اکبرآباد تا دولت آباد دو صد و بیست و هشت کروه است چنانچه تا گوالیار بیست و هفت کروه و از [illegible] تا سرونج شصت کروه و از سرونج تا آب نربده پنجاه کروه و از آنجا تا به برهانپور چهل کروه و از آنجا تا دولت آباد پنجاه و یک کروه - و راه [illegible]ندچهه بدین دستور است که از گوالیار تا آنجا بیست و نه کروه است و از [illegible] تا سرونج براه اسلام آباد جهیره تا پنجاه و دو کروه و بنا برین فرق [illegible] و یک کروه است - مجملاً پنجم آبان ماه از مقام باری بهمعنان عون و [illegible] جناب پروردگار باهنگ آن جانب کوچ فرمودند - نهم ماه شیخ دبیر فرستادهٔ عادلخان با یک زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه رسید و بانعام ده هزار روپیه بر کام خاطر فیروزمند گشت - و در همین تاریخ مکرمت خان بتقدیم خدمت استخلاص قلعهٔ جهانسی که از قلاع استوار ولایت بندیله است و ججهار [illegible] روزگار نگاهبانی آن به بسنتا نام معتمد خود سپرده بود سرفرازی [illegible] آن مقهور ماجد [illegible] [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] باوجود این مرتبه عظمت بالواح [illegible] سنگهای سخت اساس یافته بود محل اعجاب [illegible] نظروران شد - روز دیگر ترتیب بیرون حصار که مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و یک طرف آن دریای بیتوا در گذر است بنظر در آمده - آنگاه بسیر تالاب بیر ساگر که محیطش پنج و نیم کروه بادشاهیست و آن نیز ساخته و پرداخته نرسنگدیو است اتفاق توجه افتاد - و بهانجا منزل مبارک گزیده سه روز دیگر بسیر کشتی و شکار مرغابی روزگار در عین کام بخشی

دل جویش که از سبزهٔ نوخیز مانند بیاض عارض شاہدان نوخط محظوظ بود مشغول شده مشغوف و محظوظ گشتند - و تا دو پهر روز آن گلزمین نزہت آئین از پرتو حضور انور آن سرور فیض مآب بوده چندانکه ملتزمان رکاب سعادت نصاب از تفرّج آن ارم زار بنصاب کامل رسیده بجهت ذخیرهٔ ایام حرمان نصیبی زله بر شدند - و چون در آن مقام جای که از روی فسحت ساحت درخور اقامت موکب نصرت با آنمایه کثرت باشد یافته نشد ناچار بمرکز اعلام موکب سعادت قریب معاودت نمودند - و چهار روز همانجا توقف گزیده هر روز با بادشاهزادهای فیروز بخت از تماشای آبشار و گلگشت شبهای ماهتاب ایام بیض طرب اندوز می گشتند -

بیست و نهم آبان خبر فتح قلعهٔ جهانسی بمسامع جاه و جلال رسید و چگونگئی وقوع این سانحهٔ دولت برین نهج است که چون بسنتا نگاهبان قلعه سابق کارکشائی تائید موکب اقبال را شنیده بود و درینولا سعی و تلاش و پژوهش کین مجاهدین برای العین دیده عیان را مطابق بیان یافت از مکرمت خان زینهار خواسته از آن عالم حصار را که مالامال خواسته بود با اسباب و آلات قلعه داری از توپخانه و باروت و انبار غله و امثال آن آراسته بود بهوا خواهان سپرد - چه آن قلعچه بر فراز قلّه کوهچه درمیان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار سمت وقوع دارد که آنرا روزگارها بجهت این قسم روزی پرورش نموده بودند - چنانچه باد را در خیال آن محال از بیم خاطر مجال گذار محالست - معهٰذا آذوقه و سرب و باروت یکساله خبرداران ذخیره نهاده بودند و وفور توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ در مرتبه که باوجود آنکه جمیع بروج بتوپ های عظیم آراستگی داشت ججهار مقهور از روی فرط اہتمام ده توپ کلان دیگر در حضور خود ریخته بود - مجملاً چون این معنی بر رای جهان آرای صورت وضوع یافت رایت موکب اقبال در طی راه بدان سمت ارتفاع یافت - و سایر حقایق آن قلعه بنظر انور درآمده گردهر برادر راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و منصب پانصدی دو صد سوار از اصل و اضافه مباهی و به نگاهبانئی آن معتمد و معتبر گردید -

هفتم آذر نواحی موضع دتیه مضرب سرادق اقبال شد - چون راجه

نرسنگدیو پدر ججهار درین سرزمین که سیرگاه او بود نشیمنی بهفت طبقه بارتفاع بهشتاد و چهار گز بروش هندوان ساخته مبلغی کلی در مصارف جزئیات آن بنا خصوص در تزئین پرکارئی آن صرف نموده بنا بر آنکه حسن منظری لیکو نظر فریب با اشراف اعظم بر مرغزارهای سبز و سیراب در جنگلهای پر درخت و آبهای روان داشت بندگان حضرت بتماشای آن سرزمین رنج قدم و فیض قدوم روا داشتند - و چون درینولا از خزاین مدفون آن واژون بخت چاهی چند پر از زر در باغی از باغات اطراف دتیه پیدا شد بنا بر این معنی گمانی که حسب انهای اہل آنجا داشتند مظنهٔ صدق خبر بهمرسید - اسحٰق بیگ یزدی را بتفحّص اموال مدفونهٔ مظنونه باز داشتند و باقی بیگ قلماق نیز مامور شد که بهمراہئی مکرمت خان در جنگلهای نواحئی دتیه به پیدا کردن دفاین آن مخذول جد و جهد تمام مبذول دارد - چهاردهم ماه سه کروهی اوندچهه سر منزل عسکر منصور گشت - راجه دیبی سنگه نگاهبان قلعه سعادت اندوز ملازمت گشته پیشکش نمایان گذرانید - و بندگان حضرت روز دیگر داخل اوندچهه گشته عمارت نرسنگدیو که بوضع و طرز منازل دتیه بود ولیکن در فسحت ساحت و تکلف زیب و زینت بر آن مزیت تمام داشت فیض نزول اشرف دریافت - و فی‌الحال امر اشرف بتخریب صنمکده که نرسنگدیو مذکور قریب بمنازل خود در کمال ارتفاع و عظمت ساخته زر بیشمار صرف آن بنا نموده بود زیب صدور و زینت نفاذ پذیرفت - آنگاه سر خصوصیات آن حصار حصانت آثار که فسحت چهار دیوارش حسب الامر معلی بمساحت جریب در آمده چهار کروه بادشاہی برآمد منظور نظر تحقیق و تدقیق بادشاه حقایق آگاه گردید - و بنابر اینکه ہمگئی آن باوجود این مرتبه عظمت بالواح کلان خارا و لختهای سنگهای سخت اساس یافته بود محل اعجاب نظروران شد - روز دیگر ترتیب بیرون حصار که مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و یک طرف آن دریای بیتوا در گذر است بنظر در آمده - آنگاه بسیر تالاب بیر ساگر که محیطش پنج و نیم کروه بادشاہیست و آن نیز ساخته و پرداخته نرسنگدیو است اتفاق توجه افتاد - و ہمانجا منزل مبارک گزیده سه روز دیگر بسیر کشتی و شکار مرغابی روزگار در عین کام بخشی

و کامرانی گذشت - نوزدہم از آن مقام کوچ فرمودہ کنار تالاب موسوم بسمندر ساگر یعنی دریا تالاب در پرگنهٔ جهیرہ کہ آن نیز ترتیب دادۂ راجہ است از فیض وصول دریای لشکر طوفان اثر مجمع البحرین گردید - و مجاز اسم مذکور حقیقت نفس امری پیدا کرد - و آن بحیرہ کہ اطراف ساحلش ہشت کروہ و ربع بادشاہی بمساحت در آمد راجہ نرسنگدیو مذکور پدر ہمین خیرہ سر بندی عظیم بر پیش آن بستہ - چنانچہ پیوستہ آب بسیار از روی بند بروش آبشار بہ نشیب آن می ریزد و بی تکلف ازین عالم تالاب مصنوع کہ ہمانا منبع فیض جاوید است با این پایہ نزہت و صفا و فیض بخشی فضا شاید در ہندوستان دیگر نہ باشد - چون در توصیف کیفیت و کمیت این تالاب فسحت نصاب کہ اطناب سلسلهٔ بی منتهای تسلسل بہ پیمائش دور آن وفا نمی نماید و طریق اثبات متناہئی آن کہ ہر چند توسط حجت اواسط میانجی شدہ پای نردبان برہان مسلّم درمیان باشد بپایهٔ کوتاہی نمی گراید - جادوفنان نیرنگ سخن پایہ تخت ہمایون بخت داستانهای نظم ثریا نظام و رسالهای نثر نثرہ نثار پرداختہ معہذا بجای نرسید و ہزار یک حق آن ادا نشد - خامهٔ گرفتہ زبان این شکستہ بیان چہ بنگارش تواند آورد کہ وصف آن را شاید :

کنارش چون میان دلبران است | کہ از چشم تماشائی نہان است
بتوصیفش سخن از بس روان گشت | ورقہا در سفینہ بادبان گشت

چون این منزل بہشت نشان کہ از روی دلکشائی و فرح افزائی فضا و لطافت آب و ہوا ملایم طبع و مناسب منش آن سرمایهٔ استقامت مزاج عالم آفرینش آمد چندی موکب اقبال در آن مقام خاطر پسند کہ در چار حد آن زبان حال صلای حی علی الحظ الرجال میزند - و ابنای سبیل ساحل آن روکش سلسبیل را در حال عزیمت ارتحال از کوس رحیل نوای خرم باد وداع ترحال بگوش می رسد رحل اقامت افگندند - و روزی چند ملتزمان رکاب سعادت نصاب را از تفرج این نزہتستان نظر فریب دل پسند عشرت نصیب و بہرہ مند ساختند - چنانچہ ہمگنان در عرض این ایام از مبداء وقت ورود تا ہنگام انعطاف عنان انصراف سرمایهٔ طول عمر جاوید برگرفتہ داد پہناوریٔ عرض عیش دادند - و بالجملہ این پرگنہ کہ سابق

بچهپره موسوم بود درینولا باسلام آباد نامور شد - و جمیع پرگنات نواحی آنرا حسب الحکم والا اہل دیوان اعلی از جملہ مضافات و توابع این پرگنہ کہ موافق ہر سالہ ہشت لک روپیہ جمع دارد و نہصد قریہ تابع آنست شمرده آنرا تابع محال مذکور ساختند و ہمگی داخل اعمال خالصہ شریفہ شد و عمل بندی برای عمل آن متعین کردند - و الحق این مرتبہ توجہ خدیو بحر و بر بہ فسحت مساحت و افاضہ روح و راحت باوجود این مایہ زرخیزی کہ سبب گنجایش انواع اہتمام بدان پرگنہ شد جا داشت - چہ از جملہ خصایص آن سرزمین اتفاق وقوع سیصد تالاب پهناور است در جای بجای آن چنانچہ درین وقت حسب الامر اشرف از روی تحقیق بہ شمار در آمده عدد مذکور بی کاہیش بر آمد - و آن سرزمین معمور کہ بہانا از فرط فسحت احاطہ آن در ظرف معمورۂ ربع مسکون نمی گنجد باعتبار اشتمال بر قطعات ارض و تالابہای ژرف معاینہ از عالم جزایر خالدات در بحراوقیانوس محیط بنظر حقیقت نگر در می آمد -

بیست و دوم ماه والا اختر سعادت نصیب شاہزاده محمد اورنگ زیب حسب الامر اعلی از حوالئی دهامونی معاودت نموده شرف ملازمت اندوختند - شایستہ خان و سایر امرا از سجدۂ آستان سپهر نشان راس المال سعادت جاوید بدست آوردند - بیست و چهارم ماه مذکور مکرمت خان و اسحاق بیگ و باقی بیگ کہ بجهت جست و جوی بقیہ خزاین آن تباه رای در نواحی دتیہ و جهانسی مانده بودند بیست و ہشت لک روپیہ از چاه برآورده بملازمت والا رسیده مبلغ مذکور بخزانہ عامره رسانیدند - در ہمین اوقات مبلغ شصت و دو لک از وجہ مبلغ مذکور و سی و چهار لک روپیہ دیگر کہ درین مدت خان دوران فرستاده بود بر دویست فیل کوه توان کہ نظر برین معنی کوه زر شده بار کرده باکبرآباد فرستادند - از ہمہ جهت خزاین متفرقہ آن بد مآل بخزانہ خاصہ شریفہ کہ ابدالآباد آباد باد مجموع بیک کرور روپیہ کشید - سوای آنچہ خاک امانت دار تدیّن بکار برده پرده از روی آن برنداشتہ باشد و ورای آن کہ آن کوتاه اندیش ہنگام فرار بنا بر فقدان باربردار جابجا گذاشتہ و باین اندازۂ دور از راه نیز جابجا در راه و بیراه جنگل در عین گرمئی ہنگامہ گریز و سرگرمئی

سرداران بتعاقب آن بدعاقبت پاشیده بود که شاید بهادران نقود بیشمار
را غنیمتی عظیم شمرده لمحه بدان پردازند درین میانه فرصت یکدمه
بزیمت بدست آرد - اکثر آنها بدست زمینداران آن بوم و بر افتاده یا احاد
سپاهیان بی دیانت که پی بر سر آن آورده در جنگل ها خس پوش ساخته
از میانه برده باشند - چه اکثر اموال آن خذلان مآل که خزانه در خزانه
و گنج در گنج مالامال از طلا و نقره بود بمثابهٔ وفور داشت که کمیت
خامهٔ محاسب از عهدهٔ حساب کمیّت آن بر نمی آید - و حقیقت چند
و چون آنرا جز اسرع الحاسبین دیگری نمی داند - در اصل این زر
اندوخته های راجه نرسنگدیو پدر این شیطان سرشت است که جابجا در
دل زمین پیغولهای جنگل چاهای ژرف فرو برده بود و بهر چاهی از یک
لک تا دو لک روپیه دفن ساخته بر سر هر چاهی علامتی وضع نموده که
جز او و دو غلام معتمد دیگری از آن آگاهی نداشت - چون کار بججهار
رسید او نیز مبلغهای بیشمار برین گنج خانها افزوده تا آنکه به پاداش کفران
نعمت ازین عالم خزینه که گنج شایگان بهانا در جنب آن شهرت رائیگان
کرده نسبت بدان مشتمل بر پشیزی نیست - و حاصل خزانهٔ بادآورد پرویز
نیز که در برابر آن گوئی بادش برده نظر بر آن چیزی نی با محال جاگیر آباد
که پنجاه لک روپیه حاصل هر سالهٔ آن می شد از دست داده سرسری
خان و مان و ناموس و جان نیز بر سر خود سری بباد داد - و مجملاً کمیّت
اموال و کیفیت احوال محصول جاگیر او که درمیان سایر اولیای این
دولت جاوید مرتبه قدر مقدارش میانه بود مقیاسی است حق اساس که از آن
حقیقت وسعت این ارض الله واسعه و فسحت دستگاه این دولت کدهٔ ابد
بنیاد که تا روز قیامت بخلود و دوام موصول باد از قرار واقع قیاس
می توان نمود - چون خاطر اشرف از تفرّج این نزهت آباد باز پرداخت
موضع دهامونی و توابع آنرا تنخواه جاگیر سردار خان نموده به نگاهبانی
آن سرزمین منظور نظر امتیازش فرمودند - و بتفتیش بقیه خزاین ججهار
مامور ساخته از راه سرونج بسوی دولت آباد توجه فرمودند - پانزدهم ماه
آن سر زمین سپهر نشان عکس بارقهٔ نعال لامع تکاوران براق نهاد برق نژاد

بهادران بلالستان گشته همه روی زمین از انطباع نقش میخهای مریخ شعاع نعال که برعکس واقعه بدر منزل ثریا شده محل مقارنهٔ ماه و پروین آمد - و ظاهر آن قصبه از نصب سرادق بارگاه آسمان مرتبهٔ خدیو روزگار چون باطن انور خدا پرستان مهبط انوار و ضیا شده پرتو صفا و صفوت حضور پرنور معاینه آئنهٔ گیتی نما کردید -

نیرنگ نمائی دولت روز افزون در باب زودکشائی ابواب قلاع حصینه اوندچهه و چوراگده و دهامونی و آوارگیٔ ججهار با سایر منتسبان و پیدا شدن جمیع خزینه‌های دیرینهٔ او و پدرش

کفران نعمت که در معنی اشد انواع کفران است بوالعجب کرداریست نابکار که در سرشت هر که این خوی زشت سرشته باشد اگر بمثل فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود آشنا و بیگانه میگردد - ناسپاسی و حق ناشناسی که در حقیقت خدا ناشناسی است شیوه ایست ناستوده و شیمه ایست ذمیمه که در نهاد طبیعت هر کسی که از آن شمهٔ بودیعت نهاده باشند هرآئینه هدف طعن و لعن دوست و دشمن گشته مستحق خسارت آخرت و دنیا و مستعد نکال و عقاب عقبیٰ می شود - فی‌الواقع کدام غرامت باین منشاء ندامت می رسد که فاعل آن تا قیام قیامت به بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشهورگشته در روز نشور با زمرهٔ کفره فجره محشور شود - و قطع نظر ازین مبتلای پاداش آن در عین ابتلا بانواع بلا محل نظر ترحم هیچکس نمی گردد - و سیاق این مقدمه برخاتمهٔ کار ججهار حق ناشناس انطباق تمام دارد - چه بحقیقت آن کافر نعمت که از تاثیر ناسپاسی خدا گیر شده بود و از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب بهرجا پناه برده راه نیافت تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسر بداختر

خود در پیغولهٔ جنگلی دور دست که غول پی بدان نه بردی و از فرط تراکم
اشجار باد در آن راه گذار نیافتی فروخزید - قضارا درین اثنا گروهی از فرقهٔ
گوند که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم اند از ایشان خبر یافتند
و رفته رفته برسرآن دو خون‌گرفته رفته ایشان را چون بلای ناگهانی دریافتند -
و دور آن دو اجل رسیدهٔ قضاگیر را که ادبار بهمدستئی خسران عاقبت و خذلان
سر بدنبال ایشان نهاده در باب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب
اقبال پای کمی نداشت فرو گرفته در قتل ایشان پای فشردند - و همدران
گرمی بانداز فرو بردن اسپ و سلب گرانمایه که نهایت دانه تمنای آن
بدنفسان قابو طلب بود ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از
روزگار شان برآوردند - و سرجمله از تفصیل این اجمال ابهام اشتمال آنکه
چون خان فیروز جنگ و خاندوران چنانچه سابق این معنی صورت نگارش
پذیرفته دوم آذر بشتاب باد و سحاب و تیزیٔ شعلهٔ آتش سرکش از مقام شاه‌پور
کوچ نموده سر در دنبال آن خاکساران بدنهاد نهادند و رفته رفته از ولایت
گده کنکه و حدود لانجی که متعلق به گوبند گوند است برآمده از سرحد
چانده سر برآوردند و جهت فرار و مقرآن مدبران بد اختر به تجسس و جست
و جوی خبرنمودند - و چون ظاهر شدکه از آنجا تا سر منزل ایشان چهارکروه
فاصله است و معهذا از رسیدن افواج قاهره خبر بدان مقهور نرسیده همگنان
از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاق که بهانا از آثار دستیاریٔ اقبال خدیو
روزگار است و تاثیر دامان کشی وقت پاداش اعمال آن نابکار بود بنهایت
مشغوف شده مقرر ساختند که بدستور معهود بر شبه بعد از انقضای دوپهر سوار
شده هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد مانند قضای آسمانی ناگهانی بر سر منزل آن
خفته بختی چند خون گرفته ریخته همگی را اسیر و دستگیر سازند - چون
آن عزیمت راسخ با خود درست ساخته بتهیّهٔ مقدمات شبگیر پرداختند
درین اثناء از اخبار خبرگیران اطلاع یافتند که آبکندهای پهناور و شکستهای
عمیق بر سر راه واقع است که در روشنائی روز عبور از آنجا متعسر است چه
جای ظلمت شب - ازین رو تا هنگام صبح بتاخیر قرارداد مذکور قرار داده
بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نمازفجر قدم در راه نهاده - و پس ازگذشت
یک پهر روز که بر سر بنگاه ایشان بر آمده ظهور یافت که بداندیشان شب

هنگام آگاهی یافته شباشب مانند اندیشهٔ پراگندهٔ خویش پریشان شده بشتاب بخت برگشتهٔ خویش راه سرعت پیموده اند بنابرین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق سمت مفر ایشان طریق تعاقب آن بداندیشان پیش گرفته تا شبانگاه بیست کروه گوندوانه که چهل کروه رسمی است راه بریدند ـ و چون مرکبان اکثر اہل موکب نعل افگنده وامانده شده بودند خان فیروز جنگ صلاح در توقف دیده تا قریب دوپهر درنگ گزیدند ـ و ستوران را نعلبندی نموده و آسوده ساخته نیم شبان سوار شدند و بسرعت برچه تمام تر طریق عجلت سپرده به تکاپوی تمام راه بسر می بردند ـ تا آنکه نزدیک دوپهر همان روز بعضی از قراولان خان فیروز جنگ خبر رسانیدند که سیاهی سپاه مخالفان از دور پیداست که بشتاب تمام فیلان خزانه بار و عماری دار را با سایر احمال و اثقال پیش انداخته خود بطریق چنداولی از عقب راه می روند ـ و پس از استماع این مژده فرحت افزای ملالت زدای سردار شهامت شعار فوج قراولان را مامور ساخت که بشتاب تمام پیشتر شتافته سر راه بران خون گرفتگان بگیرند ـ و بعد از روانه شدن قراولان درحال چهار صد سوار تفنگچی و کماندار تعیّن نموده بکومک ایشان فرستاد ـ هنوز قراولان بدان سیاه بختان نرسیده فوج کومکی بدیشان رسیده بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافته آن مقهوران را بباد تیر و تفنگ گرفتند ـ و بحملهٔ نخستین جمعی از آن فرقهٔ تفرقه اثر را انداخته باقی را مضطرب ساختند ـ درین حال عم بهادرخان که به نیکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود را بهادرانه پیش تاخته بقصد سر راه گرفتن از ایشان درگذشت ـ ججهار چون وقت را تنگ دید چندی از عورتان را که مرکبان زبون داشتند بدست خود کشته مهیای کشته شدن شد ـ و بکرماجیت برگشته بخت برگشته در پیش خود یسال قتال آراست و قوشونی از اہل خلاف بعرصهٔ مصاف ریخته اطراف نیکنام و همراهان او را احاطه نمودند ـ و آن مرد مردانه باوجود کثرت اعداء و قلت اولیا بنابر حفظ ناموس جای خود را بمردی نگاهداشته زد و خورد بسیار نمود و آخر کار با هفت تن از همراهان زخم کاری برداشته بر خاک عرصهٔ پیکار افتاد ـ و این اسم سامی را بدنام نه ساخته حقیقت با مسمّی ساخت ـ درین حال مادهو سنگه پسر راو رتن خود را بحمایت

نیکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با دلی قوی بر قلب آن دل
باختگان زده بزد و خورد در آمد - و بصدمهٔ حملهٔ نخستین چندی را از
آنجمله به بئس المصیر باز گشت داده باقی را پریشان ساخت - در همین
گرمی که همگنانرا بضرب تیغ مرد افگن از معرکهٔ نبرد باز گردانیده بود
خان دوران خود را چون شعلهٔ سرکش تند و تیز به بهادران رسانیده بجهت
گرم ساختن هنگامهٔ ستیز با یکدیگر اتفاق نموده بدمدمهٔ افسون عزم درست
و نیت صادق در یکدم چندان آتش کین افروختند که بشرارهٔ از آن خرمن
وجود نابود اصحاب شرارت را درهم سوختند - توضیح این مقال مبهم آنکه
چون آن دو سردار جلادت آثار با مردم خود بهیئت اجتماعی بر صفوف
جمعیت لشکر تفرقه اثر شان که باوجود ججهار مطرود و بکرماجیت مردود
شیرازهٔ پیوستگی داشت حمله آور گشتند آن دو خیره چشم از روی
زیاده سریها نخست پای کمی از صدمهٔ مردآزمای سرداران نیاورده قدم
ثبات فشردند - از باب حرکت المذبوح مرغ بسمل بنابر اضطرار باضطراب
درآمده دست و پای چند بیهوده ناسودمند زدند و عاقبت جمعی را
بکشتن داده خود آهنگ سر بدر بردن نمودند - و طوغ نقارهٔ خود را با چهار
زنجیر فیل و سه شتر پر زر آنجا گذاشته بجانب جنگل مفر گزیدند -
و بتگ پای تگاوران آن روز نیز در عرصهٔ مصاف جان مفتی از دست
بهادران عسکر فیروز بیرون بردند - و بندهای درگاه والا باقی روز از دنبال
آن بقیةالسیف جدال تا هنگام شام تردد نموده پی بدیشان نه بردند و ناچار
در آن سر زمین منزل گزیدند - و دو پهر از شب سپری گشته آگاهی یافتند
که آن سرگروهای اهل نفاق اہل و عیال خود را با هشت زنجیر فیل
خزانه بجانب گلکنده روانه ساخته بر اثر آنها آهسته آهسته می روند -
خان فیروز جنگ و خان دوران بمجرد استماع خبر آن مدبران جریده تر
شده اراده تعاقب ایشان را بزیور حزم آراستند و اردو را با بهادر خان که در
آن آوان بیماری و ضعف برو طاری شده بود از روی تجلد با سرداران تردد
می نمود بازداشتند - درین مرتبه خان دوران متعهد نگاهبانئی فوج
هراول و متصدیٔ پی بدر بردن و راه سرکردن شد - و با آنکه مزوّران درباب
کور کردن پی فیلان انواع حیل بکار برده بودند آن سردار پی برکرده از بس

که کار آزموده و پیکار فرسوده شده در فنون سپاهگری بی بدل روزگار گشته بود
خود مقید تجسس اثر آن ادبار اثر شده مطلقاً از پرکارهای ایشان پای کم
نیاورده پرکار اندازه و مقیاس قیاس عقلی از دست نداد و یک نقطهوار
قدم از محیط راه جادهٔ ایشان بیرون ننهاده بر اثر بداندیشان می رفت
تا آنکه رفته رفته خبر یافتند که آن نابکاری چند مکّار از راه فریب دو فیل[1]
خزانه بار در جنگل شمالی عرصهٔ کارزار گذاشته اند - و اودی بهان پسر ججهار
سنگه با سیام و دودا که پشت زنجیر فیل خزانه گرفته بصوب گکنده روانه
شده بود درینولا شش زنجیر را بر سبیل بی غلط بسمت چانده فرستاده
تا مگر بسبب این مکر و تزویر بدر توانند رفت و دو ماده فیل باد رفتار که
برآن عیال و اطفال مستعد نکال سوارند با خود گرفته بسرعت تمام می روند[2] -
خان مذکور چون ارادهٔ دستگیر نمودن ججهار و بکرماجیت داشت اصلاً
ملتفت بدانها نه شد - قضا را از آنجا که نیرنگ سازیهای بخت و کار سازیهای
اقبال است چندی از تابینان خان مشارالیه که در دنبال مانده بودند
بهان فیلان معهوده بر خورده بر شش را با تمام نقود ضبط نموده بجنس نزد
سرداران آوردند - چون خیل سعادت قریب چهار پنج کروه راه
پیموده بودند از دور سیاهئی آن تیره بختان سمت ظهور یافت درین
حال خان دوران سید محمد پسر خود را با مادهو سنگه و نظر بهادر
خویشگی و پانصد سوار یکه تاز مغل پیشتر راهی ساخته خود نیز
سردارانه از عقب راهی شد - چون قوشون سید محمد نزدیک ایشان رسید
آن جهالت کیشان که از کمال اضطراب و اضطرار نه پای فرار داشتند و نه
روی قرار فرصت اظهار جوهر حمیت جاهلیت یعنی کشتن اهل و عیال
که کفره را از آموز مقرر است از قرار واقع نیافته باوجود عدم جمعیت خاطر
رانی پاربتی که زن نرسنگدیو بود و هم چنین چندی از زنان و دختران خرد
سال خود را جمدهری چند سرسری زده خود ارادهٔ بدر زدن نمودند - در
عین این حال دلیران شیر حمله بیکبارگی بارگیها را برانگیخته بر سر جمله
ایشان ریختند - و در آن میانه جمعی که عار فرار بخود قرار دادند پناه

۱- فیلان خزانه بار - قلمی - (و - ق) -
۲- دو ماده فیل باد رفتار . . . می روند - قلمی ندارد (و - ق) -

بجنگل برده داخل پیغولها و دخیل انبوهی اشجار شدند - و گروهی که دوستئی نام و ننگ را بر محبت مال برگزیدند مردانه قدم ثبات افشرده بدست و پا زدن در آمدند - درین اثناء خان دوران نیز از عقب رسیده همگنان بهیئت اجتماعی بر آن جمعی پریشان تاختند و به یک دم گرد از بنیاد وجود آن بد نهادان برانگیخته دود از روزگار آن تیره روزان برآوردند - چنانچه بصرصر صدمهٔ مرد افگن و دمهٔ تیر و تیغ بهادران شیر اوژن که پهانا هم خاصیت دمدمهٔ افسون باد مهرگان است بیکبار سرهای آن زیاده سران که بر تن ایشان بارگران بود مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان فرو ریخت - و آن مدبر چند بد اختر که از غایت تیره بختی پرویزن گردون غبار ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود و با این همه از روی سبکسری و بادساری گرد شورش و آشوب انگیخته هم بدست خویشتن خاک مصیبت بر سر خود ریخته بودند یکبار با خاک معرکه یکسان شده خون بخاک برآمیخت - مجملاً درین میانه زنده که مانده زنده پیلان کوه توان بودند که سرمایهٔ لذت عمر جاوید و عیش سرمد یعنی درهم و دینار بار داشتند - و آن دو نابکار خود در عین مغلوبه بر یک کناره معرکه زده بدر رفته بودند - درجن سال پسر بکرماجیت و درگ بهان برادرش دستگیر گشتند - و خان دوران رانی پاربتی زخمی و سایر زنان و دختران نیم کشته را از معرکه برداشته با جمیع اسباب و اموال خصوص فیلان اشرف و مرصع آلات نزد خان فیروز جنگ آورد - و سرداران آن روز بر کنار تالابی که در آن نزدیکی بود مقر عسکر فیروز قرار دادند و سایر نقود و جواهر و آلات مرصع و آلات زرین و سیمین و دیگر نفایس اجناس را بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده در تلاش و جست و جوی بقیه اموال آن خذلان مآل بودند - اتفاقاً خبر رسید که آن دو خون گرفته خدا گیر که از بیم شمشیر دلیران باوجود کمال ناپاکی و بی باکی مانند تیر از خانهٔ کمان پاک و صاف بر کند زده بودند - مانند کمان زه گسسته خانه باخته خسته پی شکسته گوشه گرفته و بحسب اتفاق گوندان آن سرزمین پی بدیشان برده هر دو را بر خاک افگنده اند - خان دوران از استماع این خبر بنا بر کمال اهتزاز از جا در آمده بی درنگ آهنگ آن مقام کرد - و چون بر سر لاش آن دو بد کیش

سرکش رسید نخست سرہای آن دو بدنہاد را از تن بریدن فرموده باحضار قبیله ایشان اشاره فرموده بهان لحظه همگنانرا حاضر کرده در حضور خود بالمشافه چگونگی حقیقت این قصه را پرسیده - و اسب و سلب آن دو مخذول را از قاتلان ایشان طلب نموده بعد از احضار با سرہا و انگشتریهای مهر ایشان طلب نموده بر سبیل نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و خان مذکور در حال سرہا را مصحوب بهادر بیگ داروغه قورخانه تفنگ خاصه که حسب الحکم اعلی ہمراه بود بدرگاه والا ارسال نمود - و حقیقت این فتح مبین را که به نیروی اقبال بادشاه دین و دنیا پناه روی داده بود در طی عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر عرض داشتند - بالجمله بهادر بیگ مذکور کوچ در کوچ روانه شده روز بیستم دیماه که نواحی سپهور سرمنزل عساکر منصور بود سرہای آن خیره سر تیره اختر را که بحکم وجوب پاداش کردار بد پی سپر ورود خیل ادبار آسمانی شده بودند بدربار سپهر مدار رسانید - و حسب الامر اعلی برای عبرت کوتاه نظران از در سرای سپهور نگونسار آویخته شد - و چون سالاران عسکر نصرت مآثر را خاطر از ممرّ دفع اہل شورش بجمعیت گرائید از روی کارطلبی اراده نمودند که چون قریب بملک چانده رسیده اند نزدیکتر شتافته بأین تقریب از زمیندار آنجا که عمده ترین زمینداران آن سر زمین است پیشکش طلب نمایند - بنا بر آن اندیشه نوشته متضمن ترغیب و ترہیب تمام ہمراه سنگرام زمیندار کنور راہی ساخته و ترتیب لشکر و آرایش صفوف نموده خود نیز کوچ در کوچ بسوی آن سر زمین روانه شدند - چون فرستاده رسید و آن نوشته رساند از مہابت این دولت خداداد تن بفرمان پذیری در داد و سایر اموال و اسباب بندیله مخذول را که مردم جابجا تاراج نموده بودند و افواج بادشاہی از کمیّت و کیفیت آن آگاہی نداشتند ہمگی را یکجا کرده دو کروہی چانده جای که ساحل رودبار نربده ملتقای دریای لشکر موّاج و امواج آن دربار شده بود بملاقات سرداران فایز گردید - و آن اموال را گذرانیده اظہار کماہی یکرنگی ظاہر و باطن نموده و دم نقد ادای مبلغ پنج لک روپیه بصیغه ضیافتانه بندہای درگاه خدیو زمانه وعده نموده بدر رفته در صدد سر انجام شد - و تعہد نمود که ہر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه

ارسال دارد یا ہشتاد ہزار روپیہ قیمت فیلان بخزانۂ عامرہ رساند ـ و آن دو سردار شہامت شعار عہدنامہ مشتمل بر اقرار قرارداد مذکور کہ عبارت است از ارسال پذیرفتہ ہا و تقبیل استعجال درباب استسعاد بدریافت سجدۂ درگاہ والا بدولت آباد بدستخط و مہر او تحصیل نمودہ دست ازو برداشتند ـ ز جملۂ پیشکش در حال دو فیل نامی بود یکی روپ سنگار و دیگری بہوجراج ـ

از وقایع این ایام خیرانجام درین تاریخ بمقتضای شوخ چشمی ہای انظار انجم و شور انگیزی ہای اوضاع افلاک آسیب عین الکمال بہ جوق از اولیای دولت بیزوال رسید ـ و علّت این قضیۂ اتفاق آنکہ چون سابق نجابت خان ولد شاہ رخ میرزا کہ در آن ولا فوجدار دامن کوہ ولایت پنجاب بودہ بنا بر تحریک کارطلبی و بہ اندیشی و دولتخواہی متصدی سر کردن مہم سری نگر[۱] و تسخیر آن ملک با تحصیل پیشکش کلی بشرط کومک دو ہزار سوار شدہ بود بعد از اجابت ملتمس با قوشونی آراستہ از تابینان خود و لشکر کومکئی درگاہ والا روانہ شدہ جمعی از زمینداران محال متعلقۂ فوجداری خود را نیز ہمراہ گرفت و بآئین شایان و توزک نمایان بکوہستان آن سر زمین درآمدہ نخست از نیروی اعتضاد تائید بر چندین حصن حصین دست یافت ـ و در آخر امر بنا بر کم تجربگی و نافرسودگی روزگار اساس معاملہ بر ناعاقبت بینی نہادہ از غرور فتوحات عظیمہ کہ ہم در فاتحۂ مہم روی دادہ بود از اندیشۂ فرجام و فکر خاتمہ سہام چشم دوختہ مآل اندیشی را پی سپر ساخت ـ و این معنی نہ تنہا باعث پیش نہ بردن کار و بپایان رسیدن مہم گردید بلکہ درین صورت بسی سرمایہ بباد رفتہ چندین ہزار تن از سوار و پیادہ پی سپر و پراگندہ بل مفقودالاثر شدند ـ و تفصیل این اجمال آنکہ خان مذکور بمجرد وصول بدان سرزمین نخست حصار استوار شیرگدہ را کہ زمیندار سری نگر در سرحد خود بساحل آب جون بنیاد نہادہ سپاہیان جرار کارطلب آنجا باز داشتہ کہ بہنگام انتہاز فرصت بر محال بادشاہی و ولایت سرمور ترکتازی و دست اندازی می

۱- این سری نگر اکنون در ریاست تیہری (گرہوال) داخل است و بہ دارالخلافہ کشمیر کہ ہمین اسم دارد خلط ملط نباید کرد ـ

نمودند احاطه نموده باوجود نهایت دشواریٔ راه و غایت استواری بر سر
سواری بدست آورد - و از آنجا بیدرنگ بآهنگ استخلاص حصار حصانت
آثار کالسی که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت و زمیندار سری‌نگر بتغلب
بر آن استیلا یافته بود چون خان مذکور بدان حدود شتافته اطراف آنرا
محاصره نمود - در عرض اندک مدتی آنرا نیز تسخیر نموده بزمیندار مذکور
سپرد - آنگاه بر وفق درخواست آن وفاق اندیش فوجی بکومک داده قلعهٔ
بیرات را که ملک قدیمی آباء او بود و زمیندار سری‌نگر بجبر انتزاع نموده
بود - از تصرف آن مقهور برآورده حوالهٔ او نمود - و از کالسی بحصار
انتور که بنا بر کمال حصانت بنیان و حروثت محل و مکان امکان استخلاص
آن محال نما بود چنانچه از سری‌نگر که زیاده سریٔ راحه آن سر زمین
بر سر آن بود پای کمی نداشت توجه نموده در اندک مدتی بآنمایه
استواری و دشواری که از عالم کره ارض از سه طرف چار دیوار آن بحوزهٔ
احاطهٔ محیط درآمده بود و ربع رابع راهی صراط مان در غایت تنگی و
تاریکی داشت که پیاده را بآسانی عبور از آن مقدور نبود بکارکشائی
تائید کشایش پذیر گردید - و صد سوار و هزار پیاده بسرداریٔ جگتو
زمیندار لکهن پور بنگاهبانی باز داشته خود همت کار فرما را بر استخلاص
سایر آن ولایت گماشته راهی پیش شد - و جلد و چسپان شتافته تا کنار آب
گنگ را بر سبیل تاراج و تاخت پی سپر عساکر سیلاب اثر ساخت - و اکثر
آن سرزمینها بقبضهٔ تصرف درآورده قریب موضع هردوار از آب مذکور
عبور نمود - درین حال خبر رسید که آن مقهور بفکر دور افتاده درینولا
حشری از اهل شور و شر نزدیک سی چهل هزار پیاده فراهم آورده در صدد
انسداد دهنهٔ دره کتل تلاو که راه درآمد ملک منحصر دران است شده -
و آن تنگنائیست واقع در کهسار این سرزمین که زیاده از بیست گز
عرض ندارد و در وقتی که مفتوح باشد به نصب صد منصوبه و حیل
از آنجا نمیتوان گذشت چه جای آن حال که آنرا بسدی استوار از گچ و
سنگ مسدود نموده و گروهی از تفنگچیان قدرانداز بحفظ آن باز داشته
باشند درین حال جادهٔ قیاس اشکال آن کشاده است - مجملاً سردار جلادت
شعار بمجرد استماع این خبر بنای چاره گریٔ آن کار دشوارکشا بر اساس

اظهار تجلد نهاده گوجر گوالیاری و اودی سنگه راتهور را به نگاهبانی بنگاه
در اردو نگاهداشت - و خود با بهادران کارطلب طلبکار پیش برد مقصد گشته
رو بسوی سد مذکور نهاد - و پس از استعمال انواع لطایف حیل جریده
بسرحد کتل رسیده ارادهٔ پیش رفتن بخاطر راه داد - درین حالت گروهی از
ایشان باهنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ به تیر و تفنگ مفتوح
داشتند - و مجاهدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی درآمده عون و
صون آنحضرت را سپر حفظ تن و سرمایهٔ وقایهٔ خویشتن ساختند - و غایت
مرتبه جلادت بکار آورده دست به تیغها بردند وکشاد کار فتح پیشنهاد اندیشه
صواب پیشه نموده بهر طریق که پیش رفت بود می رفتند - چنانچه در آخرکار
خود را رفته رفته بدیواربست رسانیدند و بنوک خنجر و جمدهر بل بنفاذ
عزیمت نافذ و بهمت کارگر که به یک دم صد رخنه در سد سکندر میکند و هزار
شگاف در دل کوه قاف می افکند رخنها در بناء آن دیوار سنگین اساس
انداختند - و با شمشیرهای کشیده حمله آور گشته جمعی کثیر از مخالفان
قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منهزم ساخته چندی بتعاقب آن
بد عاقبتان پرداختند - و درمیانه [illegible]

[illegible]

شد [illegible]
نخست [illegible]
آب جون [illegible]
فرصت بر [illegible]

۱- ایر [illegible]
دارالخلافه ک [illegible]

چون در آن قحط عام از فرط انعدام طعام کار خواص چه جای عوام بهلاکت
کشید بمثابه که مردم نامی را جان بلب رسیده نان بلب نمی رسید و ارباب
ننگ و نام از زیادتی جوع باسم نان جان میدادند - چنانچه سرداران را
از فرط بی قوتی که فرع کم قوتیست هوای پایداری از سر بدر رفته فکیف
احاد سپاه که برسر تحصیل یک دانه تا پای تیغ بل سر دار می رفتند -

مثنوی

در آن محشر که گشت از قحط سرشار
همه کس همچو کرگس آدمی خوار
بیکجو جان همی دادند و جان نی
ز نان نامی و آنهم درمیان نی
در آن هنگامه شد صد سر بیک جو
هزاران خرمن جوهر بیک جو

کوتاهئی سخن سرتاسر مردم برسر مشتی گندم چون خوشهٔ جو چندین
تیغ بر سر هم می کشیدند بلکه برای یکدانه که در زیر خاک پنهان بود هرگاه
پی بدان می بردند هزار مرغ زیرک خود را بدام هلاک می انداختند -
و درین میانه مخالفان کم فرصت نیز از جمیع اطراف بنحوی راه بر آمد و شد
مترددین گرفته بودند که اگر خون گرفته از کنار اردو چه جای مقام دور
دست سر بر می آورد بازو بخون او می کشودند - چنانچه ازین رو نیز راه بر
همگنان بستند - و سردار ناآزمون کار خود بنا بر غایت خورد سالی و
کارنادیدگی از غرور فتوحات متواتر که در مبداء مهم رو نموده بود چنانچه
مکرر مذکور شد آن طور هوای نخوت و پندار در سر جای داده بود که غلبهٔ
اعدا را بخاطر راه نمی داد و مطلقاً مقید عاقبت اندیشی و پیش بینی نشده فکر
حال چه جای مآل نمی کرد بلکه از کید غنیم و راه‌گیریهای ایشان نیز آگاه
نبود - چون شکایت بی آذوقئی مردم از حد افراط تجاوز نموده بگوش او
رسید ناچار گوجر گوالیاری را با دویست سوار به پرگنهٔ نگینه فرستاد که
رسد غله را زود رساند - چون آن خون گرفتهٔ چند پنج شش کروه از
اردو دور شداند گروهی انبوه از خیل مخالف که بکین ایشان کمر بسته

کمین کشوده بودند اطراف ہمگنان را مانند نگین انگشتر احاطہ نموده دست بکشتن و بستن کشادند ۔ چون گوجر راه نجات از ہمہ سو مسدود دید و دانست کہ بہیچ وجہ جان از آن میان بیرون نمی توان برد لاجرم دلنهاد مرگ شده با پسران و ہمراہان و خویشان و منتسبان ہمگی یکجا جانفشانی نمودند ۔ چنانچہ یکتن نماند کہ سر بدر برده خبر بسردار رساند ۔ و آن سردار غفلت شعار بنا بر وفور بی شعوری و کم تدبیری ازین قضیہ ہرگز آگاہی نداشتہ منتظر معاودت و رسانیدن آذوقہ بود ۔ چون آن کم فرصتان اہرمن صفت طریق راه ہای ہمہ جہت مسدود نموده بنحوی اطراف و انحای اردو را از ہمہ سو احاطہ کرده بودند کہ جاسوسی خبر کشتہ شدن گوجر نتوانست فرستاد ۔ آن وقت از گران خواب نخوت و پندار بیدار گشتہ از اصل کار خبردار شد ۔ الحاصل تنگ گیریہای اعدا بمثابہ ساحت کار بر اولیای دولت پایدار تنگ فضا ساخت کہ کسی را اندازه آن نبود کہ یک گز اندازه بلکہ یک گز راه انداز رفتن بخارج معسکر در خاطر جای تواند داد چہ جای آنکہ جہت کاه و ہیمہ بدور دست لشکرگاه گر ہمہ یکدست راه ہموار باشد پای بیرون نہد ۔ عاقبت کہ قطع نظر از ضرب‌المثل فی‌الحقیقت کار بجان و کارد باستخوان رسید ۔ در وقتی کہ کار از کارگری تدبیر در گذشتہ بود در صدد چاره گری معاملہ شده ناچار علاج را منحصر در بازگشت یافت ۔ چون کوچ کرده نزدیک سہ کروه راه طی نموده ظاہر شد کہ ہمہ جا راه مسدود است لاجرم ہمگنان بخاطر آوردند کہ پیاده شده ہر گروہی براہی روانہ شود ۔ و ہمہ مردم باین فکر دور از راه بیگانہ از صواب عمل نمودند ۔ و روپچند گوالیاری چون دانست کہ از آنجا بیرون رفتنی نیست بنا بر آن رو بچندی از ہمراہان خود کہ ازیشان چشم یاوری و ہمراہی داشت کرده گفت بمقتضای منظومہ : ع

یک مرده بنام بہ کہ صد مرده بہ ننگ

بہتر آنست کہ خود خونخواه خود شده خون خویش ہدر نسازیم و بہیئت مجموعی برین گروه حملہ آورده در عین تردد جان در بازیم ۔ ہمگنان باو اتفاق نموده در مقام جنگ بعد از دار و گیر ایستادند و رزمہای دلیرانہ و نبردہای رستانہ نموده بعد از دار و گیر بسیار چندان ایستادگی و پایداری

بجا آوردند که همگی بهانجا بمردی کشته شدند - بالجمله جملگی آن سپاه از پیاده و سوار که در آن کوهسار پریشان و پراگنده شده بودند جابجا سر باختند - و خود خان نجابت مکان با جمعی قلیل سربازانه بمیانه ایشان زده همه جا مردانه زد و خورد نموده رفته رفته جان بدر برد - و قریب ده هزار پیاده که از زمینداران دامان کوه پنجاب همراه خود برده بود خواه جمعی که قبل از معاودت او پراگنده شده بودند و خواه گروهی که همراه او انداز بازگشتن نموده هر چند بطرفی افتادند همگی ضایع شدند - چنانچه یک تن سر بیرون نبرد - اگرچه در آخر آن اندک مایه مردمی باقی مانده بودند - چنانچه در آن وقت زیاده از هزار پیاده باو نمانده بود - و از سواران نیز نصفی متفرق گشته بودند - چون این معنی بمسامع علیّه بندگان حضرت اعلیٰ رسید طبع مبارک بغایت متغیر شده آن وضع نابخردانه آن شریف النسب بی نهایت بر خاطر اقدس گرانی نمود - و باوجود این معنی چون خان نخست از تادیب ادیب روزگاه آزار و اصرار تمام یافته بود معهٰذا نسبت آبای او نیز منظور آمد - نظر برین دو معنی نموده از لغزش او اغماض فرمودند - و در تنبیه آن غفلت آئین بهمین تغیر جاگیر و خلع خلعت منصب والا اکتفا نمودند - و تقدیم خدمت فوجداری آن محال را بمیرزا خان ولد شاه نوازخان بن عبدالرحیم خانخانان مرجوع داشته جاگیر او را در وجه طلب مرزا خان مذکور تنخواه دادند -

بیست و یکم شهریور روز پنجشنبه سلخ ذی قعده جشن وزن قمری سال چهل و ششم از عمر ابد قرین نیّراعظم روی زمین بآئین هر ساله تزئین و آذین پذیرفت - و جمیع مراسم معهودهٔ این روز مسعود از موازنهٔ آنحضرت با سایر نقود و اعطاء آن بارباب استحقاق و باقی عطایای مقرره از اضافهٔ مناصب و مراتب و رواتب وغیره بظهور پیوست - درین روز فرخنده نابهره‌بی ایلچئی نذر محمد خان والئی بلخ را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه نقد و نه خوان مالامال از وجوه نثار طلا و نقره که تهیهٔ آن معهودهٔ همه ساله ازین روز برکت اندوز است نواخته رخصت معاودت دادند - و بیاقوت تحویلدار سوغات پنجهزار روپیه و خلعت و برای صالح خواجه برادر خواجه عبدالرحیم جوئباری که یک

دست باز طویغون و تحف دیگر برسبیل نیاز بدرگاه والا فرستاده بود چهار ہزار
روپیہ مصحوب ایشان مرحمت نمودند ـ و بعاطفت بادشاہانہ میرک حسین
خوافی بجهت ایصال جواب نامهٔ خان والا مکان نامزد ساختہ در ہمین
انجمن والا دستوری دادند ـ و وقت رخصت بانعام دہ ہزار روپیہ و خلعت
و اسپ نوازش فرمودہ یک لک و بیست ہزار روپیہ را جنس مشتمل بر صد
و شصت قطعہ یاقوت و پنجاہ قطعہ زمرد و یک زنجیر فیل مادہ با حوضهٔ
نقره و دیگر نفایس برسم سوغات مصحوب مشارٌالیہ ارسالداشتند ـ و ہفت
لک روپیہ نقد و جنس از جملہ دوازده زنجیر فیل و پنجاہ اسپ کونت
و بیست و پنج نفر خواجہ سرا و نفایس انواع عود و دویست دست سپر و
اجناس بیشمار از جنس قماش سفید و پارچہ وغیره و پنج لک روپیہ نقد
از وجوه پیشکش زمینداران بنگالہ کہ حسب المقرر بصوبہ داران آنجا
میدہند بابت پیشکش اعظم خان صوبہ دار سابق کہ قبل از عزل ارسالداشتہ
بود بنظر مبارک گذشت ـ دہم ذی حجہ کہ عید سعید اضحی بورود
مسعود سعادت افزای ماه و سال شده بود موکب اقبال برگزیدهٔ حضرت
ذوالجلال بہ آہنگ احیای مراسم شریعت غرّا بہ عیدگاه توجہ فرخنده
نموده ساحت آنرا بزیور فروغ جمال جہان آرای آراستند ـ و بعد از فراغ
نماز عید گاه بازگشت نیز راه گذار از دو سو بوجود نقود نثار زر ریز شده باین
آئین شایستہ بندگان حضرت ہمہ راه از کام بخشی اصناف مردم و افراد
انام کامران بوده بآہنگ ازدیاد مواد داد و دہش آہستہ آہستہ سمند
خجستہ پیکر فرخنده منظر می راندند تا بدین ستوده روش پسندیده بخت
و دولت از شش جہت محیط و اقبال از پیش روان و سعادت از دنبال
دوان بسمت مرکز منطقهٔ خلافت معاودت فرمودند ـ درین روز سعادت افروز
نا بهره بی ایلچی نذر محمد خان را بانعام مبلغ سی ہزار روپیہ سرافراز
نموده و بیاقوت تحویلدار پنجہزار روپیہ و بمراد اختہ بیگی چہار ہزار روپیہ
و بہ عبادالله میر شکار و نذر بیگ قوش بیگی چہار ہزار روپیہ و بہ داروغهٔ
شترخانہ ہزار و پانصد روپیہ مرحمت فرمودند ـ و ذوالفقار خان بمنصب
ہزار و پانصدی و ہشت صد سوار و خدمت فوجداری میان دوآب از تغیر
سید لطف علی بهکری بر کام خاطر فیروزی یافت ـ دولت خان کہ از سابق

سرخیل خدمتگاران بود و خطاب خواصخانی داشت بخاصیت حسن ارادت بپایهٔ والای امارت و درجهٔ علیای حکومت ته از تغیر یوسف خان رسیده بعطای خلعت و اسپ مرحمت پذیر گردید - و خدمت فوجداری این روی آب اکبر آباد بخواجه آگاه تفویض یافته بخطاب خانی[1] نیز سرافرازی پذیرفت -

روز تیر از ماه تیر که جشن عیدگلابی بود انجمن حضور پرنور بادشاهی بدستور معهود آذین پذیر شده سایر لوازم این روز برکت اندوز چهره افروز ظهور گشته از شاهزادهای والا قدر گرفته تا ارباب مناصب و اصحاب خدمات نزدیک بگذرانیدن صراحیهای مرصّع و زرناب میناکار و چینی و شیشهٔ سرشار از گلاب ادای رسم معهود بر ساله نمودند - سیف خان از اصل و اضافه بمنصب نهصد پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و صوبه داری احمد آباد از تغیر سپهدار خان و لشکر شکن نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم بمنصب نهصدی و پانصد سوار و خدمت فوجداری لکهنؤ سرافراز گردیدند - و اعظم خان از تغیر سیف خان صوبه دار الهآباد شده حکیم مسیح الزمان که سعادت طواف حرمین مکرمین دریافته به بصره شتافته بود و از آنجا به کشتی نشسته از بندر لاہری ته برآمده بود بشرف آستانبوس والا رسیده چهار راس اسپ عراق اصل بر سبیل پیشکش گذرانید - از آنجمله دو اسپ که رنگ یکی بور و دیگری طرق بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - اولین ببادشاه پسند نامور و دویمین بنام عیار موسوم گشت - و حکیم مذکور بمنصب ہزار و پانصدی ہفصد سوار و انعام بیست ہزار روپیه نقد و تفویض حکومت بندر سورت از تغیر معزالملک امتیاز یافت - چون علی پاشا حاکم بصره از ہواخواہان غائبانهٔ این دولت جاودانه که پیوسته بمقام تحریک سلسلهٔ صدق نیت و خلوص طویّت درآمده در پی پیدا کردن مرغوبات طبع اقدس خصوص اسپان نجدی نژاد می بود - درینولا بنابر اظهار اخلاص و ارادت پنج اسپ عربی نژاد دیو نهاد که ہر یک از آن بادپایان صرصرتگ از ابر بهار برق رفتارتر بوده مانند سمند رہوار نسیم سحر خشک و تر یکسان

۱- قلمی ''خانی'' ندارد - جای آن خالی گذاشته شده (و - ق) -

می پیوندند ـ و بی ابا و محابا نهنگ آسا بر آب و سمندر وار بر آتش می زدند بدست ملازم خود بر سبیل پیشکش ارسالداشته بود از نظر انور گذشته پسند طبع اقدس افتاد ـ

دوم شهریور موافق دوازدهم ربیع‌الاول انجمن جشن میلاد حضرت رسالت صلواة الله و سلامه علیه و علی اصحابه بطریق معهود مترتب شده مراسم مقرر هر ساله که عبارت است از گستردن سماط اطعام عام و بسط بساط انعام دوازده هزار روپیه نقد بظهور آمد ـ بیست و چهارم دی ماه که آنسوی آب نربده مضرب سرادق اقبال شده بود انجمن جشن خجسته وزن اقدس شمسی سال چهل و پنجم از عمر جاوید قرین شهنشاه عالم بزیب و زینت بادشاهانه ترتیب یافته بر آئین هر ساله آذین و تزئین پذیرفت ـ و سایر امور معهودهٔ این روز برکت اندوز از وزن و نثار بر وجه احسن بظهور آمده وجوه آن بارباب استحقاق و استعداد رسید ـ و شاه نواز خان صفوی قوش بیگی از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری دو هزار سوار و راو امر سنگه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و مهیش داس راتهور بمنصب هفتصدی پانصد سوار سرافرازی یافتند ـ سید خانجهان سعادت ملازمت اقدس دریافته بانعام خلعت با چارقب و شمشیر و خنجر مرصع و یک لک روپیه نقد رعایت پذیر گشت ـ

از سوانح این احیان ارسال مکرمت خان دیوان بیوتاتست بطریق رسالت به بیجاپور و عبداللطیف دیوان تن به گلکنده ـ باعث واقعی این واقعه آنکه چون عادلخان از کم خردی و ناعاقبت اندیشی که ناشی از خرد سالی و بی تجربگی است بقیة السیف لشکر فتنه گر نظام الملک را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده معهذا در ارسال وجوه پیشکش که سابق تقبیل نموده بود تهاون و تکاسل می ورزید ـ همچنین قطب‌الملک که بسبب این دو علّت که عبارت است از صغر سن و عظم غفلت در باب تعویق ارسال پیشکش پیروی طریقهٔ نکوهیدهٔ شنیعه و ارتکاب شیوه ناستوده او نموده و از همه شنیع‌تر بستن اوست بسبب نکوهیده طایفه شیعه که مستلزم انفتاح ابواب شنیع و فضایح است ـ معهذا باوجود وقوع در سایهٔ حمایت ظل الله بر منابر آنولایت بنام والئی ایران خطبه

میخواندند - بنابر این معنی حضرت ظل سبحانی از روی عنایت و مهربانی نخست بدان دو معامله نافهم ابواب نصایح حکیمانه مفتوح داشته آنگاه که از اتمام حجّت حق مقام بجا آمده مرتبه اعذار بمنصه ظهور و وضوح رسیده باشد بر آنچه در باب تنبیه و تادیب ایشان سمت وقوع یابد بموقع خود بوده باشد - لاجرم فرمان عالیشان بنام عادلخان و قطب‌الملک مصحوب دو نام بردها که خلاصهٔ مضمون فرمان عادلخان اینست که اگر حفظ سلسلهٔ دولت و ملک خود را در نظر دارد باید که تعجیل در ارسال پیشکش نموده دست از بعضی محال نظام‌الملک که به تغلب بتصرف خود درآورده باز دارد و ساهو را از ملک خود اخراج نماید عزّ صدور یافت - و نقل فرمان قطب‌الملک اینست -

سواد فرمان که بنام قطب‌الملک صادر شد

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اماجد اکرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوه خاندان عز و علا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش مورد الطاف ظل الٰهی مصدر آداب خیر خواهی سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک المنّان قطب‌الملک بشمول عنایات بادشاہانه مستظهر بوده بداند که چون ما بدولت و اقبال بادشاه اسلام و مروّج دین متین حضرت سید انام علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک العلّام و مؤید و مروج مذهب اہل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که در ہر جا حکم اشرف اقدس ما جاری باشد احکام شریعت غرّا و ضوابط ملت بیضا را جاری سازیم - و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم - بمسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن فلک شوکت علی روس الاشهاد سبّ اصحاب کبار که اخبار و آثار صحاح سته و کتب متداوله شهادت می دہند بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالی عنهم و قرابت قریبهٔ حضرت رسالت پناه در باب آن طایفه علیّه با فضایل صوری و معنوی جمع گشته می نمایند - و آن ایالت و شوکت پناه آنها را منع نمی کند و بسزای اعمال نمی رساند - بنابرین

از روی ارشاد حکم می فرمائیم که نوعی نماید که در آن ملک این امر قبیح و فعل شنیع بالکل برطرف گردد ـ و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب این امر قبیح شود در حال او را سیاست نماید ـ و اگر اینچنین نمی کند معلوم میشود که آن امارت پناه باین راضی است ـ درینصورت بر ما فرض میشود که در مقام گرفتن آن ملک شده مال اہل آن ولایت را بر خود حلال دانیم و خون آنہا را ہدر شناسیم ـ دیگر بعرض رسید که خطبه در آن ملک بنام والئ ایران میخوانند ـ ہرگاه آن ایالت دستگاه دعوی مریدی ما می نموده باشد با والی ایران چرا رجوع دارد ـ می باید که بعد ازین نام والی ایران در خطبه نخوانند و در آن ملک خطبه بنام نامی و القاب سامئی ما مزین باشد ـ دیگر چون مبلغ کلی از بابت پیشکش وغیره آن امارت پناه را باید داد ضرور بود که بندهٔ فهمیده معتمدی را بآنصوب بفریسیم و ارشادی که آن ریاست دستگاه را باید نمود بزبانئی او حواله نمائیم تا مقدمات مسطور صدر را خاطر نشان او نماید که ما بدولت و اقبال نظر بر وفور اخلاص و اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان قطب‌الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که از آن مرحوم بوقوع آمده این ہمه عنایات بادشاہانه نسبت بآن قطب فلک عظمت می فرمائیم و آن ملک را باو مرحمت می نمائیم ـ و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جادهٔ دولتخواہی و اطاعت و انقیاد حکم جہان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات خاصه شریفه بعد ازین ضرری از اولیای دولت قاہره بآن ملک نرسد ـ و موازی مبلغ مذکور از جواہر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان نامی روانهٔ درگاه والا گرداند ـ و الّا یقین داند که اگر توفیق این احکام نیافت و باین ارشاد مسترشد نگشت و بروشی که حکم جہان مطاع شرف صدور یافته پیشکش مذکور روانهٔ درگاه عالم پناه نگردانید افواج قاہره و عساکر منصور بادشاہی بدان ملک در خواہند آمد ـ آنوقت آنچه بآن ملک و اہل آن ملک برسد از نتائج اعمال خود خواہد دانست ـ

از سوانح این ایام پنجم ماه خان دوران که پس از قتل آن دو بد اصل بد گوہر و استیصال مخاذیل قبیلهٔ بندیله و تحصیل پیشکش از زمینداران چانده وغیره چنانچه سمت نگارش پذیرفت با خان فیروز جنگ و سایر

بندہای درگاہ والا متوجہ دربار سپہر مدار شدہ بود پیشتر از خان مشار الیہ خود را بفوز سعادت ملازمت رسانیدہ و ہزار روپیہ بطریق نظر گذرانید ـ و فیل روپ سنگار از جملہ پیشکش زمیندار چاندہ مزین بہ یراق زرین کہ از جانب خود بر سبیل پیش کش مرتب ساختہ بود در ہمین روز از نظر انور گذرانید و منظور و مقبول افتادہ بمہاسندر نامی گشت ـ و قیمت آن بنا بر تقدیم ارباب این فن بہ پنجاہ ہزار روپیہ رسید ـ و سایر اموال ججہار و بکرماجیت از اشرفی و جواہر و زیورات مرصع و طلائی سادہ کہ بحیطہ ضبط در آمدہ بود بموقع عرض رسید ـ و درجن سال پسر صاحب تیکہ بکرماجیت و برادر خورد خودش درگبہان از نظر اقدس گذشتہ نخستین بعلی قلی موسوم گردیدہ در زمرۂ غلامان خاصہ حوالۂ فیروز خان گشت ـ و آن دیگر اسلام قلی نام یافتہ بہ معتمد خان سپردہ شد ـ و رانی پاربتی چون زخم کاری داشت درگذشتہ باقی زنان و دختران بندیلہ بخدمت پرستاران محل والا نامزد شدند ـ و خان مشار الیہ منظور نظر عنایت و مشمول نہایت رعایت آمدہ بمرحمت خلعت خاصہ با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصع و عطای صد راس اسپ و اضافۂ دو ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ کہ مجموع منصبش باصل و اضافہ پنجہزاری ذات و سوار باشد و خطاب کامل نصاب نصرت جنگ نامور گردید ـ آنگاہ امرای عظام مثل مادہو سنگہ و نظر بہادر خویشگی و میر فضل‌اللہ وغیرہ کہ در فوج آن خان شجاعت نشان بسعادت تعین فایز شدہ بودند سعادت ملازمت حاصل نمودہ درخور مساعئی جمیلہ خود بعنایت جلیلہ پذیرای رعایت شدند ـ

ششم ماہ مذکور عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ بفوز شرف بساط بوس انجمن حضور سعادت اندوز گشتہ ہزار مہر و ہزار روپیہ بصیغۂ نذر گذرانید و بانواع عنایت شاہنشاہی کہ از آنجملہ مرحمت خلعت با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع و دو راس اسپ و اضافۂ ہزار سوار بمنصب سابق کہ شش ہزاری ذات و پنجہزار سوار بود مفتخر و مباہی گردید ـ و فیل بہوجراج نام بابت پیشکش زمیندار چاندہ گذرانید ـ بعد آن بہادرخان ادراک سعادت ملازمت نمودہ بعنایت خلعت و جمدہر و اسپ سرافرازی یافت ـ

نهم ماه نزهت کدهٔ کرآوره که سابقا نگارش حق توصیف آن مقام
از کوتاه دستی بنان و سستی بیان نیمکاره مانده بود و اکنون نیز بعلّت
قلت سخنوری در همان پایه ماند از فوز فیض ورود مسعود منبع افاضه
و استفاضه عمر دوباره شد - و سه روز در آن دلکشا منزل فیض محفل
اقامت موکب مسعود بوده روزگار فرخنده آثار در ضمن سیر و صید نشاط
و انبساط گذشت - و چهارم روز از آن طرب آموز مقام اتفاق کوچ افتاده خطّهٔ
برهانپور بنا بر آنکه قضیهٔ ناگزیر نواب مهد علیا در آنجا وقوع پذیر گشته
سوای آن نیز مرضی حضرت نبود بجانب دست راست گذشته و از
آنجا در گذشته توجه اقدس ببالا گهات روی نمود - و چون نواحی
دولت آباد مهبط اشعهٔ ماهچهٔ لوای والا شد خان زمان صوبه دار بالا گهات
بعزم استقبال از دولت آباد روانه گشته باستسعاد شرف آستان بوس درگاه
والا مفتخر و مباهی گردید - و هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و یک
زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید - آنگاه مبارز خان و ستر سال وغیره
امرای تعینات آنجا عتبه بوسی درگاه والا را سرمایهٔ اکتساب مفاخر و مباهی
ساختند - و چون سرزمین دولت آباد از ورود موکب والای حضرت
صاحبقران سعادت قرین روکش سپهر برین شد بعرض مقدس رسید که
ساهوی مخذول کودکی را از منتسبان سلسلهٔ نظام‌الملک بدست آورده باوجود
حبس او در قلعهٔ گوالیار این نام برو داشته و باین دست آویز از حصون
حصینهٔ آن ملک را بقبض تصرف درآورده در مقام ترک اطاعت و انقیاد
پای بغی و عناد افشرده - باوجود آنکه در جنب سپاه ستاره شمار حضرت
سلیمان آستان که بحسب کثرت و وفور با خیل مار و مور هم عدد و
باعتبار زور نیروی بازو با شیر و فیل هم قدرت اند وجود پشه ندارد از
خیره چشمی و خودسری که آن کوتاه نظر آشفته دماغ را بچشمک زنئ
شور بختی و بد اختری روی داده هنوز هم ترک فساد ننموده در زیاده
سریها پای کم نمی آرد - بنا برین بجهت استیصال آن سیاه رو سه خلیج زخّار
مواج را از دریای لشکر قلزم تلاطم منشعب ساختند و همگی را
بسرداریٔ سه سردار جلادت آثار خاندوران بهادر و خان زمان و شایسته خان
نامزد استخلاص باقی قلاع و بقیه محال متعلقهٔ بی نظام و استیصال بنیان

بغی و ضلال آن گمراه و سایر بیراهه روان نموده روانه فرمودند - و نخست خان دوران بتوجه سمت قندهار وناندیر که سرحد گلکنده و بیجاپور است مقرر گشت که آن دهنه را بضرب تیز زبانئی تیغ دو دم و زور سرپنجهٔ گلوگیر دلیری نگاهداشته نگذارد که زیاده سران آن حدود نفس کشیده دم برآرند چه جای آنکه از جای خود حرکت نموده قدم پیش گذارند - و اگر عادلخان بفرض محال حمایت ساهو و سایر متمردان در خاطر بگذراند نخست بمقام تنبیه و تادیب او درآمده حسب‌المقدور دربارهٔ تخریب آن بلاد و تسخیر حصون ملک او کوشش مبذول دارد - و نیز تفویض خدمت تسخیر اوسه و اودگیر که در حصانت نظیر ندارد فرمان پذیر گردید - درین فوج امرای عظام و ارباب مناصب والا و بهادران نامور و غیر ایشان بدین دستور سعادت تعین یافتند - راجه جی سنگه و مبارز خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگه والد راؤ رتن و راؤ امر سنگه ولد راجه گج سنگه و سردار خان و لشکر خان ولد مبارک خان نیازی و قزلباش خان افشار و نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و راجه رام داس و مغل خان ولد زین خان کوکه و عزت خان و قزاق خان و جانسپار خان و لطف‌الله ولد لشکر خان و سید عالم بارهه و کرم‌الله ولد علی مراد خان بهادر و گوکلداس سیسودیه و مهیش داس راتهور و هادی داد انصاری و خواجه عنایت‌الله و چندی دیگر از ارباب مناصب - و از امرای دکنی جواهر خان حبشی و سرفراز خان و انی راؤ دهویه و تولاجی کوکنی و سادات خان و جمعی دیگر با هزار سوار احدی ترکش بند و بندوقچی و بدستور سابق بخشی گری این فوج که عدد ایشان به دوازده هزار می کشید به اسحاق بیگ اختصاص یافته هراولی بعهدهٔ راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و سایر راجپوتان مقرر شد - و چون حیله‌وران دکن از عهده فوج هراول که عمده فوج سپاه است بر نمی آیند و ازین رو پیوسته بر آن سر اند که با قوشون فوج چنداول که در عقب همه از یکسو بحفظ اردو از دیگر سو به نگاهبانئی خود مشغول است در آویزند - بنا بر آن در یساق این زیاده سران چنداولی پای کمی از هراولی ندارد - لاجرم قرارداد خاطر اقدس آن شد که مبارز خان افغان را که از سپاهیان قرارداده روزگار دیده و دلاوران کارآزموده پیکار

فرسوده است بحراست فوج مذکور متعین سازند - بحکم آن اندیشهٔ صائب خان مشار الیه ادراک سعادت نموده - سردار دوم خان زمان حسب‌الامر خدیو روی زمین مامور شد که با سایر عساکر ظفر اثر متوجه سمت احمد نگر گشته سرزمین چار کونده و موضع اشنی را که وطن گاه ساہوی پرخاش جو در آن موضع واقعه است در آنجا چندی از مردان جنگ را نگاہداشته و تهانه نشانده ہیچ جای اشنی را بہیچ وجه خالی نگذارد - و ولایت کوکن که ہمه جا بر ساحل دریای شور واقعه است از چنگ آن شوریده مغز شوریده بخت که بتغلّب بر آن استیلا یافته برآرد - و چون آن دو فرمودهٔ ہمایون را بنفاذ مقرون نموده از پرداخت آنها کماینبغی باز پردازد درباره تاخت ولایت عادلخان منتظر اشاره باشد - و درین فوج عمان موج نیز امرای عظام و اصحاب مناصب عظیمه برین موجب بطریق کومکی معین شدند - بهادر خان روہیله سید شجاعت خان شاه بیگ خان راؤ ستر سال راجه بهار سنگه بندیله دلیر ہمت میرزا مغول ولد شاہرخ میرزا پرتهی راتهور بهیم راتهور خواجه برخوردار حکیم خوشحال اوزبک خان بهگوانداس بندیله کشن سنگه بهدوریه قطب خان غزی راؤ تلوک چند حبیب خان کرانی جگناتهه راتهور سید مرزای سبزواری سعید شیرازی شیام سنگه راتهور راجه اودی بهان حسن قلی خلج عجب سنگه دیالداس جهاله و چندی دیگر از بندہای روشناس - و از دکنیان مالوجی آتشخان حبشی کار طلب خان بتهوجی پتنگ راؤ و دتساجی و رستم راؤ و ہاباجی ترمل راؤ و سیدی یوسف و اعتبار راؤ و یاقوت و جمال خان و ہزار سوار راجپوتان رانا جگت سنگه و ہزار سوار دیگر از احدیان تیرانداز و تفنگچی سمت تعین یافتند - و ہراولئی آن فوج که عدد آن نیز بدوازده ہزار سوار جرار رسیده بعهدهٔ تکفل راو ستر سال و سایر راجپوتان رزمجوی آزرم خوی شده - حمایت قوشون چنداول به بهادرخان و دیگر افغانان حمیت شعار تهور آثار مقرر گشت - سالار فوج سوم شایسته خان خلف سپه سالار آصف خان بهمراہی اله وردی خان و شیخ فرید و یکه تاز خان و راجه سنگرام و سید ابوالفتح و سید عبدالوہاب و میر جعفر و برخی دیگر از دکنیان راوت راو و سعادت خان بیجاپوری و سرور خان و فرحان خان و میدنی راو و ہزار سوار تابینان آصف خان که جمعیت جمع به شش ہزار

سوار رسید و آن سردار بتقدیم خدمت استخلاص قلعه جنیر و سنگمنیر و ولایت ناسک و ترنبک و دیگر محال اختصاص یافت ـ

بیست و ششم ماه بهمن بساعت مختار نخست خان دوران بهادر بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل راس‌المال تعظیم و تبجیل اندوخته مرخص شد ـ آنگاه خان زمان بعاطفت خلعت و جمدهر خاصه و اسپ و فیل و شایسته خان بمرحمت خلعت و جمدهر و اسپ نوازش پذیر گشته رخصت توجه بمقاصد خود یافتند ـ و سایر امرای عظام که بهمراهئ آن سه سردار شهامت آثار در افواج ثلثه معین شده بودند بتفاوت مراتب و مناصب و مقدار اقدار بعنایت خلعت و جمدهر و اسپ رعایت پذیر گشتند ـ

سوانح اسفندار بنابر آنکه تا غایت نشیمنهای درون حصار مهبا کوت سمت اتمام نه پذیرفته بود کنار حوض قتلو که در دو کروهئ دولت آباد واقعه است و باعتبار نزہت و صفا و خوشی و دلکشئ آب و ہوا از سایر محال آن سر زمین امتیاز دارد مرکز رایات ظفر آیات و مهبط انوار ماہچهٔ آفتاب فروغ و اعلام نصرت علامت گشت ـ و چون آن سر زمین دلنشین که باین اعتبار آسمان نشان نیز گردید لیاقت آن داشت که محل آذین و تزئین جشن فرخندهٔ نوروزی گردد حسب الحکم اشرف پیرایه بندان طرازان کارخانجات خلافت بهانجا تختگاہی رفعت پناه بآراستگی خاطر خواه ترتیب داده بر فراز آن بارگاه عظمت طراز برپا نموده بزینت و زیب خاطر پسند دلفریب آرایش پذیر ساختند ـ

چهاردہم ماه خدیو روی زمین یعنی سلیمان زمان و ثانئ صاحبقران سعادت قرین بتفرّج قلعهٔ دیوبند و حصار طلسم پیوند دولت آباد شتافته باعتبار مقدم معظم آن حصار رفعت آثار را که بحساب مقدار از جمیع حصارہای روی زمین بیش بود بحسب قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیشی بخشیدند ـ چون عموم بدایع صنایع آن موقع عجایب آثار و غرابت اعمال بنظر حقیقت نگر درآمده خصوص آن گونه خندق عمیق در دل سنگ خارا که از نفوذ اندیشهٔ مرد خرد پیشه در مطالب مشکله یاد میدہد و ہمچنین راه گذاری

که از دامان کوہسار سر کرده و ہمہ جا در جوف کوه بریده اند چندانکہ رفتہ رفتہ سر از گریبان آن برآورده چنانچہ از مشاہده این تاثیر آه سوختگان دل سنگدلان از یاد می رود ـ بالجملہ خصوصیات غریبۂ آن حصار بدیع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده موقع استغراب و استعجاب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد ـ چنانچہ بر زبان مبارک آوردند کہ درین مدت متمادی اغراقاتی کہ در وادی توصیف این قلعہ بمسامع والا میرسید محمول بر مبالغات شاعرانہ می شد ، الحال کہ حقیقت آن از قرار واقع بظهور پیوست و بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاہر شد کہ ہزار یک حق مقام بجا نیاورده اند بلکہ در بیان دقایق حقایق آن دانایان صرفہ نگاہداشتہ و کوتاه نظران بکنہ دریافت خصوصیات آن نرسیده اند ـ و این معنی کہ بر زبانهاست کہ آن قلعہ کار دیوانست و بر خرافات عوام حمل میرفت و اکنون مشاہدهٔ آن بر این معنی شہادت می دہد کہ ہمانا کار بشر نباشد خصوص با عمر طبعئی مردم این روزگار ـ

چون بعرض معلی رسید کہ ساہوی مقهور بطریق تغلّب بر شش قلعۂ نظام الملک کہ در ضلع چاندورست استیلا یافتہ و دو قلعہ بدست بهوج مل نام مفسدی افتاده و شش باره دیگر بتصرف متمردان آن حدود در آمده و ہمگنان باستظهار آن پشت گرم گشتہ سر بشورش برداشتہ اند ـ و سر پنجہ تعدی باسباب و اموال و انعام و مواشی اہل آن حوالی دراز کرده بہ سایر رعایا و سکنۂ آنحدود آزار و اضرار می رسانند ـ بنابر آن فرمان جہان مطاع نامزد الله ویردی خان شد کہ از فوج شایستہ خان جدا شود و با خود دو ہزار سوار یکہ تاز ہمراه گرفتہ بانداز تسخیر حصون مزبوره بدان جہت ترکتاز آرد ـ

ششم ماه چون اودی بهان پسر ججهار نابکار کہ سن ہژده سالگی با برادر خورد سال خود و سیام داد از معرکۂ کارزار چنانچہ مذکور شد فرار اختیار نموده بودند قضا را مردم قطب‌الملک دستگیر نموده نزد او بردند ـ و آن عقیدت آئین از روی ارادت کامل و اخلاص صافی ایشانرا باکمال نامی از معتمدان خود روانۂ درگاه والا نموده بود درین روز از نظر اشرف گذشتند ـ حضرت بادشاه دیندار پسر کودک آن مخذول را بہ فیروز خان

ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبه و ادای سنت ختان سنن
و فرایض دین مبین بدو تعلیم نموده با پسر بکرماجیت که سابقاً حوالهٔ او
شده یکجا نگاهدارد - و دربارهٔ اودی بهان و سیام داد مقرر فرمودند که از عرض
شهادتین اگر ابا کنند هر دو را بقتل رسانند - چون سرشت زشت آن
بدطینتان از آب و گل شرکت و کفر سرشته بود جهالت از دست نگذاشته
سر بدین درنیاورده تن بقبول این سعادت در ندادند چندانکه جان بر سر
کیش باطل خود گذاشتند -

از وقایع این تاریخ تعین افواج عمان امواج است بآهنگ تنبیه عادلخان
و سبب صوریٔ این معنی آنکه چون آن غنوده خرد از خوردسالی و عدم
بلوغ بپایهٔ عقل و تمیز و وصول بسرحد کمال هنوز آن مقدار قدرت نداشت
که بر مردم خانهٔ خود غلبه تواند آورد و آن خودرایان ناعاقبت اندیش
آنچه بالفعل مصلحت خود می دانستند از قوه بپایهٔ فعل میرسانیدند
بنابر آن در مقام اعانت و امداد و صدد مدد قلعه‌دار اودگیر و اوسه شده
آذوقه و خرچی حشم و سایر سامان قلعه داریٔ ایشان سربراه نمودند
و خیریت خان را با جمعی بنگاهبانئی اطراف و نواحئی آن دو حصار فرستادند -
و ساهوی مقهور را نیز بنوشتجات مستظهر و مستمال و رندوله را با سپاه
بسیار بکومک او نامزد نمودند - لاجرم بندگان اعلیٰ حضرت بمجرد اطلاع
بر حقیقت این معنی تنبیه آن غنوده خردان را موافق صوابدید رای جهان
آرای دانسته گوشمال دادن آن سرتابان خودرای را از چندین روی واجب
و لازم دیدند و ازین جهت چندی از سرداران امرا و منصبداران مغول
و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را بسر کردن مهم نامزد
ساختند - مثل سید خانجهان و سپهدارخان و رستم خان دکنی و شاهنواز
خان و صف شکن خان رضوی و مرتضیٰ خان و راو کرن و شیرخان ترین
و خلیل الله خان میرآتش با پانصد برقنداز و احداد خان مهمند
و مراد کام و میرزا نوذر و هریسنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز
و سید لطف علی و جی رام و خواجه ابوالبقا و یعقوب بیگ و اندر سال
و عبدالهادی و از دکنیان منکو جی و شرزه راو و حسن خان ولد فخرالملک
و محلدار خان و کرشنا جی و بسونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را

همراه دادند - و همگنان را که مجموع جمعیت شان به ده هزار سوار می رسید بتخریب بلاد عادلخان مامور فرموده وقت رخصت سید خانجهان را به مرحمت خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و ازین دست سایر همپایان او را به عنایت سروپا و اسپ بقدر مرتبه برنواختند - و باین دستور دستوری دادند که باتفاق خان دوران و خان زمان نخست رندوله را که بمدد ساهوی مقهور معین شده گوشمال بلیغ دهند و نگذارند که آن دو نفاق پیشه بنابر علّت خبث باهم ضم گشته باتفاق فتنه رای گردند - و از دست مجاورت سنگ و آهن دو قسی القلب بهمدیگر آمیزند و شراره شرارت برانگیخته بیکدم آتش فتنه برافروزند - چون آن غنوده خردان را بزهر آب تیغ بیدریغ از نوش خواب غفلت بیدار ساخته باشند آنگاه از سه طرف بولایت عادلخان درآمده نشانی از آبادانی در سر تا سر آن سرزمین نه گذارند - درین وقت از عرضداشت شایسته خان بموقف عرض اعلیٰ رسید که صالح بیگ نظام الملکی قلعه کهنّر درک[1] با جمیع اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده گماشتهای ساهو را که در بست و کشاد ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند بدست آورده محبوس ساخت -

نوروز سال نهم جلوس مبارک و تعین افواج منصور بجهت تاخت و باخت ملک بیجاپور

درین هنگام سعادت فرجام که مهر انور از حوت بآئین هر ساله در محل دلکشای حمل انتقال نموده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزی را گرمی بخشید - و کهسار و دشت را از رایحهٔ گوناگون انوار و ازهار طیب آمود و مشک آگین و عطر اندود ساخت - چون بهمین دقیقه مبدای نهمین سال از جلوس برکت توامان خدیو زمین و زمان درآمده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزی گرمی گرفت - عطار بهار برای ترتیب مصالح

1- کهیر درک ، قلمی (و - ق) -

طیب آن بزم خاطر فریب از فرط لخلخه سائی و ارگجه سازی باون لعل
لالهٔ نعمان را مشک فرسود و طبق یاقوت گل سوری را عنبر سود ساخت ـ
چندانکه شمیم شامهٔ روح افزا جوف زمین و آسمان را فرو گرفته جوہر ہوا را
نفحه پذیر گردانید ـ در ساعت سوم از روز پنجشنبه دوازدہم شوال سنه ہزار
و چہل و پنج ہجری که این انتقال خجسته در آنوقت بعرصهٔ وقوع جلوه
گری نموده از خاصیت خاص آن آسمان بروح پروری و زمین بروح بخشی
و راحت گستری در آمد ـ نیّر اعظم این عالم و نور جہان افروز دودمان
صاحبقران معظم مالند نگین عظمت آئین خاتم سلیمانی در نگین خانهٔ تخت
زر با بخت نور و طالع سعد اکبر مربع نشسته سر تا سر روی زمین را
از نور فروغ خورمی و شاد کامی آذین بست و باشارهٔ گوشهٔ ابروی عطا
که در حقیقت گره کشائی عقدهٔ کار فروبسته بی روزگارانست ابواب فراغ
عیشی و کامرانی بر روی تنگدستان و ناکامان کشاده ہمگی بندہا را باضافه
مناصب و اضعاف درجات مراتب کامروا ساختند ـ نخست پایه بادشاہزاده
والا قدر دارا شکوه بافزایش دو ہزار سوار از اصل و اضافه بمنصب
دوازده ہزاری ذات ہشت ہزار سوار عالی مرتبه گردید ـ آنگاه پله منصب
ہر یک از دو قرة العین اعیان سلطنت کبری و قوت ظہر خلافت و اعتضاد
بازوی دولت غرا شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بہادر از اضافهٔ ہزار سوار
به ده ہزاری ذات و شش ہزار سوار بوالائی گرائید ـ ملا تقیائی شیرازی
فرستادهٔ قطب‌الملک پس از دریافت سعادت زمین بوس و ادای تہنیت قدوم
میمنت لزوم به دولت آباد پیشکش قطب‌الملک که یک لک و بیست
ہزار روپیه قیمت داشت مشتمل بر صندوقچهٔ بلور سالامال از جواہر و دو
فیل و سه ماده فیل دیگر گذرانیده مشمول مراحم بیکران شد ـ ثنا سنجان
که قلاید قصاید غرا و مرسلات رسایل در ثنای آنحضرت و توصیف بزم
نوروزی و تہنیت این روز بہروزی ساخته و پرداخته زینت آویزهٔ گوش و گردن
ابنای روزگار نموده بودند بر طبق معہوده به صلات شایان و نمایان کامیاب
گشتند ـ و ازین دست ارباب ساز و نشاط و طرب بنا بر نواختن ترانهٔ رود
و سرود چنانچه حق مقام بود نوازش یافتند ـ از آن جمله عنایت بادشاه
سخن پرور شامل رعایت احوال ہمدم بال افشانان فضای عرش و کرسی

حاجی محمد جان قدسی آمده از روی قدردانی ترازوی زر سنگ را در وزن آن سرآمد ثناسنجان گهر سنج فرمودند و حق صلهٔ گوهرین قصیده که درین ایام مشتمل بر مدیح آنحضرت به سلک نظم انتظام داده بود درین صورت ادا نموده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که هم وزن سبک روحی آن یگانهٔ زمانه گشته بود مرحمت نمودند ـ و همدرین روز به برکت مناسب نسبت روحانی و تناسب نفسانی که در نفس‌الامر میان این دو جواهر والا یعنی سخن و نغمه واقع است مرحمت شاهانه شاهین میزان نغمه سنجی رنگ خان خواننده را با زر کشیده چهار هزار پانصد روپیه که به هم سنگی آن سر آمد اهل راگ و رنگ آمده بود باو عطا رفت ـ یازدهم ماه پنج لک روپیه پیشکش یمین‌الدوله آصف خان مشتمل بر نوادر جواهر و انواع تحف اطراف و اکناف هفت کشور از نظر انور گذشت ، از آنجمله نادری بود بغایت کمیاب نادرالوجود مرصع بالماس گرانمایه که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس اهل بصیرت و خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاس درست اساس فرادست نمی آمد ـ بنا بر آن از روی تخمین بهای آن گوهرین لباس مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت ـ

نوزدهم ماه کینای زمیندار چانده که تا حال او و اسلافش طریقهٔ اطاعت ملوک ماضی و سلاطین سلف این کشور چه جای برآمدن از مقام خویشتن و ملازمت نمودن به فعل نیاورده بودند بدلالت بخت راهنما سعادت اندوز بملازمت اسعد آمده بدریافت شرفی که هیچ یک از سلف او در نیافته بود فیروز گشت ـ و از عنایات نمایان که درین احیان علی‌العموم خصوص به نسبت امرای عظام و سرداران سمت ظهور یافت معاف داشتن همگنان است از کشیدن پیشکش مقرر نوروزی نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معونت ایشان در عین یساق که باعث وفور مصارف و مؤنت آن عقیدت کیشان شده بود ـ باوجود اینمعنی بر روزه پیشکش شاهزادهای کامگار و امرای عالی مقدار که در حضور پرنور بودند میگذشت ـ

بیست و دوم ماه میر ابوالحسن خویش و همه کارهٔ مصطفی خان با قاضی ابو سعید از جانب بیجاپور رسیده پیشکش لایق مشتمل بر جواهر و

مرصع آلات بعرض اعلی رسانید - و عرضداشت عادلخان که از روی عجز
و نیاز مطالب خود را در ضمن اظهار نهایت اطاعت و انقیاد عرض داشته
بود گذرانیده با رفیق خود بمرحمت خلعت سرفراز گشته از مرافقت بخت
کارساز منت پذیر گردید - و سبب ارسال عرضداشت و پیشکش بر سبیل
استعجال آن بود که چون مکرمت خان برسالت بیجاپور چنانچه سبق
ذکر یافت نامزد شده راهی شد بعد وصول معتمد عادلخان به چهار کروهی
شهر استقبال نموده فرمان قضا نشان و تبرک مبارک را افسر سر و زیور
ساخته بتقدیم زمین بوس و لوازم تسلیم پرداخت - و همان روز از روی اکرام
و تکریم رسول واجب الاعظام را به شهر در آورده دربارهٔ اقامت لوازم ضیافت
و ارسال نزول اقامت اقدام نمود - و پذیرفتن فرموده را بجان منت داشته اظهار
کمال اطاعت و انقیاد نمود - لیکن بحکم بدآموزیٔ ارباب دخل آن در خانه
که او را بر بیراهه روی میداشتند در ارسال پیشکش بامهال و اهمال
میگذرانید - چون مکرمت خان این حقیقت را در طی عرضداشت معروضداشت
بنا برین افواج ثلثه بتازگی از موقف خلافت مامور شدند که بی توقف تخریب
آن بلاد و نهب و اسر اموال و انفس اهالی آن پیشنهاد ساخته درین باب
چیزی باقی نه گذارند - و عادلخان بمجرد استماع فرمان جهان مطاع از جا
درآمده بر سر آن آمد که گوش بحرف نادولتخواهان نکرده طریقهٔ ناگزیر
وقت و حال فرا پیش گیرد - بنا برین فرستادگان را دم نقد با پیشکش فرستاده
درخواست فروگذاشت تقصیرات خود کرد - و درینولا جعفر ولد الله ویردی
خان نرسنگدیو نام پسر بکرماجیت بندیله را که بهادر نام سوداگر افغان بتخیل
فاسد نزد بهلول می برد با افغان مذکور گرفته مقید بدرگاه والا آورد - در
حال آن دد نژاد بمعتمد خان حواله شد و آن افغان سر در سر آن سودا نهاده
اموالش به جعفر رسید -

درینولا قطب‌الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد درستی چند از طلا و نقره
که بسکهٔ نام همایون آنحضرت نقش آنها درست نشین شده نیروی روائی یافته
بودند ارسال داشته بود فرستادها رسانیدند - و صورت اینمعنی آنکه چون
امری چند مخالف طریقهٔ انیقهٔ اهل سنت و جماعت و صدور دیگر امور ناملایم
از بابت خطبه بنام والئی ایران ازو سر می زد فرمان نزهت نشان مشتمل

بر منع ارتکاب این شیوهٔ نکوهیده و محصلی ارسال پیشکش بر سبیل جرمانه مصحوب ملا لطیف دیوان تن نامزد قطب‌الملک ساخته بدان ملک فرستادند چنانچه سابقاً سمت نگارش پذیرفته - درینولا بعد از رسیدن موبی الیه مراسم آداب معهوده و استقبال تا موضع مقرر و ادای رسوم قوانین دیگر مثل کورنش و تسلیم و زمین بوس در مقام گرفتن فرمان و تبرک بتقدیم رسانید - و در برداشت و بزرگداشت ارسال داشتهٔ مذکور به هیچ وجه فوتی و فروگذاشتی ننموده او را بپاندم بشهر آورد و در منزل خاطر پسند فرود آورده در همه باب خصوصاً ارسال ساوری و نزول گرانمند مقدم او را باکرام گرامی داشت - اگرچه نخست بنابر عدم قبول عمدهای آن سلسله در سایر امور معهوده و پذیرفتن اوامر خصوص رفض شیوهٔ مبتدعان ناپسندیده آئین و تسنن بسنت سنیه سلف ماضی رضی‌الله تعالی عنه ایستادگی تمام نموده عاقبت چون سلامت و عافیت خود و رغبت بلاد خویش در التزام طریقهٔ وفاق و ترک شقوق نفاق دیده دانست که تقید به مخالفت مطلق خداوند خلافت علی‌الاطلاق جز سوئی فرجام و وخامت انجام نتیجهٔ دیگر ندارد - لاجرم دیده و دانسته از سر استبداد و خودرائی در گذشته سررشته اطاعت و انقیاد بدست آورد و سعادتی که اسلاف و آباء او بدریافت آن تشریف پذیرفته بودند دریافت - چنانچه نخست خطبه باسامی سامئی حضرت خلفای راشدین و ایمهٔ دین و القاب کامله سلطان سلاطین روی زمین تزئین داد - و چندین مرتبه خود در آن محضر عام حاضر شده از نشستن در پای منبر سر رفعت برافراخت و زر بی شمار نثار ذکر نام نامئی آن سرور نموده خطیب را به خلعت‌های فاخره مخلع ساخت - آنگاه صفحهٔ درم و دینار را بغازهٔ رنگین یعنی پرتو حروف اسم مبارک روی تازه داده چندی از آن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه والا فرستاد -

بیان انواع فتوحات آسمانی از عدو بندی و قلعه کشائی که بمیامن اقبال بی زوال قرین حال روزگار دولت جاودانی گردید

عمده ترین مصالح پیش رفت دولت که پیشکاران کارخانهٔ مشیت در روز نخست به تنظیم آن پرداخته اند و تهیهٔ آنرا بر سایر امور که دربایست وقت و ضرور حال امر عظیم‌الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش حال عقدهٔ هر بند در بند آن عطیهٔ ارجمند و سررشتهٔ تیسیر هر شی از قلیل و کبیر و یسیر و عسیر منوط بدین گره کشای سعادت پیوند است - چنانچه هیچ امری از امور ضروری عالم صوری نیست که بچندین معنی نیازمند کارگذاریٔ آن نه باشد حتی تائید که مدار کارگری قوای قویه و تاثیر موثرات جلیله این عالم بروست - و معهٰذا آنرا نیز قوت سرپنجه و نیروی بازو بدوست - چه پیداست که بمحض زور تنها بدون تقویت بخت کاری نکشاید بلکه هیچ چیز بی کارگزاری و دستیاری اختر بهیچ کارنیاید - و مؤید این معنی وفا و وفاق اوست با موافقان حضرت خلافت پناهی در همه حال و شاهد حال یاری و مددگاریٔ اوست که درینولا باولیای دولت آنحضرت بظهور آورده چهره کشای فتوحات تازه و نصرت های بی اندازه آمده - خصوص نسبت به الله ویردی خان که تسخیر قلعهٔ دهورپ و باقی قلاع نظام الملک پیشنهاد نموده بود راه همراهی سپرده دربارهٔ فتح الباب حصاربندی چند طلسم پیوند ابواب امداد کشاد که خیال استخلاص آنها فی‌المثل چون به شهربند متخیله در آید بتاثیر بندوبست آن شاه راه آمد و شد خیال کوچه بندگردد - و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خان مذکور از فوج شایسته خان جدا شده متوجه استخلاص قلعه دهورپ و سایر حصون آن حوالی گردید نخست بپای حصار چاندور که بر سر کوهی آسمان پیوند سمت وقوع دارد رسیده مداخل و مخارج و جای ملچار و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست مشخص

نموده آنرا مرکز وار بدایرهٔ احاطه درآورد - آنگاه بسرانجام دربایست وقت پرداخته جا بجا ملچارها را قرار داده - مجملا درکمتر مدتی بی مزید سعی به محض کارکشائی اقبال آسمانی و تائید خدا که در ہمه وقت قرین روزگار حضرت صاحبقران ثانی است آن حصن حصین به کشایش گرائید و خاطر ہوا خواہان ازین ممر آسایش پذیر گردید - و آن خان فیروزی روزی در ہمان روز کلید قلعه را بدرگاه گیتی پناه ارسال داشته با یک جہان مقالید تائید و مفاتیح اقبال ہمت بر تسخیر بقیه قلاع گماشت - چون زیاده سران حدود این گونه قلعه گیری مشاہده نموده از جا رفته بودند اکثری در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی شدند - و درین باب نخست کنہر راو قلعه دار حصار انجرائی[1] کس فرستاده درخواه امان و التماس عہد نامه نمود - آن خان کاردان متوقعات او را مبذول داشته غائبانه بنامه نوشتن و پیغام دادن مشمول انواع استمالت و دلدہی ساخت - راو مذکور ہشتم فروردی ماه[2] حصار را با اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده و حسب تجویز الله ویردیخان بمنصب دو ہزار سوار و انعام پنجاه ہزار روپیه نقد سرافرازی یافت - آنگاه الله ویردیخان خاطر از سرانجام دربایست و سامان قلعه داری جمع نموده آہنگ استخلاص قلعه کانجنه و مانجنه نمود - و بظاہر ہر دو حصار پیوسته خصوصیات دانستنی آنجا را دانسته و دیدنی را بنظر درآورده از ہمه سو ملچار قرار داد - چون در ضمن اندک مدت ملچارہا بحسب دلخواه پیش رفت ازان موضع بر وفق مواضعه مقرر بہادران کار طلب باہنگ یورش نای سور یعنی کرنا کشیده بیکبار سورن انداختند - و عرصهٔ رزمگاه را صحن بزم گاه دانسته مجاہدان دین تکبیر گویان راه حصار پیش گرفتند - درین حالت درونیان دل از جان و دست از خود برداشته بازوی مدافعه و ممانعه برکشادند و دست به استعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و بان و حقه و باروت و خرسنگہای

۱- قلمی ”انجرائی“ ندارد (و - ق) -

۲- در بادشاہنامه نوشته که الله ویردی خان یکه تاز خان را محاذی دروازه و غضنفر پسر خود را شمالی قلعه و حسن علی پسر دیگر را جنوبی قلعه و سرور خان را عقب قلعه ملچارہا مقرر کرد -

کلان کرده به هرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند ـ دلیران کارآزموده پیکار فرسوده که همگنان را بارها در پای این کار بر سر افتاده همه را بمحض عون و صون حضرت پروردگار گذرانیده از سر وا کرده بودند این بار نیز بی ابا و محابا وقایهٔ حمایت آنحضرت را پیش رو در آورده تا پای دیوار بست هیچ جا بند نشدند ـ و آنجا دست به تیراندازی و کمند افگنی و دفع مدافعان و رفع زینه پایه و نردبان و شگافتن دیواربست و انواع چاره سازیٔ تسخیر برکشادند ـ درین حال کنهر برادر خود را نزد نگاهبان حصار که گماشتهٔ قلعه دار دهورپ بود فرستاده پیغام داد که اگر با قضای ربانی قدر ستدن مقدور بودی و با مشیت سبحانی برابری صورت بستی هرگز قلعهٔ محال کشای انجرائی از دست نرفتی ـ اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب امان درآمده کلید حصار تسلیم نمائید و الا بعد از متصرف شدن قلعه متنفسی از دست ایشان جان بر نخواهد برد ـ و چون قلعه دار مذکور حال خود و آن حصار را با احوال او و قلعه انجرائی سنجیده حقیقت معامله دریافت فی‌الحال امان طلبیده مستظهر و مستمال بملاقات خان بلند نشان شتافت ـ و هر دو قلعه را خالی نموده تسلیم اولیای دولت متعال نمود ـ بالجمله در مدت اندک روزگاری چندین حصار حصانت آثار مثل روله و جوله و اهونت و کول و راج دیوهرا و اچلا و دیگر حصون حصینه که هر یک از دیگر هزار باره حصین تر بلکه همگی صد مرتبه از سد روئین سکندر محکم تر بود بنابر محض کارگریٔ اقبال و یاوریٔ بخت به تحت تصرف اولیای دولت جاودان درآمد ـ سوای حصار راج دیوهرا که تسخیر آن اندکی دیر کشید ـ و این معنی بنابر آن بود که چندی از خویش و پیوند سلسلهٔ نظام الملک آنجا در بند بودند ـ و درونیان در گرفتاریٔ ایشان مضایقه داشتند ـ ناچار دو ماه بمضیق محاصره گذرانیده همت بر اخراج همگنان گماشتند ـ و در آخرکار آن قلعه نیز که بر فراز کوهساری رفعت بنیاد اساس یافته و در استحکام و مشکل کشائی با سامان و سرانجام قلعه داری نظیر حصار انجرائی بود از نیروی تائید به کشایش گرائیده آن گرفتاران خداگیر دگر باره اسیر شدند ـ چون خاطر الله ویردی خان از ممر حصون حصینه که بامداد ایزدی گرفته

بود جمعیت پذیر گشته از همه رهگذر فراغبال یافت آهنگ استخلاص قلعه دهورپ که از سایر قلاع مذکوره در جمیع ابواب بامتیاز خاص اختصاص دارد و از قلعه سپهر تمکین دولت آباد در محکمی پای کم نمی آرد پیشنهاد ساخت - و بمجرد پیوستن مقصد و نزول اولیای دولت ابد پیوند در پای آن دیوار بست بهوج مل نگاهبان حصار نظر به فرجام بینی و عاقبت اندیشی کرده بوساطت پیغام درخواه امان و اظهار چشمداشت مراحم عواطف بی پایان و اصناف مرتبه منصب و انعام که با کنهر راو ظهور یافته بود نمود - چون آن خان معامله فهم کاردان درین ابواب بتعمق اندیشهٔ غور پیشه فرو نگریسته دید که کار آن حصن سپهر نظیر که چاره گریٔ سعی و تدبیر در آن کارگر نیست بزور از پیش نمی رود و دانست که مدتها روزگار درین باب تلف و تاخیر میشود و محاصره آن بهرزه مصرف نقد وقت و کمیاب جوهر عمر عزیز میگردد ناچار حقیقت را معروض درگاه والا داشته منتظر نشست - چون از درگاه در سایر این ابواب ماذون بل مامور گشت فی الحال جمیع گفتهای بهوج مل دراز امل را در ضمن عهد نامه پذیرفته نزد او فرستاد - و او بعد از تسلیم قلعه بمنصب سه هزاری ذات دو هزار سوار و انعام یک لک روپیه نوازش پذیرفته نهم تیر ماه تسلیم این عنایات نمود - و اینگونه قلعهٔ حصانت بنیاد که ثانئی قلعه دولت آباد است و در روی زمین ثالث این اثنین یافته نمی شود بآن آسانی بدست اولیای دولت در آمده از سرنو تائید بخت و امداد اقبال خاطر نشین و دل نشین همگنان شد - بیان فتوحات نمایان که درین احیان خیر پایان فتوح وقت و روزی روزگار افواج ثلثه از جمله اولیای دولت جاوید فیروزی گردید - اولاً از فوج محیط موج که بسرداریٔ شایسته خان مقرر بود برین دستور سخن سر میکند - که چون آن خان مذکور از حضور پرنور مرخص شده راهی گشت اول بصرف مساعی جمیله جملگی محال متعلقه سنگمنیر را خلاص ساخت - بعد از آن بنواحئی ناسک رسیده رعایای آن سرحد را که بنابر تطاول و دست درازیٔ اہل فساد توطّن بلاد دور دست اختیار کرده بودند همگی را باحسان و تلطف بدام تقاوی و دانهٔ تخم فراهم آورده بزراعت و عمارت مشغول گردانید - و از آنجا به جنیر شتافته از قطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف

معاملهٔ مصاف را فیصل داده بکمتر فرصتی جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرک اسفل سقر فرستاد - و به نیروی همراهی دولت قاهره بر اعداء غالب آمده تا ساحل بهیره به مراسم تعاقب پرداخت - و دو سرکار کبیرالخیر سنگمنیر و جنیر مشتمل بر بیست و هفت پرگنه و جمع دو کرور و شصت لک دام به تصرف درآورده حسب‌الحکم مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - اکنون ترددات خان والا مکان خان دوران بقلم می آید - چون آن سردار شهامت آثار حسب‌الامر اشرف آهنگ تسخیر حصار اوسه و قلعهٔ اودگیر نموده جا بجا تهانجات گذاشته و خاطر از رسیدن رسد آذوقه جمع نموده روانهٔ مقصد شد فرمان اشرف شرف صدور یافت که چون اهل بیجاپور مدار کار بر تزویر و حیله گذاشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعه اهمال دارند و پیش ازین در مشرب فتوت و مروت طریقهٔ اغماض را که از سنن حسنهٔ برگزیدگان حضرت ذوالجلال است واجب شمرده بودیم اکنون بیش ازین اهمال را در مذهب حمیت و غیرت حرام دانسته تنبیه و تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت آن غدر اندیشان بر ذمهٔ همت فرض ساختیم - و از حضور سید خانجهان معین شد که با فوج خود از جانب شولاپور در آمده بدستوری که مامور گشته عمل نماید - و خان زمان مقرر گردید که از اطراف ایندا پور داخل آن بلاد شده از آبادانی در آن سر زمین نشانی نه گذارد چنانچه در حقیقت بادای مراسم تاراج بانئی بنای غارت گردد - بنابر آن آن فدوی اخلاص آئین نیز مامور است که بر طبق فرمان قهر که به پروانگئی شعلهٔ بادشاهی یعنی نمونهٔ نیران بطش شدید جناب الٰهی ابلاغ یافته و برسالت وجوب انتقام ثبوت ثبت پذیرفته و بمعرفت مشیر تدبیر سمت تاکید گرفته بعرض مکرر نظر ثانوی رسیده آنگاه بسزاولئی نفاذ حکم مؤکد و مشدد شده عمل نماید و به سمت بیدر شتافته درآن بوم و بر و دشت و در از عمارت علامت و آثاری بجا نماند و بنیاد آبادانی برانداخته عالم را بر چغد و بوم نوعی گلستان سازد که از کثرت ویرانی هیچ جا از آشیانهٔ خویش باز نشناخته همه را خانه خود داند - و یغمائیان و الاچیان را که درین کشور به بیدر موسوم اند دستوری دهد که تا نزدیک شهر بیدر رفته و سرتاسر آن سر زمین را روفته بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت

را کار فرماید که گرد از بنیاد کره خاک تیره برانگیزند تا آن سبکسران باد سار از گران خواب خودرائی و خود روی بیدار شده بنا بر خرابئی کشور خصوص بیدر که معمور ترین آن بلاد معموره است از سکر بهشیاری گرایند و ازین بیش بادهٔ زیاده سری ننوشیده بادیهٔ بالادوی و کجروی نپویند - بالجمله خان دوران حسب‌الصدور فرمان گیتی مطاع بکنارهٔ رود مانجره شتافته آنجا مقامی محروس یافت - و احمال و اثقال را بهانجا گذاشته جمعی از مردم زبون اسپه را بحراست باز داشت - و شام گاه شب نوروز سال حال راهی شده پنج گهری از روز سپری شده خود را بحوالئی کلیان نام قصبه در کمال آبادانی و جمعیت که همگی بیوت و منازل آن معائنه چون قصور هفت طبقهٔ حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع مالامال و معمور بود و بحسب اتفاق سکنهٔ آن موضع که در حقیقت پرگنه بود از ورود لشکر بیگانه غافل و بی خبر بودند - درین حال همگی بهادران خصوص غارتگران و یغمائیان موکب اقبال بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر همگنان تاختند - و گروهی انبوه را که عدد ایشان از دو[1] هزار متجاوز بود بقتل رسانیده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر ساختند و سرتاسر مواشی و سایر اسباب و اموال و بنه و پرتال اهالی آنرا بباد نهب و تاراج برداده گرد از بنیاد آن دهکده برآوردند - و از آنجا بهمان پا بر سر نراین پور که در یک و نیم کروهی آن قریه سمت وقوع داشت تاخت بردند - و درین موضع نیز بیش از آنچه پیش کرده بودند بعمل آوردند - و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنایم سرشار شده بودند ناچار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینهٔ شکوه و وقار بود آنجا لنگر انداخته منزل گزید - و بعد انقضای شش روز از آن مقام که متصل بهالکی بود و از بیدر دوازده کروه است خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتهانه[2] که در دو کروهی شهر بیدر وقوع دارد و در آبادانی نظیر آن در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود بشتاب تمام شتافت و در آن مقام نیز اقامت قتل و غارت نموده خانها را خراب و ویران ساخت و خانگی را به خراب آباد عدم روانه ساخت - و تا قرب

۱- ده هزار ، قلمی - (و - ق) -
۲- قلمی ، مکتانه - (و - ق) -

قلعهٔ بیدر رفته در هر معموره که بر سر راه بود ازین راه درآمد و همچنین اطراف و نواحئ آن هر جا از آبادانی نشانی یافت چنان ویران ساخت که دیگر کسی از آن نشان نیافت - چنانچه در طی سه روز پنجاه قصبه از محال آبادان آن سر زمین بویرانی گرائیده کار بجای کشید که دیگر کسی در آن سمت از آبادانی نشان نداد - آنگاه عنان مراجعت از آنصوب برتافته بکنار آب مانجره شتافت و سپاهیانرا آرامش و ستورانرا آسایش داده از آنجا رهگرای بیجاپور گشت - و همه جا در طی راه طول و عرض جاده را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده هرچه بدست یغمائیان افتاد دست از آن بر نمی داشتند - درین اثناء غنیم تیره کلیم از دور سیاهی نموده خود را نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قربانی بر گرد شیران پلنگ افگن بیشهٔ مصاف می گشتند و از بیم نزدیک نیامده قدم پیش نمی داشتند - تا آنکه درین اثنا آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعنه زه نموده تیغ سرزنش را فسان دادند و سرداران مخالف را بباد تیرباران ملامت گرفته همگنانرا سپرد شمشیر تعییر ساختند - و یکه‌تازان پرخاش جوی تا قلب اعداء یکسر صفوف اعداء را شگافته و بازو به دار و گیر برکشاده زد و خورد پیش گرفتند تا بحدی که سرداران ناپائدار مخالف قرار از دل و دل از قرار و پا از رکاب بیرون آورده بپای بادپایان که از سر راه راست فرار شده بودند بمقر خود شتافتند - و خیل اقبال تا مقامی که از آنجا کوچ اتفاق افتاده بود دنبال ایشان را از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساختند - و بدو کوچ از آنجا تا فیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفته بانداز آسایش ستوران اقامت گزیدند - درین حال اعلام نامهٔ مکرمت خان رسید که غنیم از توجه عسکر منصور سد تالاب شاهپور را شکسته آنرا از آب و اطراف شهر را از آذوقه خالی ساخته اند و اهالی و موالی شهر را کوچانیده در بیجاپور جا داده اند - لاجرم از فقدان آب و آذوقه بدین حدود آمدن منافئ طریقهٔ حزم است - بهتر آنکه سمت دیگر شتافته بکار خود اشتغال نمایند - بنا برین عنان توجه را خاندوران از آنجهت انعطاف داده راه انصراف پیش گرفت و رو باطراف دیگر آورده نخست بقصبهٔ پلپلی که از جمله محال جاگیر نبیرهٔ یاقوت حبشی در کمال آبادانی بود تاخته شب را در

نراین پور بروز درآوردند - بامدادان بموضع کملاپور که قصبهٔ مشهور بل شهری معمور بود پیوسته پاک تاراج کردند و اسباب بیشمار خصوص غله و عقاقیر و امثال آن بدست افتاده نرخ آن در لشکر بخاک برابر شد - و از آنجا بر محال جاگیر ریحان شولاپوری تاخت آورده قصبات عظیم و و آبادان و قرای معموره را خراب ساخته و سوخته بسیار اموال بتصرف درآوردند - و سرتاسر این ولایت را تا سرحد قطب‌الملک خراب و بی آب ساخته از روی ترغیب و ترهیب در باب استعجال پیشکش مقرر بدربار سپهر مدار به قطب‌الملک نوشت - مقارن این وقت فرمان همایون بدین مضمون پرتو ورود مسعود گسترد که چون عادلخان ناچار از ته دل قبول سایر فرمودها خصوص ارسال پیشکش نموده در مقام اطاعت و انقیاد است چنانچه عرضداشت مکرمت خان متضمن این مضمون رسیده لاجرم عنایت بادشاهانه رقم عفو بر جراید جرایم بی منتهای او کشیده قهرمان قهر از سر تنبیه و تادیب او و تخریب ملکش درگذشته - الحال مناسب آنست که آن ارادت کیش دست ازو باز دارد و از راه وثوق تمام بعنایت الٰهی رو به تسخیر اوسه و اودگیر آرد -

اما شرح سوانح دولت و فتوحات بی پایان اقبال که در همین ایام در فوج سید خانجهان چهره نما گشت علی‌الاجمال آنکه چون آن خان عالی نسبت حسب‌الامر متعالی بتادیب بیجاپوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور مامور شد و ترتیب افواج منصور بر طبق ارشاد خلیفهٔ زمین و زمان نموده به قلاوزیٔ تائید نامتناهی و بدرقگی عون و صون الٰهی سبکبار و جریده طومار راه درنوردیده و از قطع مسافت ادیم زمین بریده بسر زمین غنیم پیوست نخست شاماجی و کشناجی وغیره دکنیان را به تسخیر و تخریب سراء دبون[1] فرستاد - و آنها پانزدهم فروردی در وقتی که خود را بپای قلعه رسانیدند عنبر نام حبشی سرگروه حشم آن حصن در باغ انبه‌زار ظاهر حصار با جمعی بسرود اشتغال داشت و بعد از آگاهی بامید نجات گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدر حصار رسانید - و چندی از همسران و همراهانرا سر بپای تیغ و گردن بطوق و پای به زنجیر اسر سپرد و شاماجی با همراهان اطراف محوطهٔ قلعه را محاصرهٔ مردان کار ساخته بعد از سه روز

بر استخلاص حصار فیروز گشت ـ و اموال قلعه‌داران و اسباب قلعه‌داری از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحهٔ جنگ بتصرف درآورده و دست سیدی عنبر قلعدار بسته نزد خانجهان آورد ـ خان سپاهی شناس همگنانرا برای سرگرمی کار بر سر این کار دست بسته مورد استحسان و تحسین ساخته حسب التماس دکنیان او را بتصدق خاکپای مبارک آزاد ساخت ـ و خود آهنگ دهارا سیون[1] نموده در طی راه سه قریه را از قرای آبادان محال جاگیر ریحان پی سپر ساخت ـ و از اهل آن موضع دیگر همگی یکجا جمع شده بودند جمعی را بی سر و اکثر را اسیر و دستگیر گردانید ـ و سواشی بیشمار و آذوقهٔ بسیار از آن محال و اهالی و حواشی آن بدست یغماگران افتاد ـ چون عسکر منصور از اسر و قتل آن حدود ادراک حصول مقصود نموده متوجه پیش شدند قضا را سکنهٔ قصبهٔ دهاراسیون که پیشتر آگاهی یافته بودند شیرازهٔ جمعیت را از یکدگر گسسته اسباب و غلات بسیار جابجا گذاشته بودند همگی تاراجیان مباح کردند ـ و سیدخانجهان همگی افواج را یک بان انداز راه دورتر نگاهداشته خود بانداز تحقیق و تشخیص مخارج و مداخل حصار نزدیک رفت ـ درین‌حال متحصنان برسر جدال و قتال آمده دست بانداختن بان و تفنگ و سایر آلات جنگ بر کشودند و از ایستادگی سردار دلیرتر شده رفته رفته برگرمی هنگامهٔ جدال و قتال افزودند ـ تیز جلوان موکب اقبال تاب خیره چشمی آن کوتاه نظران نیاورده رو به قلعه نهادند ـ نخست خلیل خان میرآتش با گرمی و تندیٔ شعلهٔ سرکش خود را بدروازه و سید منصور ولد خانجهان خویشتن را بپای حصار رسانیدند ـ و از طرف دیگر سپهدار خان و ازین دست رستم خان و شاه نواز خان و سایر سرداران و بهادران محوطه قلعه را چون چار دیوار درمیان گرفتند و حصاری بآن استواری بزور بازو و ضرب تیغ بر سر سواری باین مرتبه آسانی مفتوح ساختند ـ

بامداد روز جمعه بیست و سوم ماه که ماهچهٔ رایت ظفر آیت موکب نصرت نصاب با آفتاب جهانتاب ارتفاع یافته سرداران بامداد آسمانی رو به کشورستانی نهادند ـ شوم اختری چند از آن مدبران روباه باز با نحوست ستارهٔ دمدار و وبال ذو ذنب دنبال لشکر کواکب شمار افتاده از دور آشکار

---

[1] - قلمی سرا بون ـ (و ـ ق)

شدند و رفته رفته پیش آمده با فوج چنداول دستبازی آغاز نهادند ـ سپهدار خان که دربارهٔ سرداری پای کم از سام سوار نمی آورد دلیرانه بایشان به گیر و دار درآمد ـ و شاهنواز خان و رستم خان هر دو بر وقت به مدد رسیده از طرفین هنگامهٔ جنگ به تیر و تفنگ و شمشیر و بان گرم بازار ساختند ـ با آنکه ازفرط کشاکش درکشش و کوشش و پیوند علاقهٔ جان و تن از پیکر یکدیگر می گسیختند باز آن سررشته را از دست نداده بهان طریقه درہم می آویختند ـ درینوقت سید خانجهان بنا بر تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کرّار از جا در آمده بهمراہئی گروہی یکه تاز جرار تاخت ـ و بمجرد رسیدن بر سر پله از جلادت ازلئی جناب اسداللہی آن جمع یکرویه یکدله را بار دیگر نیرو داده چون شیر یله بر قلب خیل روباه صفتان کم فرصت زد ـ و راؤ کرن با دیگر رزم جویان آزرم دوست متابعت نموده از دنبال حمله آور شد و از تهور آن سردار شجاعت شعار همگنان خصوص سپه دار خان و شاهنواز خان و خلیل خان دلی دیگر گرفته باندک زد و خورد آن زیاده سران را که درین مدت ازین دست ثبات قدمی کم بجا آورده بودند از جا برداشتند ـ و گروہی انبوه از اہل خلاف آنروز در عرصهٔ مصاف چنان افتادند که مگر غبار شانرا باد صرصر از خاک معرکه بردارد ـ و چندان زخمی نیم بسمل از عرصهٔ کارزار جان بدر بردند که عدد شان را بغیر از خدا کسی نمی داند ـ و از موکب اقبال نیز چند نیکو فرجام بخت مند سرمایهٔ سعادت دارین یعنی شهادت اندوختند و جمعی بزخم کاری پیش رویٔ کامکاری یافته و ازین راه تازه روئی ابدی از سر گرفتند ـ و در آن داروگیر رندوله راکه سردار لشکر و میر شمشیر خیل عادلخان است جراحتی منکر بر روی ران رسیده از زین خانهٔ نحوست چون گرد زمین گیر گردید ـ و بنابر شدت آن بنحوی از جا در آمد و نزدیک بدان شد که ہم در معرکه از پا در آید ـ درین حال دکنیان ہجوم آورده او را نیم مرده از میدان بیرون بردند ـ درین حال فرہاد خان پدر رندوله با جمعی از خاصه خیل عادلخان که گروہی انبوه بودند بر سپه دار خان حمله آورده در نمایش دستبرد نمایان بر ہمه بیشی جست ـ آن سردار متانت شعار مانند کوه ثابت قدم صدمهٔ آن فوج گران سنگ را به کاہی برنداشته اصلا از جا در نیامد مگر بتنبیه

آن بد اختر چون شیر ژیان حمله آورد و در اندک زمانی به نیروی تائید
الٰهی و اقبال نامتناهی بادشاهی مخالفان را بی جا و بی پا ساخته تا نزدیک
یک کروه تعاقب نمود - چون اولیای دولت مظفر و منصور مراجعت نموده
روز دیگر متوجه اوسه شدند در طی راه طول و عرض جاده را پی سپهر
و پامال نعال مراکب موکب اقبال ساخته یغمائیان همه جا از آبادانی
نشانی نمی گذاشتند - چون قطع راه بدین طریق نموده هژدهم ماه مذکور
در موضعی که در دو کروهی قلعه اوسه بود معسکر خیل اقبال ساختند و سه
پهر از شب منقضی گشته غنیم قضا رسیده باطراف اردو درآمده بان اندازی
آغاز نمود - بهادران تجلّد کوش تهور کیش غلبه طاب از ملچارها که در
اطراف لشکر گاه مرتب ساخته بودند برآمده بضرب سهم صایب که نسبت
بآن اهرمن سیرتان شیطان سار کار شهاب ثاقب مینمود چندی را جریح
و قتیل و بقیه غنیم را طرید و رجیم ساختند - چون گروهی دیگر از افواج
غنیم که در برابر لشکر خاندوران و خان زمان متعین و مقرر شده بودند
از مجادله ایشان نومیدی اندوخته باميد نمایش و دست برد بر فوج
سید خانجهان که از آن فوج در عدد کمتر بود خود را بفوج رندوله
انداخته انتهاز فرصت می نمودند - بنابرین آن مخذول نیروی دیگر
یافته بامدادان که خیل سعادت بعادت هر روزه با طالع بلند و بخت
فیروز مند لوای والای کوچ را از آن مقام ارتفاع دادند آن تیره بختان
دلیرانه پیش آمده از روی تسلّط و تهوّر آغاز دستبازی نمودند - درین
حال بندوق از فوج مقابل بر کمر ترکش سید خانجهان که فیل سوار درمیان
عرصه قیام داشت رسیده از آن بلای ناگهانی بمحض نگهبانی نظر عنایت
ربانی سالم ماند - این مصرع :

رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت

مناسب وقت و حال آمد - درین صورت سردار جلادت شعار بتحریک
این حرکت ناهنجار از جا درآمده بر اسپ سوار شد و با کمال قهر و غضب
از روی کین توزی بر فوج پیش روی خود تاخته سلک جمعیت همگنان
را بهان حمله پریشان ساخت - و مرد و مرکب بیشمار از پای درانداخته
لوای معاودت بجای خود افراخت - و شاهنواز خان نیز با رستم خان

تاخته باوجود آنکه اسپان چند نفر از همراهان ایشان بضرب بان گرم عنان
وادی هلاک شده بودند رزم رستمانه کرده مصدر ترددات نمایان شدند و از
کشاکش همگنان معامله بطول انجامید - و بهادران عسکر جاوید فیروز بآن
تیره سرانجامان بدروز که از گریبان کشئی اجل بتقاضای خون گرفتگی
گرفتار سرپنجهٔ هلاکشته بودند دست و گریبان گشتند - و اکثری از آن زیاده
سران اهرمن سرشت آتشی منش را دود از نهاد بل گرد از بنیاد برآورده
بضرب سرپنجهٔ مردی نیروی بازوی دلیری کام خود از نبرد اعدا گرفتند -
خان شجاعت نشان از مشاهدهٔ این حال بدستوری که از شهامت آل هاشم
و دودمان حضرت ولایت آید با دلی قوی و پیشانئی کشاده بر سر قتال
و جدال آمده رو بمصاف اهل خلاف نهاده از روی تسلط و تهور آغاز
نبرد نموده بیک مرتبه آن خس طینتان را از پیش برداشت - و از
میمنه خلیل خان و شیر خان ترین و سید لطف علی با مردم توپخانه
با تندی و تیزی شعلهٔ آتش سرکش خود را بکومک رسانیدند - و از
میسره مرتضی خان و رستم خان نیز بوقت رسیده بهمدستی یکدیگر
اهل خلاف را یکباره بیجا و بی پا ساخته از عرصهٔ مصاف راندند - مجملاً
تا سه پهر روز درمیان اولیای دولت و افواج غنیم هنگامهٔ زد و خورد و گیر
و دار رواج کار و گرمئی بازار داشت - در آخر کار که آن خون گرفتگان از
دست و پا زدن و آدم و اسپ بکشتن دادن افسرده شدند بهادران نیز از
زدن و بستن اعدا کام خاطر گرفته و از جانستانی باز آمده بر سر جان بخشی
بقیة السیف رفتند - افواج غنیم این معنی را فوزی عظیم شمرده فی‌الفور
راه فرار پیش گرفتند - اولیای دولت روز دیگر در عین نصرت و کامرانی
از آنجا کوچ نموده متوجه دهارور شدند - در عین این حال که محل مذکور
سر منزل عسکر منصور بود رندوله از سر عجز و فروتنی معروضداشت که چون
درینولا عادلخان متعهد ارسال پیشکش شده اظهار پذیرش سایر احکام مطاعه
نموده و بندگان حضرت رقم عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده اند و از روی
عواطف بادشاهانه مقرر فرموده اند که همگی ملتمسات او را زیور قبول
بخشند اکنون توقع عمده آنست که هواخواهان درگاه حقیقت ویرانئی این
ولایت و پراکندگی و پریشانئی رعیت از قرار واقع عرض دارند که مگر

تقاضای رافت تمام و مقتضای مرحمت جبلّی باعث مرمت احوال سکنهٔ
این محال گردد - چنانچه زود تر رایت موکب اقبال سوی قرارگاه سریر
خلافت ارتفاع یابد - چه اگر دولت‌آباد مستقر اورنگ باشد سپاهی و رعیت
این ولایت متزلزل احوال و متذبذب خواطر بوده از بیم مطلقاً مقید کار
خود نمی شوند و تن بسکونت مسکن و وطن در نداده سر بر سر کشت
کار نمی گذارند - و این معنی باعث خرابئی ملک و عدم امن و امان
اہالئی آنست - چون از مضمون مدعا ظهور یافت که بنابر اشارهٔ عادل
خان جرات این استدعا نموده لاجرم سید خانجهان حقیقت را معروض داشته
مترصد جواب گشت - اما حقایق دقایق فتوحات که بمحض مساعئی
جمیلهٔ خان زمان صورت وقوع پذیرفت برین نہج است که چون آن خان
بلند مکان حسب الامر والا از درگاه معلی قرین تائیدات عالم بالا راہی
شد نخست بکارفرمائی رای صواب و اندیشهٔ درست باحمدنگر شتافت -
و سپاہیان را شیوهٔ اہل تجرید و سالکان مسالک تفرید آموخته آنچه زیاده
برقدر و قدرت و ضرورت تام بود آنجا گذاشت[۱] - و ہرچه از وجود آن ناگزیر بود
و بی آن بسر نمیرفت با خویشتن برداشت - و باین طریق از آن مقام راہی
شده بنابر مقتضای عجلت و سرعت خود و ہمراہان بر جناح طایر نشستند
و ہمه جا جریده مراحل بریده ہفتم فروردین ماه بسرحد ملک غنیم پیوستند -
و در آن محال معموره ہرجا از معموری نشان یافتند بنحوی در تخریب آن
کوشیدند که نشان از آن باقی نماند - چنانچه بالفرض ازین پس مخبری صادق
از آبادانئی سابق اخبار نماید و از صدق خبر دہنده یقین باشد نظر بتصدیق
ظاہر عقل قطعاً دلنشین و خاطر نشان گیتی نگردد - و چون موکب اقبال
یازدہم ماه مذکور بپای گهاتئی دودابائی رسیده سردار دوراندیش منعوبه
بین در پائین آن عقبه توقف نموده عقب ہمه را نگاہداشت تا جمیع مردم
از سوار و پیاده و سایر احمال و اثقال و باربردار عملهٔ اردو برفراز گهاتی

۱- در بادشاہنامه نوشته که خان زمان درکنار آب بهیمره رسیده احمال
ثقیلهٔ خود ہمراه بهادر خان گذاشته ہژدہم شوال داخل ملک عادلخان شد -
جلد اول حصه دوم ، صفحه ۱۶۲ -

برآمدند - آنگاه قریب پانصد سوار در پای کتل بازداشت که مگر غنیم
کمئی ایشان را غنیمت شمرده در پیش آمدن جسارت ورزد - درین صورت
خود نیز معاودت نموده همگنانرا تنبیه بلیغ نماید - قضا را اندیشه راست
نشین افتاده صورت درستی بر کرد - یعنی هنوز سردار جلادت آثار نیمه
راه کتل نرسیده که افواج غنیم کوتاه نظر از اصل کار مواضع بیخبر بیکبار
از موضع خود بارگیها برانگیخته و همه جا تا ممکن تاخته و به هیچ چیز
نپرداخته بر سر آن جماعت قلیل ریختند و بدیشان درآمیخته با یکدیگر
درآویختند - درین حال خان زمان معاودت نموده باتفاق آن قوشون
کمین کشاده و کمان کشیده و بارگی تاخته پلارک خونریز برآخته
مخالفان را درمیان گرفتند - و درکمتر فرصتی آن کم فرصتانرا شکست
درست داده جمعی کثیر جریح و قتیل و پس از فرار تا دو کروه شیوهٔ دنبال
گیری آن بداندیشان پیش گرفته مظفر و منصور معاودت نمودند - و قضیهٔ
غریبه در پائین کتل دیگر رو نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم
لئیم با راوستر سال روبرو شده بنابر آنکه در آن سرزمین نشیب و فراز بسیار
بود خان زمان و باقی افواج از حال آگاه نگشتند و آن مرد مردانه باعتماد
عون و صون عالم بالا و اعتضاد زور سرپنجه و نیروی بازو نموده سردار را
آگاه نکرد و با راجپوتان خود حمله آور شده به دار و گیر و زد و خورد
درآمده از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ در سنگ و آهن کرده کوه
شامخ را از پیش برمیدارد از صدمهای سخت آن لشکرگران سنگ باکی نداشته
چون کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده و رفته رفته بر غنیم غلبه نمود
و بتائید آسمانی و اقبال صاحبقرانی از قلبئی زمین دل نه باخته بر قلب
اعدا تاخت - و عاقبت بنا بر نیت درست آن ناراستان را شکست داده
بضرب راستی از جا برداشت - روز دیگر سردار نصرت آثار با موکب منصور
از کتل عبور نموده بعد از هفت کوچ بنواحئی موضع کولاب خود را رسانیده
قلعه که پیوست قصبهٔ مذکور بود مرکز آسا بدایرهٔ احاطه درآورده در یورش
اول باوجود ممانعه و مدافعهٔ متحصنان بمحض تائید قلعه کشائی کشور گیر
آن حضرت که همه جا رفیق اولیای دولت ابد مقرون است حصار بحوزهٔ
استخلاص و حیز تسخیر درآمده قریب پانصد تن از مردم قلعه سر به تیغ

بیدریغ داده زیاده بر ہفصد کس گردن بکمند عدوبند نهادند - و بهادران موکب اقبال بهانجا نزول برکت نمودند - ستوران را آرامش و آسایش دادند - قضا را درین حال جاسوسان خبر رسانید که جمع کثیر از خون گرفتگان این نواحی و حواشی با عیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب التجا بکوہسار نزدیک قصبه برده اند - خان زمان بهادر خان و شاه بیگ خان را با فوجی آزموده کار طلب بر کوہساریان تعیین نمود و آن دلیران آزموده پیکار بی ابا و محابا راه آنجا پیش گرفته خورشید آسا با تیغ کشیده و سپر کشاده رو ببالای کوه نهادند و بمجرد برآمد شمشیر شعله آمیغ از آن اجل رسیدگان دریغ نداشتند و در کمرگاه کوه پشته بسته و خسته و کشته بر روی یکدیگر افگنده پیغولها از آن انباشتند - چنانچه قریب ہزار کس قتیل گشته زیاده از دو ہزار کس اسیر و دستگیر شدند - و مواشی بیشمار که عدد ایشان از چهار ہزار متجاوز بود با اموال و اسباب بسیار فتوح غنیمت گیران گردید -

روز دیگر که از آنجا کوچ کرده ہنگامی که بکنار آب بان گنگا رسیدند ساہو سیاه رو با دو ہزار کس از مردم خود و سپاہی عادلخان که بکومک او ہمراه داده بود از دور سیاہی آشکار ساخت - ولیکن از بیم بهادران ہمچنان دورگرد بوده گردوار گرداگرد عسکر ظفر اثر میگشت - و تا سه روز ہمراہی گزیده چون یارای دستبازی با پردلان تهور شعار نداشت گاہی بحوالی اردو آمده از بان اندازی دل خالی میکردند - چهارم روز که لشکر از آن مقام کوچ کرده افواج منصوره جابجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن بهیر یعنی آغروق بودند به ہیئت اجتماعی خود را نمودار ساخته قریب شش ہزار سوار ازیشان جدا شده بر قوشونهای سید شجاعت خان و بهادر خان که پهلوی ہم قرار گرفته بودند اسپ انداختند - و آن دو پردل جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیشتر آمدند وچون قابوی تاختن اسپ و بر خاک ہلاک انداختن یکه تازان معرکه پرداز شدند بیکبار بارگیها انگیخته بر آن زیاده سران کم فرصت حمله آور گشتند - و در اندک وقت جمع کثیر از آن سوخته اختران را سرگشتهٔ وادیٔ فنا ساختند - و چندین از سادات بارهه

بوقع درجهٔ شهادت سعادت کونین یافتند و خانزمان از آنجا بشهر مرج که
از بلاد نامدار ولایت عادل خان است شتافت ـ دلیران موکب اقبال سر تا سر
آن معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت پی سپر و لکدکوب ساختند ـ
و یغماگران روی زمین خاک آنرا از دست برد بباد نهب و تاراج بردادند ـ
چون سکنهٔ آن مسکن معمور مهاجنان صاحب ثروت بودند که کالای
عدن و معدن و متاع بحر و کان راس المال دکانچه از دکاکین ایشان بود
یغماگران آنقدر اسباب سوداگری از اجناس عقاقیر و ظروف چینی و امثال
آن بدست آوردند که از حمل آن عاجز شده از داشت آن بتنگ آمدند ـ
چنانچه بی تکلف از تصنع شاعری در مدت اقامت سپاهیان ستوران خود را از
قدح های چینی آب می دادند و اکثر فضولان عملهٔ اردو از روی اسراف
و تبذیر چون قدر اجناس نفیسه نمیدانستند بنابر آنکه قادر بر برداشتن آنها
نبودند بجای هیزم عود و صندل میسوختند ـ ازین مقیاس سایر انواع و اجناس
را قیاس می توان کرد که وفور و نفاست آن در چه درجه خواهد بود ـ
و چون خانزمان بر ساحل آب بهیمره منزل گزید فرمان جهانمطاع بدین
مضمون شرف ورود یافت که درینولا از مضمون عرضداشت مکرمت خان
بذروهٔ عرض اعلی رسید که چون عادلخان درین ایام در دبستان ادب
آموزی و خرد اندوزی و مکتب طرز دانی و قاعده شناسی از ادیب الادباء
عالم بالا طریقهٔ روش سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته
بصر بصیرتش از کحل الجواهر توفیق جلا پذیرفته از سر خواهشهای
بیموقع و چشم داشتهای بیجا درگذشته چنانچه تمامی احکام منقاد را بجان
و دل مطیع گشته اطاعت را گردن نهاده فرمان همایون را بر سر و چشم
گذاشته قرار داده که اگر ساهوی سیاه رو رفته سرافگندگی در گردن بندگی
گذارد و قلعه جنیر را با بقیه قلاع بی نظام باولیای دولت روز افزون
سپارد او را لب نانی داده ملازم خود میسازد و اگر از قبول این
معنی روگردان شده گردن کشی کند در قلع و قمع وجود نابود او بیش
از هواخواهان بل پیش ازیشان ساعی و داعی باشد ـ و با این معنی قرار
ارسال پیشکش دم نقد بیست لک روپیه و جنس از نوادر جواهر و مرصع
آلات و نفایس ظرایف و فیلان نامور کوه پیکر داده که درین چند روز با

مکرمت خان روانهٔ آستانهٔ سپهر نشان سازد - بنابرین مراتب آن عمدهٔ بندگان رضا جوی از موقف خلافت مامور است که دست از تخریب ولایت او باز داشته بی توقف روی بدریافت سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور آرد تا در حضرت خلافت از زبان مبارک بعضی مقدمات شنیده و ارشاد یافته بجهت استخلاص قلعه جنیر و تنبیه و تادیب ساهو مقهور باز مرخص گردد - خان بلند مکان در همان روز لوای معاودت را ارتفاع داده متوجه درگاه والا شد -

بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم اردی بهشت چون وقّاص حاجی ایلچیٔ نذر محمد که سابقاً باین سعادت عظمیٰ اختصاص یافته و عنایت عام آنحضرت دربارهٔ او خاص شده بنحوی موجب مزید ارادت و اخلاص او گشته رقبهٔ عقیدت او را وقف ربقهٔ ارادهٔ بندگی ساخته بود که بمجرد معاودت تاب توقف وطن نیاورده از جاذبهٔ کمند بند احسان ترک مسقط راس مانوس و مسکن مالوف نموده با محمد مومن پسرش و حاجی محمد یار اوزبک که سپاهیٔ اطوار پسندیده روزگار دیده است و همچنان خدا قلی نام سپاهی دیگر درین روزها بدرگاه والا رسیده از زمین بوس آستان مقدس سر تفاخر به چرخ اطلس سود - و بمرحمت منصب هزاری هشتصد سوار و عطای خلعت و شمشیر با یراق میناکار و اسپ مزیّن بزین زرین و یک زنجیر فیل کامگاری پذیرفت - و بیست هزار روپیه نقد ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گردید - و پسرش بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه و منصب چهار صدی تارک سربلندی افراخته رخسارهٔ بخت مندی بنور ارجمندی افروخت - و خدا قلی بعاطفت خلعت و پنجهزار روپیه نقد و منصب سه صدی صد سوار سرمایهٔ اعتبار و افتخار سرمد اندوخت -

چون درینولا عادل خان بوسیلهٔ عرضداشت مریدانه استدعای شبیه همایون فر آنحضرت که بعضی از بندگان سعادتمند از مرحمت آن سربلند شده همیشه آن مایه سرافرازیٔ جاوید را بر سر خود جا می دهند و برین سر تن بهم سریٔ خورشید انور در نداده باو سر بسر خرسند نمی شوند از راه تضرع و نیازمندی نموده بود بنابرین حضرت خلافت پناهی از روی کمال

اظهار نوازش ملتمس او را پذیرفته شبیه خجسته را با یک قطعه زمرد گرانمایه و یکدانه مروارید شاهوار بجهت آویزه و عقدی دیگر از لآلی آبدار مرحمت فرمودند - و یک قبضه دهوب مرصع که عبارت از شمشیر است ضمیمهٔ آن عاطفت عمیمه نمودند - و در فرخنده روز همگی را بامان نامه مزین بنقش پنجه که ازین رو روکش سرپنجهٔ مهر جهان افروز شده بود مشتمل بر تفویض آن ولایت بدو مصحوب محمد حسین سلدوز ارسال داشتند - و فرستادگان آن خان خلافت مکان میر ابوالحسن و شیخ دبیر و قاضی ابو سعید را مشمول عواطف بادشاهانه مرخص نمودند - چون این خبر به عادل خان رسید از فرط اهتزاز چند کروه باستقبال برآمده غائبانه لوازم سپاس مراحم بیکرانه از خدیو زمانه در ضمن ادای مراسم معهوده بجا آورده شبیه مبارک را منت آسا بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر آن عرضداشتی بر سبیل شکرانه متضمن اظهار سپاس این مواهب بیقیاس ارسال داشت که در اطراف آن سراسر این غزل عندلیب گلشن شیراز که مطلعش اینست :

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

بطریق کتابه بآب زر مکتوب بود و این معنی طریقه مسلوک اوست که بر سر حواشی جمیع عرایض خود از روی کمال مراتب اظهار عقیدت پیوسته غزل مذکور مینویسد و درین خردنامه نقل این سپاس نامه بجنس منقول افتاد :

عرضداشت عادل شاه

عرضداشت بندهٔ فدوی بر شاهراه ارادت[1] مستقیم محمد عادل ابن محمد ابراهیم ذره وار بموقف عرض استاده‌ای پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلی حضرت خاقان سلیمان مکان خلیفة الرحمان صاحبقران ثانی می رساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه بی مثل و نظیر آن بادشاه بادشاهان و شمشیر و قبضهٔ مرصع

۱- قلمی ’’ عقیدت‘‘ - (و - ق) -

مرحمت حضرت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسول بود با عهدنامهٔ استوار بوساطت و وسیلهٔ معتبر درگاه صاحب قرانی معتمد بارگاه سلیمانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمت خان ، مصرع :

بساعتی که تولاّ کند بدو تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید - و این مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیهٔ ارادت بر دوش را باوج رفعت و سمای عزت رسانید - بازای این مرحمت عظمیٰ شرایط استقبال و تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده - امّا بچه زبان شکرانهٔ این عطیهٔ عظمیٰ نماید و بکدام بیان از عهدهٔ سپاس این موهبت کبریٰ برآید بجز دعای آنحضرت ورد شبانروزی و ذکر محامد وظیفهٔ اوقات خود ساخته لمحه به غفلت نمی گذراند - چون در روز دوم وصول فرمان عالیشان که دو شنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه باشد خان معز الیه رخصت ملازمت سراسر سعادت یافته اند و این مرید از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فیلان که داشت بقدر وسعت ترتیب داده همراه ایشان روانهٔ درگاه والا ساخت بعد از دریافت سعادت استلام عتبهٔ والا شرح حال ارادت مندی و اعتقاد درستی که در خدمت عالی متعالی دارد و برای‌العین مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید - دیگر هرچه شرح حال نماید مکرر است - محمد حسین سلدوز همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شد - آنچه درین مجلس از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهده مشارالیه شده باشد یقین که در عرض آن مقصر نه خواهد بود - سایهٔ چتر معلیٰ بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد -

درین ایام سید خانجهان و شایسته خان که بجهت تاخت ولایت عادلخان تعین شده بنابر حکم اشرف دست از مملکت او باز داشته راهی درگاه گشته بودند بدریافت زمین بوس عتبهٔ سدره مرتبه بادشاهی مفتخر و مباهی شدند - سیوم تیر خان زمان نیز بعد از تقدیم خدمات مرجوعه افواج منصوره را در احمد نگر بازداشته سعادت اندوز ملازمت والا گشت و حسن خدمت او منظور نظر قبول گردیده بعطای خلعت خاصه و گهپوهٔ مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی گرامی شد - و بخطاب بهادری

نامی گردیده سرمایهٔ بلند پائی و شادکامی اندوخت ـ و بهمدرین ایام تقدیم خدمت استخلاص جنیر و استیصال کلئی ساہو نامزد خان والا مکان شده بمدوران مجلس سعادت پذیر رخصت گشت ـ و حکیم خوشحال ولد حکیم ہمام گیلانی مشمول عنایت خلعت و اسپ آمده نامزد بخشی گرئی فوج خانزمان گردید ـ و چون خدمت صوبه داری برہانپور بجہت افزایش مراتب نامداری و عزت خان زمان نامزد او شده بود شکرالله مخلع شده به نیابت پدر به پاسبانئی آن تعین گردید ـ روز دیگر عبداللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحصیل پیشکش عالی از والئی آن ولایت جبین از زمین بوس آستانهٔ خلافت نورانی ساخت ـ و شیخ محمد طاہر ہمشیره زاده شیخ محمد آل خانون که سرخیل قطب‌الملک بود و ہمراه پیشکش فرستاده بود ادای آداب معهوده نموده عریضهٔ او را که ہم اکنون بجہت توضیح مضامین سواد آن منقول خواہد افتاد گذرانید ـ آنگاه مرسولات قطب‌الملک به قیمت چہل لک روپیه از جواہر و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی و عراق با زین و لگام مرصع و صد زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر که دو زنجیر از آن مزین به یراق نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد دفعه دفعه بنظر انور در آورد ـ و ملا عبداللطیف نیز دو لک روپیه از نقد و جنس از جواہر آلات و فیل و امثال اینها از جمله تکلفات قطب‌الملک بر سبیل پیشکش گذرانید ـ

عرضداشت قطب الملک

تعهد نامهٔ مرید موروثی نیک خواه و فدوی بلا اشتباه عبدالله قطب‌الملک آنکه چون بندگان اعالی حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی صاحب قران ثانی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه که ہزاران جان گرامی فدای نام نامی و لقب گرامئی آنحضرت باد از روی کرم و رافت جبلّی این ناحیه را بشرط ذیل نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطناً مقرر باین نیازمند درگاه جہان پناه مرحمت فرمودند ـ این مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد می نماید که ہمواره درین ملک خطبهٔ چہار یار باصفا چنانچه اسم سامئی ہر یک از آن اکابر دین رضوان الله تعالی

علیهم اجمعین صریحانه در آن مذکور میشود مزین بنام نامی و لقب گرامی
بندگان حضرت خاقانی اعلیٰ حضرت ظل سبحانی در جمیع اعیاد لا منقطع
میخوانده باشند - و ہرگز پیرامون روشی که سابق میخوانده اند نگردند -
و پیوسته زر سرخ و سفید را به سکهٔ مبارک که از درگاه عالم پناه کنده
فرستاده اند می زده باشند[۱] و نیز مقرر نمودم که از ابتدا سنه نه جلوس
مبارک مبلغ نه لک ہون را که ہشت لک روپیه میشود - از چهار لک ہون
بابت نظام الملک خود قبول نمودم سال بسال بی عذر و اہمال بسرکار خاصه
شریفه و اصل سازم[۲] - بدینگونه که اگر بادشاہزادهٔ والا گہر نظام بخش
صوبهٔ دکن باشند بخدمت ایشان بفریسم و الا بهر یک از بندہای دولت که
پرداخت صوبهٔ مذکور برای رزین او مفوض باشد برسانم - و ہشت لک روپیه
پیشکش که تا آخر ہون سیاہه است و بالمقطع برین نیازمند درگاه والا مقرر شده
بود باقی مانده نیز با دو لک ہون سال متصل گذشته که نہم جلوس مبارک باشد
بی عذر و اہمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم - و آنچه تفاوت بقیمت
جواہر و فیلان و اسپان وغیره موافق قیمت حضور اشرف نسبت بقیمت
گلکنده از پیشکش حال مشخص شود حاجب این مرید موروثی تعهد
مینماید که بلا عذر واصل خزانهٔ عامره سازد - و در سنوات آینده ہم اگر
جنس از جمله زر پیشکش فرستاده شود ہمین طریقه مسلوک باشد - و بعد
ازین ہمیشه باولیای عظمیٰ از صمیم القلب یک رنگ و موافق و با مخالفان
که اسم بی مسمیٰ بیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تا راستی و
رسوخ این یکرنگ در تعهدات مذکور ظاہر و باہر گردد - و در حضور
فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبداللطیف بر قرآن مجید دست گذاشته
قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند - و اگر خدا
نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت قاہره در انتزاع ملک محقق

۱- در نسخهٔ خطی اینچنین است :

"و نیز مقرر نمودیم که از ابتدای سنه نه جلوس ہمایون مبلغ نه لک
ہون را که از جمله چهار لک ہون بابت نظام الملک خود قبول نمودم
سال بسال بی عذر و اہمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم" (و - ق) -

۲- قلمی ، عبدالملک (و - ق) -

خواہند بود - طریقہ عمدہای دولت کہ صاحب صوبہ دکن باشند آنکہ اگر احیاناً عادلخانیہ بعد از معاودت رایات عالیات بہ مستقر خلافت و مقر سلطنت از کوتہ اندیشی دست تطاول بملک این نیازمند دراز کند ایشان در دفع شر آنہا از من و ملک من مد و معاون باشند - و اگر عادلخانیہ بعنف و تعدی از من مبلغی بگیرند آن مبلغ در پیشکش ہر سالہ کہ ہشت لک روپیہ است[۱] مجرا باشد - این چند کلمہ بر سبیل حجت نوشتہ شد - تحریر بتاریخ شہر ذیحجہ سنہ ہزار و چہل و پنج ہجری -

ارتفاع گرفتن ماہچۂ لوای مہر شعاع موکب والا از افق دولت آباد بسوی قلعہ ماندو بعد ازچہرہ نمائی فتوحات نمایان و شرحی از سوانح دولت ابد پایان

بانی عالم تکوین و ایجاد بنای دولت آباد دنیا را بدانگونہ بر بنای این دو رکن رکین یعنی بخت و تدبیر کہ درحقیقت دو دست رسا اند بل دو بال بلند پرواز دولت اند مبنی ساختہ ہیچیک ازین دو معنی در ہیچ باب از یکدگر مستغنی نیستند چنانچہ بخت و تخت بدون تدبیر صائب ضایع و ناچیز گشتہ ناسودمند و بیکار بماند - و تدبیر تنہا خود بہمہ وجہ بہیچ چیز نیرزندہ برای مصلحت بکار نیاید - لہذا اردشیر بابکان از حکمای ملوک بل از ملوک حکماء کہ کارنامۂ حکمت آمیز نرد صنع اوست و آنرا نمودار چگونگی اوضاع روزگار و تقلب سیاہ سفید لیل و نہار نمودندہ - چنانچہ تختہ را نسخۂ ادیم زمین ساختہ و خانہای ہر طرفی را بر وفق عدد بروج آسمان و مہرہا مطابق شمار ایام و شہور قرار دادہ کعبتین آنرا بہیئت

۱- ''کہ ہشت لک روپیہ است'' قلمی ندارد (و - ق) -

مکعب بر عدد جهات سته محاط شش سطح گردانیده که نقوش ہر دو سطح
مقابل آن بعدد روزہای ہفته بنا بر آنکه مدار کار بر سیر و دور آن است بجای
نیرین مہر و ماہ مقرر نمودنده ـ و در ضمن این لطیفهٔ خرد آئین حکمت بنیاد
که آنرا کوتاہ نظران بازیچهٔ محض انگاشته اند و لعب کودکان انگاشته اند
اشارتی لطیف بعدم استغنای این دو امر شریف از یکدگر نموده چه بدان مثابه
که نقش مراد کاردانئی این فن ذو فنون ہیچ یکی از ہم بی نیاز نیستند ـ
ہمچنین بخت مطلقا از تدبیر غنی نیست و تدبیر بدون بخت اصلا کار آمدنی
نه ـ و برین قیاس چنانچه بازی آن بی ہمدستئی نقش نرد ہمه دست حصل
درباززد ـ و صاحب نقش نادان نقشہای موافق را بی مصرف خرچ کرده
در ہر صورت نقد رایج آنوقت بہمه معنی تلف سازد ـ خداوند بخت
بی عطیهٔ عقل کارگذار آموزگار و خرد معامله دان آزمون کار قطعاً در قطع
و فصل مہمات کاری نه ساخته ابواب معاملات را به ہیچ وجه فیصل نیارد
داد ـ بلکه پیوسته مہمات ساخته و پرداخته عالم را برہم زند و خلل و
شکست بمیان امور درست نشین افگند ـ و صاحب عقل و خردمند بی یاوریٔ
بخت مساعد و مرافقت اقبال موافق به ہیچ نحو توفیق بر آمد ہیچ مقصدی
نیابد ـ بروشی که اگر فی‌المثل توفیقش رفیق و ہدایتش خضر طریق باشد
بی اتصال او بسر منزل مقصود نرسد ـ بلکه اغلب اوقات انگیخته فکرش
برعکس مدعا نتیجه داده مفسدہا بر مراتب آن مترتب گردد ـ للهالحمد
ثم حمد لله که حضرت جہانبانی گیتی ستانی ظل سبحانی را ازین دو گوہر
والا یعنی خرد خدا داد و بخت ازل آورد مادر زاد عالم بالا بدان گونه
شامل نصیب و کامل نصاب آفریده اند که بالا تر از آن بتصور عقل
والا در نیاید ـ بدین معنی چنانچه مشاہده بدان شہادت میدہد و عیان
استغنا از بیان دارد استقامت طریق ملک رانی و فرمانروائی و اصابت
رای صایب که از دلایل حسن تدبیر است و ہم چنین درست نشینئی
تدبیرات مدنی و سیاسیات ملکئی آنحضرت و امن و امان ملک و قہر
اعداء و تصرف اولیاء بر اثبات این دعویٰ بسند است ـ چه ہمگی گردن
کشان و از پا در نشسته را جہا را جہالت فراموش شد و سایر زمینداران

دراز دست بیک کف زمین ساخته بوای زیاده سری از سر بیرون کردند - و از آثار عدوبندی آن حضرت خزینه در خزینه و گنج در گنج بر روی ہم نهاده کوه در کوه زر و دریا دریا گوہر بر روی یکدگر افتاده معمورۀ ممالک محروسه که ده بده برهم بسته و شهر به شهر با یکدگر پیوسته ہمگی مصؤن و محروس و ہمه جا معمور و آبادانست - مجملاً چون درین ایام سعادت فرجام کارہا لله الحمد بر وفق مرام موافقان برآمده جمیع خواہشها بکام ہوا خواہان شد - و بمحض کارگری اقبال بیزوال و کارگذاری تدبیر صائب نافع استخلاص ولایت دکن و استیصال طرفداران آنحدود که مهمی بود بغایت عظیم و یساقی بود بی نهایت شاق مهذا با نهایت مبالغه دو بادشاه گردون کلاه درین مدت مدید کماینبغی صورت نه بست - چنانچه از مبداء ارادۀ فتح تسخیر دکن که تا آکنون قریب پنجاه سال است مکرر تجهیز عساکر قاہره و تعین سرداران کاردان شهامت آثار بآن سرزمین روی نموده خزینها درین راه برباد شد - بزینه و نقد گرانمایه وقت درین باب تلف گشته سرہا در سر این کار رفت - از جمله دو شاہزادۀ والا قدر سلطان دانیال و سلطان مراد در آن بلاد آنجهانی شدند - و با این معنی جز قلعۀ احمد نگر و آسیر و قلیلی از محال دکن و برار بحوزه تسخیر در نیاوردند - درین وقت بمحض توجه جهانکشای آنحضرت و چهره کشائی اقبال و کارگذاری تدبیر این مایه فتوحات نمایان رو نموده و سرتاسر آنولایت بی پایان بقبضۀ تسخیر اولیای دولت روز افزون درآمد - چنانچه در عرض نه ماه اینگونه ملکی عریض که قریب یک کرور روپیه ہر سال حاصل دارد مفتوح شده بممالک محروسه منضم گشت - و باین معنی از پیشکش دنیاداران دکن و زمینداران گوندوانه و دفاین و خزاین ججهار دو کرور روپیه که شش لک و ہفتاد ہزار تومان ایران و ہشت کرور خانی ماوراء النهر می شود بمدخل خزاین عامره داخل شده زیاده از چهل قلعه مستحکم بکشایش گرائید - و اگر پای کارگذاری اقبال بلند درمیان نبودی و سرانگشت عقده کشای تدبیر دستیاری ننمودی ازین دست قلاع که اکثر بر سر کوہسار البرز آثار واقع است چگونه بقبضۀ تسخیر درآمدی - بی تکلف بیشتر این بارہا ازین عالم اند که بادشاہان صاحب شوکت قوی نیرو را باوجود عدد و عدت

موافق و مدد بخت مساعد و فقدان آذوقهٔ درونیان و عدم حمایت و کومک از بیرونیان بکمتر از یکسال استخلاص یکی از آنها دست نمیدهد - چنانچه ثنا سنج دولت تائید اعتصام کلیم جادو کلام از یقین و تعلیم الهام درین رباعی اشاره بعدد حصون و اشکال تسخیر آن نموده : رباعی

شاها بخنت کشور اقبال گرفت
تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیکسال گرفتی که یکش
شاهان نتوانند بچهل سال گرفت

فی‌الواقع جد و جهد و اهتمام و کدّی که آنحضرت درین مهم از حیّز قوه بسرحد فعل آوردند شاید که حد سایر بنی نوع بشر نباشد - چه بندگان حضرت از مبداء نهضت همایون تا منتهای کار که فرجام امور و لله المنت که بکام اولیای دولت روزافزون شد اکثر اوقات که از سرانجام سایر مهام تجهیز جیوش و باقی امور جهانبانی فاضل می آید آنرا صرف تعلیم و ارشاد سرداران نموده دربایست وقت و ناگزیر حال و استقبال بایشان تلقین می فرمودند - و باوجود معانی مذکور درین ضمن بعد از مطالعهٔ عرایض سایر حکام و صوبه‌داران و متصدیان اعمال مرز و بوم این کشور و سالاران هر عسکر فرامین مطاعه را که بمقتضای مصالح دولت اخفاء مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املاء مطالب باهل انشا و صرف نظر ثانوی بمطالعهٔ فرامین گیتی مطیع نمی نمود خود بدستخط مبارک می نوشتند - چنانچه درین مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان بیست سطری و سی سطری بخط اشرف زیور پذیر رقم و تسطیر شده بود - سوای آنچه مضامین آن تلقین دستور اعظم علّامی افضل خان شد و بوساطت رسالت آن وزیر دانا از روی مسوده منشیان نوشته باز بنظر ثانوی آن خدیو زمانه می رسید - و عنوان مناشیر مذکوره از چند سطر بخط مبارک معنون و مزین می گشت آن خود اضعاف مضاعف فرامین مذکور خواهد بود - ملخّص سخن چون درین سرحد امری که باعث توقف موقف اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون که پیشنهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن روی نمود مگر همین قلعه اوسه و اودگیر و جنیر که در تصرف ساهوی مقهور بود آنها را بحسن

تدبیر و ضرب شمشیر خان دوران و خان زمان تفویض نموده بودند معهذا
عادل خان نیز متعهد شد که کومک نموده خواه ناخواه تسلیم اولیای
دولت نماید و سوای این تقبل انواع نیکو خدمتی نموده بیست لک
روپیه بزودی پیشکش فرستاد - هم چنین قطب‌الملک در هیچ ماده استادگی
ننموده دم نقد چهل لک روپیه پیشکش ارسال داشت - درین حال که
اکثر زمین دکن پایمال نعال مراکب مواکب اقبال شده بود و خان
و مان و اهل و عیال متوطنان آنجا باسر و نهب و تخریب از دست رفته
از توقف موکب مسعود رعیت خاطر جمع نگشته فرق متفرقه بمساکن خود
باز گشت نمی نمودند - و بازماندگان در مواطن خویشتن با جمعیت خواطر
بزراعت و عمارت نمی پرداختند اراده فرمودند که در عین برشکال که
تردد درین زمینها خصوص خاندیس و مالوا نهایت تعسر و اشکال داشت
بهر طریق که ممکن باشد بر قلعهٔ ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در
موسم برسات بغایت سرسبز و خورم و خوش و دلکش و پرگل و کم گل
می شود بدولت بسر برند - لاجرم بتاریخ سی و یکم مطابق هفدهم
صفر ختم بالظفر سنه یک هزار و چهل و پنج هجری انتصاب رایات
فتح آیات که ماهچهٔ آن در حقیقت کوکب بخت اولیای دولت آفتاب
طالع است ارتفاع بخت درجات مرادات هواخواهان شد - درین وقت
مکرمت خان از رسالت بیجاپور معاودت نموده به تقبیل عتبهٔ سدره
مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عادل خان مشتمل بر انواع نوادر و اسپان
عراق نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود بعظم جثه و سربلندی و
عدم عربده در صورت و سیرت کمال امتیاز داشتند [پیش نمود[1]] از آنجمله
فیلی بود نامور به امان‌الله در خوشنی منظر و درستی پیکر فرد کامل
نوع خود - آن جانور بختاور در نظر انور جلوه گر گشته خوش آینده
و زیبا آمد که آنرا بسرحلقگی اکثر فیلان خاصه اختصاص داده به
گجراج یعنی راجهٔ فیلان موسوم ساختند - و مکرمت خان از جانب
خود پیشکش نمایان موازی دو لک روپیه از نفایس جواهر و سایر تحف
پیش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل بود نامی از بابت تکلیفات عادلخان -

۱- تصحیح قیاسی (و - ق) -

یکی از آن پنجاه ہزار تقویم یافته داخل فیلان خاصه گشت - از آنجا
که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بنده پروریست حکم فرمودند که ولایت
بیجاپور به عادلخان مسلم داشته اصلا بدان متعرض نشوند - و ولایت
کوکن را که بر ساحل دریای شور طولاً واقع است و سابقاً میانه
اسلاف او و نظام‌الملک بالنصف مشترک بود بالتمام[1] بدو مرحمت فرمودند -
آنگاه حصار پرینده را که از گماشتهٔ نظام‌الملک بدست آویز ترغیب و تطمیع
دو لک ہون بدست آورده بود با سایر توابع و مضافات برو مسلم داشتند -
و امان نامه مشتمل بر تفویض و تسلیم ملک بدو که برقم و انشای علامی
افضل خان بر لوح طلا ثبت شده بود با فیل دل سوبها و ماده فیل و ہژده
تقوز پارچه کار گجرات مصحوب محمد زمان مشرف اصطبل فرستادند -

تفویض یافتن سرتاسر ممالک جنوبی بشاهزادهٔ والا گہر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب بہادر جوان بخت و مرخص شدن آن نامور بخیریت و خوبی و شرح دیگر سوانح دولت ابد پیوند

چون درین ہنگام که اولیای دولت عدوبند کشورکشا حسب‌المرام بر کام
خاطر فیروز شده بودند و اکثر ممالک جنوبی بدست آمده چنانچه سمت
گذارش پذیرفت بخاطر مبارک دوربین آوردند که اگر بدستور معهود
پاسبانی این حدود بامرا و سالاران سپاه تفویض یابد ہرآئینه این زیاده
سران کم فرصت چنانچه دیرینه آئین ایشانست که ہرگاه موکب اقبال
دور دست شتابد فرصت از دست نداده خودرائی که لازمهٔ سرحد پروریست
پیش می گیرند - و بحکم پاس ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت
استیصال ہمگنان ضرور میگردد و فرونشاندن چراغ دودمان دیرینه سال

١- اصل : بالتماس (و - ق)

ایشان خود مرضی خاطر عاطر نیست که درین ضمن به فعل آید ـ بنا بران بمصلحت والئی ولایت و راعئی رعیت این حدود خواهش آن فرمودند که هنوز این معنی صورت نبسته راه صدور این امور بر ایشان مسدود سازند ـ چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد بیکی از شاهزادهای نامدار کامگار جلوهٔ ظهور می نمود ناچار برین عزیمت جازم شدند ـ بنا برآنکه مهین شاهزادهٔ اعظم که نامزد مرتبهٔ عظمیٰ ولایت عهد بانداز پاسبانئی سرحد مرز ملک والاتر بود و شاهزادهٔ اصغر هنوز بپایه جهانبانی نرسیده بود و شاهزاده آفتاب شعاع شه شجاع برای نگاهبانئی قطری دیگر مخصوص و معین ـ لاجرم شاهزادهٔ سعادت یار اقبالمند نیک اختر بلند بخت سلطان اورنگ زیب بهادر کامل نصاب شامل نصیب که از روز ازل این معنی روزیٔ آن سعادت اندوز بود بتفویض ایالت این اصقاع و حکومت این بقاع نامزد گشت ـ و این خلعت والا ببالای والایش راست و درست و چسپان و چست آمد ـ و این کشور پهناور که برآن شاهزادهٔ بلند اختر مسلم شد مشتمل بر بلاد عظیمه است ـ بدین دستور که همگی بر چهار صوبه و شصت و چهار حصن حصین مستقیم است ـ که از آن جمله پنجاه و سه قلعه بر فراز کوهسار منیع اساس یافته و باقی بر هامون ـ و از صوبه چهارگانه دو صوبه بر بالای گهات واقع است ـ یکی از آنجهت که صوبهٔ عظیم تر معتبر تر است در افـواه بدکن اشتهار یافته ـ و آن دو قلعه و شهر حاکم نشین دارد دولت آباد و احمد نگر ـ بالفعل دولت آباد حکام نشین[1] است ـ دوم صوبهٔ تلنگانه که مرکز آن نانديراست و قلعهٔ آن قندهار ـ و از آن دو صوبه که در فرود گهات سمت وقوع دارد یکی خاندیس است که شهر آن موسوم به برهانپور است و قلعه بآسیر نامور ـ و دیگر صوبهٔ برار است که مقر حکام آن شهر ایلچپور است و ملجای نزدیک بدان حصار کاویل که در نهایت حصانت است و بر فراز کوهی مرتفع بنیاد پذیرفته ـ و جمع این ولایت دو ارب دام است که موافق ضابطه دوازده ماهه پنج کرور روپیه حاصل آن باشد ـ مجملاً بادشاه حقایق آگاه ظل الله که در حقیقت احقاق حق و ایصال حقوق مستحق آیت است

۱ـ اصل : نشین حکام ـ

در شان آنحضرت نازل از آسمان در غرّه امرداد از دو منزل دولت آباد آن دری فلک دولت و اقبال و در محیط جاه و جلال را رخصت معاودت بمرکز و مقر خویش دادند - و در باب حسن سلوک و معدلت گستری و مدار و معاش و رفق معاشرت با رعیت و لشکری جواهر نصایح آگهی آمیز نباهت آموز و مواعظ هوش افزای دانش پیرای و پندهای خرد آئین دل پسند که هر یک دری بل درجی از لآلی شاهوار محیط حکمت یونان بود در خزانهٔ حافظهٔ آن خازن مخازن اسرار و رموز آگهی مخزون ساختند و از یکتا گوهرهای دلآویز اندرزهای گران ارز ارجمند بآویزهٔ گوش هوش آن والا گهر پرداختند - آنگاه اهتمام سایر سرداران که به تسخیر بقیهٔ قلاع آن ملک مامور بودند و کارفرمائی دیگر کارگذاران فرمان بردار بعهدهٔ تعهد آن بلند اقبال مقرر داشتند - و بهنگام دستوری آن شاهزادهٔ نامدار را باکرام سروپا و انواع عطا و انعام بدین موجب نوازش بخشیدند - خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ عراق و ترکی و سدهگر نام فیلی کوه پیکر که در میدان پای درشن دارالخلافهٔ کبری از دست آن شاهزادهٔ مؤید در سن پانزده سالگی زخم برچهه بر پیشانی خورده بود ازین رو فرخندگی دیگر پذیرفته با ماده فیلی دیگر و دو لک روپیه نقد - چون خان زمان بهادر را که در خدمت شاهزادهٔ عالمیان بازداشته مقرر فرموده بودند که با سایر کومکیان این صوبه در خدمت شاهزاده بوده اصلا تجاوز از اوامر و نواهئی آن والا گهر تجویز ننماید و تحصیل رضامندیٔ آن بلند اختر را خوشنودیٔ آنحضرت داند - درینولا حسب الامر والا باستخلاص قلعهٔ جنیر و باقی قلاع مامور شده بود بنا بر آن سید خانجهان را در خدمت شاهزادهٔ جهان و جهانیان گذاشتند که تا زمان مراجعت آن رفیع مکان مراسم اطاعت و فرمانبرداری بجا آرد - و خیل اقبال از راه گهات نند پور کوچ بکوچ متوجه مقصد گشته روز چهاردهم ماه نزهت گاه کراره از متنزهات نواحئی برهانپور که خصوصیات آن سبق ذکر پذیرفته مهبط انوار ماهچهٔ لوای انور شد - و درین سر زمین فیض آئین بنابر طغیان رودبار تپتی که از حد عادت تجاوز داشت روزی چند بدولت و اقبال اقامت گزیدند -

و از وقایع این ایام در آمدن سفاهت سرشتی است که نام بایسنغر

بر خویش نهاده بود بمعرض سیاست پاداش روزگار و موقع وصول یاسای مکافات - و تبیین این ابهام آنکه شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال پسری بایسنغر نام داشت که شهریار ناشدنی او را در لاهور سالار سپاه مقهور خود کرده بود چنانچه گذارش پذیرفته - و آن ناخلف بعد از شکست لشکر تفرقه اثر مذکور سر خود گرفته از برگشتگی بخت آوارهٔ وادیٔ سرگشتگی می بود - و در موضع کولاس از اعمال قطب الملک اساس خراب آباد پیکر عنصریش انهدام پذیرگشته مدت روزگارش آنجا سپری شد - درین حال گمنامی بی سرانجام از مالیخولیای سودای زاید و رنگ آمیزیٔ مادهٔ اخلاط فاسد بوادیٔ زیاده سریها افتاده این رنگ خام بر آب زد که نام تیره فرجام بایسنغر بر خویش گذاشته از بیرایه روی طریقه دعوی بیمعنی کرد - شاید که از عالم مزیت فرع بر اصل از پیش کوچهٔ خمول به پیشگاه شهرت آید - غافل از آنکه بایسنغر اصلی چه کرد که آن بد اصل تواند کرد - و آن شاهزاده واقعی را چه مایه وقعی در نظرها و کدام پایه قبول در دلها بود که آن گدازادهٔ جعلی عملی را باشد - بالجمله آن سست رای سخت رو باهنگ فیروزی بر روزی قسمت ناشده خشک و تر و بحر و بر را پی سپر نموده چنانچه مرز و بوم ایران و توران و روم بزیر قدم آن شوم اختر بدمنش درآمده آخر در خطه ته گرفتار شد - تفصیل این اجمال آنکه نخست به بلخ رفته نذر محمد خان والیٔ آنجا در اول بنابر دعوی انتساب آن کذاب بدین دودمان دولت در تعظیم و تکریم درآمده اراده نسبتی نمود - در آخر از بیم آنکه آن مدعی درین دعوی مفتری باشد ایستادگی نمود - و او از توقف خان رنجیده خاطر بایران رفت - شاه صفی چون آن دعوی را لختی دور ازکار میدانست او را نزدیک خود راه نداد بنابر احتمال ابواب اقامت مراسم ضیافت و تعین منزل مفتوح داشت - چون در آنجا رو نیافت از راه مدینهٔ اسلام بغداد بروم شتافته چندی در آنجا بسر برد - عاقبت از گریبان کشی اجل و جاذبهٔ خاک دامنگیر و آبشخور دمی چند زهراب آمیز باین کشور باز گشت نموده بسرزمین ته رسید - دولتخان صوبه دار پی بدان ادبار سرشت برده دستگیرش ساخت و مقید نموده بدرگاه همایون فرستاد و در انجمن حضور حاجی وقاص از جمله حاضران که او را در بلخ دیده بود شناخت - او نیز اظهار معرفت حاجی نمود - چون

بر بندگان حضرت حقیقت از روی تحقیق کمال مرتبه ظهور یافت که این بهان مدعی است بیاسا رسید -

آقا افضل که سابق به فاضل خان مخاطب بود و بسبب بعض امور از پایهٔ عزت و خطاب افتاده بود درین تاریخ بخطاب اعتماد خان و خدمت دیوانیٔ دکن سربلندی یافت - بیست و سوم امرداد ہلال کشتی از پرتو حضور پرنور نیّر اعظم روی زمین قدر بدر منیر یافته روکش انوار مہر انور شد - و رودبار تبتی از مرحمت ورود مسعود سرشار فیض گشته سرمایهٔ جزر و مد به بحر اخضر داد - و سحاب سیراب که اکتساب مادهٔ افاضهٔ جاوید بیک دم نموده بود از فاضل راس الہال بارش ابدی وام دیرینه عمان گذارد - ششم شهریور ساحل رودبار نربدهٔ فیض یاب ورود مسعود لشکر سیلاب اثر گشته روز دیگر فیض عبور سحاب مکرمت و افضال بل محیط عالم جاه و جلال بر آن دریا مبذول شد -

نہم سر زمین آسمان نشان شادی آباد ماندو که از فیض موسم برشکال روپوش جوشن سبزه و گل و از انواع ازہار و سنبل روکش کارگاه مخمل ہفت رنگ تسبیح فرنگ شده بود به برکت قدوم فیض لزوم بہار گلستان ایجاد و سرمایهٔ صد گونه رنگ و بو و ہزار رنگ آب و تاب اندوخت - و از یمن گلگشت گل گلشن آرای عالم وجود آن روضهٔ دلکشا ہمانا یک چمن سرسبز بود که از دولت آباد تا اینجا سر تا سر جاده حکم خیابان آن داشت و عکس نور و ضیا و پرتو نزہت و صفا بر چارباغ چرخ چارم و گل آفتاب انداخت - یازدہم در دولت سرای آن بقعهٔ دلنشین انجمن جشن فرخنده وزن قمریٔ سال چہل و ہفتم از عمر نامعدود آن سرور بآئین معہود آذین و تزئین پذیرفت و خاطر پژمردهٔ ارباب آز و نیاز از دریافت نقد تمنا درکنار و بر استغنا گل گل شگفت - درین روز نشاط افروز مبلغ دو لک روپیه بشاہزاده دارا شکوه و ہشتاد ہزار روپیه بشاہزاده شجاع مرحمت شد - و منصب شاه نواز خان باضافهٔ پانصد سوار و منصب ملا عبداللطیف بافزایش دو صدی پنجاه سوار نہصد و دو صد سوار قرار یافت - و ہمدرین روز انگشتر نگین یاقوت که سالها مخزون خزینه و مکنون درج جواہر سلسلهٔ قطب‌الملک بود کمال ندرت و نفاست نفس‌الامری داشت درینولا حسب‌الاشارهٔ افضل خان ارسال داشته

بود از پرتو نظر انور رشک فرمای انوار یاقوت رمانی کان چرخ اخضر گشت - و آن یکتا جوہر فرد کامل نوع خود بود و دوازده سرخ وزن داشت و مبلغ پنجاه ہزار روپیہ مقوم شد - و در ہمین روز بہ محمد طاہر ایلچئی قطب الملک خلعت و اسپ و دوازده ہزار روپیہ نقد و سایر ہمراہان او خلعت و اسپ و ہشت ہزار روپیہ نقد مرحمت شد - چون عادلخان چندی پیش ازین بمرحمت شبیہ ہمایون و فیل و دیگر عنایات نمایان سرافرازی بی پایان یافتہ بود بنابر ہمچشمیہا قطب‌الملک نیز ارادۂ استدعای این معنی نموده نظر بمراتب رو یافتن از عنایت آنحضرت چشمداشت این سرمایہ مرحمت داشت لاجرم در طی عرضداشت اظہار این توقع نمود - دربنولا کہ بوجہ رزین عہد نامہ نامی بدست خواجہ محمد طاہر نامی ارسال یافت و شبیہ مبارک منضم بعقدی از لآلی شاہوار غلطان با گوہر یکدانہ گرانمایہ برای آویزه پایہ آن و فیل ظفر نشان نام مزین بہ یراق سیمین و ہژده تقوز پارچہ زربفت مصحوب او مرسول داشتند - قضا را خواجہ طاہر در برہانپور باجل طبعی در گذشت - بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجہ محمد زاہد درباب ایصال مرسولات مذکور نامزد گشتہ مرخص شد - قطب‌الملک پس از رسیدن مراسم معہوده از استقبال و آداب تسلیم و زمین بوس بادا رسانیده از روی شکر گذاری سپاس نامہ بر سبیل عرضداشت کہ صورت آن بعینہ درین فرخنده نامہ ادب آموز گذارش می یابد ارسال داشت -

عرضداشت قطب الملک

عرضداشت مخلص الاعتقاد و مرید موروثی قدیم الانقیاد عبداللہ قطب الملک تحفہ دعای کہ کروبیان ملاء اعلی را استقبال آن زیبد و ہدیہ ثنای کہ لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشاند نیاز درگاه آسمانجاه و نثار بارگاه عرش اشتباه اعلی حضرت کیوان رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاه عالم پناه مہر سپہر سلطنت و جہانبانی ماه رخشان آسمان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین الآفاق برہان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق خسرو جمشیدفر نوشیروان دادگر دارای خورشید رای سکندر استعداد ناصب آیات فتح و ظفر رافع اعلام سلطنت ہفت کشور

خدایگان عرصهٔ عالم واسطهٔ امن و امان زمرهٔ بنی آدم شهریار سلیمان اقتدار مسیحا آثار محمد کردار افضل و اکمل خواقین روزگار زاد الله مآثر سلطنت و خلافت و حشمته و اقباله علیٰ صفایح الشهور و السنین بحق محمد سیدالاولین و الآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس خلد برین و بسمع باریافتگان محفل فردوس قرین می رساند که همایون توقیع رفیع منیع و گرامی فرمان جهانمطاع عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذره پروری و مقر عطوفت و مرید نوازی بنام این فدویٔ صادق ارادت شرف نفاذ یافته بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در طی هر سطری از آن مکرمتی اندراج داشت مع لوح مبارک همایون و صفحه مذهب مرحمت مشحون که بلااختلاف انموذج لوح محفوظ خالق بیچون و بمثابهٔ سرنوشت کاینات از وصمت تغیر و تبدل مصؤن و مامون بود شبیه بی شبه و نظیر مبارک که از برکات وصول فیض شمول آن عطیهٔ عظمیٰ و میامن ورود مسعود آن موهبت کبریٰ محن فراق آنی براحت وصال جاودانی تبدیل یافت و نکابت حرمان ملازمت حضور فایض النور بسعادت لقای وافر بالسرور مبدل شد مصحوب عمدة السادات خواجه محمد زاہد ارسال یافته بود

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

کالوحی المنزل من السماء میامن ورود سراسر مسعود تارک مفاخرت و فرق مباہات این مرید موروثی را عرش فرسا گردانید - و عنایت فیل ظفر نشان که بی تکلف تا غایت فیلی باین حسن اندام و خوشخوئی و لطافت ترکیب و تناسب اعضاء و نیکو منظری بنظر این فدوی درنیامده است و یحتمل که این قسم فیلی تا حال به کسی از مریدان مرحمت نه شده باشد مع بعض تبرکات که نمونهٔ حلّهای جنان و رشک نفایس جهان بود فرق عزت را باوج دولت رسانید - از عهدهٔ شکر یک لطف از الطاف گوناگون سالها نمی تواند برآمد و سپاس یک عنایت به عمر نوح و امتداد زمان نمی تواند نمود : بیت

اگر سالها عذر لطف تو خواهم
برون نایم از عهدهٔ آن کماهی

همان به که آنرا بلطفت گذارم
که هم لطفت از خود کند عذر خواهی

فیل گج موتی هر چند جز نامی نداشت بموجب اشارهٔ علیه که در ضمن فرمان بدستخط مبارک که بنام عمدة‌الملک خان دوران شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فدوی درآمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شد - یحتمل که داخل فیلخانه شده باشد - چون خالی فرستادن عرضداشت مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیش در سرکار نمانده درین اثنا پیش بعض از تجار الماس که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ بر آن رجحان داشت و صاحبش مدعی آن بود که کهنه است بهم رسید - اگرچه ظاهر بود که الماس باین وزن هر چند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد تنها فرستاده شود اما بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله خرید نموده جسارت در ادراک آن واقع شد - لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد بود - همیشه ظل ظلیل سلطنت و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد -

از سوانح دربار سپهر مدار و شکار شیربادشاه شیر شکار - صورت این معنی آنکه درینولا سکنهٔ ماندو از بیداد شیری چند که در جنگل نواحی آن بهم رسیده آزار بایشان می رسانیدند دادخواهی بنیاد نهاده معروض داشتند که خیره چشمی و چیره دستی آن ددی چند مردم خوار بجای رسیده که در روز روشن داخل قلعه می شوند و به هر اجل رسیده که در میخورند دیگر از عمر و روزی بر نمی خورد - چنانچه درین چندگاه دویست تن بتصرف سرپنجهٔ آنها بی سر شده باقی مردم از بیم آسیب شان دست از جان شسته اند - حضرت خلافت پناهی اینمعنی را که از عمده مراضی الهی بود از خدا خواسته بیدرنگ آهنگ صید شیران نمودند - و بعد از وصول بشکارگاه در نیم طرفهٔ عین هشت قلاده را بتفنگ خاصه شکار فرمودند - و دو شیر بچه را بهادران شیر افگن که باستظهار التزام رکاب ظفر انتساب تا آنحد شیرک شده اند که اگر مامور گردند فی المثل که شیر چرخ اخضر را از سر شیر بیشهٔ عالم بالا فرود آرند - حسب الامر والا زنده

صید قید خویش نمودند ـ

یازدہم مہر تربیت خان را با جمعی از سپاہیان کارآموزده بر سر زمیندار چیت بور که ہرگز پیش ہیچیک از صوبه داران آنجا سر فرود نیاورده طریقهٔ ناستودهٔ قطع طریق گرفته بود نامزد نموده حکم فرمودند که جزای آن متمرد مفسد چنانچه سزای آنست در کنار روزگار او گذارد ـ دریںولا از عرضداشت خان دوران بہادر بوضوح پیوست که چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجه تسخیر قلاع اوسه و اود گیر شد بنابر التزام طریقهٔ اتمام حجت ہم از راه زبان دانی کاردان فرستاده پیغام داد که این معنی باندک تاملی ظاہر است که حصون مستحکم اگر بمثل چون حصار چرخ چنبرین متین و استوار باشد بی استظہار کومک باحاطهٔ اندک مدت از دست تصرف درونیان بیرون می رود و اکنون مدتیست که نظام‌الملک از میان رفته و سر تا سر ممالک و قلاع او مسخر اولیای دولت شد ـ و عادل خان که بنابر طمع خام درخواه این دو قلعه از درگاه والا داشت بنابر پخته کاریہا و دوربینی ہا دیده از تمنای آنہا فروبست ـ چون از ہیچ راه امید مدد و معاونی نیست که باذوقه و لشکر کومک شما کنند ناچار آخرکار گردن برضای قضا و تن به تسلیم حصار باید داد ـ ہنوز که ببعض وجوه فی الجمله اعتباری و آبروی مانده و امید کامگاری به عنایت بی پایان خدیو روزگار ہست بہتر آنست که درین صورت نیکو ملاحظهٔ اطراف و شقوق نموده از در به اندیشی خویش در آیند ـ و پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام ـ السلام علی من اتبع السلامه[۱] ـ آن کوته نظران باوجود این پیغام لطف آمیز بر سر راه نیامده بنای گردن کشی بر اساس استظہار متانت حصار و تہیهٔ سرانجام آن گذاشته جواب صریح باز داده پرخاش جوئی و تلاش پردازی آغاز نمودند ـ لاجرم سردار شہامت آثار نخستین بپای بارهٔ اوسه شتافته رشید خان انصاری را با تابینان او بدستیاریٔ کومک چندی از بہادران قوی بازو تعین گردانید ـ و از استظہار نوید کارگری تائید دولت جاوید نیرو داده به محاصرهٔ آن حصن حصین بازداشت ـ و خود با سایر دولتخواہان بیدرنگ آہنگ قلعهٔ اودگیر نموده بعد از

۱- من اتبع الصلواة و الاسلام ـ قلمی (و ـ ق) ـ

وصول آن قلعه را بنظر تدقیق اثر حقیقت نگر درآورده تشخیص مداخل و مخارج حصار و تحقیق مواضع قرار دادن ملچار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات قلعه گیری نموده آنگاه شرایط محاصرهٔ حصار بجا آورده اہتمام تمام در نقب زدن و پیچ و خم کوچهٔ سلامت آراستن و برافراشتن جواله و امثال آنها بتقدیم رسانیده توجه در پیشرفت کار گماشت - و بشعلهٔ کشتی آتش کین نقبی بپای برج شرقی که صد ذرع دوره داشت و بتوپها و منجنیقها و سایر آلات آتشبازی آراسته بود رسیده ته آنرا که از خاک تهی و از باروت انباشته بودند فتیله دوانیده بهوا پرانیدند - و چون برج اصل حصار ارک بجای خود بود معهذا بنابر آنکه نبیرهٔ ابراهیم عادلخان را که بعد از قتل درویش محمد پدرش دایهٔ او در این قلعه گریزانیده بود سردار فرجام نگر دوربین دغدغهٔ آن داشت که درین میانه مبادا آسیبی بآن کودک برسد لاجرم آن روز یورش مناسب ندانسته دیده و دانسته به تعویق انداخت - و بنابر آنکه مرمت قلعه بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق دیگر فتوحات می شد صلاح در آن دید که حصار را بی یورش بروش دیگر مفتوح سازد - و ازین جهت دیگر باره بر سر ترغیب و ترهیب در آمده[1] فرستادهٔ سیدی مفتاح قلعه دار را طلبیده نقبها انباشته مهیا را بدو نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیام باوجود خودرائی دلنهادهٔ تسلیم قلعه شده از پیشنهاد پیشینه درگذشته زنهار جویان و امان خواهان خواه نخواه نزد خان دوران بهادر رفته کلید قلعه را تسلیم نمود - چنانچه روز پنجشنبه هفدهم مهر حصار بحوزهٔ تصرف در آمده کام هواخواهان دولت پایدار حسب المرام بر آمد - سیدی مفتاح قلعه دار پسر درویش محمد مذکور را نزد خاندوران بهادر آورده استمالت نامها که مکرر عادلخان بمقام تطمیع و ترغیب درآمده بمبالغه آن خورد سال را ازو طلب نموده بود آورده نمود - بالجمله چون آن حصار متانت آثار که از حصون منیع نامی دکن بود بکشایش گرائید و از کشایش آن طلسم بند حصانت پیوند که بر فراز کوهچه در نهایت صلابت سنگ که فسون

۱- اصل : قلعه درآمده (و - ق) -

تدبیر و فنون اندیشهٔ چاره‌گر از پیش بردن نقب و امثال آن قطعاً درو
کارگر نبود سمت وقوع داشت - و سوای آن خندق پهناور که در روزگاران
بانواع حیل و تدبیر برگرداگرد آن کنده بودند خندق دیگر خدا آفرین
در دل سنگ خارا از چار حد آن آشکار بود که باعث حیرت اہل خبرت
می شد درین صورت بتازگی ظهور تائید آسمانی در نظر کوتاه نظران
مجسم و متصور شد - سردار نصرت آثار در احقاق دولتخواہی سیدی
مفتاح شده خطاب حبشخانی و منصب سه ہزاری ذات و ہزار و پانصد
سوار تجویز نموده بدرگاه نوشت - و التماس خان مذکور درین باب منظور
افتاده جاگیر موافق طلب منصب مذکور از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه
شد - سردار متانت آثار از آنجا متوجه اوسه شده قضا را وقتی رسید که
رشید خان و سایر دولتخواہان کار بر اہل حصار تنگ نموده طرق چاره‌گریٔ
مدافعه و ممانعه مخصوص راه آمد و شد بر ایشان بہمه وجه مسدود ساخته
بودند - لاجرم خان مذکور آن حصار را از سر نو به دایرهٔ احاطهٔ بہادران
تہور شعار که پرکاروار در کار خداوند خود پای از سر ساخته بل سر از پا
نشناخته اند درآورد - و در ہمان گرمی ہمگنانرا دربارهٔ پیش بردن ملچار و
رسانیدن نقبها تا پای بارهٔ بروج سرگرم نموده نیرو داد - ارادت کیشان سخت
کوش جد و جهد را بسرحد کمال رسانیدند و زیاده بر امکان کوشش بکار
برده اصلا پای کم نیاوردند - چون بهوجراج و سایر متحصنان ازین دست
تجلد و جلادت مشاہده نمودند دیدند و دانستند که ازین دستبردها رفته رفته
کار بکجا منجر شود آتش در خرمن طاقت ایشان افتاده دود از نہاد ہمگنان
بر آمد و دیده و دانسته بهوجراج خویشتن را از قلعه داری باز داشته بوساطت
پیغامهای عجز آمیز ابواب استیمان و وعدهٔ تسلیم قلعه بشرط عطای امان
و ارسال زینهار نامه داده نوشته تعهد ظهور عنایات معهوده که در باب سایر
قلعداران بوقوع پیوسته بود دربارهٔ خود نیز درخواست نمود - خان نصرت
نشان بنا بر وجوب عطاء امان بارباب استیمان ناچار مستدعیات او را
مبذول داشته خاطر او را بہمه وجوه جمع ساخت - و او بی توقف از
حصاربند برآمده خان قلعه کشا را ملاقات نمود - و خان راست عهد
درست پیمان تجویز منصب دو ہزاری ذات و ہزار و دویست سوار دربارهٔ

او نموده تجویز نامه را با فتح نامه بدربار سپهر آثار ارسال داشته آنگاه سامان و سرانجام قلعه کاینبغی بجا آورده و قلعه را در عهدهٔ اهتمام خان باز گذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود ـ و چون حقیقت فتح بندهای دولتخواه بموقف عرض اشرف رسید بادشاه حق شناس مغل خان ولد زین خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار کامگار ساخته به نگاهبانئی قلعهٔ اودگیر سر برافراختند ـ و جاگیر بهوج راج نیز از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه نموده خلعت خاص و اسپ نامور بزین زرین و فیل با یراق سیمین با ماده فیل در جلدوی فتح به خان نصرت نشان ارسال داشتند ـ

تربیت خان که حسب‌الامر اعلیٰ به تنبیه زمیندار چیت پور شتافته بود درینولا معاودت نموده آن مقهور را جبراً و قهراً مطیع و منقاد ساخته با خود بدربار سپهر آثار آورد ـ و بهمدرین تاریخ وقاص حاجی را به خطاب شاه قلی خان و عنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپ توپچاق و علم نامور و مستظهر نموده به عاطفت نمایان فیل گران قدر بخشیدند ـ و بافزایش هزاری ذات دویست سوار منصب سابقش که هزاری ذات و هفتصد سوار بود سرمایهٔ کامگاری افزودند ـ و تفویض خدمت فوجداریٔ دامن کوه کانگره از تغیر میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم که از شوریدگئی دماغ انزوا گزیده بود ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گشت ـ

بیست و پنجم ماه مهر ماهچهٔ لوای ماه آثار مهر انور بعد از انقضای موسم برسات بصوب دارالخلافهٔ اکبر آباد ارتفاع یافته مواکب اقبال از راه اوجین و گهاتئی چانده بدان سمت شتافت ـ چون بعد از جلوس مبارک بفیض زیارت مزار فایض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه معین‌الدنیا والدین فایز نشده بودند و عمل نسبت سنّیهٔ اسلاف اشراف ننموده چه آنحضرت والا درجات یعنی جنت مکانی مکرر طواف آن بهشتی روضه ملایک مطاف بجا آورده ـ خصوص بعد از جلوس بی توقف آهنگ زیارت آن حظیرهٔ خطیره نموده از پرتو حضور مرقد انور آن سرور اقتباس انوار میامن و استفاضهٔ انواع برکات کرده ـ و حضرت عرش آشیانی خود بنا بر وفای عهد معهود از مستقر سریر خلافت پیاده بدان خطهٔ پاک طئی مسافت نموده بودند ـ مجملاً بنا بر عدم وصول بدان فرخنده روضه ارم

نشان از جاده مقرر انعطاف عنان نموده آہنگ صوب دارالبرکت اجمیر فرمودند ـ و یازدہم ماه آذر مذکور آن بقعهٔ مبارک مورد عسکر منصور و مضرب خیام و خرگاه اہل اردوی گیتی پوی شد ـ و نزہت آئین باغی که با نشیمن ہای دل نشین و منازل خوش آینده و دلکش سراپا از انواع سنگ مرمر سر بند متانت پیوند تالاب انا ساگر طرح افگنده و اساس نهادهٔ حضرت جنت مکانی است فیض پذیر ورود مسعود آمد ـ و عمارات غسلخانه و جهروکه درشن و انجمن خاص و عام که حسب الامر بانئی مبانئی جهانبانی بنیاد شده میامن نزول ہمایون دریافت[1] ـ از انجا که حق پژوہی و خداجوئی در طبع آن سرور است و بر این سر ہمواره در مقام اعظام و اکرام عارفان خدا آگاه و بزرگ داشت جانب اہل الله و مقربان درگاه الٰہی اند آن شاه سوار عرصهٔ امکان و یکه تاز میدان کون و مکان بروش آبای عظام که مکرر این طریقهٔ انیقه مسلوک ایشان شده پیاده رو براه نهاده از سر تال تا روضهٔ مقدسهٔ آن پیشوای اہل حال شتافتند ـ و ہمه جا جادهٔ راه را از پرتو مقدم انور نمودار شاہراه مجرّه گردانیده خود نیز ازین مایه رعایت ادب انواع فتوحات دریافتند ـ و بعد از ادای آداب زیارت و رسم اقامت مراسم اعطای وظایف مقرره که وظیفه امثال این مقام است مبلغ ده ہزار روپیه بر سایر مجاورین و سکنهٔ آن قدسی مسکن قسمت فرمودند ـ آنگاه بمسجدی رفیع بنیان که حسب وفای نذر سابق اساس یافته چنانچه پیشتر سمت گذارش یافته و درینولا صورت اتمام گرفته فیض توجه مبذول داشتند ـ و لحظهٔ در آن موقف اجابت دعوات بانجاح حاجات و مرادات نیازمندان محتاج پرداخته این دست آویز متین را وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واہب العطیات ساختند ـ چنانکه نماز شام ہم در آن مقام بجا آورده اینهایه دقیقه جلیله را علتّ رفع پایه حسنات عبادت باعلٰی درجات علیین با مزید شغل کتابت کرام الکاتبین گردانیدند ـ بی بدل خان گیلانی تاریخ اتمام آن عالی بنای والا مقام بدین گونه یافته

---

[1] ـ در بادشاہنامه نوشته که عمارت دولتخانهٔ اجمیر بصرف ... لک روپیه مرتب شده ـ حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ ـ

معروضداشت[۱] :   مصرع

قبلهٔ اہل زمان شد مسجد شاه جہان

بیستم ماه راج کنور پسر صاحب تیکهٔ رانا جگت سنگھ که از روی توسّل شاہزادهٔ کامگار نامدار سلطان داراشکوه در انجمن حضور دربار سپہر مدار راه یافته بود بعد از ادای آداب معهوده یک زنجیر فیل کوه پیکر بیراق سیمین با ده راس اسپ بر سبیل پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع سربلند شد و سرمایهٔ ارجمندیش بمرحمت یک عدد مالای مروارید آبدار شاہوار افزود -

از سوانح این احیان ورود نوید فتوحات نمایان است که درینولا به چهره کشائی تائید خدا در فوج خان زمان بہادر رو نموده - باین دستور که چون آن خان رفیع مکان بار دوم از دربار سپہر مدار دستوری یافته بآہنگ استخلاص قلعهٔ جنیر و دیگر حصون و استیصال ساہوی خذلان مآل روانهٔ آن حدود شد و در احمد نگر ببار و بنه خویش که حسب‌الامر اعلیٰ آنجا باز داشته بود ملحق گشت خبر یافت که آن تیره اختر تن بنوکریٔ آن خان عدالت مکان در نداده بنا بر آن عادل خان رندوله[۲] میر شمشیر خود را با گروہی آزموده بتادیب آن زیاده سر تعین نموده که از صلاح و صوابدید دولتخواہان تجویز تجاوز ننموده در ہمه جا ہمراه باشد - لاجرم سردار شہامت شعار یعنی خان زمان از آن مکان بیدرنگ آہنگ سمت دارالخیر جنیر نمود و ہمه راه بر سبیل ایلغار قطع مسافت فرمودند ہمان لحظه که با موکب اقبال بمقصد رسید از آنجا که طریقهٔ سرداری و مقتضای روش کارگذاریست ہم از راه خود را بپای حصار رسانید و در ہمان گرمی بہادران کار طلب را سرگرم کار نموده بر سر کار آورد - دلاوران عدوبند قلعه کشا خصوص بہادر خان و جگت سنگھ نخست گروہی انبوه را از مردم آن مقہور که در اطراف قلعه بر سر پاسبانی بودند بضرب

۱- در بادشاہنامه نوشته که این مسجد بصرف چہل ہزار روپیه سرانجام یافته - حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ -

۲- قلمی ''رندوله'' ندارد (و - ق) -

شمشیر بی جا و بی پا ساخته جمعی کثیر را در عرصهٔ مصاف عرضهٔ
تیغ اتلاف ساختند و بقیة السیف گریزان گشته افتان و خیزان خود را
بدرون قلعه رسانیدند - و چندی از مجاهدان میدان دین سعادت شهادت
اندوخته اکثری از بهادران تهوّر شعار رخساره بتازه روئی زخم برافروختند -
چون سردار نصرت شعار از وفور تجلّد و جلادت خان تهوّر منش بهادرخان
و کشش و کوشش سایر بهادران دستبردهای نمایان دیده خاطر جمع نموده بود
لاجرم قلعه کشائی را باطناً به کارگذاریٔ اقبال و ظاهراً بکار طلبئی بهادر خان
و دیگر اهل وفاق گذاشته خود را با چندی از دولتخواهان بطریق ایلغار
به قصبهٔ پونه که درینولا مفر و مقر ساهوی مقهور بود رسانید و از آنجا
چون ساهو بر آمده بود خان نصرت نشان نیز کوچ در کوچ راهی شد -
وقتی که با فوج لشکر سیلاب اثر بساحل رود گهورندی رسید قضا را رودبار
مذکور از فرط بارش برشکالی چون اعدای دولت لایزال در جوش بغی
طغیان داشت و بطریقی سرشار افتاده بود که سرتاسر اطراف و حوالئی آنرا
سیلاب گرفته به هیچ وجه عبور موکب والا از آن میسر نبود - لهذا خان
مذکور یک ماه توقف نموده بهر نحوی که ممکن بود گذشته در نواحئی نوگانو[1]
نام موضعی منزل گزید - باوجود آنکه بین الفریقین قریب هفده کروه فاصله
بود از عدم سرمایهٔ ثبات قدم ناگزیر راه دارالبوار فراپیش گرفته رفته رفته
به کوکن و دنداراجپوری شتافته عقبات آنرا جابجا ملجای خود ساخت -
خان مذکور بی توقف در عقب آن بدعاقبت که خون بسی مسلمان
ریخته بود و خونش به هفتاد و دو مذهب هدر افتاده سر بدنبال نهاده
خبر یافت که آن سرگشتهٔ تیه غوایت را زمینداران آن حدود در ملک
خود راه و بحمایت خود پناه نداده جواب صریح دادند - چون آن راندهٔ
خلایق و خالق در آنجا جا نیافت معهذا نه راه فرار و نه روی قرار داشت
ناچار بنا بر عدم مفر و مقر با یک جهان نومیدی از کتل گذشته ارادهٔ
قلعهٔ موهولی نمود - خان فیروزمند مطلقاً بر رسیدن اردو و بوصول

۱- در بادشاهنامه اسم این مقام نوه گانو درج است - جلد اول ، حصه
دوم ، صفحه ۲۳۶ -

رسانندگان رسد و آذوقه مقید نشده آهنگ تعاقب او نموده بعد از طی قدری راه آگاهی یافت که آن بد سرشت راهی قلعهٔ مورنجن(گشته) که درمیان کوهسار دشوار گذار و جنگلی متراکم الاشجار که مور را بران روی عبور نیست و باد را در آن گذار نه چه جای لشکر انبوه و جمله احمال و اثقال اردوی عظیم و فیلان کوه شکوه ـ مجملاً خان زمان باعتماد کارگذاریٔ عزیمت راسخ باوجود آنکه آن گم گشته اثر زیاده از دمی چند بقصد آرمیدن ستوران بهر جا که می رسید توقف نمی ورزید قطعاً ازین مراتب فتوری درمیان عزم جزم راه نداده بر سر سرانجام پیشنهاد خاطر پای فشرده مطلقاً بامری از امور مقید نگشته راهی شد ـ چون در عرض راه بفراز پشتهٔ که در پیش راه بود برآمد آنجا سیاهئی مردم تیره درون بنظر درآمد ـ با آنکه جادهٔ معهوده باوجود صفات معدود مشتملبر گل و لای نامحدود بود در عرض کمتر مدتی همگنان عنان تکاور سرعت بعجلت سپرده طی آن نموده بودند ازین راه آکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مردم با سردار رسیده بودند ـ از کمال دلیری و فرط کار طلبی نظر به کثرت اعدای ملک و ملت و قلت اولیای دین و دولت نینداخته از فراز آن پشته سیلاب آسا راه نشیب فراهیش گرفته صرصر وار بادپا برانگیخت ـ و با صولت هزبر و سطوت شیر در آن جنگل و کوهسار ره نورد گشته مرحله گرد شد ـ و بقدرت تمام رو بسوی آن روباه سرشت که مانند کمان همه وقت پشت نموده سینه را سپر تیر روز جنگ هرگز نمی ساخت نهاده حمله آور گشت ـ آن مقهور با آن کثرت جرأت مقابلهٔ موکب نصرت ننموده هزیمت را غنیمت دانست ـ و برخی از اسباب ضروری و اموال قیمتی همراه گرفته راهئی راه فرار گردید ـ و خان زمان از دنبال شتافته درین حال اکثر سپاهیان نیز جلوریز از عقب رسیدند و باتفاق آهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق نموده عنان بشتاب دادند ـ چون آن سرگروه اهل خلاف یک و نیم کروه راه طی نموده از دور علامت خیل سعادت را بنظر درآورد بی استادگی همگی بار و بنه که همراه داشت انداخته از هجوم افواج هراس و هول افتان و خیزان نیم جانی خشک بدر برد ـ و اولیای دولت مطلقاً مقید به غنایم نشده دنبال او را از دست ندادند ـ و در طی تعاقب جمعی کثیر از

سپاهیان او را که اسپان جلد داشتند راهئی دارالبوار ساختند چه جای
لشکر زبون اسپه که ستوران شان زمین گیر شده بود همگی را به بئس‌المصیر
بازگشت دادند ـ چون آن روز عسکر منصور دوازده کروه مسافت
قطع نموده لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار بازمانده ستور بسیار تلف
شده چارپای بیشمار از سردار و اہل اردو سقط شدند ـ چنانچه دو تگاور
سردار جلادت آثار باوجود فروماندگی در طی یکدم ره نورد یلغار مراحل
عدم شدند ـ ازین مقیاس قیاس احوال باقی احاد سپاه می توان نمود ـ
بجملاً بنا بر آنکه جنیبت های سرکار خانی نرسیده بودند آخر کار بر مرکب
سپاهی از تابینان خود سوار گردید ـ و این یکران نیز زیر ران آن سرور
گران قدر پایدار از رفتار فروماند و چون بدین علّت درنگی در تیز آهنگئی
موکب اقبال رو نمود آن ادبار پرورد بر بارگیهای تازه زور سوار شده
مرحله نورد وادیٔ فرار گردید ـ و باین روش از چنگ دلاوران پلنگ افگن
مفت و مسلم نجات یافته خود را ازین مخمصه بیرون افگند ـ و جمیع اسباب
و اموال و احمال آن آوارهٔ کوی سلامت با نقاره و چتری و پالکی بتصرف
درآمده ـ این نصرانست که در طریقه سپاهیان عاریست بغایت عظیم تا قیام
قیامت برو ماند ـ خان فیروز جنگ در زمین که خلاب کمتر بود نزول نموده
شب را گذرانید و از توقف عسکر منصور آن راست رو راه فرار که یکسر
تاخته بود بعد از قطع مسافت شب درمیان خود را بقلعهٔ ماہولی رسانید ـ
و اکثر لشکر شر اندیش خود را خیر باد وداع گفته با دویست تن از خویشان
و نزدیکان خویش و اندک مایه نقدی که با او مانده بود برداشته داخل
حصار گردید ـ خان زمان بمجرد استماع این خبر بیدرنگ آهنگ مقر
او نموده بر سبیل ایلغار شتافت ـ و در یکروز مسافت دوازده کروه راه
ناهنجار دشوار گذار را طی کرده بنزدیکئی مقصد رسید ـ و شرایط محاصره
بجا آورده جابجا مردم قرارداد ـ درین نزدیکی رندوله نیز رسیده و محافظت
دروازهٔ دوم که در سمت روبروی دروازهٔ نخستین سمت وقوع داشت و میانه
ہر دو بنا بر اتفاق کوه و جنگل ہفت کروه مسافت بود بکارگزاری مقرر
شدند ـ و رندوله نیز با مردم عادلخان بمراعات لوازم جد و جهد و تضییق
محاصره پرداختند رفته رفته از اطراف کار بر آن سیاه کار تباه روزگار تنگ

ساختند - چون آن پر نفاق که همواره از زیاده سری خیال برابریٔ دلاوران
لشکر ظفر اثر در دماغ خودسری و پندار راه می داد اکنون که ضرب دست
و تندیٔ شست و نیروی بازو و قوت سرپنجهٔ مجاهدان میدان دین که بتائید
ید قدرت مؤید و بتقویت آنحضرت موفّق و مشیّد اند مشاهده شد ناچار
از در زینهارجوئی درآمده قرع ابواب تملّق و تخضیع نمود - و مکرر پیغامها
بسردار نصرت شعار داد و نامه ها نوشت و در ضمن استیهان استغفار از
زلّات بی پایان خود و استدعای دریافت استعداد بندگی درگاه والا نمود -
خان زمان اجابت مسؤل آن مخذول نموده جواب داد که دیگر آن
نابخرد تیره رای را روی بندگی درگاه آسمان جاه نیست و نجات او بعد
از تسلیم سایر حصون و قلاع در سازش با عادلخان و التزام ملازمت او انحصار
دارد - ناچار آن گسسته امید پس از یاس تمام تحریک سلسلهٔ توسل بمردم
آن در خانه نموده پیوند سررشتهٔ مقاصد خویش را بآنجا اتصال داد -
و محمد امین وکیل مطلق‌العنان عادلخان عهد نامه با نشان پنجهٔ آنخان
عدالت مکان درخواست نمود - و بر طبق استدعای او قاضی محمد سعید
مخذول از قلعه بکمرگاه کهسار شتافته رندوله را آنجا طلبیده باو پیوست - آن
مخذول از قلعه بکمرگاه کهسار شتافته رندوله را آنجا طلبیده باو بنیاد صلح و
صلاح را استحکام داد - و بنای عهد و پیمان بر اساس تسلیم حصون معهوده
باولیای دولت ابد مقرون و رضا بقرارداد سابق عادلخان نهاد - و چون باین
روش مبانئی مصالحت را تمهید و تشیید داد جمعی از اهل اعتماد خود را
با نوشتجات معتبر که در باب تسلیم حصون معهوده به گماشتگان خود نوشته
بود همراه قاضی ابوسعید نزد خان زمان ارسال داشت - و خان والا مکان
بهان زمان پاسداریٔ هر حصاری نامزد کارگذاریٔ یکی از بندهای آزمودهٔ
درگاه والا نموده با قوشونی از سوار و پیاده همراه فرستادگان ساهو بدان
حد فرستاد - چون بمحض اعجاز نمائی اقبال عدوبند کشور گیر حضرت
سلیمان زمان و بذل مساعئی جمیلهٔ هواخواهان و تاثیر عزیمت های راسخهٔ
پسگنان که بهانا افسون دیوبند و اسم طلسم کشاست آن اهرمن سرشت
[illegible] در آن کهسار و جنگل از خود روی و خود رائی مدار کار بر تغلب

نهاده بود و سایر بلاد و عباد آن حدود از جوار او گرفتار قید اضرار بودند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون دیو در شیشهٔ تسخیر و مانند دد بدام گرفت و گیر درآمد ـ و از آن دست حصون مثل قلعه جنیر که از دولت آباد پای کم نمی دارد و همچنین حصار ترنبک و ترنکلواری و هریس و جودهن و جوند و هرسرا و امثال آن بقبضهٔ تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت ـ و دیگر در آن حدود امری و مهمی که باعث توقف باشد نماند ـ لاجرم خان زمان عسکر منصوره را از آن مقام کوچ داده بآهستگی راهی شد و خویش نظام‌الملک[1] را که رندوله از ساهو گرفته بود و خان مذکور از رندوله بدست آورده بصوب دولت آباد شتافت و رندوله و ساهو روانهٔ بیجاپور گردیدند ـ

کیفیت فتوحات تازه که بعد از تسخیر اوسه و اودگیر در فوج خان دوران بهادر رو نمود ـ آنکه چون درینولا خان ارادت کیش اطلاع یافت که قطب‌الملک تنومند فیلی فرخنده منظر گجموتی نام که سرآمد فیلان اوست دارد ـ چنانچه از فرط استحکام علاقهٔ تعلق پیوسته او را نزدیک بحرم خود بسته از بیم آگاهی و کلای بادشاهی هرگز بیرون نمی آرد ـ لاجرم لشکر بآنحدود کشید و بعد از رد و بدل بسیار فیل مذکور بمبلغ بیست و پنجهزار هون بها نموده بر سبیل وجوه نعلبندی گرفته معاودت نمود ـ ازینجا بجانب دیو گده شتافته قلعه کیلچهر و حصار آشته را که توابع برار است بضرب شمشیر و زور تدبیر از دست جمعی تمرد کوش خلاص ساخته بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد ـ و کنک سنگه را نزد کوکیای زمیندار دیو گده ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد و قبول پیشکش خوانده از روی وعده و وعید پیغامهای امید آمیز بیم انگیز فرستاده خود از راه سپاهگری کوچ در کوچ روانه شده چون یک منزل ناگپور رسید فرستاده بی نیل مقصود مراجعت نموده جواب صاف آورد ـ خان مذکور قلعهٔ مزبور را که حصین حصون آن سرزمین است چنانچه پیشتر ساهوی تباه کار را باستظهار متانت این حصار پشت گرمی روداده بود فی‌الحال محاصره نموده جابجا ملچار قرار داد ـ و در عرض پنج روز همگی ملچارها

۱- قلمی : و نظام‌الملک عملی را که رندوله از ساهو گرفته بود (و ـ ق) ـ

از همه طرف پیش رفته بکنار خندق رسید ـ و رومی خان بندهٔ قدیم درگاه
که در سایر فن قلعه گیری ید طولی دارد بنابر صوابدید خان دوران بهادر
پلی چوبین در کمال استواری بر روی خندق که هشت ذراع عرض و دوازده
گز عمق داشت ترتیب داده راه آمده و شد بر دلیران قلعه کشا کشاد ـ
و همگنان بی محابا از آن درگذشته بیکبارگی اطراف چار دیوار باره را
درمیان گرفتند ـ و نقابان چابک دست که درین چند روز کمر جد و جهد
بر پیشرفت کار خود بسته بانصرام پیشنهاد خاطر برخاسته بودند در اندک
مدتی باهتمام رومی خان که پهلوان درویش سرخ نام داشت سه برج را از
خاک و سنگ تهی و بباروت پر کرده در آتش زدن مترصد اشاره نشستند ـ
نخست رومیخان دربارهٔ آتش دادن نقبی که از اهتمام او سمت اتمام یافته
بود اشاره نمود ـ و بهمان لحظه فتیله رسانیده و آن برج عظیم را که
قریب پنجاه تن از آن زیاده سران به فراز آن قرار داشتند با آن خون
گرفتگان اجل رسیده هوا گرفت ـ چنانچه آن اهرمن نژادان آتشی نهاد که
اثری ازیشان پیدا نشد همانا رجوع به مرجع اصلی خویش یعنی کرهٔ نار
نموده در مرکز جبلی خود جای گرفتند ـ آنگاه نقب دوم را که باساس
برجی دیگر کلان تر از آن رسیده باهتمام راجه جی سنگه تعلق پذیر بود
آتش دادند بنابر کمئی باروت بر وفق مدعا نپرید ـ نقب ثالث را که در
عهدهٔ کارگزاری مردم سپهدار خان و کارفرمائی اهتمام آن خان ارادت
سرشت بود آتش دادند و آن برج و چندین ذراع دیوار از بیخ و بنیاد
بر افتاده با خاک برابر شد ـ و زیاده بر صد تن از آن دیوساران چون دودی
که از نهاد آن دد نهادان برآمده بود بسر کرهٔ هوا در آمده رفته رفته از راه
چرخ اثیر به بئس‌المصیر رفتند ـ و چون ازین راه جادهٔ کشاده مطابق خواهش
هوا خواهان کشوده شد در همان گرمی عموم بندهای درگاه خصوص
سپهدار خان و راجه جی سنگه با همراهان بدرون حصار ریختند ـ و در یک
نفس از زبانهٔ تیغ شعله آمیغ آتش فنا در خرمن آن ناکسان زدند ـ و قلعه
بحیز تسخیر درآمده دیو جی قلعدار اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان شد ـ
کوکیا زمیندار دیو گده ازین دست قلعه گیری دیده دانست که اگر زیاده
برین جرأت و دلیری نماید بکمتر فرصتی گرفتار کمند اسیرئ دلاوران

عدوبند میگردد ـ ناچار از در عجز و فروتنی درآمده درخواه زینهار نمود ـ از آنجا که بذل امان نسبت باہل استیمان در مروت شرع واجب و در شرع مروت اوجبست خان علوی نسب ہاشمی حسب که مروت فتوحات را بارث از دودمان ولایت انتہای مخصوص بنعت لافتی و منصوص بنص انما گرفته و آن مشرکان حربی را یکسر بجان امان داده تیغ ذوالفقار نژاد را ازیشان دریغ داشت ـ کوکیا روز دوشنبه ہفتم بہمن در یازده کروہی دیو گده ملاقات خان دوران بہادر و سایر دولتخواہان دریافته یک لک و پنجاه ہزار روپیه نقد و یک صد و ہفتاد زنجیر فیل نر و ماده بر سبیل پیشکش تسلیم نموده تعہد نمود که در مدت سه سال چہار لک دیگر بخزانهٔ عامره رساند و بعد از آن در تقدیم لوازم فرمان برداری اقدام نماید و ہفتاد ہزار روپیه سہانی به سران لشکر گذرانیده رخصت دیو گده شد ـ و خان دوران بہادر بعد از فراغ مہم بیدرنگ معاودت نموده متوجه درگاه عالم پناه شد ـ

بیست و دوم آذرماه ماہچهٔ لوای مہر شعاع موکب جاه و جلال از افق دارالشرافت اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع آن بر سمت دارالخلافهٔ اکبر آباد تافت ـ چہارم دی علامی افضل خان و مکرمت خان دیوان بیوتات را با مجموع عمله و کتاب دفتر و کارخانجات زاید بر قدر ضرورت بجہت رفع کثرت اردو از شاہراه اعظم رخصت دارالخلافه دادند ـ و خود قرین دولت متوجه باری گشته شانزدہم نشیمن ہای کنار تالاب که تازه اساس پذیر شده بود نزول اسعد یافت[۱] ـ و چون فرخنده منازل بر وفق خاطر خواه در کمال نزہت و خوش آیندگی و دلکشی رو داده اشراف بر تالاب سبب مزید نزہت و صفاء نظر و حسن منظر آن شده موجب افزایش سرمایهٔ دل پسندی و نظاره فریبی گشته بود بی نہایت منظور و مرغوب آمده تفرج آن باعث نشاط و انبساط طبع ہمایون گردید ـ بنابر آنکه سرتا سر آن ہمایون بنیاد از الواح سنگ سرخ یاقوت رنگ اساس یافته بود به لعل محل موسوم گشت ـ بیست و سوم کنار تالابی که طرح انداختهٔ روپ

۱ـ در بادشاه نامه رقم شده که منازل کنار تالاب باری در عرض دو سال بصرف یک لک و چہل ہزار روپیه صورت اتمام یافت ـ

خواص است محل ورود مسعود شد - و عمارت آنجا که همگی از سنگ گلگون
بنابر فرمان همایون اساس یافته بود فروغ نزول اشرف پذیرفت - و از آنجا
به فتح پور و از فتح پور بدو کوچ عرصهٔ باغ دهره را که بنورمنزل
موسوم است در حقیقت منزل نور ساختند - بیست و ششم دی ماه مطابق
هفدهم شهر شعبان سنه یکهزار و چهل و پنج کوکبهٔ اقبال شاهجهانی و
نشان شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از باغ نور منزل متوجه
دارالخلافهٔ عظمیٰ گشته خدیو اعظم و ملک الملوک عالم با فر یزدانی و
شکوه ربانی بر فراز فیل کوه پیکر فرخنده منظر بتمکین صاحبقرانی متمکن
شدند - و مهین شاهزادهٔ جوان بخت دارا شکوه بطریق مقرره در عقب حوضهٔ
فیل چون نور دیدهٔ مردم صاحب نظر قرار گرفتند - و از زر پاشئ بحرین
کف مبارک چون نیسان احسان الٰهی زمین را در سیم و زر گرفته نثارچینان
را از آز و آرزو بی نیاز ساختند - و باین روش شایسته داخل دارالخلافه شده
ازین رو سر تا سر اہل آن مصر عزت فرق افتخار بر سپهر اعظم افراخته
رخسارهٔ بخت مندی برافروختند - و بمیامن مقدم فرخنده قلعه را نمونهٔ طور
ساخته اول بارگاه چهل ستون خاص و عام که بتازگی از آذین جشن دو عید
یعنی عید سعید و وزن مبارک شمسی بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول
اسعد اختصاص یافت - آنگاه سر تخت میناکار گوہر نگار که مجمل توصیفش
پیشتر نگارش پذیرفته از برکت پای سریر آرای آن سرور زیور میمنت بل افسر
فرخندگی گرفت - نخستین امری که بشکرانهٔ فتوحات تازه آسمانی و فیوضات بی
اندازهٔ ربانی مقارن این جلوس همایون عز صدور پذیرفت نهی زمین بوس
بود که بعد از منع سجدهٔ تعظیم چنانچه سابقاً مذکور گشت بنابر دلایل
استحسان صوابگویان دولت و دین تجویز یافته بود و درینولا از راه اشتباه
بسجده ممنوع و مرفوع شد - و مقرر کردند که بجای تعظیم مذکور بعد
از سه تسلیم معهوده یک تسلیم دیگر بجا آرند - و دستور اعظم مامور گشت
که بر طبق این معنی فرامین مطاعه بحکام صوبجات قلمی نماید که همگنان در
وقت گرفتن فرمانها و خلاع بدین دستور عمل نمایند و بعد از انجام این مجلس
و فراغ تفرج عمارات غسلخانه و حمام حریم حرم خلافت از خلوت شاه برج
صفوت و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرمودند - روز دیگر چون پرتو حضور

پرنور بر ساحت ہمایون انجمن عام و خاص کہ بانواع زیب و زینت آذین و تزئین یافتہ بودگسترده روی سریر خلافت را روکش محل نیر اعظم ساختند۔ از شاہزادہای والا گہر گرفتہ تا سایر بندہای روشناس ہمگی را بعنایت خلاع پایۂ افتخار و سرمایۂ اعتبار افزودند۔ آنگاه مراتب مناصب بعضی از امرا را باضافۂ مناصب برافراختند۔ از جملہ مرتبۂ معتمد خان باضافۂ پانصدی ذات بپایۂ چہار ہزاری ہزار و دویست سوار رسیده۔ و راجہ بیتہلداس از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار سرافرازی پذیرفت۔ خلیل خان قراول بیگی بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و ہر کدام از باقیخان و سرانداز خان بمنصب ہزاری ہزار سوار سربلندی یافتند۔ بہمن یار ولد آصف خان بتجویز منصب پانصدی دو صد سوار مقرر گشت۔

چون کریمۂ ستوده شیمۂ خان نجابت نشان شاہنواز خان کہ از روز ازل شایان مسند آرائی صدر حرم مکرم شاہزادۂ بلند اختر والا گہر سلطان اورنگ زیب بلند اقبال آمده ازین رو سابقاً بسعادت نامزد نامی شده بود مراسم معہودۂ خواستگاری سمت ظہور یافتہ درینولا کہ بنابر مقتضای وقت ہنگام ارسال ساچق در آمد بتاریخ ہفتم ماه مذکور در اسعد ساعات موازی شصت ہزار روپیہ جواہر گرانبہا و مرصع آلات ثمینہ و مساوی مبلغ مذکور نقد و چہل ہزار روپیہ از انواع اقمشۂ نفیسہ بآئینی کہ سزاوار این دولت جاوید قرین باشد مصحوب میر جملہ و معتمد خان و مکرمت خان و خلیل اللہ خان بمنزل خان مشارٌالیہ مرسول گشت۔

جسونت رای بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و فوجداریٔ آنروی آب اکبر آباد سرافرازی یافت۔ و عبدالکریم بیگ برادر عبدالرحمٰن اتالیق عبدالعزیز سلطان از ماوراءالنہر آمده سعادت ملازمت یافت۔ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر میناکار و منصب ہزار و پانصدی ذات و ہشتصد سوار و انعام بیست ہزار روپیہ اکرام پذیرفت۔ نہم ماه شاہد فرخنده سیمای ہلال شوال بنابر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت ایما باشارت برآورده آنرا از دور انگشت نما ساخت۔ و عموم اولیای دولت نامدار خصوص حاضران دربار گیتی مدار را دربارۂ اقامت مراسم عیش و نشاط و شادی و انبساط تحریک نموده تہنیت و مبارکبادی داد۔ و در آن روز مبارک بادشاه دیندار

اسلام پرور عیدگاه را از پرتو حضور منور ساخته احیای سنت حضرت خیرالانبیا بادای نماز مقرر نمودند -

یازدهم ماه مذکور موافق دوم شوال مزاج مبارک از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گرانی پیرامون کالبد روحانی گشت - اطبای پایه تخت در تقلیل مواد بتصفیه و تلطیف و قلع ماده مفسده بحجامت کوشیدند - و صحت عاجل رو داده نظام عالم و عالمیان دیگر باره بحال معهود عود نموده سایر شاهزادهای کامگار و امرای نامدار بدستوری که در حالت عارضه از روی استشفاء نذور و صدقات بیشمار باہل استحقاق می رسانیدند الحال نیز بنا بر شکرانهٔ حصول شفا بذل انواع خیرات نموده سایر نیازمندان بی سرمایه را بکمال تمنا و نهایت مراتب غنا و استغنا رسانیدند -

آغاز سال دهم جلوس مبارک و ورود مسعود در دارالخلافه اکبر آباد بخیر و خوبی

درین فرخنده هنگام که سرور کشور چارم سپهر در عرض دوازده ماه بر بروج قلعهٔ چرخ مینائی استیلا یافته آهنگ قرارگاه اورنگ عظمت خویش نمود بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دوم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل دارالشرافت مقرر شده از روی کسب شرف و نیک اختری بر پلنگ چارپایهٔ حمل مقر گرفت - نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبری که بکمتر از نه ماه چهل حصن حصین تر از حصن چنبری باکثر ممالک جنوبی تسخیر نموده بخیریت و خوبی معاودت فرموده بودند - از میامن ورود مسعود برکت افزای دارالخلافهٔ کبریٰ شده همدرین ساعت سعادت پیرای فیروزی انتمای از نور حضور انور زینت افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای آن فرخنده بزم رنگین گشتند - و روی سریر میناکار گوهرنگار که بارگاه چهل ستون همایون از لمعان آن معاینه چون دیدهٔ مردم صاحب بصیرت صاحب نظر از نور مردمک نظر بپیرایهٔ زر و زیور گوهر آرایش پذیر گشته در عین زیب و زینت دلپسند و نظر فریب آمده بود از فر جلوس همایون زیور انواع

سعادت شرف پذیرفت - درین حال سایر شاہزادہای والا گہر فرشتہ سیرت
نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایکۂ کرام موافقت
نمودہ بہ تہنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشتہ و آیندہ کہ از عالم
بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمدہ بود کامیابی پرداختند - و بشکرانۂ
حصول صحت مزاج وہاج آن فروزندۂ تخت و فرازندۂ تاج بمراسم ستایش و
نیایش حضرت ایزدی اقامت نمودہ در باب ازدیاد مواد عمر و دولت ابد
بنیاد دست دعا بدرگاہ واہب العطایا برافراختند - و حضرت ظل الٰہی ادای
حق اقسام عواطف نامتناہی و سپاس این مایہ مواہب بی قیاس بافاضۂ داد و
دہش و بخشش و بخشایش نمودہ بنا بر مقتضای مقام در لباس کام بخشی
کامرانیہا بجا آوردند - و نخست پیشکش سرکار نواب تقدس احتجاب ملکۂ
جہانیان بیگم صاحب مشتملبر تخت زرین منبت کار با دیگر نفایس بقیمت
دو لک و پنجاہ ہزار روپیہ از نظر اشرف گذشتہ آنگاہ پیشکش سہ گانہ در
درج سلطنت و دری برج دولت اعنی داراشکوہ و شاہ شجاع و مراد بخش
مشتملبر انواع نوادر و جواہر بحری و کانی و مرصع آلات بمعرض قبول
درآمد - روز دیگر پیشکش علامی افضل خان بقیمت یک لک روپیہ و از میر
جملہ یک لک و شصت ہزار روپیہ و نصف ازین از شایستہ خان و دیگر امرا
کہ تفصیل آن طولی دارد بمحل پذیرش وصول یافت -

روز دیگر سوم فروردی ماہ الٰہی خاندوران بہادر کہ درین یساق
فرخندہ چنانچہ در سیاق احوال سابق گذشتہ مصدر ابواب جانفشانی و افعال
شاق و مظہر انواع دولتخواہی در دفع اہل نفاق شدہ متصدی خدمات عمدہ
و ترددات نمایان آمدہ از دکن متوجہ حضور پرنور شدہ بود سعادت زمینبوس
سدۂ عرش رتبہ دریافتہ دو ہزار مہر و ہزار روپیہ بر سبیل نذر و تصدّق
گذرانید - و بتازگی کمال مراحم عام بادشاہ حقایق آگاہ خدمت گذار در حق آن
سردار حقیقت شعار خاص شدہ مشمول انواع رعایت گشت - و سایر خدمات
پسندیدہ اش کہ از آنجملہ بعد از کسر غنیم و فتح حصون تحصیل ہژدہ
لک روپیہ بود از زمینداران گوندوانہ و امثال ایشان محسن و مستحسن
بندگان حضرت خدیو زمان افتاد - چہ از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون
بلکہ از عہد عرش آشیانی نیز ہیچ سردار کار گزار بیکدفعہ دویست زنجیر فیل

از غنیم نگرفته بود - چون نوبت ملازمت بهمرهان خان مذکور رسید نخست
درویش محمد پسر ابراهیم عادلخان که در قلعه اودگیر بدست آمده بود
بشرف بساط بوس پای تخت سر بلند گردید - و با روزیانهٔ مقرر در قلعه
اکبرآباد مقر یافت - آنگاه سرداران عظام که در فوج آن عظیم‌الشان
حسب‌الامر قضا نشان سعادت تعین پذیرفته بودند مثل راجه جی سنگه و
مبارز خان و مادهو سنگه باده و راؤ امر سنگه و امثال ایشان بترتیب مناصب
از امتیاز دریافت شرف ملازمت اشرف مشرف گشتند - و همدرین روز دو صد
فیل بابت پیشکش کوکیا بنظر انور درآمده ده لک روپیه قیمت فیلان مذکور
مقرر شد - بعد آن فیل گجموتی بابت قطب‌الملک که بانواع ترغیب و
ترهیب ازو گرفته یک لک روپیه را یراق زرین از جانب خود ساخته بود
گذرانید - و آن جانور نیکو منظر تنومند کوه پیکر که در حقیقت اکمل
و اجمل افراد نوع خود بود بغایت منظور نظر مشکل پسند و مختار خاطر
ارجمند آمده ببادشاه پسند موسوم گردید و یک لک روپیه قیمت آن قرار
یافت - و در همین روز برکت اندوز پرتو مراحم سرشار بر ساحت مراعات
احوال خان دوران بهادر وغیره که در راه دولتخواهی از نهایت مرتبه
جانسپاری و سربازی چیزی باقی نگذاشته ازین راه استحقاق و استعداد حق
گذاری اندوخته بودند افگنده جملگی را بهمه جهت سرافراز ساختند - چنانچه
نخست خان نصرت نشان را بخلعت خاص چارقب زردوزی و خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی با زین و لجام زرین و فیل خاصه با ساز
نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل برنواخته از اصل و اضافه بمنصب شش
هزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و پرگنهٔ شجاعت‌پور
از صوبهٔ مالوه که در خالصه شریفه چهار لک و پنجاه هزار روپیه حال
حاصل داشت در وجه طلب منصب آن دولتخواه که ده کرور و هشتاد
لک دام و بیست و هفت لک روپیه حاصل آن میشود تنخواه فرموده
بخطاب نصرت جنگ نیز کامیاب نمودند - آنگاه از راه مزید مراتب مرید
نوازی و فدوی پروری بل بنا بر مقتضای کرم جبلی و جود ذاتی و طبیعی
بر سر عنایت ربانی رفته فرمودند که اگرچه از سایر بندهای بادشاهی در
یورش مساعئی جمیله بظهور رسیده همگی در هیچ باب کوتاهی نکرده اند

لیکن کوشش آن عقیدت کیش از ہمہ بیش بود - چنانچہ در جمیع مراتب
این نوازش بآن فدوی ارادت کیش کہ در جانفشانی و سربازی در ہیچ
جا کوتاہی نورزیدہ منتی نیست بلکہ بضرب شمشیر و زور سعی و تدبیر
این مایہ دولت بی پایان بدست آوردہ و این ہمہ عواطف نمایان کہ در
حق آن سردار جان سپار بظہور آمدہ سزاوار و شایان آن بود - و این پایۂ
والا بمحض استحقاق و شایستگی یافتہ نہ بمجرد تفضیل و افضال - و چون
این مرحمت عمیمہ کہ برداشت آن از ظرف طاقت انسان افزون و ادای
شکرش از سرحد شہوبند امکان بیرونست از شیمۂ کریمۂ آن سرور سرزدہ آن
سعادت سرشت را از اظہار این مایہ خوشنودی و رضامندی کہ ہمانا باعث
خورسندی خالق باشد ممنون بخت فیروز و محسود خلایق ساختند - درین
مقام کہ جای گفتار نبود بلکہ از غایت عجز گفتار زبان شکر گذار در کام
نمی گشت بعد از ادای آداب معہودہ در ضمن کمال مراتب تخشع و نیاز
بر زبان آورد کہ امثال این کمینہ بندگان کہنہ را حد و یارای آن نیست
کہ ہرگاہ بندگان حضرت ظل الہٰی از راہ ذرہ پروری و مرید نوازی دربارہ
محقر خدمتی کہ بمحض کارگذاریٔ اقبال و تائید آنحضرت در پیش
رفتہ باشد باین مایہ مرحمت سرشار فرمایند در برابر آن بمقام شکرگذاری
درآمدہ سپاس گذاریٔ این مایہ الطاف بی پایان بجا آرد مگر لطف حضرت
بادشاہی گاہی چند ازین بیش فراپیش نہادہ تقصیر بی زبانئی این تہی
مشت سرمایۂ شکرگذاری را عذر خواہی نماید - بعد آن راجہ جی سنگھ
را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ توپچاق معزز ساختہ ہزار سوار
بر منصب سابقش کہ پنجہزاری چہار ہزار سوار بود افزودہ پرگنۂ
چانسو کہ ہمسایۂ وطن او بود و یک لک روپیہ حاصل داشت
در طلب اضافہ مرحمت فرمودند - پس از آن مادھو سنگھ بعطای خلعت و
اسپ و چہار صد سوار کہ سہ ہزاری دو ہزار سوار باشد و امر سنگھ ولد
راجہ گج سنگھ بعاطفت خلعت و اسپ و از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری
دو ہزار سوار سرافرازی یافتند - روز دیگر منزل خان آصف صفات از میامن
مقدم سلیمان رشک فرمای گلشن ارم گشتہ بنا بر افزایش سرمایۂ قدر مقدار
آن سپہ سالار با سایر شاہزادہای نامدار و مسند آرایان حریم حرم خلافت

نعمت خاصه بهانجا تناول فرموده بهان روز مراجعت فرمودند - آن خان قاعده دان بنا بر شکرانهٔ قدوم سعادت لزوم بعد از مراعات رسوم پا انداز و نثار و پیشکش نمایان از انواع نوادر و جواهر بقیمت پنج لک روپیه از نظر اشرف گذرانید - درین ایام خیر انجام بهمه جهت بیست لک روپیه پیشکش فراهم آمد -

درینولا از عرضداشت حاجی وقاص مخاطب بشاه قلی خان معروض واقفان موقف خلافت کبری شد آنکه بهوپت پسر سنگرام زمیندار جمون که سابقاً در سلک بندهای درگاه سمت انتظام داشته همواره حسب الحکم کومکئی فوجداران آن نواحی بود بنا بر خودرائی که لازمهٔ خودروی است بخیال خام با متمردان آن حدود زبان یکی داشت - چنانچه هنگام ملاقات فوجداران جمعی خودسر را بجهت دستیاری و همپائی همراه خود می آورد - و در خدمات مرجوعه تهاون ورزیده بنحوی که مرضی خاطر باشد سر نمی کرد - تا آنکه در تاریخ مذکور شاه قلی خان او را طلب داشته آن تمرد کیش با پانصد تن از خویشان و هزار کس دیگر از سوار و پیاده و تفنگچی و نیزه دار و تیر انداز همگی آهن پوش و پولاد سلب فتنه پژوه فساد طلب باین انداز که یکبارگی معامله را بگرد گرداند از مقر خود روانهٔ حضور شد - و چون خان مذکور از کیفیت آمدن او با بسیاری اعوان و انصار استشمام رایحه فساد نمود دانست که سر فتنه گری دارد با آنکه فرصت نیافت که بقیه مردم خود را که به تهانه داریٔ حدود و دیگر خدمات پراگنده ساخته بود حاضر سازد - ناچار جمعی را که در جوار جا داشتند بر سر خود جمع کرده منتظر کارگذاریٔ انظار طالع سعد نشست - آن بد طینت بمجرد رسیدن پیش از آنکه کسی دست برآرد چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده بیدرنگ با همراهان شمشیر کشیده بازو بمقابلهٔ شیران بیشهٔ جنگ کشاد - مجاهدان میدان دین از کثرت اعدا و قلت اولیا نیندیشیده نصرت از تائید آسمانی و اقبال حضرت صاحبقران ثانی خواستند - و بدفع دشمنان [illegible] اعدای ملک و ملت پرداختند -

- در ضلع

کفران را با سایر منتسبان و اقران او که همه هیمهٔ جهنم بودند بدرک اسفل فرستاده کم کسی ماند که در بازگشت او به بئس المصیر تاخیری افتاده باشد - و از اہل غزا و جہاد میر علی اصغر تفرشی بخشی کانگره و چند بختمند دیگر از سرخئ خون شہادت و روسفیدیٔ دریافت این سعادت چهرهٔ سرخروئی برافروختند - چون خبر این فتح مبین که باعث وہن و ضعف کفر و تقویت و نیروی دین شده بود بمسامع علیهٔ بادشاه دیندار اسلام پرور رسیده بنابر عطای جلدوی تقدیم این شایسته خدمت خان مذکور را از مرحمت خلعت و فیل و نقاره مستظہر و گران قدر و بلند آوازه ساختند -

از سوانح حضور پرنور باقیائی نامی برادر فتحائی مصنف که در فن سخنوری طبع روان دارد و در تصنیف و تالیف نغمات بروش موسیقای یونان و فرس بی نہایت ماہر است و تصانیف خود را که بر وفق ریختهٔ طرز امیر خسرو و بنغمهٔ ہوش ربای ہند برآمیخته لہٰذا بغایت مرغوب و مطبوع مسامع و طبایع افتاده چون درینولا قصیدهٔ غرّا در مدح این خدیو سخنور نواز بنظم آورده معروضداشت لاجرم آن حضرت او را به بخشش برنواخته شاہد احسان را در صورت وزن آن موزون بزر که پنجہزار روپیه بر آمد جلوه دادند -

چون این مصر جامع یعنی اکبر آباد که در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت عمارت ثانی و نظیر خود بر روی زمین ندارد. بازارہا و کوچہا بغایت کم عرض و جلوخانه بسیار کم فضا و تنگ ساحت دارد - و از کثرت آمد و شد مردم و افواج تابینان در اوقات ملازمت خصوص در عیدہا و جشن ہا آزار و اضرار بسیار بمردم می رسد - دیگر مسجد جامع که درخور عظمت و فسحت شہر و جمعیت مردم باشد درین شہر بنا نشده لاجرم بخاطر مبارک آوردند که این تنگی و کمی رفع شود - و بر طبق این عزیمت نافع امر ارفع توقیع صدور یافت که مہندسان اصطرلاب نظر در پیش دروازهٔ قلعه میدانی بہیئت مثمن بغدادی که قطرش یکصد و ہفتاد ذراع بادشاہی باشد اساس نہند - چنانچه در ہر ضلعی از دو ضلع طولش چہارده حجره و ایوانی در پیشگاه آن و در ہر ضلعی از اضلاع باقی پنج حجره که مجموع

پنجاه و هشت باشد سوای ایوانها صورت وقوع پذیرد[1] - بنابرین معماران چابک دست همان موضع نخست طرح چوک بوضع مذکور انداخته بیدرنگ در ساعت مختار رنگ ریختند - و چون مسجدی عالی اساس که سابق بر ساحل رودبار جون چنانچه مذکور گشت طرح انداخته بنای آنرا از زمین برآورده بودند و بنابر فرط اهتمام بعمارت روضهٔ منوره اتمام آن موقوف مانده بود معهذا از وسط معمورهٔ شهر لختی دوری داشت لهذا بخاطر مبارک آوردند که در یک طرف چوک مسجد جامع بنا فرمایند - درین حال نواب قدسی القاب شاهزادهٔ فرشته سیرت جوزل طینت صاحبهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب که پیوسته در پی افاضهٔ خیرات و مبرّات بوده همگی نیت بر بنای ابنیهٔ خیر و بقاع برّ مصروف دارند از حضرت خلافت درخواه تفویض احداث این پرستش گاه ایزدی نمودند - بنابر کمال عنایتی که خدیو اعظم نسبت بدان ملکهٔ عظمیٰ دارند ناچار توقع مذکور را مبذول داشته بنای آنرا به متصدیان سرکار شریفهٔ آن مهین بانوی کبریٰ باز گذاشتند - و آن کار گزاران دیانت شعار از روی تدین نهایت اهتمام درین باب مصروف داشته نخست از جمله اراضی آن بقعهٔ ارضی که بخالصه متعلق نبود مالکانرا بر وفق حصول مراضی همگنان بطیب قلب راضی نمودند - چنانچه برخی را ده پانزده نرخ وقت افزوده تسلّی بخشیدند - و باقی را که خواهش قیمت نداشتند منزل بهتر و با نزهت تر در عوض داداه خرسند ساختند - آنگاه بساعتی سعد رنگ بنای خیر مذکور که بدین دستور از نخست اساس آن بر تقویٰ و برّ نهاده شده برین نمط ریختند - طول یکصد و سی ذراع بادشاهی و عرض صدر فضای صحن هشتاد ذراع مشتملبر سه گنبد عالی در سمت قبله و پنجاه ایوان در اضلاع باقی - امید که تا بنای دار دنیا پایدار و ثابت بوده ثواب این ابنیهٔ خیر بروزگار آن صاحبهٔ زمان واصل و عاید باد - و چون رفع تنگی کوی و بازار که علّت تخریب خانهٔ چندین هزار بندهٔ خدا می شد مستلزم تصدیع مردم بود لاجرم نظر بر صلاح حال رعیت ازین امر اغماض عین روی داد -

---

۱- در بادشاهنامه نوشته که در ضلع طویل چهارده حجره و در ضلع قصیر پنج حجره طرح افگندند -

و بیست و نهم ماه که دانشوران و سخن سنجان پای تخت همایون بخت
در انجمن حضور سراسر نور بر طبق دستور معهود سعادت بار دریافته شرف
قرار داشتند و از هر جا سخن سر شده از هر در گفت و گو درمیان بود
اتفاقاً بتقریب ذکر روش سلوک یکی از متصدیان شغل دیوانی صوبجات
مذکور شد که آن دشوار معامله بغایت عرصهٔ کار بر مردم تنگ کرده و
مهمات سخت گرفته - آنحضرت فرمودند که این معنی موافق آئین کارگزاری
نیست چه سخت گرفتن کارها و تنگ کردن ساحت امور باعث آن می شود
که سستی و فتور در اساس پیشرفت کارها افتد و عرصهٔ ملک بر فتنه و فتنه
گران فراخ گردد - چنانچه در عهد ولایت حضرت امیرالمومنین علی کرم الله
وجه باوجود آنکه آنحضرت خلیفهٔ محق و امام مطلق بوده بر وفق قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و اصحابه کارفرمای بر حق و باحق بودند اصلا
کار موافق مدعای آنحضرت پیش نرفت - چه آنحضرت در هیچ امری از امور
دنیا و دین دقیقه واری تجویز مساہله نفرموده یک لمحه مسامحه روا نمی
داشتند - و اہل دنیا که نقطه مقابل دین و طرف آخرت بل فی نفسها باطل
مطلق است طالبان حق نیستند و این معنی در مذاق ایشان تلخ و ناگوار
بوده برداشت آن شاق و دشوار می آمد - لاجرم حق صرف را بر نیافته به
پیرایه باطل محض شتافتند و تحریک سلسلهٔ فساد نموده فتنها برانگیختند -
درین حال سلالهٔ سلسلهٔ علیهٔ علویه و وارث ولایت حقهٔ مرتضویه
اسوهٔ اہل حال و قال قدوهٔ ارباب عز و اقبال میران سید جلال که جمال
حسب و نسب را بجمال کمال فضل و افضال مزین دارد معروض داشت
که آنحضرت خود نیز این معنی را صورت بیان داده اند که دار دنیا بدو پا
قایم است یکی حق و دیگری باطل - من خواستم که آن دار را که قیامش
بمدارا وقوع دارد تنها بپای حق ایستاده دارم اصلا معامله قوام نپذیرفت -
حضرت بادشاه حقائق آگاه که طبع اقدس دقیقه رس آنحضرت بکارفرمائی جدت
ناخن دریافت از هیچ نکته بی تفتیش نمی گذرد فرمودند که درین مقام
جای ایستادگی خرد است - ازین کلام فیض نظام چنان لازم می آید که
از وقت آنحضرت گرفته تا بمبداء فطرت ابوالبشر علیه السلام احیاناً پای
باطل نیز درمیان بوده باشد و حاشا که آنحضرت را از آن کلام این معنی

منظور بود - درین وقت چندی از فیض یابان حضور پرنور آنرا بتاویلات دور و دراز ظاهر نمودند چنانچه هیچ کدام دلنشین و خاطر نشان نیامد - و در آخر کار خود فرمودند که این کلام را برین وجه تاویل باید نمود که در عهد برکت آئین حضرت خاتم النبیین مدار برحق محض بوده پیش رفتن امور در آنحال بنا بر آن بوده که بمیامن وجود مسعود آن مؤید آسمانی اهل آنزمان راستی و درستی و حق پژوهی و حقیقت طلبی دیگر داشتند - و دلهای همگنان در آن محل باوجود صفوت جبلی و صفای فطری از پرتو صیقل مواعظ و نصائح آنحضرت جلا و صفای کلی پذیرفته خلاف حق و صدق بر آن قرار نمی گرفت بلکه بطلان و ناصواب در آن راه نمی یافت - لهذا تنسیق امور بر وفق نفس الامر میسر می شد و حق مطلق کما ینبغی از پیش می رفت - و برین قیاس در زمان حضرت خلفای راشدین که بمقتضای قرب عهد رسالت معاینه مانند ساعت بعد از غروب آفتاب که بتاثیر پرتو آن دمی چند اثر فروغ باقیست و رفته رفته بظلمت می گراید بواطن اهل آنزمان نیز هنوز از یمن تاثیر نیر اعظم اوج نبوت نورانی بوده زنگ غفلت برآن دست نیافته بود - وچون بتدریج احوال زمانیان دگرگون شده یکبارگی بعد مطلق از عهد آنحضرت در مابین اتفاق افتاد و زنگار ظلمت بر قلوب ابنای روزگار استیلا گرفت چنانچه کار بجای رسیده که ظلم پیشگان ظلمت سرشت اطفای نور وجود خلیفهٔ بر حق اعنی حضرت ذوالنورین نمودند - در خلال این حال خلل درمیان استقامت حق و حقیقت راه یافته اقامت دنیا بر پای حق دست نداد و ازین رو حضرت امیر را این معنی که مطلوب آنحضرت افتاده بود میسر نه شد و قرار داد خاطر آن سرور حق پرور صورت نه بست - چون این توجیه وجیه بسبب تدقیق آن حضرت رو نمود همگنان از برکت غور و خوض آن خسرو عقیدت اندیش دقیقه یاب بکنه این دقیقه رسیدند و باتفاق کلمه اقرار نمودند که این کلام را بهتر ازین تاویلی نمی توان کرد -

وقایع اردی بهشت - چون مقتضای خاطر عاطر بندگان حضرت خلافت مکان آن بود که کارخیر شاه داماد تازه عروس نوجوانی و جوان بختی اعنی بادشاهزادهٔ اقبال نصاب دولت نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر در حضور اشرف وقوع یافته طوی دامادئی آن بلند اختر ازین رو سرمایهٔ مزید

شادی و مبارکبادی اندوزد - بنا بر آن والا نژاد که حسب الامر اعلیٰ از
دولت آباد متوجه دارالخلافهٔ کبریٰ شده بودند در اسعد ساعات این روز
برکت افروز نزدیک بمقصد رسیدند - و در باغ نورمنزل که همیشه هنگام
قدوم اسعد منزل نور می شود منزل فرخنده گزیدند - درین وقت بندگان
حضرت از روی اظهار کمال مرتبه مرحمت و اشفاق بل بتحریک نهایت
مراتب خواهش و اشتیاق آغاز انبساط و اهتزاز نموده شوق نامه رقم فرمودند -
و این رباعیٔ کلیم را بخط اشرف ارسال داشتند - رباعی

با مژده اگر ز در درآئی چه شود
یا تاخته پیش از خبر آئی چه شود
زود آمدنت نظر بشوقم دیر است
از زود اگر زود تر آئی چه شود

و چون آن برگزیدهٔ ایزدی در لباس این مایه مرحمت بیقیاس باصدار
نامه مباهات ابدی شاهزادهٔ اقبالمند را نواخته آن سعادت پیوند را برین سر
ممنون بخت جاوید ساختند - آن ارادت منش ادب اندیش نخست سپاس عواطف
بیکرانهٔ خدیو زمانه حسب‌الامکان بدعای دوام دولت و مزید عمر جاوید
آنحضرت ادا نموده آنگاه تسلیمات و سجدات غائبانه چنانچه حق مقام بود
بجا آوردند - و بندگان حضرت نظر بافزایش درجهٔ احترام و برداشت آن منظور
انظار عنایت حضرت پروردگار مقرر فرمودند که شاهزادهٔ جوان بخت فرخنده
فر سلطان مراد بخش بلند اختر آن شاهزادهٔ والا گهر بلند اقبال را استقبال
نماید و یمین‌الدوله و امین الملت آصف خان سپه سالار و خان نصرت شعار
خان دوران بهادر نصرت جنگ و علامی افضل خان دیوان کل و خان علوی
نسب سید خان جهان و شایسته خان و جعفر خان و میر جمله بخشی و
موسوی خان صدرالصدور و دیگر امرای عظام و سایر ارباب مناصب والا
در رکاب برکت نصاب شاهزادهٔ عالمیان بپذیره شتافته خود را پذیرای سعادت
اطاعت امر عالی و شرف استقبال کوکبهٔ جاه و جلال آن درخشنده کوکب
برج عظمت و جلال نموده همراه موکب سعادت بدربار سپهر مدار پیوستند -
و دوپهر یک گهری از روز مذکور گذشته استلام رکن و مقام کعبهٔ امانی و
آمال بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر و موازی مبلغ مذکور

بطریق نثار گذرانیدند - و بعد از ادای مناسک مقرره و مراسم معهوده بندگان حضرت بتحریض عاطفت بی پایان آغوش شوق کشاده آن سرمایهٔ آرام خاطر و اطمینان قلب را که شایان انواع عنایت نمایان بود در کنار رافت کشیدند - و مدتی مدید آن نوگل گلبن امید را همچنان در بر نگاهداشته در عین مواصلت بهانا ذخیرهٔ ایام مهاجرت دوری ضروری برمیداشتند - و بعد از اظهار اقسام تفقد و دلجوئی آن سزاوار انواع عواطف عمیمه را در لباس عنایت خلعت خاص که فرد کامل مرحمت است بسرافرازی اختصاص بخشیدند - و در همین انجمن والا نظام الملک که خان زمان او را از ساهو گرفته بخدمت شاهزادهٔ عالمیان آورده بود سعادت ملازمت اشرف دریافت - و بسپد خانجهان حواله شد که او را در قلعه گوالیار با دو نظام‌الملک دیگر که یکی در عهد اکبر بادشاه از قلعهٔ احمد نگر و دیگری هنگام فتح دولت آباد بدست آمده بود یک جا نگاهدارد -

روز دیگر که انجمن جشن وزن شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بزیب و زینت نظر فریب کمال آراستگی داشت مبلغ ده لک روپیه بجهت سامان طوی دامادی آن شاهزادهٔ جوان بخت مرحمت شد - و چون سابق در سرانجام لوازم جشن عقد و زفاف بادشاهزادهٔ معظم و شاهزادهٔ اوسط و اکرم نواب قدسی القاب بیگم صاحب متصدی و متکفل سامان هر دو طوی عظیم شده بودند درین مرتبه بندگان حضرت تجویز این معنی نفرموده مقرر ساختند که متصدیان سرکار شاهزادهٔ عالم و عالمیان خود سرانجام دربایست وقت نمایند -

بیست و چهارم ماه از واقعات منهیان ممالک جنوبی بوضوح پیوست که خان زمان بهادر از دولت آباد بنا بر طغیان امراض مختلفهٔ دیرین طبل رحیل کوفته بجوار سرمنزل رحمت ایزد تعالی ارتحال نمود - بندگان حضرت از روی کمال قدردانی و حقداری بر فوت آن عقیدت کیش ارادت اندیش که از سایر خانه زادان در دلیری و سپاهگری و کار طلبی و معامله فهمی بهمه وجوه بیش و از همه جهت در پیش بود متاسف شدند -

از سوانح این ایام فتح ولایت اوجینیه[1] است و بقتل رسیدن پرتاب

۱- از ولایت اوجینیه این جا آن محال صوبهٔ بهار مراد است که زیر حکومت راجه بهوجپور بود -

زمیندار آن سر زمین - و کیفیت این معنئی مبهم آنکه چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با تابینان خود بر سر او لشکر کشید باقر خان نجم ثانی از صوبهٔ اله آباد حسب الامر اعلی بخان فیروز جنگ پیوست - و فدائی خان از گورکهپور که جاگیر اوست بحکم کار طلبی طلبگار پیشرفت معاملهٔ ولی نعمت حقیقی آمده بی حکم داخل لشکر آن خان عظمت مکان شد - و آن بر سه سردار کارگزار بهمپائی یکدیگر بسمت بهوجپور که حاکم نشین آنحدود است متوجه شدند - و نخست قلعهٔ قصبه را که نهایت مرتبه حصانت داشت و پرتاب مقهور آنجا تحصّن گزیده بود از روی کمال استقلال بحیطهٔ محاصره درآوردند - و سرانجام قلعه کشائی چنانچه حق مقام بود نموده کار بر آن باطل ستیزان تنگ گرفتند - باوجود این معنی بنابر استحکام و استواری حصار و آراستگئی آن بجمیع اسباب قلعداری و بسیاریٔ آذوقه و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و وفور مردان کار و فرط کشش و کوشش که از طرفین داد مردی و مردانگی میدادند و از ستیز و آویز یکدیگر کام خاطر می گرفتند درین عرض آن قلعه بگرفتن نگرائیده طول مدت بشش ماه کشید - کوتاهی سخن در آخر الامر از عدوبندی و قلعه کشائی اقبال و مساعئی جمیلهٔ دولت خواهان آن حصن حصین بحوزهٔ تسخیر درآمده گروهی انبوه کشته گشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - و پرتاب اوجینیه مقهور و مغلوب و منکوب از بیم اولیای دولت قاهره با عیال و اطفال خود را بحصار قدیم بهوجپور رسانیده آنجا متحصن گردید - و خان فیروز جنگ با سایر سرداران بنابر مقتضای وقت که از آنجمله فتح حصاربندهای قلوب غنیم بود بهجوم افواج رعب و هراس و کسر سطوت و صولت اهل خلاف شده بشدت و حدت بیقیاس ارباب وفاق بعد از استخلاص حصن مذکور نخست دست از عدو بندی بازداشته بکشور کشائی و قلعه گیری درآمد - و ده حصن منیع حصین از آن سر زمین که هیچ یک پای کمی در حصانت از بهوجپور نداشت بضرب شمشیر و زور تدبیر فرا دست آورده بسی زیاده سران را از پای درآورده بر خاک هلاک افگند - خصوص در تسخیر قلعهٔ ترنبک یعنی سه برج که بعد از قلاع مذکور مستخلص گشت جمعی انبوه را پی سپر ساخت - و زبردست خان و صوفی بهادر حسب الامر سردار بفتح قلعهٔ کالا پور شتافته بعد از محاصرهٔ

یک ماه آنرا به کشش و کوشش تمام مسخر گردانیدند - و از آنجا سرداران باتفاق یکدیگر مظفر و منصور رو بدفع آن مقهور نهاده حصار بهوجپور را از سر غلبه و استیلای تمام درمیان گرفتند - و در سدّ مداخل و مخارج و تضییق اطراف محاصره کوشیده آنچه در قوت و امکان سعی بود بفعل آوردند - و درونیان نیز در مقام مدافعه و ممانعه شده ثبات قدمی که نظر بحال ایشان از سرحد احتمال عقلی بیرون بود بکار بردند - چنانچه مدتی بهادران عسکر منصور را بآن مایه کشش و کوشش نگاهداشته خیره چشمی و چیره دستی از اندازه گذرانیدند - عاقبت دلیران تهوّر شعار بقصد یورش سورن انداخته راه حصار برداشتند و رفته رفته خود را بدروازه رسانیده در قلع بنیاد و قمع اصل آن بدنهاد همت بر وجه اتم گماشتند - و پرتاب زمیندار مخذول بنابر فرط بیباکی با بیباکان اوجینیه از عقب فیل جنگی که باو مانده و بسیار سخت رو و سرشخ بود خود را تا دروازه رسانیده دمی چند تاب صدمهٔ بهادران آورد - و با جمعی از خیل سعادت که تهور ورزیده بدرون ریخته بودند درآویخته بعد از اندک زد و خوردی شکست خورده از میان بدر زد - و بعمارتی که تازه درون آن حصار ساخته بود پناه برده حصاری شد - و دو زنجیر فیل نر و ماده و نقاره و نفیر که همراه داشت بدست بهادران افتاد - در آن دار و گیر که در درون قلعه رو نمود دو پسر زبردست خان مظفر بیگ و فریدون بیگ بعد از نمایش دست برد بالا دست جان از بحر فنا بیرون نیاورده گوی سعادت شهادت بدر بردند و سرمایهٔ سرخروئی و نیکو سرانجامی خود و رو سفیدی و بهبودی حال و مآل پدر آماده ساختند - و چندین مرد مردانه نیز گلگونهٔ خون جراحت نمایان بر رخساره کشیدند - و هوا خواهان اطراف آن خانهٔ استوار را که جای التجای پرتاب بود محاصره نموده درونیان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و از یک پهر روز دوشنبه پانزدهم اردی بهشت تا صبح روز شانزدهم از طرفین میان مردان کاری هنگامهٔ مجادله و مقاتله گرم بازاری داشت - و در عین این گرمی آن خیره سرکوتاه نظرکه بنابر امید سود سودای فاسد خسران دنیا و آخرت اندوخته بود بحملهای پی در پی ارادهٔ دوراز کار نمود که درمیانه راه فرار کشوده خود را بکناری کشد - ولیکن از سخت کوشی و تنگ گیریٔ دلیران قرار داد خاطر ناقص صورت نمی بست - و هر بار تن بعار فرار

داده چون اختر راجع بمقر نحوست خویش بازگشت می نمود و چندی
از همراہان را بکشتن سپرده خود جان بدر می برد - و در آخرکار که عرصه
بسیار تنگ شد نیت جوہرنمائی جمعیت یعنی قتل عیال و اطفال که
راجپوتان آنرا جوہر خوانند چنانچه مکرر گذشته در خاطر شکسته بست -
و چون باین اراده قرار کشته شدن بخود داده نخست بر سر جوہر نمودن
آمد براہنمائی صواب گویان لختی از نخوت واستکبار فرود آمده راه فروتنی
و انکسار گرفت - و کس نزد خان فیروز جنگ فرستاده زینهاد جوی شد -
ولیکن از زور آزمائی قلق و اضطراب تا رسیدن جواب تاب صدمات متواتر
بهادران نیاورده سیماب وار آہنگ فرار نمود - و از کوتاه نظری عریان شده
خواست که درین لباس با زن خود بیرون رود - اتفاقاً خواجه سرای که در
ملچار سمت مفر او مقر داشت آن عاری لباس ننگ و عار را که خلع خلعت
حمیت و غیرت از خود نموده می خواست که با یکجهان خواری و
بی اعتباری با ناموس خود فراری شود زنده با زنش بدست آورده نزد خان
فیروز جنگ برد - و آن منزل نیز در قبضهٔ تصرف آمده اکثر اموال او
بچنگ سپاہیان افتاده او با زن زندانی گشته سایر پیروانش پیشتر بطبقهٔ زیرین
سقر روانه شدند و محبوس مطمورهٔ درکات بئس‌المصیر گردیده آنجا مقر
جاوید گرفتند - و آن حدود از شر وجود ناپاکان بیباک پاک شده رعایای
اطراف و مترددین طرق از دست تغلب و راہزنئی ایشان رستند - و چون
خبر این فتح مبین در تاریخ مذکور بمسامع علیهٔ ایستادہای پایهٔ سریر اعلی
رسید بی توقف امر اعلی بقتل آن خود سر صدور یافت - و زن و مالش
در جلدوی این شایسته خدمت نمایان بخان فیروز جنگ مرحمت شد -
و آن سردار مروت شعار اکثر آن اموال را از سپاہیان بازیافت ننموده
پشیزی از ہیچکس نگرفت و زنش را در دایرهٔ اسلام آورده بحبالهٔ ازدواج
شرعی نبیرهٔ خود گرفت -

انعقاد انجمن طوی عقد زفاف شاه داماد نوعروس جوان بختی و تازه جوانی اعنی خرم بهار گلشن دولت صاحبقرانی و نونهال سرابستان اقبال شاهجهانی شاهزادهٔ والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دریا دل و بیان سوانح دولت ابد اتصال

کار گذاران عالم بالا یعنی پیشکاران کارخانهٔ قضا و قدر ایزد تعالیٰ که پیوسته در پی پسیج ناگزیر وقت دربایست حال این دولتکدهٔ والا افتاده مادهٔ مزید بخت و اقبال خداوند این جاودانی دولت خداداد آماده می سازند - و همواره پیشنهاد خاطر عاقبت بین فرجام نگر ایشان آنست که این معنی در هر صورت که زیاده رو دهد بیشتر و بیشتر بسرانجام آن پردازند - و چون بار و دوحهٔ وجود برومند آن برگزیدهٔ حضرت واجب‌الوجود را بکثرت فروغ و اغصان یعنی تعداد اولاد امجاد که اهم آن مهمات است تقویت و برومندیٔ ابد داده اند ظاهر است که مراتب کیفیت و کمیت ثمره که نتیجهٔ وجود شجرات بر پیوند فروع آن بیشتر مترتب می گردد لاجرم بر وفق مقتضای وقت و موسم در تربیت مقدمات آن کوشیده فصل بفصل مساعی جمیله درین باب بذل می نمایند - چنانچه سابق از روی کمال تفضل و افضال بنا بر حصول آمال سایر کامل نصیبان این عهد تا ابد که از میوهٔ مراد آن بکام می رسند و از ظل ظلیلش بهرهٔ حیات جاوید بر می دارند مکرر بتهیهٔ لوازم این کار پرداخته اند و کاروبار عالم و عالمیان درین ضمن ساخته - درینولا که هنگام پیوند سرسبز شاخچهٔ دوحهٔ اقبال بی زوال و گرامی اصل اصیل این حدیقهٔ دولت لایزال درآمده بود یعنی وقت وصلت شاهزادهٔ جوان بخت سعادت مند اعنی بالغ نصیب فطرت خداداد کامل نصاب طالع ازل آورد و مادرزاد سلطان

اورنگ زیب عالیقدر والا نژاد که در حقیقت سرویست زینت افزای گلستان دولت اقبال و نونهالیست از سرابستان جاه و جلال با تازه نخلی از ریاض سیادت و اجلال در رسیده بود و اسباب مقدمات آن در عالم علوی دست بهم داده و درین عالم نیز سایر مراسم و لوازم وقوع آن چهرهٔ ظهور برافروخته و ساعت مختار که حالت منتظره بود انواع استعداد اندوخته ـ بنا برین مراتب بتاریخ شب دو شنبه بیست و نهم اردی بهشت ماه مطابق بیست و دوم شهر ذی حجه سنه یکهزار و چهل و شش هجری که هنگام اقامت رسم حنابندی بود از منزل خان نجابت نشان شاهنواز خان حنا و لوازم آن بساز و آئینی که سزاوار این دودمان خورشید مکانت آسمان مکان و درخور سلسلهٔ صفیه صفویه باشد آوردند ـ و در غسلخانهٔ سپهر نشان محفل حنابندی انعقاد یافته بانوان قاعده دان بدستور معهود انامل سایر بندهای درگاه را چون انگشت شمع فروزان از پرتو این نشانی نورانی ساخته سرانگشت آن نوجوان را رنگ عناب خندان پسته لبان دادند ـ و مالهای زرتار و سیمکش که روکش انوار تار شمع بل رشک علاقهٔ دستار مهر انور بود بر آن بستند ـ و سایر رسوم دیگر از قسمت فوطهای زربفت و انعام کدبانوان بوقوع پیوست ـ و شب آیندهٔ آن ساعت مختار بجهت عقد و زفاف فرخنده چهار گهری پیش از بامداد اختیار شده سرشام نخست آن سرافراز عنایت بی پایان را بمرحمت نمایان سروپای گرانمایه مشتملبر خلعت فاخره با چارقب زردوزی و دو عقد مروارید شاهوار سرمایه افتخار بخشیدند ـ و اعطای شمشیر مرصع و از آن جنس پردله و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو سر اسپ تبچاق مزین بزین مرصع و طلای ساده و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی ضمیمهٔ مراحم عمیمه گردانیدند ـ آنگاه بدست مبارک سهرهٔ مروارید غلطان و لولوی درخشان که بهانا خرمنی بود از در ثمین بل از خوشهٔ پروین فراهم آورده بر سر فرخنده فر آن والا گهر بستند ـ و تارک مبارک آن درة التاج خلافت هفت کشور را که بهانا نازل منزله ماه منیر در منزل ثریا بل مهر انور در برج سنبله بود روکش سپهر پر اختر گردانیدند ـ و در وقت رخصت مقرر گردانیدند که قرةالعین اعیان خلافت جاوید سلطان مراد بخش با سایر ارکان دولت و امرای عظام و

ارباب مناصب والا از راه تعظیم شاهزاده رفیع‌القدر عظیم‌الشان همه جا همراهی گزینند - و از روی نهایت عنایت اکتفا بدین نوازش ننموده خود بدولت و سعادت کشتی سوار منزل خان سعادت نشان شاهنواز خان را شش گهری از آن لیلةالقدر مانده بپرتو حضور پرنور رشک فرمای منازل قمر و غیرت بیت‌الشرف مهر انور ساختند - از فر قدوم همایون و به یمن قدم مبارک که تاج تارک سرافرازان است فرق افتخار سرمد آن خان والا مکان را باوج طارم فرقدان برافراختند - و در همان ساعت مختار بحضور انور عقد آن خجسته پیوند ارجمند بسته ابواب مزید میمنت و برکت جاوید بر روی همگنان کشادند - و در آن فرخنده شب سرتاسر زمین دارالخلافهٔ مبارک خصوص از پای درشن برکت مسکن و طرفین ساحل رودبار جون و عمارات و باغات اطراف و ساحت میدان حریم دولتخانهٔ والا تا منزل شاهنواز خان همه جا از نور چراغان که بطرح نقاشانه چراغ افروزی شده بود نمودار وادیٔ صحن ایمن و نورکوه طورگشت - و فضای هوا از در و بام دارالخلافه گرفته تا سقف چرخ اخضر از گل افشان انواع آلات آتشبازی که بستاره‌بازی درآمده بود همه را نثره و ثریا فرو گرفت - و از نور ماهتابی که همانا در هر گوشه آفتابی جهانتابی از سر گرفته بود فرسوده کتان ماه منیر مهتابی شد - و فرط اهتزاز تماشای چرخی و گاریزان که جهانی را از جا در آورده بود سپهر خمیده پشت را از سر نو بچرخ و سماع درآورد - مجملاً از آن لیلةالقدر نشاط عالم و نوروز انبساط عالمیان تا چند روز هنگامهٔ خوشحالی و فارغبالی اسافل و اعالی اهالی دارالخلافه گرمی داشت - و خاص و عام داد دل و کام خاطر از داد و دهش و بخشش و بخشایش داده گرو عمر رفته و آینده گرفتند - و خصوص اهل رود و سرود که ساز سور و سرور ساخته براست کردن برگ عیش و عشرت پرداخته بودند چهرهٔ غنا افروخته سرمایهٔ استغنا اندوختند - و سخنوران و ثناسنجان درگاه والا که بمقتضای مقام قصاید تهنیت آمود در سلک نظم کشیده بودند صلهای نمایان یافته بنهایت مرتبه تمنا واصل شدند - از جمله طالبای کلیم در تاریخ آن فرخنده طوی قطعهٔ بنظم درآورده معروضداشت :

نظم

جہان کرد سامان بزم نشاطی
کہ گلبانگ عیشش بگردون رسیده
قران کرده سعدین دولت بنحوی
کزان سان قران چشم عالم ندیده
فلک رتبہ اورنگ‌زیب آنکہ بختش
سزاوار تائید جاوید دیده
نہال برومند شاہی کہ دولت
چو اقبال در سایہ اش آرمیده
خرد گفت تاریخ جشن زفافش
دوگوہر بیک عقد دوران کشیده

پنجم خورداد خـان سعـادت پیوند شاہنواز خـان پیشکشی درخور قدر خود مشتملبر جواہر نوادر و نفایس امتعہ ہر مکان بنظر انور خدیو ہفت کشور گذرانید ـ و باین روش حق شکر آن مایہ نوازش بیکرانہ کہ والا حضرت خدیو زمانہ در آن لیلۃ القدر عیش و عشرت پرتو یمن قدوم انور و برکت قدم اسعد بر منزل او گسترده اورا بلند پایہ و عظیم منزلت نموده بودند و سرمایۂ مفاخرت سرمد و مباہات جاوید او آماده نموده حسب‌المقدور ادا نمود ـ چہ بـنابر پـاس مراتب رسم معہود و آئین مقرره کـہ از نہایت مرتبہ شرم و آزرم ناشی است آن شب در حجاب اختفا و پردهٔ احتجاب مانده سپاس این مایہ عنایت بیقیاس بجا نیاورده بود بعد از تقدیم آداب معہوده درین صورت ادا نمود ـ بندگان حضرت سایـۂ عـاطفت برعـایت جـانب آن خان عقیدت نشان و ملاحظہ خاطر شاہزاده بر پذیرش موازی یک لک روپیہ از آنجملہ گستردند ـ

ششم ماه مذکور منزل شاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر از پرتو قدوم سعادت لزوم بہره ور شد ـ و مراتب آرایش و پیرایش آن محفل بہشت آئین کہ در عالی منزل بادشاہزادگئی آنحضرت انعقاد یافتہ بود از برکت حضور آن خدیو عالم افزایش پذیرفت ـ شاہزادهٔ سعادت منش نخست اقامت رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده و پیشکش نمایان از جواہر وغیره کشیده موقع

قبول یافت - آنگاه حسب الارشاد والا سایر ارکان دولت و اعیان حضرت را بموجب ذیل مخلع ساختند - یمین‌الدوله آصف خان سپه سالار دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع - دستور اعظم افضل خان و خان دوران و سید خانجهان خلعت فاخره با چار قب زردوز - چندی از عمده های درگاه گیتی پناه خلعت با فرجی - و چندین تن از بندهای روشناس به خلعت تنها - درین روز شایسته خان خلف یمین‌الدوله آصف خان سپه سالار از تفویض صوبه داریٔ بالاگهات بجای خان زمان سعادت اندوز شده مامور گشت که قبل از شاهزادهٔ بلند اقبال بدولت آباد رسیده نیابتاً به نگاهبانئی آن حدود پردازد - و همدرین روز پیشکش اسلام خان صوبه دار بنگاله مشتملبر چهل فیل نر و ماده از آن جمله هفت زنجیر مزین به یراق سیمین و پنجاه اسپ تانگن ابلق با دیگر نفایس آن ملک از نظر اشرف گذشت -

هفدهم خان دوران بهادر نصرت جنگ بعنایت خلعت و شمشیر خاصگی و فیل والا مرتبه شده و از مرحمت اسپ یکران دولت و کامرانئی بی پایان زیر ران آورده لگام کام بدست آورده معزز و مکرم رخصت مالوه یافته مامور شد که از راه ولایت بندیله راهی گشته در تنبیه و تادیب فرقهٔ ضالهٔ بندیله که پرتهی راج نام خورد سالی از اولاد ججهار مقهور بدست آورده خمیر مایهٔ فساد و شورش ساخته اند کماینبغی سعی و کوشش مبذول دارد - درین تاریخ شاهزاده والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر طاوسی طویغون که قطعاً نقش و نگار ملون مقرر و الوان مطوق مطوس نداشت از نظر مقدس گذرانیده مشاهدهٔ آن طایر عجیب منظر نایاب موجب اعجاب همگنان گردید - و آن جانور بدیع الوجود عدیم المثل در جنگل اسلام آباد یافته شده بود و یکی از اهالئی آنجا بتحفگی نزد شاهزاده عالمیان آورده - بنابر آنکه تا غایت طاؤس سفید بنظر اشرف در نیامده بود بسیار غریب نما گردید - دهم ماه مذکور بوضوح پیوست که باقر خان نجم ثانی صوبه دار اله آباد که سپاهئی صاحب تردد بود باندک مایه عارضهٔ جسمانی به فسحت آباد عالم رحمت رحمانی شتافت - و سید شجاعت خان بارهه بعنایت خلعت و شمشیر و فیل و منصب چهار هزاری ذات و سوار سرافرازی یافته رخصت صوبهٔ مذکور شد -

درین ایام متصدیان مهمات شریعت اہالئی سهرند بعرض اشرف رسانیدند که دلیپ نام ہندو بنابر زیاده سری و ازدیاد مواد مالداری و وسعت دستگاه مسلمانی را با شش مسلمه در خانهٔ خود محبوس داشته ہمگنانرا مجبر بر کفر و شرک میدارد و ہر یک را بنامی از اسامئی ہندوئی بدنام ساخته - از جمله آن زمرهٔ ستم رسیده سیده زینب نام که او را گنگا نامیده بروز نزدیکی می کرد و فرزندی متولد شده - بی توقف حکم معلئی صادر شد که آن شقی را بآن مظلوم و مظلومهٔ چند بدرگاه حاضر سازند - چون فرموده بظهور پیوست در دارالعدالت آن قضیه بدرجهٔ ثبوت رسید - حسب‌الحکم اشرف نخست آن ملعون را تکلیف اسلام نمودند - چون سرشت زشت آن بدنهاد از آب و گل کفر و کفران مخمر بود دست از کیش باطل خود باز نداشته پای براه حق ننهاد - فی‌الحال عملهٔ اعمال دارالعدالت که پیوسته اجرای حدود احکام بر مجاریٔ اوامر و نواہئی ملت حقهٔ حضرت رسالت پناہی صلی الله علیه و آله و اصحابه مینمودند آن خسران مآل را سر تا سر اعضای تن از یکدیگر جدا ساخته ہر بند را در سر رہگذاری بر سر دار کردند و بدین طریق جزای کردار آن نابکار را ہم در دار دنیا بکنار روزگار گذاشتند -

پانزدہم تیر معروض واقفان پایهٔ اورنگ خلافت شد که افغانی کافر نعمت از جمله غلامان مختار خان ہنگام بازخواست محاسبه و مصادره از روی جهل افغانی زخمی منکر بر آن خان مرحوم زد - و خان نیز در زخمداری جمدهر بر آن نابکار انداخته چندان کاری نیفتاد بر فور از دست دیگران بقتل رسید و آن سید مظلوم نیز آنجهانی شد -

وقایع امرداد - از سوانح این احیان توجه موکب اقبال بصیدگاه باری است - اگرچه در ایام تابستان که بوم و بر اکثر ممالک ہفت کشور از شدت حرارت ہوا سموم خیز بوده ہر جا غدیریست و آبگیری چون دست مدخلان و دیدهٔ قساوت منشان خشک و بی نم می باشد - اما در موسم برسات سر تا سر زمین دلنشین ارم نشان یعنی اقلیم اعظم ہندوستان که کشور اکبر الٰهی بل خرم بوستان فیض نامتناہی است از فرط بارش سحاب شاداب که معائنه چون بحرین کف گوہربار خدیو روزگار عالمی را سیراب فیض تمنا دارد باغ و راغ و در و دشت و ہامون و کوہسار این گل زمین فردوس آئین

خصوصاً ساحل انهار و کنار جوئبارش چون پشت لب سبزخطان از سبزهٔ
نوخیز پهانسا بکام دل اہل نیاز است و چون چشم کودک محو در خواب
ناز و در ہر گوشہ تالابی[1] کوثر مثال و آبگیری دلپذیر و رودہای سلسبیل
ورود از آب صافئی زلال مالامال شده چـون کامروایان فیض جود این ظل
انوار وجود بر وفق مدعا سرشار فیوضات می باشد ـ بنا برین کشش خاطر
مبارک بندگان حضرت بسیر اطراف و نواحئی دارالخلافہ سمت ظہور یافتہ
عزم این معنی زیور جزم[2] پذیرفت ـ و بی اختیار بسوی صیدگاہ باری کہ بنا بر
لطافت آب و ہوا و فسحت فضای روح افزا و سرسبزیٔ ریاض ارم آسا ہزار بار
از مرغزار شعب الوان [شعب الوند] فارس و سنبلستان چین و خطا دست
برده و با این معنی از ہر دست شکار خاصہ آہو بر وجہ دلخواہ در آن سر زمین
صورت می بندد از دیگر نزہت کدہای خاطر فریب پسند و اختیار افتاده
بروز یکشنبہ چہارم ماه مذکور ماہچۂ لوای کوکبۂ خلافت کہ چـون
کوکب بخت و طالع مسعود اولیای دولت بیزوال ہمواره در اوج صعود است
مزید درجات ارتفاع یافتہ پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترد ـ و حضرت
بادشاه ہمہ راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط را بجولان در
آورده کسب اہتزاز و انبساط می فرمودند ـ و در آن صحرا و کشت و در و
دشت کہ از جوش سبزه زنگارفام غیرت معدن زمرد چرخ اخضر گشتہ بود
در عین تفرج گلگشت جا بجا سرگرم صید وحوش و طیور آمده در ہر زمین از
خون شکاری سیل خون جاری می ساختند ـ چون نشیمن تالاب باری کہ بہ
لعل محل موسوم است از پذیرش پرتو حضور پرنور روکش کان بدخشان
گشتہ مجاز این اسم مسمّٰی حقیقی گرفت ـ روزی چند آن سر زمین ارجمند بخت
رشک فرمای طارم فیروزه گون گردون بوده در عرض این اوقات دو قلاده
شیر و بیست نیلہ گاو و شصت آہو شکار فرمودند ـ و از آنجا براه صیدگاه
روپباس متوجہ دارالخلافہ شده بیست و سوم ماه در قرارگاه اورنگ خلافت
نزول فرمودند ـ

۱ـ مطبوعہ: نالی (و ـ ق) ـ
۲ـ مطبوعہ: حزم (و ـ ق) ـ

بیست و چهارم در ضمن واقعات صوبه تته واقعه بدیعه از بدایع عالم کون و فساد که در آنصوب اتفاق افتاده علت اضرار و آزار بلاد و عباد شده بود معروض سامعهٔ والای بادشاه هفت کشور خدیو بحر و بر گشت ـ وکیفیت آن برین نهج بود که در شهر مذکور و مضافات و توابع آن نخست بارانی در نهایت شدت و کثرت که همانا از باب نزول نوعی از عذاب بود دوازده پهر متواتر متقاطر شده مقارن آن صرصری عاصف در غایت عنف که گوئی از سهب نقمت الٰهی وزش پذیرفته بود هبوب آغاز نمود ـ و باعث انهدام اکثر عمارات شده آدمی و حیوانات دیگر ازین راه راهی عدم آباد گشتند ـ و اشجار کهن سال تناور را ریشه کن ساخته از بیخ و بنیاد انداخت و ازین طوفان شدید شورش در دریای شور افتاده بنحوی طغیان نمود که اکثر اطراف ساحل را فرو گرفت ـ چنانچه بهر جا رسید از اثر آن شوره بوم گشته استعداد کشت و کار بآن نماند ـ و از فرط تلاطم دریا و ترا کم امواج ساحلش یاد از شدت تموج قلزم بل از طوفان نوح میداد ـ و ماهی بسیار و دیگر جانوران بحری بکنار افتاده بری شدند ـ و قریب هزار کشتی غله بار و خالی که از پرگنات حوالی بشهر می آمد چه درمیانه غرق گشته و چه بساحل رسیده از صدمهٔ تلاطم امواج درهم شکست ـ

سوم خورداد سلخ ربیع‌الاول سنه یکهزار و چهل و هفت هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک سال چهل و هشتم عمر بیشمار خدیو روزگار آذین پذیرفت ـ و بر آئین هر ساله مراسم معهودهٔ این خجسته روز بظهور آمد ـ و اضافهٔ منصب و افزایش وظایف و رواتب بدستور مقرر وقوع یافت ـ چنانچه مرتبهٔ شاهزادهٔ اعظم سلطان داراشکوه که دوازده هزاری هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه و بدرجهٔ پانزده هزاری ذات و نه هزار سوار رسید ـ و دو هزاری هزار سوار بر منصب شاهزاده شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر افزوده دوازده هزاری و هشت هزار سوار قرار یافت ـ چون پیشتر شاهزادهٔ کلان از عنایت آفتاب گیر مرحمت پذیر گشته تارک مباهات به سپهر برین رسانیده بودند درینولا پرتو عنایت بی عنایت برعایت جانب این دو بلند اقبال گسترده بدان مرحمت نامتناهی هر دو شاهزاده را در سایهٔ عاطفت ظل الٰهی جا دادند ـ سرانداز خان و

باقی خان غلامان خاصه هر یک از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه نخستین به فوجداری بیسواره از تغیر الله ویردیخان و دوبمین بفوجداری اسلام آباد چهتره سرافرازی یافت -

درین ایام از خاصیت حسن نیت خیر بادشاه روزگار دادگر نیکوکار ابواب فتح الباب رحمت الٰہی از درگاه نابسته در فیض مبداء بر روی زمین و زمان باز شد - وکیفیت این معنی آنکه چون بسبب عدم بارش که در عین برشکال اتفاق افتاده باعث شدت و گرانی و مخافت قحط خاص و عام آفت زدهٔ دہشت و وحشت تمام گشته بودند - پنجروز پیش این علما و فضلا و اہل قال و حال اصحاب ورع و تقوی خصوص سید عالی نسب والا حسب سلالهٔ سلسلهٔ ولایت و فضل و کمال سید جلال و قاضی محمد اسلم و ملا عبدالسلام مفتی و شیخ محیب علی سهرندی و مظهر بدایع شیخ ناظر حسب الاشاره بنماز استسقا شتافته بودند و بهانا چون منظور نظر رافت عالم بالا آن بود که کمال قدر و منزلت این بادشاه ولی شعار صافی نیت خالص طویت در آن والا درگاه بر عالمیان بدرجهٔ ظهور پیوندد بآنکه ادعیهٔ صالحهٔ علماء و فضلاء ملت حضرت خیرالانبیا صلی‌الله علیه وسلم موقع اجابت یافته بود و رتبهٔ دین متین آن حضرت بر اہل شرک این کشور ظاہر گشته فی‌الجمله بارشی روی نمود - اما چون فیض عام وجود تام را در حیز تاخیر نگاہداشته بود درین روز برکت اندوز که سال میلاد سعادت بنیاد آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم بود از برکت فیض قدوم سعادت لزوم حضرت خلافت مرتبت ابواب مغلقهٔ فیوضات مطلقه بر روی عالمیان مفتوح ساخت - و از بذل این موہبت نمایان که ببرکت آن شایان مرحمت بی پایان الٰہی رو داده بیم جهانیان بامید عشرت مبدل گشت -

نہم شهریور میرجمله بخشی بمرض ناگہانی لقوه و فالج آنجہانی شد - چون آن سید کم تعارف بنا بر خشونت طبع و عدم رقت منش مدار کار بر عدم مواسا و مدارا نموده از حسن سلوک مطلقاً بہره نداشت و باوجود درشت گوئی و یک پہلوئی بسوء عقیدت و عدم ارادت متہم بود بلکه اظہار تعصب در شیوع مذہب می نمود لہذا اطوار و اوضاع او مرضئی خاطر پسند بندگان حضرت نبود و بعد از فوت موقع ترحم

نه شد - چنانچه سایر بندهای مرحوم را بخوبی یاد می فرمایند و او بدین سعادت استسعاد نیافت - معتمد خان بجای او میربخشی و تربیت خان بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار از تغیر خان مذکور بخشی دوم شده بر دو بخلعت کامگاری یافتند - سیزدهم ماه پرتو خورشید ورود مسعود بر منزل دلنشین رفعت نشان جعفر خان که درینولا بر ساحل رودبار جون اساس یافته بود تافته از آخر روز تا یک پهر شب شنبه انجمن ماهتابی از بارقهٔ حضرت پرنور نیراعظم روی زمین سمت جهانبانی داشته خانه ازین سعادت فیض ابدی و صاحب خانه کامیابی اندوخت -

رخصت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد اورنگ زیب بهادر به دولت آباد

چون بعد از وقوع طوی دامادیٔ آن شاهزادهٔ والا گهر نامور به خجستگی و فرخنده فالی که درکمال شادی و مبارکبادی رو داد ساعتی مختار برای رخصت بمقر مسند آن والا نژاد که عبارت از دولت آباد است بر وفق خاطرخواه یافت نمی شد بنا بر آن مدت پنج ماه فیض پذیر فوز شرف حضور اسعد بودند - درینولا که بعد از انقضای دو نیم گهری روز یکشنبه بیست و سوم ربیع‌الثانی ساعت فرخنده اختیار افتاد بندگان حضرت از روی عنایت و مرحمت آن شاهزادهٔ ارادت سرشت عقیده آئین اقبالمند سعادت پیوند را مشمول کمال رضامندی و خوشنودی و خورسندی و مقرون ادعیهٔ مستجابه و مصحوب فاتحه فاتحه بخیرالحافظین سپردند - و هنگام دستوری عنایت خلعت خاص و خنجر و شمشیر خاصگی و دو اسپ محلّی بزین و ساز زر و فیل نامور مزین به یراق سیمین و صد اسپ عراقی و ترکی ضمیمهٔ این مایه مراحم عمیمه معنوی شد - و سر زمین ملک بگلانه که بغایت خوش آب و هوا مشتمل بر معمورهای معمور است و در عین ملک بادشاهی مابین خاندیس و دکن و مضافات سورت و گجرات اتفاق وقوع دارد حسب‌الالتماس آن بلند اقبال بر سبیل التمغای ابدی یعنی اقطاع سرمدی بآن نیرومند رکن رکین دولت جاوید مرحمت فرمودند که بعد از وصول بدولت آباد تجهیز

عساکر ظفر مآثر بجا آورده از تغلب پهرجی زمیندار آنجا انتزاع نماید ـ غیرت خان برادر زاده عبدالله خان از اصل و اضافه بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و دو ہزار و پانصد سوار و صوبه داری دہلی و آگاه خان بمنصب ہزاری ذات و دو ہزار سوار و صوبه داری آنروی آب اکبر آباد کامگاری یافتند ـ

کشایش کشور تبت به کلید اقبال بادشاهی
و شکست طلسم بند حصون اشکال پیوند
آن به نیرنگ سعی و تدبیر اولیای
دولت ابد پیوند مختتم بذکر
قلیلی از سوانح ابد خاتمه

لله الحمد و المنت که بحکم استعداد ازلی سفالید گنج خانهٔ دولت جاوید یعنی اقبال بیزوال بدست قبول حضرت ظل سبحانی داده بنا بر مقتضای لطف جبلی بنیاد پیشرفت کارش بر اساس این عطیهٔ بی قیاس نهاده اند ـ چنانچه سابقاً ہمه جا شرط رفاقت بجا آورده جادهٔ فتح ختا و چین از سمت مقام کوچ و آسام که سرحد آنحدود است بسعی جمیل دولتخواہان بر ایشان کشاده ـ و الحال با فتح تبت ہمراہی گزیده و ازین راه نیز راه نزدیک بجهت نهضت آنجهات وا کرده امید که تا آنجا ہمه جهت مصحوب بوده بل ابدالآباد بطریق استصحاب مصاحب و مراقب ایشان باد ـ اکنون کیفیت فتح تبت که درینولا نصیب اولیای دولت والا شد بقلم می آید ـ چون حضرت جنت مکانی پیوسته در پی فتح تبت و تبت کلان که بقراتبت معروف است بوده ہمت والا نهمت بر حصول این معنی می گماشتند و درین باب مساعئی جمیله مبذول داشته یک مرتبه در زمینداری علی رای تبتی تجهیز عساکر ظفر مآثر فرمودند ـ چنانچه ہاشم خان صوبه دار کشمیر با عدت تمام متوجه این معنی شده و چون آنولایت مشتمل است بر چندین قلعهٔ متین و محاط بجبال متعسر و عقبات

صعبه و مسالک ضیقه و دقیقه باین معنی بیش از دو ماه آنجا از فرط سرما و برف و عدم آذوقه توقف نمی توان کرد لاجرم در آن محال مجال مدخل نیافت و گروهی انبوه را در خلال آن کوهستان بکشتن داده خسارت بسیار بسپاه ظفر پناه رسانید - و اگرچه این معنی صوری سد راه مقصد شد ولیکن بنا بر آنکه حقیقتاً در گرو گره وقت بود به کشایش نه گرائید تا درین حال که از رهن تاخیر روزگار برآمد - و ظفر خان خلف خواجه ابوالحسن صوبه دار کشمیر حسب‌الامر اعلی به تسخیر آن ملک شتافت و مساعی جمیلهٔ او مشکور افتاده باقبال بیزوال آنحضرت مظفر و منصور گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون خان مذکور با نابینان خود و سپاه کومکئی صوبهٔ کشمیر و زمینداران آن سر زمین قریب دو هزار سوار کارگزار و ده هزار پیاده جلد جرار فراهم آورده درین سال از راه کمراج[1] بدان صوب راهی شد اتفاقاً پس از طی عقبات دشوار گذار گریوهٔ پیش آمد موسوم بصد پاره که هزار باره در منیعت از سد سکندر متعسر بوده راهگذاری داشت چون راه صراط بباریکی و تندی و راست مانند طریقهٔ طریقت در تنگی و حقیقه از دست مسلک اهل معنی و اصحاب خیال نازک بدقت[2] و با این حال ابدال خذلان مآل پسر علی رای خود تا اینجا استقبال موکب اقبال نموده آنرا بجمعی از تفنگچیان حکم انداز مسدود نموده بود - باوجود اینکه صعوبت آن کتل بمرتبهٔ بودکه دو سه تفنگچی راه بر لشکر روی زمین می توانند بست بمجرد اندک زد و خوردی که درمیانه وقوع یافت از کارکشائی تائید خدائی آن عقدهٔ مشکل اینگونه کشایش یافت که گوئی بسر خویش از پیشرفت - کوتاهئی سخن آن کوتاه نظر به نیروی دستبرد بهادران تهورکیش جلادت اندیش از جا رفته چندان وهم و هراس برو غالب گشت که پاس مرتبهٔ خویشتن داری نداشته مغلوب و منکوب یکسر تا تبت شتافته چنانچه هیچ جا پا محکم نه کرده بند نشد - و

۱- در بادشاه نامه اسم این مقام کرچه رقم شده (جلد اول - حصه دوم ، صفحه ۲۸۲) -

۲- پذیرفت ، قلمی (و - ق) -

ظفر خان بهمان پا از پی او راهی شده در عرض یک ماه بعد از برآمدن کشمیر
در پرگنهٔ گردو[1] که سرحد آنحدود است و این سوی دریای نیلاب سمت وقوع
دارد داخل شده و در پای قلعهٔ آن موضع نزول گزید - و حصن مذکور
در حقیقت دو قلعه است اساس نهادهٔ علی رای واقع بر فراز کوه و طرفین آن
کوهی بغایت مرتفع طولانی که رود نیلاب سند بر سمت شمالی آن می گذرد -
و از بالای کوهسار بیک دیگر راه دارد - و مسلک قلعه از پائین کوه
در نهایت تنگی و باریکیست چنانچه زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت -
و ابدال خود در حصاری که بر قلعه رفیع تر واقع است و گریوجه نام دارد
متحصن شده بود - و دیگری که بگجناک موسوم است بنگاهبانئی محمد مراد
نامی از معتمدان خود باز گذاشته اهل و عیال و ذخایر و اموال خویش را
در قلعهٔ شکار که بر آنسوی آب سمت وقوع دارد نگاهداشته بنگاهبانی پسر
خورد سال خود و علی کوکه و جمعی از سپاهیان نامی گذاشت - و چون
ظفر خان که استحکام و حصانت قلاع آن ملک را مکرر استماع نموده بود
از مشاهدهٔ آن دو قلعه استنباط حال باقی حصون نموده دانست که بجبر دست
بر آن نمی توان یافت - خصوص باوجود قلت مدت و عدم غله و آذوقه
چه در آن محال چنانچه مذکور شد زیاده از دو ماه درنگ محالست بنابر آنکه
در همه سال چهار ماه آن کشور برف نمی بارد و از آنجمله دو ماه صرف آمد
و شد می شود و در باز گشتن راه را بنحوی مسدود می سازد که قطعاً امکان
گذار از آن مکان ندارد - لاجرم بخاطر آورد که از هر راه رو دهد همت کارگر
بر رعایت و استمالت سپاهی و رعیت آن ملک که از ابدال رسیده دل و رنجیده
خاطر بودند گماشته زیاده بر امکان درین ماده کوشش نماید شاید که ازین
راه بمقصد وصول یابد و قوشونی را از آب گذرانیده به محاصرهٔ قلعهٔ شکار
فرستد - آنگاه بمقتضای این عزیمت صایب آدم خان برادر ابدال را با دیگر
سپاهیان تبت که از دیرباز داخل بندهای درگاه جهان پناه اند و برخی از
زمینداران کشمیر که با اهل تبت در سوابق معرفت و آشنائی داشتند به

۱- در بادشاه نامه اسم این پرگنه شکردر رقم شده (جلد اول ،
حصه اول ، صفحه ۲۸۲) -

ترغیب و تطمیع آن گروه بازداشت - و خود بمحاصرهٔ ابدال اشتغال نموده
هر دو قلعهٔ گردو را اگرچه استخلاص آنها محال بود احاطه نمود و ابواب
عطا و بخشش بر روی همگنان کشوده بسگی را باحسان صید قید اطاعت و انقیاد
نموده خلعت و انعام و اسپ بیدریغ میداد - چنانچه در اندک مدتی جمعی
کثیر از آن مردم مستظهر و مستمال شده به ملاقات خان پیوستند - بعد آن
میر فخرالدین تفرشی و کیل خود را با فرهاد بلوچ از بندهای بادشاهی
و چهار هزار پیاده و سوار باهنگ تسخیر قلعه شکار تعین نموده راهی ساخت -
و میر مشارٌالیه بکنار نیلاب رفته تختهای چند منزل کشتی تراشیده و آماده
که با خود به تبت آورده بودند بر یکدگر وصل نموده جمعی از سپاهیان را
در آنها جای داد - و چون مردم ابدال همه جا گذرگاه آن رود را که بنابر
شدت و سرعت آب و وقوع کثرت کوه لختهای کلان جا بجا درمیان آب
قطعاً از آن عبور امکان ندارد گرفته بودند و سدی متین بلند ساخته گروهی
از تفنگچیان را نگاهبان نموده - لاجرم از ماهیت دانان آن سرزمین پُرسیده
مقرر نموده که نشیب رویهٔ رود را گرفته بشتاب روانه شوند و هر جا گذار
رو دهد بگذرند - مجملاً بدستیاریٔ ملاحان کشمیری که همراه داشتند نیم
شبی نهفته چنانچه بومیان آن محال آگاهی نیافتند کشتی ها را رانده رفته رفته
از آب گذشتند - و ناگهان بر سر نگاهبانان سد مذکور که به پشت گرمیٔ
حایل شدن آن رودبار محال گذار خاطر جمعی داشتند چون قضای نازل
ریختند - و از آن اجل رسیدگان که اکثر را خواب مرگ مانند خون
گرفته گرفته بود جمعی کشته گشتند و باقی بتگ و تا سر بدر بردند - و آن
سید هاشمی نسب در همان سیاهیٔ شب بنابر فرط تجلد و تهور با سایر سپاهیان
از آب گذشته در پای قلعهٔ شکار که بر سر کوهی بغایت رفیع و منیع واقع
است نزول نمود - و آنرا دلیرانه احاطه نموده بسامان قلعه گیری پرداخت -
و پسر ابدال که باوجود پانزده سالگی خالی از رشد و پردلی نبود بهمراهان
میر را اندک مایه مردم انگاشته باکمال خیره نظری دلیرانه بقصد دستبازی
و چشم نمائی از حصاربند برآمد - و میر مشارٌالیه با رفقا بنابر اظهار جلادت
پیاده پای بکوه نهاده سر راه بر آن زیاده سران گرفت - و در کمرگاه کوه
میان فریقین هنگامهٔ دار و گیر گرم شده باوجود آن که مردم غنیم از جانب

بلندی در آمده پشت بکوه داده ازین پشتگرمی دمبدم حملهای سخت بر بهادران می نمودند - آن ثابت قدمان عرصهٔ پایداری در سمت نشیب پای استواری بر جا داشته گاهی به بهای صدمات ایشان ندادند معهذا از فرط کار طلبی و کارفرمائی جلادت بمحض قیام راضی نشده ارادهٔ زیادتی نمودند - و از پائین حمله های بالا دست مرد افگن بجا آورده چندی از آن خود سران را انداختند - و از هواخواهان دولت ابد بنیاد فرهاد بیگ بلوچ زخمی شده چندی از تابینان ظفر خان نقد جان نثار خدیو روزگار کردند - و در آخرکار از هجوم جنود آسمانی یعنی رعب و خوف که بکومک اولیای دولت جاودانی نزول نموده ظاهر و باطن این تیره درونان را فرو گرفته بود فرار برقرار گزیدند و بپاےمردی هزیمت جان از آن میان بیرون برده تا درون حصار به هیچ جا بند نشدند - و بندهای درگاه تا دروازهٔ قلعه شتافته تعاقب نمودند و بپاےمردی تمکن یزدانی آنجا را بمردی استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار کردند - و از روی استعجال آنقدر پناه جا ساختند که ملجاء همگنان از تیر و تفنگ متحصنان تواند شد - و چون آن خرد سال این مایه دستبرد بزرگ از دلاوران مشاهده کرد بی پا شده از دست رفت - از آنجا که کار گذاریٔ دولت و دستبازی اقبال است در عین این حال لطیفهٔ آسمانی رو نموده مؤید این معنی افتاد - تبیین این ابهام آنکه پس از فتح اولیا و کسر اعدا که درین روز فیروزی اثر رو نمود موافقان بلا فاصله در عقب مخالفان شتافتند - داماد علی کوکه و چندی از خویشان و منتسبان او در وقت هزیمت فرصت التجا بحصار نیافته از بیم خود را به پیغوله کوهسار کشیدند - و آنجا بکنجی پنهان شده تا نماز شام که نزول افواج تیره دل شب دیجور قیروان تا قیروان را احاطه نمود تیره بختان مذکور هولناک و هراسان از داخل آن غار قبرستان سر بیرون کردند - و چون محشوران بامداد روز نشور از آن غار مضطرب برآمده اراده نمودند که از در عجز و زاری درآمده زینهاریٔ بندهای درگاه شوند - ناچار در دل شب پیغام گذاری نزد فخرالدین فرستاده امان طلب شدند و بعد از دلاسا مستمال و مستظهر مشارالیه را ملاقات نمودند - و این معنی را جمعی که نقاضتی با کوکه داشتند بدولت پسر ابدال رسانیدند که کوکه ابواب دولتخواهی بندهای درگاه بر روی روزگار خود مفتوح داشته

اراده دارد که در قلعه بر روی اولیای دولت نامتناهی بکشاید ـ لهذا داماد خود را فرستاد که از هواخواهان عهد نامه بگیرد ـ آن خرد سال از استماع این معنی که به هیچ وجه اصلی نداشت کمال قلق و تزلزل بخود راه داده نزد کوکه بنیاد عجز و زاری و آغاز بیتابی و بیقراری نمود که هرگاه مقصد تو تسلیم حصار و سپردن قلعه بود اخفای این مطلب درکار نبود ـ زیرا که چون مرا بر ممانعت اختیاری و اقتداری نبود این معنی باسهل وجهی دست میداد ـ کوکه هر چند سوگند خورده اظهار عدم اطلاع نمود قطعاً خاطرش را تسلی نشده همان بیدلی مینمود ـ چندانکه کوکه را خواهی نخواهی برین داشت که با او هم سوگند گشته تا کاشغر همراهی کند ـ لاعلاج تن باین معانی داده با خود قرار فرار و گذاشتن حصار داد ـ معهذا خود میدانست که اکثر سپاهیان از ابدال آزرده و دلدهی بیشمار از اولیای دولت جاوید یافته اند عنقریب او را با کلید قلعه می دهند ـ مجملاً چون شب سر دست در آمد از فرط استیلای و هم مادر و اتباع و سه برادر خورد سال را در حصاربند گذاشته و پنجهٔ تصرف در خزینهٔ پدر دراز کرده هر چه دست داد از نقره و طلا و دیگر اجناس گرانمایه چندین سر بار با خود بدر برده دروازه سمت کاشغر را کشوده روی راست پس خم طریقت زد و بانداز آن کشور راه هزیمت پیش گرفته راهی شد ـ بامدادان که روز سوم امرداد بود چون میر فخرالدین از اصل کار آگاهی یافت و دانست که بامداد بخت خداداد بی سعی و تردد فتح قلعه نصیب دولتخواهان شده بی توقف با سایر بندهای درگاه درون حصار رفت ـ و زنان و فرزندان ابدال بدست آورده جمعی را بتعاقب آن بد گهر فرستاد ـ اگرچه باو نرسیدند اما چند پشتواره طلا و نقره که از غایت بیتابی و اضطراب پرتاب کرده هزیمت اختیار نموده بود بتصرف در آورده معاودت نمودند ـ میر فخرالدین بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمود ـ اما کماینبغی از عهدهٔ ضبط اموال قلعه برنیامد ـ چنانچه جمعی از مردم تبت که در قلعه بودند بهانهٔ پسر ابدال و تاراجیان لوث مآل لشکر همگی را از میان بردند ـ و بین‌الفریقین حسب المشهور والله اعلم بحقایق احوال مال و منال بیشمار خس پوش شده که برندهٔ آنها ظاهر نگشت ـ چون اینگونه مطلب عظیم بمحض چهره کشائی تائید ربانی صورت نما گردید و معهذا باعث دلیریٔ هواخواهان

و علت بیدلی بدسگالان آمده بغایت بی دست و پا شدند آن خان ظفر نشان دل بر نصرت ایزدی بسته استخلاص باقی حصون دلنشین ساخت - و از روی جد و اجتهاد محاصرهٔ کریوچه و کچناک بذل مساعئی جمیله نموده دیگر بار بسر ترغیب و تطمیع بومیان آن ملک پیمان و وسایط را بمیان آورد - چون شنیده بود که نگاهبانان هر دو قلعه از ممر قلّت آذوقه عسرت بسیار دارند ازین راه بغایت امیدوار شده از روی یقین قرار فتح و نصرت با خود داد - و گروهی از اهل تبت را که بتازگی از ملاقات خان و عطای او کامیاب شده بودند درمیان پیغام گذار ساخت - و آنها بوعده و وعید آن گروه تنگ چشم را که باندک مایه ریزشی دیدهٔ طمع سیاه کرده از آن راه خون عزیزان خویش می ریزند و بر سر آن سر پسر خود بریده پهلوی فرزند جگربند خویشتن میدرند از ابدال برگردانیده تشنهٔ خون او گردیدند - و از همه بالا تر هیچکس در تبت نبود که آن سنگ دل قسی القلب کسی از نزدیکان او را ببدترین وجهی و سخت ترین عذابی و نکالی نکشته بود و باندک مایه کوتاهی یا تهمت فرزندان و دوستداران او را باهل کاشغر و اطراف دیگر نفروخته - در عرض این حال ظفر خان بابدال حرف صلح بمیان آورده و دست از جنگ و تنگ گیریٔ محاصره باز داشته آن سفاهت سرشت را بدین معنی مغرور ساخت - و بمقام ابله فریبی و روباه بازی که در امثال اینجاها عین شیر مردیست درآمده آن غنوده خرد مدهوش را که در حقیقت خفته بل مردهٔ جاوید بود خواب خرگوش داده غافل و معطل گردانید - چنانچه بامید مصالحه و معاهده از قلعداریٔ قلعداران خصوص در حصن کچناک که خود آنجا نمی بود خبر نگرفته با خاطر جمع از تردد و تلاش و پرخاش باز آمده و ازین جانب تبتیان دولتخواه که همگنانرا از ابدال یکبارگی رمیده خاطر ساخته بودند مقرر ساختند که روز پنجشنبه پنجم شهریور قلعه را تسلیم نمایند - و بر طبق مقرر در آن روز سردار ظفر شعار قوشونی بپانسلیقیٔ آدم خان تبتی و محمد زمان نامی از خویشان خویش بجانب قلعه کچناک فرستاد - بمجرد وصول موافقان عموم متحصنان خصوص محمد مراد وکیل آن برگشته بخت بعهد خود وفا نموده از در موافقت درآمد - و ابواب قلعه بر روی دولتخواهان و در بخت بر روی خود کشوده کلید آن حصاربند را تسلیم

نمود - و چون ابدال ازین معنی اطلاع یافت دانست که عنقریب اہل قلعہ کریوچہ نیز دو دلہ شدہ ازو رو می گردانند و او را دستگیر نمودہ باولیای دولت می سپارند - ناچار دیدہ و دانستہ از در طلب زینہار درآمدہ راہ استیمان و استشفاع بوسیلۂ شادمان پکلی وال کشود و ظفر خان او را بجان امان دادہ ایمن و مطمئن خاطر ساخت - و بی اختیار از در عجز و زاری درآمدہ بدستور عفو طلبان زینہاری از قلعہ برآمدہ بدست آویز تسلیم مفاتیح قلعہ بملاقات خان پیوست - و روز دیگر ظفر خان با سایر بندہای درگاہ گیتی پناہ ابدال را ہمراہ گرفتہ داخل قلعہ کریوچہ شد - بعد از مشاہدہ آن حصار کہ شکست آن بدون نصرت آسمانی از دست اقتدار بشر نمی آمد و بی دستیاریٔ تائید قدرت ید اللہی و اعتضاد اقبال نامتناہئی دست پروردگان توفیق آنحضرت بہ ہیچ گونہ دست بر آن نمی توان یافت بتازگی سپاس گذار حضرت آفریدگار شدہ خطبۂ حمد جناب الٰہی و نعت حضرت رسالت پناہی و منقبت آل و اصحاب والا جناب آنحضرت بنام نامی و القاب سامئی حضرت سلیمان مقام سمت اختتام و وصف تمامی یافت - و منبر مسجد جامع قلعہ را برین سر سرمایۂ والا شدہ کار بالا گرفت - در حقیقت فتح این بلاد را کہ تصور تصویرش در آئینہ خیال ہیچ کشور گیر صورت نبستہ و بمحض چہرہ کشائی اعجاز تائید و رنگ آمیزیٔ فسون و نیرنگ اقبال رو دادہ داخل عرضداشت کردہ بدربار سپہر مثال ارسال داشت - درین حال فخرالدین نیز عیال و اطفال ابدال را با بقیہ اموال او کہ ہمہ ابواب قریب دو لک روپیہ می شد ہمراہ آورد - و از اتفاقات حسنہ اہل و اولاد حبیب و احمد چکان کہ در صوبہ داریٔ اعتقاد خان مصدر شور و شر شدہ آخرکار پناہ بابدال بردہ و درینولا باشارۂ او بکشمیر شتافتہ فتنۂ تازہ سر کردہ بودند بدست آمدند - و حبیب چک کہ در عہد میرزا علی اکبر شاہی خمیر مایۂ فتنۂ عظمٰی گشتہ بود عاقبت تبت را مصر مقر خود ساختہ درینولا باصد تن از فرزندان و خویشان داخل زینہاریان شد - ظفر خان از ملاحظۂ انسداد رہگذرہا بسبب بارش برف کاہینبغی بتفحص اموال ابدال و ضبط و ربط آن ملک نہ پرداختہ و سایر قلاع و جمیع مرز و بوم تبت را بہ محمد مراد برادر زادۂ ابدال کہ از روی دولتخواہی کلید قلعۂ کچناک را دادہ بود تسلیم

نموده با ابدال و اہل او و سایر چکان و مفسدان آن سر زمین از راه پرگنهٔ لار معاودت نموده داخل کشمیر شد ـ

چون حقیقت نصرت اولیای دولت از عرضداشت ظفر خان وضوح یافت باوجود آنکه مصدر اینگونه خدمتی نمایان شده بود چون حصون و قلاع به یکی از بندہای معتمد نه سپرده معہذا ہمگی ولایت و مضافات آنرا نظم و نسق شایسته نداد لاجرم این مایه سبکی بر خاطر عاطر بادشاه فلک جاه مرکز محیط وقر و وقار بغایت گرانی نموده چنانچه باید بحال مشارٌالیه نه پرداختند ـ ولیکن بنابر آنکه حرمان آن خانه زاد دیرین باعث نومیدیٔ سایر بندہای امیدوار نشود او را بی بہرهٔ تمام و ناکام مطلق نه پسندیدند ـ و بعنایت ارسال خلعت و جمدهر مرصع سرافرازش گردانیده منصبش از اصل و اضافه بسه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار رسانیدند ـ

چون خامهٔ کارنامه نگار از شرح کیفیت این فتح مبین بازپرداخت بنابر وفای وعده بر سر بیان مجملی از خصوصیات آن کشور و کیفیات مسالک و عقبات آن می رود ـ نخست از حقیقت راه سخن سر کرده آنگاه تتمهٔ حقایق را علی‌الاجمال بپایان می رساند ـ کشور مذکور که چار حدش را جبال آسمان مثال فرو گرفته سوای راہی که بقراتبت و کاشغر و حدود بدخشانات خصوص کوہستان ہمکال[1] که در نزدیکی این واقع است منتہی میشود از سمت کشمیر دو راه دارد ـ یکی راه کمراج که ظفر خان از آن جاده راہی شده و دیگر راه لار که از آن مسلک باز گشت نموده ـ چنانچه اشارتی بدان رفت ـ راه نخستین اگرچه سه چار مرحله دور تر است ولیکن در سایر محال آن یخ و برف و سرما کمتر است باوجود آنکه بر گریوہای دشوار عبور و تنگنابای صعب‌المسلک اشتمال دارد که دو سوار را پہلوی ہم راه نیست بلکه اکثر جاہا بآسانی پیاده طی نمودن مشکل است چه جای سواره گذاره شدن و بدون این روش قطع مسافت متصور نه از این راه زود تر بدان کشور میتوان پیوست ـ و در راه لار که اندک مایه نزدیکی دارد یخ و برف و خوف دمه بسیار است و فرط بارش بمرتبه ایست که ہشت ماه اکثر اوقات سحاب طوفان بار از کار خود

۱ـ کوہستان ہمکان ـ قلمی ـ بگمانم این که کوہستان لمقان یا لغمان بوده باشد (و ـ ق) ـ

فارغ نیست ـ و در اندک فرصتی مسالک را از سد روئین یخ که ہانا سنگ راه ہمین معنی دارد بمثابهٔ مسدود می سازد که برید صرصر مجال گذار نمی یابد ـ و بعضی از عقبات صعبه آن بنحویست که از مبدای آفرینش گیتی تا الحال برف آن گذر بگداز نرفته بلکه سال به سال برف بر سر ہم افتاده انبار می شود ـ و از آنجمله کوہی از یخ که قریب نیم کروه ارتفاع آنست بروزگاران از گدازش برف و سیلان باران بر روی ہم در کمال صلابت افشرده و معہذا انہار عظیمه در اطراف از زیر یخ روان گشته بیرون می آید ـ و ازین عالم آبہا بر روی یخ نیز جاریست چنانچه بعضی از جاہا را شگافته و راه وسیعی کشاده ـ و در وقتی که این مسلک کشاده است راہروان سوار و پیاده از روی یخ عبور می نمایند ـ و درین راه بسی کروه کشمیر گریوهٔ واقع است که بلندیٔ آن از ہر دو سو تخمیناً یک کروه بادشاہی باشد ـ و از ہر دو جانب بمثابهٔ تند و تیز افتاده که قطعاً امکان سواره راه بریدن ندارد ـ مجملاً ہمگی تبت مشتمل است بر بیست و یک پرگنه و سی و ہفت قلعه و چون اکثر را کوہسار البرز آثار فرو گرفته فسحت عرصه اش بغایت تنگ ساحت و کم مساحت است ـ و غلات آنجا اکثر جو و گندم است بکفاف و معیشت اہل آن اطراف وفا نمی کند ـ چون اعمال آن تا غایت از قرار واقع بتحت تصرف عمال بادشاہی در نیامده حقیقت حاصلش مشخص نیست ـ و مشہور است که زیاده بر یک لک روپیه حاصل ارتفاعات بحکام آنجا واصل نمی شود ـ و از راہگذر وجوه اجاره یک سوی نہری که در آن حدود واقع است و طلای ناقص عیاری که تولچہاش بہفت روپیه ارزش دارد از آن بدست می آید دو ہزار تولچه در آمد زمینداران آن سر زمین میشود ـ از غرابت میوہای آن بر و بوم مثل زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور که بغایت شیرین می افتد نوعیست از سیب سرخ که باطن آن از ظاہر سرخ تر است ـ و از ہمه بدیع تر آنکه توت و خیار و زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور و سایر فواکه آن ملک در یکدفعه بہم می رسد ـ

آغاز سال یازدهم جلوس میمنت مانوس شاهجهانی

درین ایام سال یازدہم جلوس میمنت مانوس از روز سہ شنبہ غرّہ جمادی الثانی سال ہزار و چہل و ہفت ہجری بخیریت و مبارکبادی شروع شدہ جہانرا سرمایۂ مسرت و خورمی داد - و ابواب بہجت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساختہ سرمایۂ جمعیت بدلہا ارزانی داشت - و سر و سرگروہ سلاطین عالم انجمن جشن و کامرانی آراستہ پرتو نور حضور بر ساحت خاص و عام افگندند - و فروغ شرف بر سر تخت زرّین و سریر گوہرآگین گستردہ بدستور ہر سال بحرین کف در افشان چون سحاب نیسان بگوہرباری در آوردند - و دست سخا چون پنجۂ آفتاب بزر ریزی برآوردہ مادۂ حصول تمنای غنی و فقیر آمادہ ساختند - درین تاریخ دو داماد احداد یکی محمد زمان و دوم صاحب داد با قادر داد نواسۂ احداد ولد محمد زمان و علائی زن احداد خواہر رشید خان و گروہی دیگر از ہمراہان عبدالقادر ولد احداد کہ پس از فرو رفتن او سعید خان بحسن تدبیر بدست آوردہ روانۂ درگاہ آسمان جاہ ساختہ بود بآستان معلی رسیدند - بادشاہ جرم بخش محمد زمان و صاحبداد را بعنایت اسپ و خلعت و دیگرانرا بمرحمت خلعت برنواختہ نزد رشید خان کہ ابن عم احداد است و صوبہ دار تلنگانہ فرستادند - نہم، پس از آنجہانی شدن راجہ انوپ سنگھ جیرام مہین پسرش از زمین بوس درگاہ چہرۂ بخت افروختہ بعنایت خلعت و منصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار و عطای فیل و اسپ و خطاب راجگی و چہار پسر دیگر متوفی فراخور حال بمناصب مناسب سرافرازی یافتند -

نوزدہم حکیم صالح برادر حکیم فتح اللہ شیرازی از ایران بدرگاہ جہان پناہ رسیدہ از فیض دریافت ملازمت کیمیا خاصیت سعادت دین و دنیا اندوخت - و از پیشگاہ نوازش خاقان غریب نواز بانعام سہ ہزار روپیہ و خلعت کامیاب گشتہ داخل بندہا گردید - چون بعرض مقدس رسید کہ مرشد قلیخان فوجدار متہرا در اثنای تاخت بر یک موضع از مواضع متمردان کہ ہمگی تمردگزینان در پناہ دیواربست آن آتش افروز ہنگامۂ کین توزی

شده بودند بزخم تفنگ آنجهانی شده سرمایهٔ سعادت دارین برای خود آماده ساخت الله ویردی خان را به فوجداری و جاگیرداری سرافراز نموده دستوریٔ انتقام دادند - بیست و ششم آن ماه حکیم حاذق را از منصب بازداشته پانزده ہزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند -

غرهٔ شعبان امانت خان که نو آئینش رقم نسخ بـر خط سبز خطان خطهٔ خوبی کشیده در جایزهٔ کتابه که درون گنبد آسمان رفعت مزار فیض آثار نواب مهد علیا نگاشته بود بعنایت فیل سربلندی یافت - ہشتم ماه لوای ظفر انتما که چون کوکب بخت مسعود ہمواره در اوج صعود است بصوب شکارگاه باری ارتفاع یافت - دوازدہم نشیمن دل نشین تالاب باری موسوم به لعل محل از پذیرش پرتو حضور پر نور روکش کان بدخشان گردید - و چند روز آن سر زمین فردوس آئین از نزول اشرف پایهٔ آسمانی یافته در عرض این اوقات سه قلاده شیر و چند نیله گاو و آہو شکار شد -

نہم رمضان داخل دارالخلافه گشته محفل وزن شمسئی آغاز سال چہل و ہفتم مبارک را آذین پذیر نمودند - و تزئین ہمه ساله و مراسم معہود این خجسته روز بظہور آمده سرمایه بی نیازی یک جہان نیازمند مہیا گردید - درین تاریخ دو ہزار دودامی بابت پیشکش خان دوران بہادر از نظر اشرف گذشت - اگرچه از دیر باز در مالوه این جنس پارچه یافت میشود اما در عہد بادشاه زمان نزاکت و لطافت آن بجای رسیده که جامه واری رنگین بوته دار ہشتاد روپیه و ساده چہل روپیه ارزش دارد - در نفاست و لطافت قماش ہیچ پارچه از پارچہای سفید ہندوستان بآن نمی رسد - در ہوای تابستان لباس خاصه از آنست - حکیم مومنا بسالیانهٔ بیست ہزار روپیه و عبدالرحمٰن روہیله از اصل و اضافه بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و عبداللطیف دیوان بخطاب عقیدت خان سرافرازی یافتند -

کشته شدن کریم داد کور

چون آن مدبر بدسرشت گروہی انبوه را در خلال کوہستان بکشتن داده در سرحد لوحانی میگذرانید درینولا الوسات نغر از بدبختی بخیال محال او را طلبداشته سر به شورش و فساد برداشتند - سعید خان بجہت استیصال او

و استخلاص پرگنات بنگش پانزده ہزار پیاده کماندار قدر انداز از عشایر افاغنه گرد آورده با راجه جگت سنگھ و پردلخان و غیرت خان و سید ولی و برخی دیگر از بهادران تجلد منش و دو ہزار سوار از تابینان خود ہمراه یعقوب کشمیری وکیل خود تعین نمود ـ اتفاقاً پیش از رسیدن افواج ظفر امتزاج بحدود نغر جمعی از کوه نشینان برای محافظت مال و جان خود برادر کریمداد کور را که سابق بلخ رفته بود و الحال باشارۀ نذر محمد خان پنهانی در قبیلهٔ نغر آمده مصدر ابواب شور و شر شده آن طایفهٔ ناحق شناس را بموافقت خان مذکورتحریص می نمود با برادر ہزار میر اورک زئی از ہم گذرانید ـ و گروہا گروه مردم بوسیلهٔ این دولتخواہی باولیای دولت ملصق گشته در تردد ہمه جا پیش قدم بودند ـ و کریمداد کور با سه قبیله که باو دم از دوستی می زدند از ملاحظهٔ دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته به کوہهای تنگ گذار عسیر العبور پناه برد ـ از آنجا که مخالفان دولت ابد پیوند را پیوسته بجز ادبار و ناکامی حاصل زندگانی نیست باوجود عدم یافت غله و قلت آذوقه از بالا برف و باران چون بلای آسمانی نازل شده و از پایان حملهای بالا دست دلاوران مرد افگن بظهور رسیده مخالفان را بستوه آورد چنانچه ہر روز جمعی کثیر از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عالم فنا می گردیدند ـ لاعلاج کریم داد را باہل و عیال مقید ساخته با توابع و لواحق حوالهٔ سران لشکر نمودند ـ پس از عرض رسیدن این حقیقت حکم قتل در باب او پذیرای شرف صدور گردید و عالمی از فتنهٔ او خلاص شد ـ

بیست و پنجم رمضان‌المبارک بصوب سورون که شکار انواع جانور بحری و بری و اصناف وحوش و سباع در آن سر زمین زیاده از شمار دست بهم می رسد کوچ رایات اتفاق افتاد ـ بیست و نهم در مکان مذکور برکنار گنگ نزول اجلال واقع شد ـ چون در آن نواحی شیری چند فراہم آمده بسکنهٔ پرگنات جوار آزار و اضرار بسیار می رسانیدند بادشاه شیر شکار متوجه آن گشته یازده شیر را به تفنگ خاصه شکار فرمودند ـ و سوم روز از آب گنگ براه جسری که از سفاین ترتیب داده بودند عبور فرمودند و ہمه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان درآوردند ـ و در آن صحرا که از جوش سبزۀ زنگار فام غیرت معدن زمرد چرخ گشته بود در عین

تقرج در ہر گل زمین از خون شکاری سیل خون جاری ساختند - و از چهارم شوال تا پانزدہم نوزده شیر و چرند و پرند بسیار شکار فرموده عنان یکران کامرانی را منعطف ساختہ آہنگ دارالخلافہ نمودند - جمال خان قراول را چون درین شکار خدمت شایستہ بجا آورده بود بزر سنجیده ہشت ہزار روپیہ ہم سنگ او را باو مرحمت نمودند - و ہزار سوار شایستہ خان را دو اسپہ مقرر نموده بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار از آنجملہ سہ ہزار سوار دو اسپہ بر نواختند - و راجہ جی سنگہ از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت[۱] - بیستم شوال سنہ یکہزار و چهل و ہفت از عرضداشت بادشاه زادۂ والا گہر محمد اورنگ زیب بہادر بمسامع جاه و جلال رسید کہ آن گرامی گوہر بحر تاجداری را از دختر شاہنواز خان صفوی صبیہ٭ صفیہ صافی فطرت روز پنجشنبہ دہم شوال بوجود آمده ، اعلیٰ حضرت آن پاک نژاد را بہ زیب‌النسا موسوم ساختند - بیست و چهارم ماه رفیع الله برادر زادۂ قاضی خان از تعیناتیان کابل عرضداشت علی مردان خان مشتمل بر زینهاری شدن او بدرگاه خلایق پناه آورده سعادت زمین بوس بارگاه سلیمانی دریافت - بیست و ششم بادشاه آسمان جاه داخل دولت خانہ٭ دارالخلافہ شده حریم خلافت را بنور حضور رشک فرمای انوار مهر انور ساختند -

حقیقت مفتوح شدن قلعه قندهار با دیگر قلاع آن دیار

چون کشایش ہرکار فرو بستہ بوقت خود وابستہ و فتح الباب امور مشکلہ بنابر قسمت الست بہنگام مقرر متعلق گشتہ تا ہنگام معهود نرسد و وقت موعود نیاید سعی و کوشش فایده ندہد - شاہد حال این معنی مقدمہ٭ فتح قندہار است کہ از سال چهلم حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد از التجای مظفر حسین میرزا بدرگاه خواقین پناه در تصرف اولیای دولت قاہره بود - چون شاه عباس بعد از جلوس بر سریر دارائی ایران ہمواره

۱- ’’ و ہزار سوار شایستہ خان - - - جی سنگھ از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت‘‘ - - - این عبارت در قلمی نیست (و - ق) -

خواهش تسخیر آن داشت زنبیل بیگ توشمال باشی را که در آخر سلطنت شاه بمرتبهٔ سپه سارلای رسیده بود با خان عالم بعنوان سفارت فرستاده التماس قلعهٔ مذکور نمود - حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بجواب آن نپرداخته خان جهان لودی را که بکثرت قوم و قبیله و سامان دولت و جاه فریدون وقت خود بود به قلعه داری آنجا تجویز نمودند - او بنابر تن آسانی و کاہلی بوسیلهٔ نور محل که بر روی کار نگریسته ملاحظهٔ عواقب امور نمی نمود صوبهٔ ملتان را برای خود و حراست قلعهٔ قندهار برای عبدالعزیز خان التماس کرده تعهد نمود که ہرگاه شاه ارادهٔ آمدن قلعهٔ قندهار نماید این بندهٔ درست اعتقاد بر جناح استعجال بر سر کار رسیده داد جانفشانی دهد - درین اثناء شاه بلند اقبال که بجهت تنبیه و تادیب دکنیان با لشکر گران سنگ در برہانپور تشریف داشتند بسبب نسبت دختر نور محل که از شیر افگن ترکمان داشت با شهریار رنجیده سلطان خسرو را که حوالهٔ گماشتهای ایشان بود روانهٔ کشور جاوید ساختند - و لشکری عظیم فراهم آورده اراده نمودند که بملازمت پدر بزرگوار رسیده نور محل را که مدار امور سلطنت بر خود گرفته بیدخل سازند - اہل نفاق آمدن شاه بلند اقبال را باین کیفیت خصوص کمیت افواج به بدترین صورتی و نامناسب لباسی در نظر حضرت جنت مکانی جلوه دادند - و آن حضرت مهابت خان را که از ہواخواہان سلطان پرویز بود با تمام لشکر بجهت منع آمدن شاه بلند اقبال تعین نمودند - و بمقتضای این قرارداد روزہای دراز ہنگامهٔ فتنه و فساد گرمی پذیرفته روز بازار اہل فریب و فساد رونق و رواج تمام داشت - زنبیل بیگ سفیر ایران که ہنوز رخصت مراجعت نیافته بود پنہانی به شاه عباس نوشت که درین ہنگام که درمیان پدر و پسر صحبت نامناسب روی داده شورش عظیم در ہندوستانست برای گرفتن قندهار قابو به ازین نخواہد بود - شاه بمجرد رسیدن نوشته با لشکر گران سنگ بآہنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی دربارهٔ احاطهٔ آن پا فشرده مدتی متمادی باقامت مراسم تضییق دایرهٔ محاصره اشتغال نمود - و روزگاری نایرهٔ جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت تا آنکه کار بر متحصنان به غایت تنگ شده معامله به دشواری گرائید - و بنابر آنکه مبانی یک جهتی

و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور دارند - اتفاقاً پیش از ورود
فرمان عالیشان عوض خان قاقشال بمجرد اشارهٔ علی مردان خان بکارفرمائی
همت و کار طلبئی اخلاص از غزنین روانه شده با هزار سوار جرار داخل قلعهٔ
قندهار گشته متعاقب او میرزا شیخ خلف سعید خان بموجب نوشتهٔ پدر با
فوجی از مردان کار بطریق استعجال بقلعه قلات که پنج منزلی قندهار است
رسید - علی مردان خان از آمدن عوض خان قوت دل و نیروی بازو یافته
بنابر پاس سیاوش خطبه را بنام حضرت گیتی ستانی شاهجهان بادشاه غازی
بلند آوازه ساخته وجوه دراهم و دنانیر را باسم مبارک نورانی ساخت - و نه
اشرفی مسکوک بسکهٔ مبارک با عرضداشتی بر کیفیت رسیدن عوض خان
و خواهش استیلام عتبهٔ فلک رتبه مصحوب احمد بیگ نوکر خود بپایهٔ
سریر خلافت مصیر ارسال داشت - و میرزا شیخ را بیست و پنجم شوال
باعزاز و احترام تمام بقلعه در آورده لوازم مهمانداری و مراسم ضیافت بزرگانه
بتقدیم رسانید و محمد سعید قاضی قندهار را که از هوا خواهئی شاه بسیاوش پیهم
خبر می فرستاد به بدترین روشی بقتل رسانیده برج و بارهٔ حصار را حوالهٔ
اولیای دولت قاهره نمود - چون مضمون عرضداشت بر رای گیتی آرای وضوح
یافت قلیچ خان ناظم ملتان را که بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سرافراز
بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله دو هزار
دو اسپه سه اسپه و تفویض صوبهٔ قندهار سربلند ساخته حکم فرمودند که
با تمام لشکر ملتان و یوسف محمد خان حاکم بهکر و جان نثار خان فوجدار
سیوستان خود را بسرعت بقندهار رساند - و فرمان عالیشان دیگر بنام سعید خان
صوبه دار کابل باین مضمون صادر شد که گوهر تاج سلطنت و بختیاری شاه
شجاع بهادر با لشکر بیقیاس درین نزدیکی متوجه آنصوب میشوند باید که
آن زبدهٔ پیش قدمان معرکهٔ دلیری و دلاوری با تمام لشکر کابل و مبلغ پنج
لک روپیه نقد از خزانهٔ آنجا همراه گرفته روانهٔ قندهار شده از آنجمله یک
لک روپیه بصیغهٔ انعام به علی مردان خان برساند - و دو لک روپیه بطریق
مساعده خود بگیرد و تتمه مبلغ را به بعضی بندهای دیگر برسم مساعده
بملک مودود وغیره تبعهٔ علی مردان خان درخور حال هرکدام انعام بدهد -
و چون قلیچ خان بقندهار برسد خاطر از بندوبست قلعه و ذخیره وغیره

جمع نموده و آن حصار خیر آثار را حوالهٔ خان مذکور نموده علی مردان خان را با بنه و بار و توابع تا بکابل بهمراه آورده از آنجا میرزا شیخ پسر کلان خود را بهمراه داده روانه درگاه عالم پناه نماید ـ و چون احتمال آمدن شاه صفی نیز بود گرامی گوهر بحر خلافت و نامداری شاه شجاع بهادر را در آغاز ذی قعده سنه یک هزار و چهل و هفت با کمال اعظام و اجلال خلعت گرانمایه با چارقب زردوزی و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و فیل و ماده فیل با ساز نقره و دو اسپ عراق با زین زرین و لجام مرصع و صد اسپ ترکی و ده لک روپیه نقد بطریق انعام و هزار سوار جرار جدگاره[۱] بدان صوب مرخص گردانیدند ـ و هنگام رخصت بر زبان فیض ترجمان آوردند که اگر شاه خود آید آن فرزند ارجمند نیز با تمام لشکر بدان صوب شتافته هنگامه آرای نبرد گردد ـ و اگر لشکر بفرستد فوجی از بهادران کار طلب بسر کردگی خان دوران بهادر نصرت جنگ تعین نموده خود نزدیک باشد ـ آنگاه بر یکی از امرای نامدار را که در رکاب ظفر انتساب آن بلند اقبال تعین شده بودند خلعت و خنجر و اسپ و فیل درخور رتبه و حالت عطا نموده خان دوران بهادر را به عنایت خلعت خاصه و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه با ساز طلا و فیل و ماده فیل با براق و حوضهٔ نقره معزز و گرامی ساخته مدار جنگ و جدال و رحل و ترحال بر رای و درایت او باز گذاشتند ـ و بهادر خان و مبارز خان را حکم شد که از جاگیر خود آمده ملحق عسکر اقبال گردند ـ و به وزیر خان ناظم پنجاب حکم شد که از صوبهٔ پنجاب غله فراهم آورده پیهم روانهٔ کابل سازد ـ مجملاً سعید خان صوبه دار کابل بر طبق حکم معلی از کابل با راجه جگت سنگه و تمام تعیناتیان آن صوبه روانه شده چون بقلات رسید از نوشتهٔ میرزا شیخ و عوض خان معلوم نمود که سیاوش با برخی از حکام خراسان بشش کروهی قندهار رسیده ـ و جمعی که در قلعه اند اگرچه بظاهر با علی مردان خان دم از موافقت می زنند اما نهانی بسیاوش محرک سلسلهٔ دوستی گشته خواه و ناخواه او را بآمدن قندهار تحریص می نمایند باید که از قلات به کمال هوشیاری و دوربینی

۱- اصل : جدکار ـ جدگاره بر وزن گهواره ، روش های مختلف (و ـ ق)

عازم این صوب شود - خان مذکور پس از اطلاع این معنی بآئین شایسته
و توزک بایسته کوچ به کوچ طی مراحل نموده چون هفدهم ذی قعد
سنه یک هزار و چهل و هفت بظاهر قندهار رسید علی مردان خان از مقدم
آن خان شجاعت نشان جانی تازه و مسرت بی اندازه یافته استقبال خیل
اقبال نمود - و فرمان فرخنده عنوان را با خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع
و شمشیر و خنجر مرصع که مصحوب محمد مراد سلدوز مرسل گشته بود پس
از تقدیم مراسم تواضع و تسلیم جبین نیاز بر زمین منت گذاشته بدریافت این
سعادت عظمیٰ که از دیر باز خواهان وصول آن بود کامیاب صورت و معنی
گردید - و فرمان عالیشان که بنام سعید خان بهادر مشتمل بر تلقین محاربه
و ارشاد مدافعهٔ لشکر عراق صادر شده و در آن رقم یافته بود که اگر
سیاوش بنابر کوتاه نظری و خیره چشمی عرصه را خالی دیده بدست درازی
و ترکتازی نواح قندهار درآمده باشد آن عمدة‌الملک قلیچ خان را در
قندهار گذاشته خود با سپاه نصرت دستگاه متوجه گشته دمار از روزگار او
برآرد - و از رهگذر سرانجام این یساق اندیشه را به خاطر راه نداده راست تا
فرات بتازد که از سپاه و آذوقه و خزانه آنچه باید و آنچه شاید بکرم الٰهی موجود
است چنانچه مبلغ بیست لک روپیه با بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ والا گهر
روانه نموده حکم فرموده ایم که اگر والئی ایران متوجه قندهار شود آن
فرزند سعادت مند افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساخته و خود به نفس
نفیس سردار خیل اقبال گشته داد مردی و مردانگی دهد - اتفاقاً فرمان
مذکور بدست مردم سیاوش که سر راهها گرفته بودند افتاد - بعد از آگهی
بر مضمون آن سر رشتهٔ استقلال او و همگنان از دست رفت و فرمان عالی شان
نزد والئی خود بایران فرستاده متوجه تهیهٔ اسباب جنگ گشت - سعید خان
بهادر از تنگئی وقت و دیر آمدن قلیچ خان میرزا شیخ پسر خود را با
دو هزار سوار در قندهار گذاشته و توقف علی مردان خان با جمعی قلیل در
قلعهٔ ارک قرار داده قریب سه هزار جمعیت او را که در باطن نفاق و بظاهر
وفاق داشتند بسرداری حسین بیگ خواهر زادهٔ علی مردان خان همراه گرفته
با هشت هزار سوار رو به پیکار سیاوش آورد - و فیلان عربده آئین پرخاش جو که
همه اژدها صولتان اهرمن منظر بودند پیش روی داده بتاریخ بیست و ششم ذی‌قعده

سنه یازدہم جلوس مبارک موافق سنه یک ہزار و چہل و ہفت ہجری زینت افزای عرصهٔ مصاف گشت - در آن روز خان نصرت اندوز ہراولیٔ سپاه نصرت دستگاه را براجه جگت سنگھ و محکم سنگھ و اوگر سنگھ و گوپال سین و رام سنگھ و جگرام و گج سنگھ و ہمت سنگھ و مہدنی مل بہادرویه و اندر بهان و دیگر راجپوتان مقرر نموده جرانغار بسید ولی و عبدالواحد و سید محمد و محمد شوقی وغیره سادات بارہه و امروہه و بخاری و برانغار به پردلخان و غیرت خان و علاول خان و حیات خان و حسن خان وغیره افغانان حواله ساخت - و قول را با برادران و پسران آرایش داده طرح دست راست بعوض خان و سه ہزار سوار علی مردان خان بسرداری حسین بیگ خواہر زاده و علی بیگ نوکر خان مذکور زینت بخشید - و ازین جانب سیاوش با بیرام علی خان حاکم نیشاپور و خدا قلی خان حاکم فرات و دوست علی سلطان حاکم خواف و یوسف سلطان حاکم چمش کزک و صفی قلی قلعدار بست و جمعی دیگر قریب ہفت ہزار سوار بتوزک صفوف پیراسته و توپخانه را پیش رو داشته روانه شد - و در یک کروہی قندہار چون ہر دو لشکر مقابل شده نبرد آرا گشتند به تعصب یکدیگر جنگ سخت در گرفته در اثنای زد و خورد ہراول و برانغار و جرانغار قزلباش اسپ برانگیخته برانغار از جانب راست ہراول سپاه ظفر دستگاه با طرح جرانغار روبرو شد - و جرانغار به مردم علی مردان خان که طرح برانغار مبارزان دین بودند محاذی گشت - و ہراول با ہراولان در افتاده تردد شیرانه بمیان آمد - در چنین ہنگام که جنگ از ہر دو سو ترازو گشت معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده جمعی کثیر از بہادران طرفین داد اقامت داده متعاقب یکدگر بعالم دیگر روانه می گردیدند و دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پله پایهٔ قدر و مقدار یکدیگر سنجیده باشتعال آتش کین حق مقابله و مقاتله ادا می نمودند - بیک ناگاه از ہجوم افواج و جنود رعب تزلزل در بنای تمکینی که نداشتند راه یافته افواج غنیم طریقهٔ فرار سر کردند و باشتاب بخت برگشته و ادبار رو آورده یکسر تا خیمه و خرگاه خود بہان پا تاخته عنان یکران عزیمت را مثنی نه ساختند - دلاوران لشکر شکن ہمه مراسم تعاقب بجا آورده فرصت آن ندادند که در آنجا ہم دست و پای آنها آشنای عنان و رکاب شده

دمی خود را در خانهٔ زین محکم توانند نمود - لاجرم احمال و اثقال گریختگان که در میدان باز مانده بود بدست دلاوران افتاد و جمعی کثیر از آن خون گرفتگان از ضرب تیغ صف شکنان راه آخرت سرکردند - هژبران بیشهٔ جدال و قتال شکر کنان و سجده گذاران مظفر و منصور بمقر خویش بازگشت نمودند -

بیست و نهم ذی قعده مذکور تمامی مساجد و معابد بتذکار حمد جهان آفرین و نعت سیدالمرسلین و مناقب معصومین و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و مفاخر بادشاهان این سلسلهٔ عالیه حق گزین زینت و صفای تازه یافت - و حقیقت ترددات مجاهدان دین از عرضداشت سعید خان که مصحوب عبدالرحمٰن ولد عبدالعزیز خان ارسال داشته بود بعرض مقدس رسیده خاطرها را مبتهج و مسرور ساخت - بادشاه حق شناس حق گذار همگی بندهای روشناس را بعنایت خلعت فاخره و اضافهٔ مناصب پایهٔ افتخار و سرمایهٔ اعتبار افزوده سعید خان به خلعت خاصه و چار قب و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه مزین بزین و ستام زرین و فیل خاصه و ماده فیل با یراق و حوضه نقره و اضافه هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه بر اصل منصب او که پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه بود و خطاب ظفر جنگ سرافراز ساخته به نهایت عزت فایز و کامگار گردانیدند - و راجه جگت سنگه بمرحمت خاصه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سرمایهٔ افتخار ابد اندوخته پردلخان از عطای خلعت و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار و عوض خان قاقشال بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و اضافهٔ هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بلند آوازه و ممتاز گردیدند - و غیرت خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و شش صد سوار و مرحمت اسپ و ابوالبقا برادر سعید خان بمنصب و خلعت و اسپ و اضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب افتخار خان و میرزا شیخ ولد سعید خان بخطاب خانه زاد خان و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافته منظور نظر مرحمت گشت - و علاول ترین بخلعت و منصب هزاری هشت صد سوار و گوپال سنگه بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و سید ولی بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و خطاب دلیرخان و سید احمد بخلعت و منصب

ہزاری سہ صد سوار و یوسف بیگ کابلی بخلعت و منصب ہزاری و پانصد سوار و خطاب ہمت خان و رای کاشیداس بخلعت و منصب ہزاری دو صد و پنجاہ سوار مفتخر و مباہی گشتند ـ جمع این مناصب از اصل و اضافہ است کہ ہر یک ازینان مرحمت شدہ و جمعی دیگر از بندہا کہ با اضافۂ منصب سرافرازی یافتہ اند چون تفصیل آنہا طولی داشت لاجرم بہ اسامی آنہا نپرداختہ ـ

درینوقت صفدر خان کہ بجانب ایران رفتہ بود از ایران مراجعت نمودہ بقندہار آمد و سعید خان را دیدہ گفت کہ شاہ صفی از رفتن قندہار بغایت بیدماغ گشتہ اکثر اوقات بر زبان دارد کہ از صفاہان و بغداد دل برداشتن آسان است اما از سر قندہار گذشتن بسیار دشوار است ـ بنا بر آن در صدد فرستادن لشکری آراستہ بسرداری جانیخان قورچی باشی در آمدہ بلکہ ارادۂ آمدن خود نیز مصمم نمودہ ـ لاجرم سعید خان در قندہار توقف نمودہ بپادشاہزادہ والا گہر محمد شاہ شجاع بہادر نوشت کہ صلاح دولت آنست کہ تمام لشکر ظفر اثر را با توپخانہ روانۂ این صوب نمودہ خود در کابل تشریف داشتہ باشند ـ اگر والی ایران بارادۂ محاصرہ متوجہ این صوب گردد یا لشکری تعین نماید پلنگ خویان سخت کوش تیغ جلادت از نیام تہور و تجلد کشیدہ بر ایشان حملہ آور گردند ـ و اگر راہ دور بینی درگذرد ہمت بر تسخیر قلعۂ بست و زمین داور گذاشتہ گرد از نہاد و دود از دماغ متحصنان برآوردہ آید ـ چون این حقیقت از روی واقعۂ کابل و قندہار بمسامع جاہ و جلال رسید از پیشگاہ خلافت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست کہ تا رسیدن قلیچ خان سعید خان در قندہار توقف نمودہ علی مردان خان را روانۂ کابل نماید ـ و عوض خان را با ہزار و پانصد سوار تا مقر و خانہ زاد خان را تا کابل ہمراہ دادہ خود بہ تسخیر قلاع آن دیار پردازد ـ بعد از ورود فرامین مطاعہ ہژدہم ذی حجہ سنہ یک ہزار و چہل و ہفت ہجری علی مردان خان بعد از رسیدن قلیچ خان از قندہار حرم ادراک سعادت آستانبوس بارگاہ اشرف اقدس بستہ روز ہفدہم ربیع الاول چون نزدیک دولتخانہ بتخاک کہ پادشاہزادہ در آن ولا آنجا تشریف داشتند رسید صاحب الامر جلیل القدر بہادر خان و لہراسپ خان و مبارز خان و نظر بہادر خویشگی و جانسپار خان و ذوالفقار خان مراسم استقبال بہ تقدیم رسانیدہ خان

مشارٌالیه را باعزاز و اکرام تمام دریافتند - پس از آن خاندوران بهادر باشارهٔ
علیه تا بیرون دیوان خانه پذیره شده مراسم مصافحه و معانقه بجا آورده
و آداب ملازمت و روش کورنش و تسلیم که درین دودمان عالی شان
متعارف است بیاد داده از حصول شرف دریافت ملازمت بادشاهزادهٔ والا
مقدار سربلند گردانید - بحکم آن زینت افزای انجمن دولت و اقبال خان
دوران خان و راجه جی سنگه جانب راست و خان مذکور در سر جرگه دست
چپ نشستند - و بادشاهزاده شفقت بسیار و مرحمت بیشمار نسبت خان مذکور
بجا آورده بهان لحظه بانعام خلعت فاخره با چار قب زردوزی و جمدهر مرصع
و فیل با یراق و ماده فیل با حوضهٔ نقره سر بلند ساخته بکمال عزت و احترام
روانهٔ درگاه آسمان جاه نمودند - بنابر مصلحت وقت بهادر خان ولهراسپ
خان و نظر بهادر و ابوالبقا و پانصد سوار برقنداز و پانصد سوار تیرانداز
و پانصد بیلدار و سقا روانه قندهار نموده خود داخل کابل گشتند -

سعید خان پیش از رسیدن این مردم به قندهار مجلس کنگاش آراسته
صلاح در آن دید که پیش از آنکه مردم غنیم غلات ربیع در قلاع درآورده
باستحکام برج و باره کوشند بهادران جنود ظفر آمود بتاخت و تاراج نواح قلعهٔ
بست و زمین داور و گرشک پرداخته خرابی در آن مرز و بوم بظهور آرند -
لاجرم بدین اندیشهٔ صائب راجه جگت سنگه و عوض خان و غیرت خان
و همت خان و میرزا محمد خویش قلیچ خان را با جمعی از مردم خان مشارٌالیه
رخصت آنصوب نمود - سرداران نصرت مند بعد از رسیدن کوشک نخود[1]
چون خبر یافتند که غلات درودهٔ محال متعلقهٔ قلاع مذکور را متحصنان می
خواهند پاک نموده درون برند لا جرم قرار یافت که پردل خان و غیرت خان
و شادمان و علاول و حیات ترین با تابینان سعید خان و احدیان بصوب قلعهٔ
بست و راجه جگت سنگهه و یوسف خان و عوض خان و جان نثار خان و
میرزا محمد بجانب زمین داور روانه گردیده بموجب قرارداد بعمل آورند - نامبردها
را بیست و ششم محرم مرخص گردانیده خود با پسران و جمعی از خویشان و

۱- درین وقت این مقام بنام کشک نخود موسوم است (و - ق) -

رای کاشیداس بخشی کابل در ظاہر قندہار طرح اقامت افگند - اتفاقاً در اثنای راہ ہزار سوار و دو ہزار پیادۂ قلیچ خان و مردم راجہ جگت سنگھ در آخر شب بآن قلعہ رسیدہ بہ لوازم محاصرہ پرداختند - اگرچہ درونیان بمقام مدافعہ و ممانعہ در آمدہ تا دوپہر روز داد تردد دادند اما آخر کار دلیران راجپوت وغیرہ آتش بدروازہ زدہ دست بہ فتح آن یافتند و ہمگی آن مردم را روانۂ کشور دیگر ساختند - و از اتفاقات حسنہ ہمدران روز زاہد بیگ نوکر قلیچ خان کہ با سہ صد سوار بحراست قلعۂ کوشک نخود تعین شدہ بود جمعی دیگر از الوس آن نواحی را با خود متفق ساختہ بر قلعۂ بیرمنداب تاخت و در ہمان حملۂ اول کہ از روی دلیری تمام بی تحاشی ناشی شدہ بود بعنایت الہی بر متحصنان غالب آمدہ در سر سواری آن قلعہ را مفتوح و حارسان را بدست آوردہ بہ تیغ بیدریغ گذرانید - شانزدہم صفر راجہ جگت سنگھ با لشکر ظفر اثر بزمین داور رسیدہ اطراف حصار آنرا مانند باطن متحصنان بہجوم افواج وہم و ہراس فرو گرفت - باوجود این درونیان باستقلال تمام در حصار بر موکب اقبال بستہ مردانہ دست بہ تردد بر کشادند و آئین ستیز و آویز پیشنہاد ہمت ساختہ داد محافظت و پاسبانی دادند - چون در سران لشکر ناسازی بمیان آمدہ این معنی موجب خیرہ چشمئی درونیان گشت و مقدمۂ فتح قلعہ در عقدۂ تعویق افتادہ معاملہ یک قدم پیش نمی رفت - لاجرم قلیچ خان بنابر پاس ناموس صوبہ داری و نسق و نظم ولایت جمعی از تابینان خود بحراست قلعۂ قندہار گذاشتہ بژدہم صفر رو بزمین داور نہاد - روشن سلطان قلعدار بمجرد استماع آوازۂ آی آی قلیچ خان دل از جنگ برداشتہ یکی از معتمدان خود را بالتماس زینہار نزد خان مذکور فرستاد - قلیچ خان امان نامہ بمہر خود و دیگر سران فرستادہ بہ تسلئی دل ہراسیدۂ او پرداخت - آنگاہ ششم ربیع الاول سنہ یک ہزار و چہل و ہفت بعد از محاصرۂ بیست و شش روز از قلعہ برآمدہ آن خان ظفر نشان را دید - روز دیگر خان مذکور داخل قلعہ شدہ در صدد انسداد مداخل و مخارج آن درآمد - و سامان و سرانجام مایحتاج قلعداری نمودہ فولاد بیگ نوکر خود را بہ محافظت آن برگماشت - و بخاطر جمع رو بتسخیر قلعۂ بست آوردہ بعد از نزول آن مکان از کیفیت اوضاع و خصوصیات اطوار اہل قلعہ مطلع

شده ده ملچار بر دورش از لشکر سابق و لاحق مقرر گردانید ـ و اجازت داد که دلیران عرصهٔ پیکار به پیش بردن ملچار و سر کردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه کوشیده همه وقت در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور گردند ـ و از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله می دادند پای کم نیاورده یک لحظه دست از کار باز نکشند ـ با این همه نقبی را که بتلاش تمام مبارزان اقبال به بیخ برج و باره می رسانیدند اندرونیان پی برده خراب می ساختند ـ و باوجود جد و جهد مجاهدان میدان دین اهل قلعه دل از دست نداده دست از کار باز نمی داشتند ـ تاآنکه از طرف ملچار قلیچ خان و یوسف خان نقبها رفته بنزدیکئی مقصد رسیدند قصا را نقب یوسف خان را درونیان یافته بخاک انباشتند و پی بنقب قلیچ خان که بپای دیوار قلعه رسیده بود نبرده تا وقتی خبردار نشدند که بباروت انباشته شد ـ از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اصابت می رسد صبح چهارشنبه هفتم ربیع الاول باشارهٔ خان مشارٌالیه در حالتی که عرصهٔ قتال از اشتعال نیران جنگ و جدال رشک آتشکدهٔ فارسی شده بود در همان گرمی نقب را آتش دادند ـ یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال که از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند آورده بودند اصلاً ابا و محابا از توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری که از برج و باره بآتشباری در آمده بود ننموده از راهی که نقب وا کرده بود بقلعه درآمدند ـ و جمعی دیگر از شجاعان بی هراس بمدد زینه و کمند از هر طرف بدیوارها برآمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را چنانچه باید کار فرمودند ـ متهوران درون از صدمهای پی در پی بهادران اگرچه پای کم نیاورده چندی بمقابله پرداختند اما چون اثری بر آن مترتب نشد به بیچارگی جای خود از دست داده پناه بارک بردند ـ درین دار و گیر جمعی کثیر از اعدا بدستبرد دلاوری بهادران سر باخته صد تن از اولیای دولت نیز روانهٔ کشور بقا گردیدند ـ و سه صد تن زخمهای نمایان برداشته چهار صد اسپ عراق با غنایم دیگر بتصرف درآوردند ـ روز دیگر بکندن بیخ دیوار ارک شروع نموده در چند روز آن قلعه را نیز بحوضهٔ احاطهٔ تامه و حیطهٔ ضیق محاصره در آورده مشرف

بر تسخیر ساختند - چون محراب خان را به هیچ روی امیدواری نماند و بهمه وجه یاس کلی دست داد از روی تضرع زینهار جو شد - و بعد از رسیدن امان نامه بیست و سوم ربیع الثانی با همراهان آمده قلیچ خان را دید - خان مذکور او را که از غلامان ارمنی معتمد والئی ایران بود با مینکباشیان و یوزباشیان که همراه بودند یک روز مهمان نگاهداشته روز دیگر خلعت داده بموجب خواهش او روانهٔ عراق گردانید - چون آراستگئی صفوف نمایان و توزک و آئین شایان آن سپهدار رزم جو یعنی قلیچ خان مسموع مردم آن نواح شده آوازهٔ ترددات نمایانش بگوش رسید قلعه فولاد که از گرشک ده فرسنگ و قلعه دلخک که از بست دوازده فرسخ فراه روبه واقع شده و میان این هر دو قلعه چهار فرسخ راه هست مردم خدا قلی خان حاکم فراه بتصرف اولیای دولت داده خود بتک و تا سر بدر بردند - و دست از حراست قلعهٔ گرشک نیز باز داشته بیست و یکم ربیع الثانی راه فرار سر کردند - لله‌الحمد والمنه که به سلسله جنبانئی اقبال حضرت صاحبقران ثانی انواع فتح های آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردیده - مثل قلعهٔ قندهار که از حصون منیعهٔ باختر زمین و بحصانت مورد ضرب‌المثل است و دیگر حصون و قلاع ششگانه که از ایام قدیم متعلق این دودمان عالیشان بود مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید - قلیچ خان از سرانجام ناگزیر قلعداری بست و توابع آن خاطر واپرداخته نگابانئی بست و و گرشک را بعهدهٔ یکی از نوکران خود بازداشت و پانصد سوار برقنداز و تیرانداز باو تعین ساخته هشتم جمادی‌الاول با همراهان بقندهار مراجعت نمود - همگی لشکر علوفه خوار ایران مطابق آنچه از حقیقت دانان ایران بظهور پیوسته سی هزار اسپ و بیست هزار سوار مواجب خوار و هفت هزار سوار قورچی و هزار سوار غلام و ده هزار سوار تفنگچی و ده هزار دیگر جمعیت امرا و سوای این هنگام یساق پنج هزار سوار بامید آنکه جمعی از وظیفه خواران اگر بکشتن روند اینها بجای آنها معین گردند فراهم می آیند و آن گروه را نوکر ارادت میگویند - یافت وزیر ایران که اورا در آنجا اعتمادالدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لک روپیه است و با رسم‌الوزارة آنرا وزرا پیشکش شاه می نامند دو لک روپیه - و سپه سالار سه لک روپیه - و قورچی باشی پنج لک روپیه

و بیگلربیگئی خراسان که از همه زیاده می یابد ده لک روپیه - دیگر اولکه داران ازین کمتر در خور حال هر اولکه - تفنگچی چندی که مینکباشی اند از پنجاه تا شصت - یوزباشی از پانزده تا سی - دیگران تا چهار و پنج - غلامان یوز باشی نیز از پانزده تاسی و ازین جماعت چندی چهل و پنجاه تومان مواجب دارند - و هر یکی از قلرآقاسی و تفنگچی باشی یک لک سالیانه - قورچیان یوزباشی از ده تا سی تومان - چندی ازین جمله چهل و پنجاه تومان نیز می یابند - سایر از پنج تا هفت تومان - و درین دولت ابد پیوند بادشاهان هندوستان هر یکی از بندهای شان که بمنصب هفت هزاری هفت هزار دو اسپه سه اسپه سرافرازند دوازده کرور دام که سی لک روپیه باشد می یابند که صد هزار تومان عراقست بتخصیص وزیر ارسطو نظیر آصف صفات پنجاه لک روپیه یافت دارد -

حقیقت آسام و آسامیان بدفرجام

در شمالی سمت بنگاله دو ولایت واقع شده یکی کوچ هاجو و آن بر ساحل برهم پتر که بعرض دو کروه است و از وسط آسام گذشته بطرف بنگاله می آید آباد است و از آنجا تا جهانگیر نگر معروف به راج محل یکماهه راهست - دوم کوچ بهار که از رود خانهٔ مذکور بغایت دور است و ازینجا تا بنگاله بیست منزل درمیان است بدو کس تعلق دارد - کوچ هاجو به پریچهت و کوچ بهار به لچهمی نراین - در هنگام صوبه داریٔ قاسم خان آبای هردو مالشیٔ بسزا یافته منتظر وقت و قابو بودند - چون خان مذکور متوجه ملک بقا شد مملکت بنگاله بی سردار ماند - فتور که لازمهٔ این قسم ایام است در اطراف و جوانب بهم رسیده معاملهٔ سرحدها از ضبط حارسان بیرون رفت - راجهٔ آسام سرگدیر نام کافر بود و هزار فیل و صد هزار پیاده جنگی که بتگ پا از اسپ پیش میگذارد و سفائن جنگی آمادهٔ حرب و توپخانهٔ بسیار داشت و روز جنگ بیشتر سلاح لشکرش تیر و کمان و تفنگ بود - اگرچه در صف جنگ حریف لشکر هندوستان نمی تواند شد اما در حرب کشتی مردانه و ماهر اند - وضع ماند و بود اینها برین نمط است که خورد و بزرگ سر می تراشند و ریش و بروت بمنقاش می چینند و از جانداران بحری و

بری برچه بدست ایشان می افتد می خورند - و بارادهٔ جنگ بر گاه از مکان
خود حرکت نموده بطرق روانه میشوند در بر منزل باندک فرصتی قلعه
از گل و چوب و نی و کاه ساخته شرفات آنرا به تختهای عریض مرتب نموده
برای سر دادن توپ و تفنگ رخنها در آن می گذارند - و بر دور آن خندق
عمیق تیار کرده از خار و خس سر تیز روپوش می سازند تا عبور غنیم متعذر
باشد - بمدد مرزبان کوچ باجو که از غلبهٔ لشکر فیروزی اثر گریخته پناه
باو برده بود برخاسته با حشر بیشمار و فیلان بسیار در سرحد بادشاه رسیده
اکثر قصبات و قریٰ را متصرف شد - پس از آنکه ریاست بنگاله باسلام خان
مرحمت شد خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا محمد صالح کنبو را که مرد
مردانه صاحب تدبیر و تردد بود با لشکری آراسته روانهٔ آنجانب نمود -
چون بارش و طغیان آبها طریق و سبیل بر مترددین بسته بود مومیٰ الیه
با جمعی قلیل پیش از بمه بتلاش تمام بکوچ باجو رسید - و با زین‌العابدین
و جمعی از تابینان اسلام خان از آنجا روانه پیش شده جمعی کثیر از مقابیر را
بقتل رسانیده پنج توپ با دو قلعه بدست آورد - ازین رو که جمعیت غنیم
بسیار بود و پیهم کمک از آسام می رسید اسلام خان میر زین الدین علی
برادر خورد خود را با الله یار خان و محمد زمان طهرانی وغیره منصبداران و
دو بزار سوار و چهار بزار بندوقچی پیاده شصت و پنج کوسهٔ جنگی و
کشتیهای پر غله روانهٔ آنصوب نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم
مقابیر پانصد کشتی با ساز و سامان همراه آورده محمد صالح کنبو و
سید زین العابدین را شهید گردانیدند و شیخ عبد السلام تهانه دار باجو را
با برادر باسیری بردند - میر زین الدین علی و الله یار خان و محمد زمان طهرانی
بعد از چند روز رسیده حصاری را که آسامیان بر کنار آب برهم پتر بجهت
گرفتن سر راه صفدران ساخته بودند مفتوح گردانیدند - و بعد از قتل و
نهب و غارت کفار محکمهای سری گهات بتصرف در آورده جمعی کثیر از
آن سرکشان بد کیش را برهمنونئی تیغ راهگرای جهنم ساختند - و پانصد
کشتی کلان و سه صد توپ داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدایگان بحر و بر
گشته در عرض دوپهر پانزده حصار به تردد دلاوران نصرت شعار بکشایش
گرائید - و قریب ده بزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و

غریق و حریق گشته رعایای پرگنات بسیار که در بند کفار افتاده بودند از حبس مولم آزاد گردیدند ـ و چون این ماجرا از واقعه صوبه بنگاله بمسامع جاه و جلال رسید از سواران اسلام خان که پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار بر آن دو اسپه سه اسپه افزوده شد ـ و اله یار خان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و محمد زمان بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر زین الدین علی بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب سیادت خان سربلند گردیدند ـ

کیفیت سرافرازی یافتن شاهزادهای والا مقدار و نوئینان نامدار و آرایش محفل نوروزی

درین هنگام سعادت فرجام که عرصهٔ چمن بخندهٔ گل و گلبانگ بلبل لبریز گشته غنچه از نوید درآمد نوروز عالم افروز پیرهن بر پیرهن بالیده در جامه نمی گنجید و از رسائی نشاء خرمی و خوشحالی ورود موکب ربیع خار تا گل این رنگین چمن برسم ذخیره گذاری و زله بری برگ شگفتگی ابد بر روی هم می نهند سامان طرازان بارگاه سلیمانی بام و در و دیوار دولتخانه را در دیبای خسروانی گرفته روی زمین را بفرش ملون بعنوانی زیب و زینت دادند که اگر کارپردازان قوای نامیه نسخهٔ طراحئی بهار ازین رو گرفته طرح چمن افروزی بر آن گیرند رواست ـ و اگر رنگ انوار و ازهار رنگا رنگ را در گلزار جاوید بهار بدین رنگ جلوه دهند سزا ـ زینت افزای اورنگ جهانبانی بجهت رواج شادمانی شروع سال هزار و چهل و هشت هجری شاهزادهای والا گهر و امرای عظام و سایر بندها بادشاهی را بر وفق تفاوت درجات باضافهٔ منصب و انعام و خلاع فاخره سر افراز ساخته ابواب مسرت و ابتهاج بر روی روزگار مفتوح ساختند ـ و نوئینان دولت بنوازش شادیانهٔ شادی گورکه دولت را بلند آوازه ساخته خورد و بزرگ دنیا بدعای مزید جاه و جلال آن بر گزیدهٔ حضرت ذوالجلال پرداختند ـ نخست بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد داراشکوه را

و سپر خاصه مصحوب نور بیگ گرز بردار به علی مردان خان ارسال یافت ـ
دوم روز آن نقدی سلطان و احمد بیگ فرستادہای علی مردان خان زر
مسکوک بنام مبارک با عرضداشت خان مذکور که قبل از رواله شدن
از قندہار ارسال داشته بود از نظر اشرف گذرانیده ہر کدام بانعام خلعت و
اسپ با ساز نقره و سه ہزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت مراجعت یافتند ـ
و خلعت خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا و نقاره و فیل خاصه با یراق
نقره و ماده فیل مصحوب ذوالقدر خان که ہمراه فرستادہای علی مردان خان
آمده بود مرحمت فرمودند ـ و یادگار بیگ سفیر ایران بیست و دو اسپ
و دو شتر از خود پیشکش نموده بعنایت خنجر خاصه سرافراز گردید ـ و ملا
عبدالغفور حاجب نذر محمد خان والئی بلخ بدربار اعلیٰ رسیده سعادت بار
یافت ـ و نامهٔ خان از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و پنجہزار روپیه
بلند پایه شد ـ

غرهٔ محرم سنه یک ہزار و چہل و ہشت میر صمصام الدوله الجو بخدمت
بخشی گری و واقعه نویسی و داروغگئی توپخانه و عمارت و سایر قندہار
سرافرازی یافت ـ دوم ماه مذکور راجه گج سنگه باجل طبیعی درگذشت ـ
بادشاه بنده نواز جسونت سنگه پسر خورد او را بمنصب چہار ہزاری ذات
و سوار از اصل و اضافه و یادگار بیگ سفیر ایران را بانعام سی ہزار روپیه
کامیاب ساختند ـ و عبدالغفور ایلچی نذر محمد خان نیز درین تاریخ بالنعام بیست
ہزار روپیه نقد سر بلندی یافت ـ

روز چہارشنبه دوم ربیع الاول سال ہزار و چہل و ہشت ہجری
حضرت واہب البرکات بشاہزادهٔ والا جاه عالی مرتبت از بطن صبیهٔ رضیهٔ
سلطان پرویز پسری عطا فرمود ـ و حسب الالتماس آن والا گہر حضرت
خاقان بنده پرور آن نونہال چمن دولت را بمہر شکوه نامور ساختند و
دو لک روپیه بجہت جشن عقیقه انعام فرمودند ـ و بیادگار بیگ ایلچئی
ایران کمر مرصع به قیمت پنج ہزار روپیه و چہل ہزار روپیه نقد مرحمت
فرمودند ـ سلطان مہر شکوه پس از زندگئی چہل روز بعالم بقا متوجه شد ـ

آرایش جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی سال هزار و چهل و هشت مطابق سوم شهریور آئین بزم وزن قمری مقدس ابتدای سال چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین زینت آرتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده پله هابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند ـ و منصب هر کدام از بادشاهزادهای والا نسب عالی مقدار شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر باضافه هزار سوار دوازده هزاری ده هزار سوار مقرر گردید ـ یادگار بیگ ایلچی ایران را بخلعت فاخره و شمشیر یراق مرصع و سی هزار روپیه نقد برنواخته رخصت معاودت دادند ـ

حقیقت فتح بکلانه

از سوانح این ایام رسیدن خبر مسرت اثر فتح بکلانه است مشتمل بر قلاع نه گانه و سی و چهار پرگنه بحاصل چهار لک روپیه و هزار و یک قریه و طولش صد کروه و عرضش هفتاد کروه رسمی است ـ لطافت آب و هوا و فزونئی اشجار میوه دار و کثرت تالاب و انهارش مستغنی از توصیف و فارغ از بیانست ـ از مدت یک هزار و چار صد سال مرزبانئی آن در سلسله بهرجی زمیندار است ـ از جمله حصون تسع که نامزد است بسالهیر و مولهیر و موراء و هرگده و سانوه و پانوه و پاتگده و پیپول و چوریل محکم ترین آن سالهیر و مولهیر است ـ هر دو بسیار صعب‌المرور و دشوار گذار بر جبلی طولانی واقع شده یکی بر فرق کوه و دیگر برکمر ـ هر یکی از سنگ یک لخت به صنعت گری معمار قدرت صورت اساس یافته و زینه هر دو در سنگ تراشیده نمودار ساخته بعنوانی که بیمددگاری دیگری گام نتوان نهاد ـ در هر حصار چشمه و تالابی بقدرت الٰهی چون چشم عاشقان پیوسته روان است و آب هر یک آن بعذوبت و گوارائی زبان زد سیاحان زمان ـ و حصاری که بر کمر کوه طولانی مذکور است خانه مرزبان در آنجا واقعست ـ در سال دهم جلوس مبارک بادشاهزاده نامدار کامگار محمد اورنگ زیب بهادر

شروع سال دوازدهم جلوس میمنت مانوس و ملازمت نمودن علی مردان خان بعد از آمدن قندهار

روز شنبه غره جمادی الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت هجری بخیر و خوبی شروع شده آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - چون مطلبی پیشنهاد همت والا بود در ایام سفر لاجرم زیاده بر یک روز متوجه آرایش محفل بهشت آئین نگشته دوازدهم باغ انباله را که حسب الامر بیگم صاحب عارق لو در آن صورت اتمام یافته بود از نزول اشرف ثانی اثنین فردوس برین ساختند - و از آنجا در دو کوچ بسرهند تشریف ارزانی فرموده و پنج روز برای سیر و تماشای باغ و عمارات اطراف تالاب و چبوترهٔ ماهتابی میان این که باهتمام میر علی اکبر کروری سرهند صورت اتمام یافته بود مقام نموده متوجه پیش شدند - درین مقام سکهپال عاج با یراق طلا و پوشش خاصه سمور مصحوب خاندان قلی ملازم علی مردان خان که عرضداشت خان مذکور با دوازده رومی که والئی ایران بعد از فتح ایروان بقندهار فرستاده آورده بود مرحمت نمودند - و رومیان مذکور بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد سرافرازی یافته بر طبق تمنای خاطر رخصت وطن یافتند -

بهرام ولد صادق خان بخدمت بکاولی از تغیر عارف بیگ امتیاز یافت - و پرگنه بتهنده که چهل و یک لک دام جمع دارد از روی عنایت بعلامی افضل خان انعام مرحمت شد - بیست و دوم جمادی الثانی صفدر خان که از ایران مراجعت نموده جریده بدرگاه والا رسیده بود هزار مهر بطریق نذر و ده اسپ عراق بر سبیل پیشکش گذرانید - غره رجب بقلیچ خان فرمان شد که غیرت خان ولد یوسف خان تکریه را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و محافظت قلعه بست با توابع و میرزا محمد خواهر زاده بنگاهبانئی قلعه زمین داور و منصب هزاری پانصد سوار سرافراز دانسته رخصت بخدمات مامور نماید - و بسعید خان بهادر حکم شد که صوبه داری قندهار بعهدهٔ قلیچ خان مقرر دانسته با لشکر ظفر اثر بکابل بیاید

و بعد از نزول بدارالسلطنت لاہور بہ تعجیل آمدہ سعادت ملازمت اقدس حاصل نماید ـ

دہم بر کنار تالاب راجہ تودر مل وزیر خان صوبہ دار لاہور و شاہ قلی خان فوجدار کانگرہ و بختیار خان فوجدار لکھی جنگل از زمین بوس درگاہ جہان پناہ سرافرازی یافتہ ہرکدام در خور حال نذر گذرانیدند ـ پانزدہم رجب موافق غرہ آذر کشور خدیو دین پناہ از باغ ہوشیار خان مانند خورشید انور دولتخانۂ زین زرین را شرف خانہ ساختہ بدولت خانۂ لاہور متوجہ شدند ـ و در تمام راہ روی زمین را درم افشان و زر ریز ساختہ بساعت سعید اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاہ و جلال گردیدند ـ حسب‌الحکم معلیٰ معتمد خان میر بخشی و تربیت خان دوم بخشی تا بدروازۂ خاص و عام پذیرہ شدہ علی مردان خان را باعزاز تمام ببارگاہ عالم پناہ آوردہ بشرف استلام عتبۂ فلک رتبہ رسانیدند ـ خان معزالیہ بعد از ادای آداب معہودہ ہزار مہر نذر گذرانیدہ بعنایت خلعت خاصہ و چارقب زردوزی و جیغۂ مرصع و خنجر مرصع با پہولکتارہ و شمشیر مرصع و منصب شش ہزاری ذات و سوار و دو اسپ دیوزاد پری پیکر با زین مرصع و مطلا و چہار فیل اہرمن نژاد خجستہ از آن جملہ فیل کوہ شکوہ نام بیراق نقرہ و پوشش زربفت بتازگی مایۂ ارجمندی و پایۂ سربلندی یافت ـ و انعام حویلیٔ اعتمادالدولہ کہ بہترین منازل دارالسلطنت است و در صفا و پاکیزگی قرین ندارد ضمیمۂ مراحم عمیمہ گردید ـ سوای حویلی آنچہ از تاریخ روانہ شدن قندہار تا این روز بخان مذکور مرحمت شدہ یک لک روپیہ قیمت داشت و عنایات دیگر کہ بدفعات بر روی کار آمدہ در محل خود گذارش خواہد یافت ـ دہ‌کس از نوکران معتمد آن خان والا شان بانعام خلعت و بیست ہزار روپیہ نقد سر افرازی یافتند ـ از آنجملہ حسین بیگ و علی بیگ کہ قرابت قریبہ بہ علی مردان خان داشتند بخلعت و خنجر مرصع و ہشت دیگر بخلعت سر بلندی یافتند ـ یادگار بیگ ایلچیٔ ایران کہ در لاہور بجہت سرانجام بعضی امور ماندہ بود درین تاریخ باز بشرف ملازمت رسیدہ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست ہزار روپیہ کامیاب گشتہ دیگر بارہ رخصت انصراف یافت ـ از روز رخصت تاریخ ملازمت دو لک روپیہ نقد و پنجاہ ہزار را جنس باو مرحمت شد ـ و برای شاہ صفی صراحی و پیالۂ

مرصع بقیمت پنجاه ہزار روپیہ مصحوب موسی الیہ ارسال یافت - چون قندھار آب روان و حدایق جنت نشان داشت و از دیرباز طبیعت علی مردان خان بتماشای آب خوگر بود لاجرم از روی عنایت صوبہ کشمیر را از تغیر ظفر خان کہ نعم البدل قندھار بلکہ بلطافت آب و ہوا و کثرت انہار و اشجار سر آمد متنزہات است و تفرج شگوفہ و گل و طراوت سبزہای شاداب نوخیز و جوش سمن زار تازہ رستہ عبیر بیز ایام بہارش یاد فردوس برین می دہد مرحمت نمودہ بعنایت خلعت خاصہ با نادری و خنجر مرصع با پھولکتارہ و برخی اقمشہ نفیسہ ہندوستان جنت نشان و قدری پشمینہ کشمیر و پنج لک روپیہ نقد کامیاب ساختند - و از وفور رافت پاندان مینا کار مملو بہ پان خاصہ با خوان و سفلدان طلای سادہ عنایت نمودہ فرمودند کہ بخوردن پان کہ از گزین نعمای سواد اعظم ہندوستان است اعتیاد نماید -

خان دوران بہادر نصرت جنگ کہ در کابل ہمراہ بادشاہ زادۂ والا گہر محمد شجاع بہادر بود بموجب فرمان قضا نشان با اینہمہ جسامت در ہفدہ پہر از اتک با یلغار آمدہ ملازمت نمود و بمرحمت خلعت خاصہ با چارقب سربلندی یافت - پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراق و اصناف اقمشہ نفیسہ ایران از نظر انور گذشتہ پنج لک روپیہ قیمت آن مقرر شد - چون خان مذکور خدمت رسالت را بکمال سنجیدگی و فہمیدگی بتقدیم رسانید یک لک روپیہ پیشکش شاہ گذرانید و باعیان دولت نقد و جنس بسیار بطریق سوغات فرستادہ پنجاہ ہزار روپیہ بمحسن مہماندار تکلیف نمود - شاہ از وضع پسندیدہ و اخلاق حمیدۂ او بغایت خوشوقت شدہ یک مرتبہ بخانہ اش آمد - و نہ ہزار تومان کہ دو لک و ہفتاد ہزار روپیہ باشد نقد و ہشتاد اسپ عراق با برخی اشیا بدفعات باو دادہ اقسام تلطّف نمود - لاجرم بوسیلۂ این خدمت مورد عواطف بیکران آمدہ منظور نظر مراحم بی پایان گشت - بعلّامی افضل خان و شایستہ خان و وزیر خان و صفدر خان و جعفر خان و چندی دیگر خلعت زمستانی مرحمت فرمودند -

ششم ماہ سعید خان بہادر ظفر جنگ از یساق قندھار مراجعت نمودہ با پسران بزمین بوس درگاہ والا استسعاد پذیرفت - و بعنایت خلعت و چار قب طلا دوزی و جمدھر مرصع با پھولکتارہ و شمشیر مرصع عزّ امتیاز

یافته محسود امثال و اقران گشت - یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاری سه هزار سوار و صوبه داری ملتان و جان نثار خان بمنصب
دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار از تغیر او بحراست بهکر و یکه تاز خان
بمنصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار و فوجداری سیوستان سرافرازی
یافته کامیاب دولت گشتند - بیست و ششم منزل علی مردان خان از ورود
مسعود مرکز دایرهٔ سعادت گشته موطن فیض گردید - خان قاعده دان
مراسم پا انداز و نثار بجا آورده اسپ و اقمشه بقیمت یک لک روپیه از
نظر اشرف گذرانید و همگی بمحل قبول در آمده بعنایت اسپ لعل بی بها نام
با ساز طلا مینا کار سر افرازی یافت - و از اقسام جواهر و مرصع آلات و
نفایس اقمشه و اسپان عراق و ترکی و شتران نر و ماده که همگی پنج لک روپیه
قیمت داشت بابت پیشکش وزیر خان از نظر فیض اثر گذشت - و میر یحیی
کابلی که از جانب نذر محمد خان بنظم بدخشان می پرداخت بارادهٔ بندگی
درگاه از آنجا آمده شرف ملازمت دریافت - و بخدمت دیوانی کابل از تغیر
شیخ عبدالکریم و منصب پانصدی صد سوار و انعام چهار هزار روپیه
سرافرازی حاصل نمود - و عبدالکریم مذکور بدیوانی سرکار بادشاهزاده عالی
مقدار محمد دارا شکوه عز امتیاز یافت - علی بیگ خویش علی مردان خان بخلعت
و انعام چهار هزار روپیه و تفویض خدمت نظم و نسق صوبهٔ کشمیر به نیابت
امتیاز یافت - بسیف خان صوبه دار اکبرآباد حکم شد که چون مملکت
بنگاله بشاهزاده محمد شجاع درینولا مرحمت شده بسرعت هرچه تمام تر از
اکبر آباد به بنگاله شتافته تا رسیدن آن والا گهر از صوبهٔ مذکور باخبر
باشد - کفایت خان بدیوانی قندهار و صفدر خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهولکتاره و فیل حکومت اکبرآباد و سعید خان بمرحمت خلعت
خاصه و جیغهٔ مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و فیل و پسرانش بعنایت
خلعت و اسپ سربلند گردیده هر کدام بمکان خود رخصت یافتند -

درین ایام چون وزیر عطارد تدبیر لیکو محضر افضل خان که از
وسط ایام بادشاهزادگی سوای ایام فترت تا الیوم سرانجام مهمات دیوانی سرکار
والای آنحضرت بدو تفویض یافته در حسن خلق و سلامت نفس و کمال نیک
ذاتی و خیر خواهی خلایق سر حلقهٔ نیکان روزگار بود درین مدت از لذت

طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده به نهایت خوبی سن به
هفتاد رسانیده بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن باشد دوازدهم شعبان
دفتر حیات برچیده بجهت رفع حساب بدیوان اعلیٰ عالم بالا رجوع نمود ـ
فرمان عالی شان بنام اسلام خان صادر شد که چون خدمت جلیل القدر
وزارت باو تجویز شد بمجرد رسیدن سیف خان عازم درگاه عالم پناه گردد ـ
و مقرر شد که تا رسیدن خان مذکور امور دیوانی در حضور اشرف مشخص
می شده باشد و مطالب جزئی را دیانت رای دفتر دار خالصه سرانجام دهد ـ
و سیاهه تنخواه جاگیر جعفر خان بعرض رسانیده اسناد تیول وغیره بمهر و
رسالت او به ثبت رسد ـ شانزدهم امانت خان برادر افضل خان و دو پسر
او عنایت الله که خان مغفور به فرزندی برگرفته بود و فضل الله را بخلعت
برنواختند ـ

روز یکشنبه هژدهم شعبان مطابق چهارم بهمن ماه الٰهی بزم جشن وزن
شمسی آغاز سال چهل و هشتم عمر جاوید قرین در شاه برج دارالسلطنت
که بنابر رفعت رشک فرمای زیبا طارم سپهر مینا است انعقاد پذیرفت ـ و سایر
رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عام
بظهور پیوست ـ درین روز برکت اندوز منصب بادشاهزادهٔ والا گهر
محمد دارا شکوه از اصل و اضافه بیست هزاری ده هزار سوار قرار یافته شاهزاده
مراد بخش را که پانصد روپیه روزیانه داشت بمنصب ده هزاری و چار هزار
سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر بلند گردانیدند ـ راجه
جسونت سنگه باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار
دو اسپه و راجه رای سنگه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و سعادت خان بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و امانت خان
بمنصب هزاری دویست سوار و عنایت الله ولد خان مذکور بخدمت عرض مکرر
فرق مباهات برافراخت ـ و عبدالرحمٰن ولد صادق خان از اصل و اضافه بمنصب
هزاری چهار صد سوار سر افراز گشتند ـ رشیدای خوشنویس بخدمت داروغگی
کتاب خانه از تغیر عبدالرحمٰن و دیانت رای بخطاب رای رایان عزّ امتیاز
اندوختند ـ

چون بعد از اطفای نیران فساد بندیله و استیصال او با اهل و عیال

نهضت موکب همایون بصوب کابل

چون از آن باز که روی سریر خلافت مصیر از جلوس مبارک حضرت
بادشاه والا مرتبت زینت تازه یافته مجاری کاروبار سلطنت و امور دین و دولت
بر نهج استقامت جاری گردید بلدهٔ طیبهٔ کابل از پرتو نزول انور مطرح
انوار سعادت و مهبط آثار یمن و برکت نشده بود لاجرم تماشای آب و سبزهٔ
آن دیار فیض آثار دامنگیر طبع اقدس شده خاصه جذب خواهش قلوب
سکنهٔ آن دیار محرک داعیهٔ آنصوب گشت - و هم آگاهی بر مداخل
و مخارج ولایت ماوراءالنهر و قابوی وقت تسخیر مملکت موروثی باعث
این سفر گردید - لاجرم شب یکشنبه نهم شوال سنه یک هزار و چهل
و هشت هجری از دارالسلطنت لاهور بساعتی مسعود ماهچهٔ مهر شعاع
لوای نصرت انتما بصوب کابل ارتفاع یافت - و چون مکرر خبر آمدن شاه
صفی والئی ایران بقندهار بسمع اشرف رسیده بود حکم معلی بشرف نفاذ
پیوست که جوهر شمشیر بسالت گوهر درج خلافت شاهزاده محمد داراشکوه
با افواج و توپ خانهٔ والا پیش از توجه اشرف از آب نیلاب گذشته تا ورود
کوکب معلی در نوشهره توقف نمایند - لاجرم در وقت رخصت خلعت
خاصه با نادری مروارید دوزی و جیغهٔ مرصع و تسبیح لعل و زمرد بقمیت یک
لک روپیه که در نخستین رخصت بادشاه فلک جاه بصوب دکن حضرت جنت
مکانی عنایت فرموده بودند و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر و سپر خاصه و
دویست اسپ از آنجمله دو اسپ یکی با ساز مرصع و دیگر با زین طلای میناکار
و پنج فیل نر و ماده و ده لک روپیه نقد مرحمت فرموده بکمال عز و شان
رخصت فرمودند - و از فرط عطوفت بده نوکر پیش علوفهٔ آن بلند اختر نیز
خلعت عنایت شد - و از بند های بادشاهی خان دوران بهادر را بمرحمت خلعت
و خنجر مرصع و پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با
یراق نقره نوازش فرموده فدائی خان و راجه جگت سنگه و سعادت خان و
ذوالفقار خان بخشی این لشکر و عبدالرحمن واقعه نویس بمرحمت خلعت و
اسپ و گروهی دیگر را بخلعت معزز ساخته تعینات فوج آن والا گهر نمودند -
و راجه رای سنگه بخلعت امتیاز یافته بخدمت بادشاهزاده مرخص شد -

علی مردان خان بعنایت خلعت و فیل و جیغه و کمربند مرصع و فیل با ساز نقره مفتخر گشته رخصت کشمیر و وزیر خان خلعت و جمدهر مرصع یافته رخصت لاہور یافتند ـ بعبدالله بیگ و اسماعیل بیگ پسران علی مردان خان دو فیل بچه عنایت شد ـ عنایت الله برادر زادهٔ افضل خان بمرحمت خلعت و خطاب عاقل خان بلند پایه گردید ـ و از تغیر ملتفت خان بدیوانی بیوتات و اسحٰق بیگ یزدی بدیوانی سرکار بیگم صاحب و خطاب حقیقت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر عنایت الله معزز گردید ـ و داروغگی داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عنایت الله بدیانت خان مفوض گشت ـ و خدمت قراول بیگی از تغیر خلیل الله خان بمراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی مقرر شد ـ و صف شکن ولد میرزا حسن صفوی از تغیر مراد کام قوربیگی شد ـ رای سبها چند بخدمت دیوانی لاہور از تغیر بہاری مل که او را بجای محمد رشید خان درانی دیوان ملتان گردانیدند مقرر گشت ـ

پانزدہم ذی قعده سنه یک ہزار چہل و ہشت ہجری جشن آغاز نوروز برکنار آب چناب که بعذوبت و گوارائی رشک انہار جنت است جشن ترتیب یافته مجموع مراسم عیش و انبساط بوقوع پیوست ـ بزم خلد آئین شرف آفتاب در منزل حسن ابدال که بدلکشائی و فرح افزائی بہترین منازل این راه است زینت افزای خرمی و خوشدلی گشته افزایش مراتب بارباب مناصب و وظائف و اصحاب رواتب باضعاف قرارداد خاطر بعمل آمد ـ سرو جوئبار کامرانی شاہزاده محمد داراشکوه درین منزل از نوشہره بعنوان استقبال آمده با خان دوران و سعید خان و راجه جی سنگه و بہادر خان و فدائی خان و نجابت خان و راجه جگت سنگه از دریافت سعادت ملازمت کامیاب مآرب گشتند ـ و براجه جی سنگه مالای مروارید مرحمت شد ـ روز دیگر خان دوران و سعید خان رخصت معاودت نوشہره یافته و راجه جگت سنگه بفوجداری بنگش بالا و پائین و عنایت خلعت سرافراز گشته دستوری فراہم آوردن آذوقه و رسانیدن آن بکابل یافت ـ ده روز درین منزل مقام فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده سواد نوشہره را بخیم سرادق جاه و جلال گردانیدند ـ درین منزل فرمان قضا توامان بشرف نفاذ پیوست که جمیع بندہای درگاه با فوجہای خود مسلح و مکمل و یسال بسته

بترتیب جنگ صف در میدان جا بجا بایستند ـ چون فرموده بجا آمد پادشاه فلک جاه فیل سوار تمامی سپاه نصرت دستگاه را که پنجاه هزار بقلم آمده مفصلاً مشاهده فرمودند و فردای آن از آن مقام کوچ نموده بمعنان سعادت و بمرکاب اقبال متوجه مقصد گشته کوچ در کوچ متوجه کابل شدند ـ و افواج لشکر محیط امواج چون باد از کوهستان گذار نموده در روزی که خطهٔ ساحت کابل از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد رو کش عرصهٔ محشر گشت و از هول سطوت و صولت اولیای دولت در عرصهٔ بلخ و بخارا شور روز نشور بظهور پیوست ـ اهالی و موالئی کابل بل سایر رعیت و سپاهئی آن مرز بوم از فیض قدوم مبارک جانی تازه یافته فوج فوج باستقبال موکب اقبال شتافتند ـ و از پذیرهٔ خیل دولت پذیرای انواع سعادت گشته منظور نظر عاطفت شدند ـ

تعین شدن سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات حوالی کابل

چون از بی توجهئی حضرت جنت مکانی در پرداخت امور دولت خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافته کار بجای کشیده بود که نظم و نسق معامله سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهمات ملکی و مالی مهمل و معطل شد ـ یلنکتوش فرصت وقت غنیمت دانسته بعضی از اویماقات هزارجات ثغور کابل را که همواره مطیع حاکم کابل بودند بزبردستی منقاد خود ساخته از اطاعت ناظم صوبهٔ مذکور باز داشته بود ـ درینولا که دارالملک کابل مضرب خیام دولت گشت حکم شد که سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات مذکور پرداخته از متابعت یلنکتوش باز داد ـ و اگر آنها از عاقبت بینی پذیرای اطاعت بندهای درگاه گشته از تمرّد باز آیند بمال و جان امان داده امیدوار عنایت نمایان سازد ـ و اگر در مقام عصیان و طغیان پا فشرده قبول این معنی ننمایند همه را به تیغ بیدریغ حواله نموده در نهب و غارت دقیقهٔ از دقایق تاکید مهمل و نامرعی نگذارد ـ خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازی و دست اندازی

آغاز نهاده تمامی بزارجات را بر سبیل تاخت و تاراج پی سپر عساکر سیلاب مآثر ساخت ـ و اکثر سر زمینها را به قبضهٔ تصرف درآورده بیست و هفت نفر سردار بزاره را بهمراه آورده سعادت ملازمت اشرف دریافت ـ

بروز جمعه غرهٔ صفر متوجه زیارت مرقد منور حضرت فردوس مکانی و رقیه سلطان بیگم گشته بعد از طواف آن مکان متبرک بخیرات و تصدقات پرداخته پانزده بزار روپیهٔ بخدمهٔ آن مکان عطا فرمودند ـ بیست و چهارم بشکار قمرغه چنارلو تشریف فرمودند و یک صد و شصت رنگ و مارخوار شکار نموده برعایای آنجا که بجهت قمرغه فراهم آمده بودند پنجهزار روپیه مرحمت کردند ـ

چون خبر نزول بادشاه جمجاه بامام قلیخان والئی توران رسید به نذر بیگ طغائی صاحب مدار خود اشاره نمود که ابواب دوستی بخان دوران و سعید خان مفتوح ساخته بنویسد که ماوراءالنهر در جنت مملکت هندوستان ولایتی است محقر اگر ارادهٔ تسخیر آن مرکوز خاطر اشرف باشد بعرض مقدس رسانید ازین داعیه درگذرانند ـ و معروض دارند که هرگاه متوجه تسخیر خراسان گردند آنچه لازمهٔ دوستی و خلت است ازین جانب باحسن وجهی بظهور خواهد پیوست ـ و نیز نذر محمد خان نامهٔ مشتمل بر اظهار مراتب یگانگی با قدری تنسوقات ماوراءالنهر مصحوب حاجی منصور که مرد فهمیده و آزموده کار است ارسال داشته محرک سلسلهٔ صلح و یکرنگی گشت ـ چون حاجی مذکور بوساطت اصالت خان و مکرمت خان که تا حوالیٔ شهر باز رفته بودند آمده سعادت استلام عتبهٔ فلک مقام دریافته نامهٔ خان مذکور با هشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا از قسم سمور و وشق بقیمت چهل بزار روپیه از نظر اشرف گذرانید و پرتو خورشید قبول و اقبال بر آن تافته حاجی مذکور بانعام بیست و پنجهزار روپیه نقد و خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز گردید ـ محسن و عبدالله پسران او نیز بمرحمت پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ با ساز طلا مینا کار مباهی گردیدند ـ ذوالفقار خان از تغیر خلیل الله خان بداروغگیٔ توپخانه سرافرازی یافت ـ

روز دو شنبه چهار دهم ربیع‌الثانی سال بزار و چهل و نهم جشن وزن قمری آغاز سال پنجاهم از سنین عمر ابد قرین تزئین پذیرفته چهت کامل

محتاجان جسم مقدس که جان جهالست تن ہم سنگ ذخایر بحر و کان داده ہمه را به فقراء و مسا کین قسمت نمودند ـ قلیچ خان صوبه دار قندہار که بعزم آستان بوس والا روانهٔ درگاه جهان پناه شده بود بادراک شرف ملازمت لازم البرکت سر بلند گشت ـ حاجی منصور بعنایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و پاندان مرصع طلا و پیالهٔ طلا پر از ارگجه با خوانچهٔ نقره و بیست و پنجهزار روپیه سر افراز گشته برفقای او دو ہزار روپیه مرحمت گشت ـ چون یوسف خان ناظم ملتان تعینات صوبهٔ عدم آباد گشته نجابت خان بمنصب چهار ہزاری چار ہزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته بحکومت ملتان و قلیچ خان بخلعت خاصه و اسپ با ساز طلا و فیل خاصه نوازش یافته رخصت قندہار گردیدند به دیندار خان حراست حصن کابل مفوض فرمودند ـ محمد اسحاق خویش یادگار حسین را از تغیر رای کاشیداس بخشی و واقعه نویسی صوبهٔ کابل گردانیدید ـ میرزا محمد خواہر زادهٔ قلیچ خان بخطاب خنجر خان سرافرازی یافت و میر صمصام الدوله از تغیر کفایت خان دیوان قندہار شد ـ

مراجعت اشرف از بلدهٔ کابل بصوب دارالسلطنت لاهور

اگرچه تلافیٔ بی اندامیٔ نذر محمد خان که از غرور جوانی و جهل نادانی انواع خرابی در نواحیٔ کابل بظهور آورده باعث آزار سکنهٔ آن دیار گشته بر ذمهٔ ہمت لازم و واجب بود امّا چون امام قلی خان مجدد روابط صوری و معنوی و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گشته بتازگی ابواب مکاتباب مفتوح داشته محرک سلسلهٔ معذرت گردید خدیو روزگار نخواستند که علاقهٔ دوستی و روابط چند ساله خلل پذیر گردد ـ لاجرم بیست و پنجم ربیع الثانی سنه یک ہزار و چهل و ہشت یک پہر روز برآمده براه بنگش بالا و پائین متوجه دارالسلطنت لاهور گشتند ـ و از منزل چشمهٔ خواجه خضر سعید خان را خلعت داده بدستور سابق بحکومت کابل رخصت دادند ـ و شاد خان را بخلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر با یراق طلا سرافراز ساخته با جواب نامهٔ نذر محمد خان و یک لک روپیه اشیا روانهٔ بلخ

علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعنایت خلعت
با نادری و جیغهٔ مرصع و اضافهٔ ہزاری ذات و سوار بمنصب ہفت ہزاری ہفت
ہزار سوار و حکومت صوبهٔ پنجاب با صوبه داریٔ کشمیر محسود امثال و اقران
گردید ـ ششم رجب سال مذکور اسلام خان از بنگاله آمده جبههٔ اخلاص را
بغبار سجدهٔ آستان سپہر نشان فروغ پذیر ساخت ـ و از سر نو منظور نظر
عاطفت گشته بخدمت دیوانئی کل ہندوستان و بعنایت خلعت خاصه با
چارقب طلادوزی و قلمدان مرصع و اقطاع صوبه اوده سرافرازی یافت ـ و رقم
عنایت تام بر صفحهٔ احوال او کشیده صدر نشین ایوان وزارت ساختند ـ و
حکم شد که سیادت خان برادر او بضبط حکومت صوبهٔ مذکور بپردازد ـ
چون والدهٔ ماجدهٔ حضرت مہد علیا ممتاز الزمانی در ہمین ایام
رحلت بعالم بالا نموده بود بمنزل آصف صفات بجہت دلدہئی ماتم زدہا
تشریف برده لوازم پرسش بآئین شایسته بجا آوردند ـ خان مذکور یک لک
روپیه پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره
و دو اسپ عربی با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل مباہی گشت ـ
ہفدہم منزل علی مردان خان بمقدم فیض توام سعادت آمود گردید ـ
خان قاعده دان بعد اقامت مراسم پااندار و نثار پیشکشی از جواہر و دیگر
نفایس امتعه که قیمت آن قریب بیک لک روپیه بود گذرانید ـ راجه
جی سنگه بعنایت خلعت سر بر افراخته بوطن دستوری یافت ـ از عرضداشت
شاہزادهٔ والا مقدار شاه شجاع که مصحوب مسعود نام ملازم خود از بنگاله
فرستاده بودند خبر تولد پسر خجسته اختر اواخر شب یکشنبه دوم رجب سال
ہزار و چہل و نه و دختر نیک اختر روز چہار شنبه پنجم شہر مذکور رسیده
خاطر فیض مآثر را خرم و فرحان ساخت ـ آن تازه نہال بوستان دولت و اقبال
را به سلطان زین الدین محمد نامور و صبیهٔ صفیه را به گلرخ بانو بیگم موسوم
ساخته خبر رسانده را بانعام خلعت و شش ہزار روپیه کامیاب گردانیدند ـ
جمدة الملکی اسلام خان بیست و پنج فیل با یراق نقره و پنجاه تانگن
و دیگر امتعهٔ بنگاله که سه لک و شصت ہزار روپیه قیمت داشت بعنوان
پیشکش بنظر اشرف درآورد ـ چون شب برات نزدیک رسیده بود علی
مردان خان بعنوان ایران صحن خاص و عام وتمام در و بام دولت خانه را بطرز

تازه چوب بندی کرده بر تختها و طاقها و مشبکهای مختلف الاحوال نمودار ساخته بعنوان بدیع و روش غریب چراغ افروزی نمود - شمع شبستان عز وجلال دودمان دولت و اقبال در آن خجسته انجمن که مرتبه فوقانیش از پرتو انوار شمعهای کافوری مرصع لگن فروغ بخش طارم چارم بود و مرتبه تحتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران نورانی نموده بود زینت افزای اورنگ جهانبانی گشته حکم سردادن آتشبازی که در صحن خاص و عام و جانب درشن چیده بود فرمودند - و مبلغ دو هزار روپیه بنیازمندان و محتاجان عطا نموده ملا عبدالحکیم و ملا فاضل را بانعام چهار صد اشرفی کامیاب گردانیدند - بیست و ششم ماه معتمد خان روانهٔ عالم بقا گردید -

احداث شاه نهر باهتمام علی مردان خان

چون علی مردان خان بعرض مقدس رسانید که یکی از همراهان این بنده در حفر قنوات وقوف و مهارت تمام دارد و تعهد می نماید که از جای که آب دریای راوی از کوهستان بر آمده بر زمین هموار میرود نهری که آب آن به بساتین دارالسلطنت لاهور خاطر خواه رسد جدا کرده بیارد - از آنجا که توجه عالم آرای بهار گلشن کامرانی آبروی حدیقهٔ سلطنت و جهانبانی بر آرایش باغ و بساتین زیاده از اندازه است و توجه والا همه وقت بر تعبیهٔ مصالحه رفاهیت عباد و آبادیٔ بلاد مصروف مبلغ یک لک روپیه که دانایان این فن برآورد نموده بودند حوالهٔ خان والا شان نمودند - خان مذکور معتمدان خود را باهتمام این کارگذاشته فرمود که از موضع راجپور که بجانب نورپور واقع است و از آنجا تا دارالسلطنت لاهور مساحت زمینی که آب در آن جریان نماید چهل و هشت و نیم کروه جریبی بود شروع در حفر نهر نمایند - بعد از آنکه این کار بانجام رسید آب چنانچه باید نیامد صد هزار روپیه دیگر حوالهٔ بندهای درگاه صاحب وقوف شد تا آب خاطر خواه برسد - کارپردازان از بیوقوف و عدم مهارت پنجاه هزار روپیه برمرمت آن صرف نموده کاری نتوانستند ساخت - حسب الحکم اشرف جامع کمالات صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی که

از آب ترازو و علوم غریبه وقوف تمام دارد تا پنج کروه نهر آوردهٔ علی مردان خان را بحال داشته سی و دو کروه را نو بر نموده آب وافر آورد ـ چنانچه از سال شانزدهم جلوس تا حال که سال سیم است آب وافر بی فتور بباغات می رسد ـ

درین ایام نهم رمضان‌المبارک سال ہزار و چهل و نه ہلالی عرضداشت گوہر اکلیل خلافت و سروری نیر اوج سلطنت و برتری بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بهادر مشتمل بر تولد فرزند سعادتمند از بطن صبیهٔ رضیهٔ زمیندار راجور در نواحئ متهرا بتاریخ روز پنجشنبه چهارم رمضان‌المبارک سال مذکور و التماس نام با ہزار مهر نذر نظر بیگ نام ملازم آن والا گهر بنظر مقدس گذرالیده مسرت پیرای خاطر فیض مظاہر گردید ـ بادشاه عالم پناه آن ثمرة الفواد را بمحمد سلطان موسوم ساخته نظر بیگ را بالعام خلعت و اسپ و ہزار روپیه برنواخته خلعت خاصه و اسپ عربی با زین طلا بآن قرهٔ باصرهٔ دولت و کامرانی ارسال فرمودند ـ

رسیدن سیستانیان بحوالی بست و شکست خوردن از اولیای دولت

چون عزت خان قلعدار بست از راه عدم تدبیر محافظت حراست قلعه خنشی بعهدهٔ عبدل نام سیستانی وا گذاشته بود و او پنهانی بحمزه پسر ملک جلال الدین که حکومت آنجا داشت نامه و پیغام داشت و وعدهٔ دادن قلعه می نمود و او بنابر ملاحظه جرأت درین باب نمی توالست نمود ـ تا آنکه یکی از دوستان او باو نوشت که در مجلس شاه مذکور میشود که تو با صوبه دار قندہار ساخته ای ـ حمزه از روی اضطرار در وقتی‌که قلیچ خان بجهت حصول سعادت ملازمت بکابل آمده بود قابو یافته سیاله نام غلام خود را با جمعی بجهت تسخیر قلعهٔ خنشی فرستاد ـ عبدل مخذول او را به قلعه در آورده مردم عزت خان را که جمعی قلیل بودند بقتل رسانید ـ درین اثناء قلیچ خان بقندہار رسیده لطیف بیگ نام نوکر خود را با جمعی از احدیان و تابینان خود روانه نمود ـ آن مرد مردانه با دلیری تمام رو به قلعه

آورده بمحاصره پرداخت - حمزه بعد از استماع این معنی جمعی کثیر را بمدد محصوران فرستاد - لطیف بیگ بنا بر مصلحت از پای قلعه برخاسته آن روی آب هیرمند پنجکروهی خنشی آمده توقف نمود و احمال و اسباب در آنجا گذاشته آمادهٔ جنگ گردید - مخاذیل از برگشتن لطیف بیگ دلیرتر شده جلد و چابک از آب هیرمند گذشته هنگامه آرای پیکار گردیدند - لطیف بیگ بدامن زنیٔ کوشش شعله افروز آتش کین گردیده جمعی کثیر را در حملهٔ اول بقتل رسانید - و بقیة السیف را که عنان اختیار از دست داده بی پا شده بودند راهیٔ راه فرار گردانید و لوازم قتل و اسر از قرار واقع بجا آورده در سواری قلعهٔ خنشی را نیز مفتوح ساخت - قلیچ خان بعد از استماع این خبر خنجرخان را با دو هزار سوار بجهت تاخت و تاراج سیستان رخصت کرد - خان مذکور باتفاق لطیف بیگ خرابیٔ بسیار در آن ملک بظهور رسالیده عبدل حسب الحکم اشرف بقتل رسیده مال و منالش ضبط سرکار خالصه گردید -

پانزدهم رمضان پادشاهزادهٔ والا گهر سلطان مراد بخش با علی مردان خان و اسلام خان و جعفر خان و بخشیان عظام باستقبال گوهر تاج دولت و بختوری زینت افزای انجمن سلطنت و سروری سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافته بآئین شایسته تا هنگام حصول دولت ملازمت همراه بودند - آن گرامی اختر اوج خلافت بعد دریافت سعادت ملازمت و گذرالیدن هزار مهر بر سبیل نذر و یک فیل بقیمت پنجاه هزار روپیه با یراق طلا بعنوان پیشکش بعنایت خلعت خاصه و اسپ عربی تمام عیار نام سربلندی یافته عنان لوند دولت بدست آورد - چون بعرض مقدس رسید که راجه رامداس نروزی رخت هستی بربست امر سنگه نبیرهٔ او را از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و خطاب راجگی مباهی گردانیدند - و صیانت حصن نروز و نواحیٔ آن بدستور جدش بدو تفویض نموده آن نواحی را در اقطاع او مرحمت فرمودند - دوم شوال برای عیادت یمین الدوله که مادهٔ فالج دست راستش را از نیروی گیرائی باز داشته بود تشریف فرمودند - چهارم شوال سال هزار و چهل و نه مطابق هشتم بهمن جشن وزن شمسی آغاز سال چهل و نهم به تزئین بادشاهانه آذین یافت - شهزادهای کامکار و امرای

نامدار بنابر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی تسلیمات نیاز آیات بجا آورده پیشکش لایق گذرانیدند - درین روز مسرت اندوز سواران منصب هر یکی از نیر اوج خلافت و کامگاری شاه شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که پانزده هزاری ذات و نه هزار بود شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر کردند و ده لک[1] روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب بطریق انعام مرحمت فرمودند - و شاهزاده محمد مراد بخش باضافهٔ هزار سوار بمنصب ده هزاری پنجهزار سوار ممتاز شدند - و علی مردان خان بعنایت خلعت و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه از جملهٔ منصب او که هفت هزاری هفت هزار سوار برآوردی بود عز امتیاز یافت - و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل خاصه با ساز نقره ضمیمهٔ عنایات شد -

پنجم منزل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود گشت - آن والا گهر رعایت مراسم معهود بجا آورده اقسام جواهر و مرصع آلات و پنجاه فیل نر و ماده با یراق نقره که قیمت همگی شش لک روپیه باشد پیشکش نموده - حسب‌الامر اشرف بعلی مردان خان خلعت خاصه بچارقب و جمدهر مرصع و بوزیر خان و جعفر خان خلعت با فرجی و بصالت خان خلعت عنایت نمودند - شانزدهم بر گلگون دولت و اقبال سوار شده بموضع خانپور که جمال خان قراول در آنجا قریب دو هزار و سیصد آهو سیاه و چکاره از اطراف رانده بدام آورده بود تشریف بردند - سه صد را زنده گرفته باقی را آزاد فرمودند - برناتهه مهاپاتر بعنایت اسپ و فیل و یک لک دام نقد نوازش یافت - قزلباش خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و حراست قلعه احمد نگر و مرشد قلی علی مردان خانی را بدیوانئی پنجاب سرافراز ساختند -

---

۱- قلمی : 'دو لک' - گمان می کنم تیموریان هند هیچ وقت 'ده لک' روپیه بکسی مرحمت نفرموده اند شاید که 'دو لک' بوده باشد (و - ق) -

آتش افتادن در اکبرنگر و سوختن حویلئی بادشاهزاده محمد شجاع بهادر و سایر کارخانجات

بعرض مقدس رسید که شوال سال حال بحسب قضا و قدر از وزش صرصر تندی جهکر آتش بشهر اکبر نگر در گرفته ، در اندک فرصتی بعمارات بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر رسیده در طرفة العین همه جا منتشر شد بمرتبهٔ که فرصت برآمدن مردم محال گشته ـ بحسب ضرور بادشاهزاده لزدبانی جانب دریچهٔ درشن گذاشته بدشواری تمام با اہل محل و خدمتگاران از آن راه فرود آمدند ـ بعد از آنکه آتش به بنگلهٔ جهروکه لیز رسید از جملهٔ جمعی که مانده بودلد بعضی خود را از بام افکنده مجروح و مکسور گشتند و چندی بسلامت برآمده ہفتاد و پنج کس از خوادم محل سوختند ـ و از جواہر خانه و کرکراقخانه و توشک خانه و تمامی کارخانجات سوخته از ہیچ چیز جز خاکستر اثری نماند ـ خاقان عالم نواز بعد رسیدن این خبر فرمان مشتمل بر عطف بسیار با دو لک روپیه نقد و دو لک روپیه جواہر و اقمشه بآن والا گہر و یک لک روپیه زیور برای فرزندان آن درة التاج دولت و اقبال ارسال نمودلد ـ

تشریف شریف بسیر و گلگشت کشمیر دل پذیر

چون کشش خاطر عاطر بتفرج گل و سبزهٔ کشمیر دلپذیر زیاده از حد بود لاجرم اوایل فصل بهار که ہنگام طلوع الوان گلهای شبنم آمود آبدار و وقت ظهور شاہدان انوار از مطالع کاہن و مناظر شاخسار است بیست و پنجم شوال موافق غرهٔ اسفندار از لاہور براه پنوچ متوجه کشمیر شده یمین‌الدوله آصف خان را بسبب عارضه استسقاء در لاہور گذاشتند ـ غیرت خان را بخدمت قلعداری لاہور و علی مردان خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع سر بلند گردانیده رخصت دارالسلطنت که در

صاحب صوبگئی او بود نمودند - و خلیل الله خان را بخدمت قراول بیگی
از تغیر مراد کام سر برافراختند - ہشتم ذی قعده بکنار آب چناب بادشاہزادۂ
والا گہر مہد اورنگ زیب بہادر را بمرحمت خلعت خاصه و سر پیچ لعل
و مروارید که یک لک و پنجاه ہزار روپیه ارزش داشت و تسبیح مروارید که
سه قطعه لعل و چہار قطعه زمرد درو منتظم بود بقیمت پنجاه ہزار روپیه و
جمدھر و شمشیر و ترکش خاصه و کمر مرصع و بعضی مرصع آلات و دویست
اسپ از آنجمله یکی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل معزز گردانیده
رخصت دولت آباد فرمودند - و شاہزاده مراد بخش را بعنایت خلعت
خاصه و جیغهٔ مرصع و جمدھر و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا مینا کار
و فیل با یراق نقره و ماده فیل سرافراز ساخته حکم فرمودند که بھیره رفته
توقف گزینند و ہرگاه فرمان رود روانهٔ کابل شود - وزیر خان بمرحمت خلعت
و اسپ و دیگر بندہا بعنایت خلعت نوازش یافته در خدمت آن والا گہر متعین
گشتند - راجه جسونت سنگھ را خلعت و اسپ با زین طلا عنایت نموده بوطن
رخصت کردند - الله ویردی خان از دہلی آمده شرف اندوز ملازمت گردید -
و مکرمت خان را حکم شد که از لاہور برای سر انجام آذوقهٔ کابل و قندھار
و تنظیم و تنسیق دیگر امور بدان صوب راہی گردد و دوازده ہزار مہر از
زر وزن بدو حواله شد که بمستحقان آن دیار قسمت نماید - و حکم اقدس بنفاذ
پیوست که مہین پور خلافت یک منزل عقب اردوی گیہان پوی و جعفر
خان عقب آن غره ناصیهٔ سلطنت و سایر بندہا عقب جعفر خان بره نوردی
در آیند[1] - و از آنجا قرین دولت و کامرانی کوچ بکوچ متوجه شده از تماشای
گل و شگوفه در ہر منزل داد نشاط و شادمانی می دادند تا آنکه در منزل
تہنه غرهٔ فروردی ماه موافق سه شنبه بیست و ششم ذی قعده سنه یک ہزار
و چہل و نه ہجری جشن نوروز دل افروز و بزم بہشت آئین بر ساحل نہر
کوثر اثر صورت تزئین پذیرفته وقت و مقام مقتضئی طرب و نشاط زمین و
زمان محرک سلسلهٔ عشرت و انبساط گردید - و شب این روز مسرت اندوز

۱- عبارت از راجه جسونت - - - تا جعفر خان بره نوردی در آیند -
قلمی ندارد (و - ق) -

بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - چون راه پیرپنجال بکمال صعوبت و دشواری گریوهای شخ و بسیاری برف واقع شده در اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسر است لاجرم براه پنوج که بنابر کمی برف نسبت براه پیر پنجال در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفهٔ کشمیر را میتوان دریافت اختیار فرمودند - در اثناء راه بر فراز کتل گل سرخ کلان که هر غنچه از آن چندین گل است و مانند گلدسته بهم پیوسته بر شاخ بار می آرد و مخصوص این عقبه است بکمال خوبی بنظر مبارک در آمد - چون پیش ازین این نوع گل بنظر مبارک در نیامده بود از تماشای آن بغایت محظوظ گشتند -

چهارم ذی حجه از کتل برف عبور فرمودند - راجه جگت سنگه که برای ساختن راه دستوری یافته بود سر کتل دولت زمین بوس اندوخت و چون حیدرآباد معسکر اقبال گردید علی بیگ که از جانب علی مردان خان بضبط صوبهٔ کشمیر می پرداخت شرف اندوز ملازمت گشت - هفتم ماه ذی حجه در باره موله که منتهای جبال کشمیر است بر کنار آب بهت چون نزول اجلال موکب اقبال دست داد نوارهٔ بادشاهی در کمال زیب و زینت از کشمیر رسیده حیرت فزای تماشائیان گشت - روز دیگر بادشاه دریا دل گیتی پناه کشتی سوار سیرکنان روانه شدند نهم ذی حجه دولت خانهٔ کشمیر جنت نظیر که چشم و چراغ متنزهات روی زمین است از یمن قدم بادشاه سلیمان حشم که فی الحقیقت در روی زمین دوم لیر اعظم است غیرت افزای طارم چهارم گشت - شگوفهٔ بادام از شدت باد و باران ریخته بود شگوفهٔ شفتالو وغیره در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر مبارک در آمد -

روزی در هنگام اقامت چون کشتی سوار بسیر باغ فیض بخش و فرح بخش تشریف بردند بوتهٔ گل سرخی بنظر مبارک در آمد که چار هزار و پانصد گل و غنچه داشت و روز دیگر بوتهٔ سوسنی در دولت خانه دیدند که گلهای ناشگفته آن دو صد و دوازده بود - تفاوت آب و هوای آن وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط راس قوت نامیه است ازین قیاس باید نمود که نسبت به بلاد دیگر در چه پایه است -

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عربی بسیار است و میر ظریف

اسپانی که از عراق خرید نموده آورده بود پسند طبع مشکل پسند نیفتاد بنابر
رفع خجالت التماس نمود که اگر بصوب عرب و روم دستوری یابد اسپان قابل
سواری خاصه خریده خود را از شرمندگی برآرد ـ لاجرم به علامی افضل خان
حکم شد که نامهٔ مشتمل بر اظهار روابط والا و بیان مراتب صدق و صفا بجانب
سلطان روم بقلم آورده حواله نمایند که اگر احیاناً رجوعی باو افتد بدین دست آویز
کارسازی خود نماید ـ و ازین جهت که بچنین سلطان عظیم‌الشان از چنین بادشاه
گردون کلاه ارسال نامه فقط لایق شان این دولت ابد مدت نبود کمر مرصع
گرانبها نیز مرحمت نمودند ـ و حسب الحکم اشرف علامی افضل خان بوزیر
اعظم نیز از جانب خود دو کلمه نوشت ـ او در آغاز سال دهم روانهٔ آن حدود شده
از بندر لاهری براه دریا روانه به عرب گردید ـ و سعادت زیارت حرمین محترمین
دریافته بمصر آمد و از آنجا حسب الامر قیصر بقدس خلیل و شام و برخی بلاد
دیگر رسیده بموصل شتافت ـ نخست بوزیر اعظم نامهٔ علامی رسانیده
بعد آن بوسیلهٔ او سلطان مراد را دید ـ سلطان پیش طلبیده نامه خاقان
گیتی ستان بکمال عزت از دست او گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طئ
این همه مسافتی دور و دراز چیست ـ مومی الیه بعد از اظهار سبب
صندوقچهٔ طلا که در آن کمر مرصع بود بنظر سلطان درآورد ـ سلطان
خوشوقت شده بر زبان آورد که درینوقت که متوجه تسخیر بغدادیم رسیدن
ایلچی و کمر مرصع از بادشاه عظیم‌الشان شگون فتح و فیروزی است ـ روز
دیگر هزار پارچه از جانب خود بطریق پیشکش گذرانید ـ بعد از آن سلطان
از سلاح هندوستان پرسید ـ میر ظریف تعداد نموده بکتری قیمتی که همراه
داشت گذرانید و گفت که تیر و تفنگ ازین نمی گذرد ـ قیصر تعجب
نموده نیزهٔ خود طلبید و بقوت هر چه تمام تر آنچنان بر بکتر زد که از میانش
گذشت ـ پس از آن از شگرفئی دولت جاوید طراز کلمهٔ چند پرسیده ده هزار
قرش که بیست هزار روپیه باشد بدو داده گفت که بعد از انصرام مهم بغداد
رخصت معاودت خواهم داد و ایلچئی خود نیز همراه خواهم فرستاد بالفعل
بموصل رفته بسرانجام ضروریات و ابتیاع تحف این دیار پردازد ـ چون سلطان
مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را مفتوح ساخته به موصل برگشت ظریف را
رخصت نموده جواب نامهٔ سلطان السلاطین مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ

هربی صبا رفتار با زین مرصع بالماس و عبای مروارید دوز بطرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - ظریف با ایلچئی مذکور از موصل تا بلخ[۱] و از آنجا ببصره آمده براه دریا به تته رسید و عرضداشت مشتمل بر رسیدن خود و ارسلان آقا بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - از پیشگاه خلافت بهر یک منشوری با خلعت مرحمت گشته فرمان شد ده هزار روپیه از سرکار و هر یکی از خواصخان صوبه دار تته و نجابت خان صوبه دار ملتان ششهزار روپیه از جانب خود بسفیر قیصر برسم ضیافت بدهند - و هر کدام از سرکارداران سیوستان و بهکر که قزاق خان و شاه قلی خان باشند چهار هزار بعنوان مذکور رسانند - ظریف بعد از رسیدن لاهور جریده راهی گشته بیست و نهم ذی قعده سعادت آستانبوس معلیٰ دریافت و از روی عنایت بمنصب هزاری دو صد سوار سرافراز گردیده بخطاب فدائی خان که هدایت الله پیش از خطاب جان نثار خانی بآن مخاطب بود و بخدمت اخته بیگی از تغیر تربیت خان بلند آوازه گشت - و محمد حسین سلدوز بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مباهی گشته بمهانداری ارسلان آقا دستوری یافت که از لاهور او را بکشمیر بیارد -

اکنون حقیقت مفتوح شدن قلعهٔ بغداد و غلبهٔ سلطان مراد خان که از تقریر فدائی خان بظهور پیوست بقلم می آید - چون شاه صفی بر ارادهٔ سلطان مذکور مطلع شده با لشکر خود از صفاهان بسوی بغداد متوجه گردید از فزونیٔ رومی و بسیاری توپخانه در خود تاب مقاومت ندیده در طاق بستان اقامت نموده میر فتاح تفنگچی باشی را با توپخانه و فوجی از میر و سلطان و یوزباشی را بسرداریٔ خلف خان بکومک بکتاشخان حاکم بغداد تعین نمود - آنها پیش از رسیدن قیصر روم داخل قلعه شده بگردآوریٔ آذوقه و اسباب و آلات قلعداری پرداختند - سلطان مراد خان از شنیدن این خبر دوم رجب سال گذشته با توپخانه فراوان بپای قلعهٔ بغداد رسیده پیغام مشتمل بر انواع ترهیب به قلعداران فرستاد و آنها راضی نشده سرگرم توپ و تفنگ اندازی شدند - سلطان غضبناک گشته فرمود که دایرهٔ محاصره را احاطهٔ

۱- این مقام بلغ نیست بلکه تصحیف مخا است که در خلیج فارس است - در نسخه خطی مخا تحریر است (و - ق) -

تنگ فضا ساخته قلعهٔ بغداد را نقطه وار درمیان گیرند - متحصنان در آن
روز بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی رومیان را نگاهداشتند
و اصلا مجال دخول ندادند - روز دیگر حسب‌الامر قیصر سلطان محمد پاشا
وزیر اعظم از جانب برج قراخانی نبرد آرا گردیده بعد از دار و گیر بسیار
و کشش و کوشش بیشمار جمعی بقتل داده خود نیز بزخم تفنگ رهگرای
وادیٔ فنا شد - سلطان ازین واقعه بغایت برآشفته سایر امراء و بهادران
لشکر را بعتاب و خطاب مطعون و ملام ساخته و بتهاون و تکاسل منسوب
نموده حکم فرمود که فردا بیکبار تمامی توپخانه را سر داده یورش نمایند -
درین اثناء جمعی قزلباش ملازم بکتاشخان که در حمله بدست رومیان گرفتار
آمده بودند بیکتاشخان گفته فرستادند که اغلب آنست که فردا قلعه را به
جبر مفتوح سازند نجات شما در دیدن سلطان است - خان مذکور قلعه
نشینان را ازین ماجرا آگهی داده هر چند به تسلیم قلعه تحریص نمود اصلا
راضی نشدند - بکتاشخان هنگام شب از برج سمت شط بغداد بیرون آمده
خود را به مصطفی پاشا که بعد از کشته شدن محمد پاشا وزیر اعظم شده بود
رسانیده بوسیلهٔ او سلطان را دید - رومیان فردای آن بضرب توپ و تفنگ
قلعه را بخاک برابر ساخته بآهنگ یورش کرنا کشیدند و بیکبار سورن
انداخته تکبیر گویان درون حصار در آمدند - درین حال اگرچه درونیان دل
از جان و دست از خانمان برداشته تا ممکن و مقدور بازوی مدافعه و ممانعه
برکشاده بودند و دست باستعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ کرده
بهرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند - بهادران رومی مردانه
قدم ثبات فشرده بکمال دلیری همگنان بهیئت اجتماعی بر متحصنان ریخته یکدم
گرد از وجود قزلباشان برانگیختند و بر استخلاص قلعه فیروز گشته جمعی
کثیر جمعیت را اسیر و دستگیر گردانیدند - از معاینهٔ این حال باقی ماندها
که شیرازهٔ جمعیت از یکدیگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند ناگزیر
بامان خواهی در آمدند - ینگچریان بحکم سلطان مراد خان یراق جنگ از
قزلباشان گرفته همه را به قتل رسانیدند - و گروهی که با زخمهای منکر هزیمت
را غنیمت شمرده پناه بروضهٔ امام‌المسلمین حضرت ابوحنیفه و مرقد منور قافله
سالار ارباب تحقیق و عرفا سید عبدالقادر جیلانی نور الله ضریحهما برده بودند

بنابر بی ادبیها که نسبت بآن دو مکان شریف ازینها بوقوع رسیده بود طعمهٔ
تیغ رومیان خونخوار گشتند ـ در آن روز که جای عبرت و مقام ادای شکر
این نوع استیلا و غلبه بود سلطان در خیمه که بر دور آن پشته پشته از
کشته افتاده بود بباده گساری پرداخته از غایت غفلت و غرور چون توفیق
ادای مراسم سپاس عنایت الٰهی نیافت بعد از برگشتن آنچه بایستی یافت ـ
مجملاً بعد از تسخیر قلعهٔ بغداد ایلچی نزد شاه صفی فرستاده طلب همدان و
ارتنگ نمود ـ شاه مقدم ایلچی را گرامی داشته دادن ارتنگ قبول نمود ـ
و سارو خان را بسفارت روانه ساخت ـ سلطان بمبالغهٔ وزیر اعظم راضی شده
مصطفیٰ پاشا وزیر اعظم را با لشکری بسیار به بغداد گذاشت که بتعمیر و
ترمیم قلعه و عمارت شهر و استقلال قلعدار و فراهم آمدن آذوقه و دیگر
لوازم حصار آنجا بوده بعد از رسیدن حکم طلب روانهٔ حضور گردد و خود
بجانب روم برگشته یکتاشخان را در حوالیٔ بغداد و خلف خان و میر فتاح
تفنگچی باشی و آقا صادق پسر او را در استنبول بقتل رسانید ـ

اکنون کلک وقایع نگار بعد از تحریر داستان روم باز بر سر مطلب
پیشینه می آید ـ پانزدهم ذیحجه مطابق نوزدهم فروردی ماه که روز شرف بود
اوزبک خواجه سفیر امام قلی خان والئی بخارا و صالح دستار خوانچی که نذر
محمد خان با برخی ارمغانی ولایت نزد بادشاهزادهٔ والا گهر سعادت پژوه
محمد داراشکوه فرستاده بود شرف ملازمت لازم البرکت دریافتند ـ ایلچیٔ
امام قلی خان شصت اسپ و صد شتر و نه باز طویغون و نه غلام قلماق و
لختی دیگر از اسباب ماوراء النهر از طرف خان مذکور و صالح دستار خوانچی
چهل اسپ و سی و پنج شتر از خود بطریق پیشکش گذرانیده اولین بمرحمت
خلعت و خنجر مرصع و دومین بانعام خلعت و ده هزار روپیه نقد سرافراز
گردیدند ـ درین تاریخ از روی واقعه بعرض اشرف رسید که پرتهی راج ولد
جگراج بندیله و چنپت که با بسیاری از بندیلها درمیان اوندچهه و جهانسی
نشسته به نهب و غارت پرگنات می پرداختند از باقی خان و عبدالله خان شکست
درست یافته پرتهی راج گرفتار پنجهٔ تقدیر گشته چنپت جان بسلامت برد و
اسیر مذکور در قلعهٔ گوالیار محبوس گردید ـ و خدمت نیست و نابود ساختن
بندیلها از تغیر عبدالله خان به بهادر خان مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب

چهار ہزاری سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید -

سلخ ماه اوزبک خواجه بانعام اسپ عراق با زین مطلا و بیست و پنج ہزار روپیه کامیاب گشته - بمقتضای رافت باطنی و پیوند درونی طره و سر پیچ مرصع و تسبیح مروارید و زمرد که شصت ہزار روپیه قیمت داشت با لختی از اقمشهٔ نفیسه برای درة التاج خلافت کبری بادشاہزاده محمد شاه شجاع به بنگاله فرستادند - ظریف مخاطب بفدائی خان دو اسپ عربی که سلح دار پاشا از عمدہای روم باو تکلف نموده بود با پنجاه و دو اسپ که در روم و عربستان ابتیاع نموده از نظر فیض اثر گذرانید - روز دیگر نه راس اسپ بابت پیشکش محمد پاشا حاکم لحسا که با عمر چلبی ملازم خود ہمراه میر ظریف فرستاده بود نیز از نظر انور گذاشت و خلعت و ہزار روپیه باو مرحمت گشت - علی مردان خان از لاہور آمده سعادت ملازمت دریافت و غازی بیگ بخدمت دیوانی بادشاہزاده مراد بخش از تغیر حاجی عاشور کام اندوز گردید - ارسلان آقا سفیر سلطان روم که محمد حسین او را از لاہور بکشمیر رسانیده بود حسب الحکم اشرف فدائی خان و عنایت خان از کنار شهر بدرگاه عالم پناه آورده بسعادت کورنش رسانیدند - او بعد از ادای آداب معهوده و استلام آستان سدره نشان نامهٔ سلطان و اسپ خاصه منت نام که با زین مرصع و عبای مروارید دوز بطریق ارمغانی ارسال داشته بود گذرانیده بانعام خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و انعام پانزده ہزار روپیه سرمایه مفاخرت اندوخت -

بانجی پسر زمیندار چاندا بعد از درگذشتن پدر بشکر جانشینی او نزد بادشاہزادهٔ جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر آمده چهار لک روپیه نقد گذرانیده بود بعد از عرض رسیدن مبلغ مذکور ببادشاہزادهٔ عالی مقدار مرحمت شد - و بیست و ہشتم صفر سنه یک ہزار و پنجاه از واقعهٔ بنگاله بعرض مقدس رسید که سیف خان رخت ہستی بربسته عازم دیار بقا شد - بادشاه بنده نواز قدردان از روی عنایت بخانهٔ ملکه بانو زوجهٔ او که خواہر حقیقی حضرت ممتازالزمانی است تشریف برده آنچه لازمهٔ دلجوئی و عاطفت بود بجا آوردند - و به یحیی و شافی و ابوالقاسم پسران او خلعت عنایت فرمودند - و غیرت خان را بصوبه داری تته از تغیر خواصخان مقرر فرمودند - یازدہم ربیع الاول

نمودند و کیفیت لطافت و نزاهت آن سرزمین دل نشین ارم نشان که معاینهٔ قطعهٔ فردوس برین بر روی زمین است مفصل بعرض مقدس رسانیدند رغبت بسیار بتماشای آن بهم رسید ـ مرحمت خان را فرمودند که کیفیت هنگام شگفتن گل و آوان تماشای آن مکان دریافته بعرض اشرف رساند ـ پس از آنکه او آمده بعرض مقدس رسانید که وقت سیر آن گل زمین همین است از غایت حزم و احتیاط خلیل الله خان قراول بیگی را فرستادند که حقیقت راه و منازل معلوم نموده معروض دارد ـ خان مذکور بر همواری و آسانی کتل و راه در هنگامی که اثری از باد و باران نبود مطلع شده مبالغه در تشریف آوردن بمیان آورد ـ لاجرم کشش خاطر مبارک بسیر آن مکان سمت ظهور یافته عزم این معنی زیور جزم پذیرفت ـ هفدهم ربیع‌الثانی ماهچهٔ لوای کوکبهٔ خلافت مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترد ـ بالجمله همه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان درآورده کسب اهتزاز و انبساط می نمودند ـ و هنگام عبور کتل سعادت اندوزان رکاب سعادت احمال و اثقال را همانجا گذاشته جریده بره نوردی درآمدند ـ پس از آنکه از کتل گذشته قدری راه قطع گردید باران بنرمی آهسته آهسته شروع شده آخرکار بشدت انجامید ـ بادشاه عالم پناه بعد از طی چهار کروه مسافت بدولت خانهٔ معلّی که بر سر گلزار برپا شده بود چون از کثرت باران و گل و لا مجال حرکت متعذر بود قطعهٔ گلزار پیش دولت خانه را با بادشاهزاده کلان و علی مردان خان و چندی دیگر از مقربان بساط دولت سیر نموده مراجعت فرمودند ـ راهی بآن آسانی هنگام معاودت از کثرت گل و لای که بعضی جا تا زانو و اکثر جا تا سینهٔ اسپ و استر بود بمرتبهٔ دشوارگذار گردید ـ و ریشهٔ باهم پیوستهٔ اشجار صحرا که بسبب وفور بارش از زمین برآمده بود بنهجی زنجیر پای اسپ و آدم گشت که برید صرصر را مجال گذر در آن محال بآسانی میسر نبود چه جای آدم و دواب ـ لهذا همگنان از ملاحظهٔ فرط بارش و خوف دمه مضطرب گشته برادر از برادر و پدر از حال پسر خبر نمی گرفت ـ درین اثناء عمیق جوی که وقت رفتن مطلق آب نداشت از سیل مملو گشته آنچنان سد راه گشت که جز فیل دیگری را عبور از آن متعذر بود ـ و این معنی بیشتر سبب اضطراب آدم گشت ـ مجملاً بفرمان شاهنشاه

زمان بجلدی و چستی تمام دو پل بران بسته پس از گذشتن بادشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت مردم دیگر بگذار در آمدند و بصد دشواری در شش پهر چار کروه راه طی نموده بمنزل رسیدند - و مراد کام را بمنصب بزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه و خدمت قراول بیگی برنواختند - و دو روز برای رسیدن پس ماندگان در آنجا توقف نموده بیست و چهارم نیم کروهی بفت چنار که آب بهت از بس طغیان بالای آن گذشته تا آنجا زمین را فرو گرفته بود نزول اجلال فرمودند - درین سه شبانروز سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده رخت بستی عالمی را بسیلاب فنا داد - چنانچه کهن سالان کشمیر این قسم باران و حادثهٔ سیل از مبدای آفرینش تا حال نشان نمی دادند - آخر روز بحر فضل و احسان کشتی سوار متوجه دولت خانه گشته بآنکه آب رو بکمی نهاده بود همه جا سفینهٔ والا از فراز درختان میوه دار بساتین کنار بهت و دل میگذشت - در نخستین سال جلوس که از کثرت بارش و سیلاب آب دل و بهت پیوسته ارتفاع آب سه گز و ربعی بود درین مرتبه چهار گز و ربعی بلند شد و چهار بزار خانه کنار دل و بهت انداخت و سوای این ده بسیار را آب برده نقصان عظیمی بفصل خریف رسید - و از عرایض واقعه نگاران پنجاب بظهور پیوست که این سیل باعث خرابی عالمی گشته بسیاری از محال کنار آب بهت را پامال حوادث ساخت - چنانچه نوزدهم ربیع الثانی آب بهت رو بزیادتی نهاده بیست و دوم بجای رسید که از چهار صد و سی و بشت موضع بهیره چهار صد در زیر آب آمده و از خوشاب جز دو محل دامن کوه ازین آفت نرسته بسیاری به بحر فنا رفتند - و بم چنین موضع کرجهاک و نندن پور و شمس آباد و غیر آن پرگنات پنجکروهی آب بهت خراب و ضایع مطلق گشتند - الحق این جوش آب و شورش سیلاب نمونهٔ طوفان نوح بود اگرچه آخر روز بیست و دوم درکشمیر آب رو بکمی آورد اما تا سه روز دیگر مواضع اطراف در زیر آب بودند -

غرهٔ جمادی الاولی سزاوار خان خلف لشکر خان مشهدی از اصل و اضافه بمنصب سه بزاری دو بزار سوار سرافرازی یافت و اوزبک خواجه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسپ ابلق عراق

و دیگر اشیا سرمایهٔ عزت و افتخار اندوخته رخصت بخارا گردید ـ چون از واقعهٔ کابل بعرض اشرف رسید که الله قلی ولد یلنگتوش بمددگاری بخت بیدار بارادهٔ بندگئی درگاه از ماوراءالنهر آمده سعید خان بهادر پنجهزار روپیه برسم مساعده از خزانهٔ کابل باو داده فرمان شد که متصدیان سهمات اتک پنجهزار روپیه بطریق انعام داده مبلغی که در کابل یافته نیز بصیغهٔ انعام مقرر شناسند ـ

درین ایام راجه جگت سنگه بعرض مقدس رسانید که اگر خدمت فوجداری دامن کوه کانگره به بنده از تغیر راجروپ پسرش مرحمت شود هر سال از زمینداران آنجا چهار لک روپیه بصیغهٔ پیشکش گرفته بخزانهٔ عامره می رسانم ـ لہذا ہشتم ماه او را بعنایت خلعت برنواخته بخدمت مذکوره تعین نمودند ـ تودرمل افضل خانی بخطاب رای و دیوانی و امینی[1] و فوجداری سرکار سهرند سربلندی یافت ـ بیست و ہشتم جعفر خان را با راجه رای سنگه و جمعی دیگر از بندهای و زواید کارخانجات بصوب بهنبر دستوری دادند ـ

آغاز سال چهاردهم جلوس مبارک
و سوانح دیگر

منت و سپاس مرخدایرا که سال چهاردہم جلوس جاوید قرین حضرت ظل سبحانی که قرون آن تا آخر زمان بدورات گردون مقرون باد مطابق ہزار و پنجاه ہجری بفرخی و میمنت شروع شده جهان را پیرایهٔ خرمی و زینت دست داد ـ نو آئین بزمی گوہر آگین که وہم و فہم از دریافت ادنٰی رتبهٔ زیب و زینتش معترف بعجز و قصور است رونق ترتیب یافته ابواب مسرت و ابتہاج بر روی عالم کشاد ـ درین روز بہجت افروز درویش حقیقت کیش ملا شاه که مرید شه نهنگ بحر حقیقت و صفا میامیر قادری است و در نزہت کدهٔ کشمیر بعنوان انزوا بسر می برد بفیض صحبت

---

[1] ـ قلمی ''امینی'' ندارد (و ـ ق) ـ

بادشاه خلایق پناه رسیده بعد از ذکر مطالب معنوی و نکات معرفت طراز رخصت زاویهٔ خود یافت ـ روز دوشنبه ہفتم جمادی الثانیه این سال مطابق دوم مہر بعد از سیر و شکار کشمیر توجه موکب اقبال بسمت دارالسلطنت لاہور وقوع یافت ـ و چون بہترین و نزہت افزا ترین مکانہای کشمیر چشمه سارہای سلسبیل آثار ست که برسمت جنوبی در دامنہای کوہستان اتفاق وقوع دارد گلگشت گلہای آن زمین دل نشین و تفرّج عیون ماه معین از خاطر مبارک سر برزد ـ لہٰذا در تاریخ مذکور از فیض سواریٔ مبارک ہلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر ساخته در نشیمن دلنشین قصبهٔ پانپر[1] که در وسط باغی ارم آئین بر کنار دریای بہت واقع است تشریف فرموده روز دیگر قصبهٔ ونتی پور که از پانپر تا آنجا سه و نیم کروه است مہبط انوار حضور گشته از آنجا قریهٔ پنچ براره بورود مسعود فیض پذیر گشت ـ چون این فرخنده مقام تعلق ببادشاہزاده والا گہر محمد داراشکوه داشت ہنگام شب کشتی سوار تماشای چراغان که ہر دو کنار بہت متصدیان آن والا مقدار نموده بودند فرمودند ـ و روز دیگر باسلام آباد معروف باینچه که در جاگیر اسلام خان مقرر بود و دو بدیع سر چشمه نظر فریب دارد نزول فرموده عمارت دیگر درخور آن مکان حکم فرمودند - و از آنجا به مچہی بہون که الیوم بآصف آباد معروفست تشریف فرموده بعد از تماشای چشمهٔ کوثر اثر بل دو چشم روی زمین که نظیر آنہا نظر بر بعضی خصوصیات خاصه وفور صفا و عذوبت آب و بسیاریٔ ماہی [که] در روی زمین کمیاب باشد تفرّج روضه فردوس قرین آن مکان دلنشین و چراغ افروزیٔ کنار دریاچہا و انہار آن چشمه سار سلسبیل آثار بارادهٔ سیر و گلگشت اچہول که بالفعل بصاحب آباد موسوم است کوچ فرموده بعد از قطع مسافت دو کروه در آن محل تشریف نزول فرمودند ـ این مکان فردوس نشان در شش جہت ربع مسکون نظیر خود ندارد سرخوبیہای آن چشمه ایست خاطر پسند و نہایت دلفریب ـ لطافتش در درجه که انہار تسنیم چه جای فرات و نیل سرمایهٔ افاضه از فیوضات سرسارش اندوخته و چشمه سار حیوان بل حیاض روضهٔ رضوان چشم

۱- قلمی ''پالپسر'' (و - ق) -

تمنا بر دریوزهٔ فیض آن دوخته ـ چندین عمارت دلپذیر از محل و غسلخانه و درشن و خاص و عام و خواصپورها دارد و در روز درآن مکان به نشاط و انبساط تشریف داشته شب ہفدہم چراغانی کہ در کمیت و کیفیت از چراغان مکانهای دیگر بسیار بهتر بود تماشا فرمودند ـ و از آنجا بلگہ بهون[1] کہ عمارتش صورت اتمام نیافته بود تشریف فرموده تفرج محاسن چشمه سار و باغ بهمین یک نظر فرموده باز بہ بیگم آباد معاودت نمودند ـ روز دیگر بویرناگ موسوم بشاه آباد کہ منبع آب بهت است و آب بلورین حبابش چون لعل نوشین یاقوت لبان سیراب فیض عذوبت است و ہوای طرب افزای فضایش مانند صفای دماغ سرمستان سرشار نشاه رطوبت ـ چہ نویسم در تعریف و توصیف آن گل زمین خدا آفرین و لطافت و طراوت آن حدیقهٔ جنت قرین کہ معشوق و محبوب‌القلوب روی زمین است و ادنی رتبہ آن تن ناز بہ تقریر نمی دہد تشریف فرموده چہار روز در آن مکان فردوس نشان بعیش و عشرت پرداخته متوجہ لاہور گشتند ـ در چہار کوچ ہیرا پور و از آنجا در نہ روز قصبهٔ بهنبر را بورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساختند ـ شاد خان کہ بعنوان حجابت نزد نذر محمد خان رفته بود درین منزل شرف کورنش و سعادت زمین بوس حاصل نمود ـ و خون گرفته بندی نام را کہ دعوای پسریٔ سلطان خسرو بر خود بسته بود نذر محمد خان از وضع و اطوارش طرز و وضع شاہزادگی مشاہده ننموده در قید داشت و در وقت رخصت مقید و مسلسل باو سپرده بود از نظر اشرف گذرانید و حسب الحکم بحبس مؤبد عدم محبوس گردید ـ شاد خان بمرحمت خلعت و خدمت اخته بیگی فرق مباہات برافراخت ـ

از عرض بادشاہزاده مراد بخش بعرض مقدس رسید کہ ہزاره جات صوبهٔ کابل کہ سال گذشته اطاعت پذیر شده بود باج گوسفندانی کہ در سنین سابقہ باوزبک می دادند امسال بخانه زاد خان تیولدار خود ادا نمودند ـ درین مقام بشکار قمرغهٔ کوہستان پرداخته متوجہ پیشتر کوچ بکوچ شده و غرّهٔ شعبان با شان و شوکت فراوان داخل دولتخانه شده ساحت

۱- قلمی ''جلوکہ بهون'' (و ـ ق) ـ

دارالسلطنت را از ورود مسعود نمونهٔ ساحت خلد ساختند ـ وزیر خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با یراق طلا و فیل سرافرازی یافته بصوبه داریٔ اکبر آباد از تغیر صفدر خان رخصت یافت ـ سه فیل با یراق طلا و نقره بابت پیشکش قطب‌الملک سید حسن ملازم او از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و ارسلان آقا سفیر روم بانعام خلعت و پانزده ہزار روپیه سرافرازی یافتند ـ دوازدہم شعبان منزل علی مردان خان بقدوم میمنت لزوم رشک افزای منازل آسمانی گردید ـ خان مذکور رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده جواہر و نفایس اقمشه پیشکش نمود ـ پانزدہم شعبان بمنزل یمین الدوله آصف خان تشریف فرموده آن والا مکان را مشمول عواطف نمایان ساختند ـ آن خان قاعده دان رسم پانداز و نثار بجا آورده سه لک روپیه جواہر و پارچه از نظر اشرف گذرانید ـ نظر بہادر خویشگی که قریب دو سال گوشه نشین بود باز بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار سربلندی یافته داخل بندہا گشت ـ یک قطعه لعل گران بہا با دو دانهٔ مروارید و جمدھر مرصع و کمر مرصع و برخی دیگر از مرصع آلات و البسهٔ فاخره و دو اسپ یکی بساز طلا مینا کار و دیگری با زین طلا بشاہزادهٔ والا گہر محمد شاه شجاع بہادر فرستادند ـ و سلخ شعبان ارسلان آقا ایلچیٔ روم بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا و یک مہر صد تولگی و یک روپیه ہمان وزن و بیست اسپ ترکی و عمر چلبی ملازم محمد شاه حاکم لحسا بمرحمت خلعت و ہزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت معاودت حاصل نمودند و ده ہزار روپیه بمحمد پاشا و پنج ہزار روپیه بعمر بیگ برادر او مصحوب عمر چلبی فرستادند ـ پادشاہزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش با سردار خان و مادھو سنگھ ہاده و دیگر بندہا از کابل آمده سعادت ملازمت دریافتند ـ سردار خان را از تغیر صف شکن قور بیگی ساخته خلعت مرحمت فرمودند ـ و دیانت خان را بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانیٔ دکن و بکلانه و بالا گھات برار از تغیر آقا افضل برنواختند ـ و محمد تقی تفرشی را از تغیر امیر بیگ برادر آقا افضل دیوان خاندیس و پایان گھات برار گردانیدند ـ

رسیدن ملا سعدالله بسعادت زمین بوس درگاه و منسلک گشتن در سلک بندها

چون لطف ازلی شامل حال یکی از بندگان گشته او را خواهد که
بپایهٔ دولت ارجمند رساند و مشیت جناب ایزدی برفاهیت احوال یکی از
آفریدها تعلّق پذیر شده بر آن آید که او را از روی بهروزی بهره ور سازد
برآینه از روز ازل تمامی موجبات آن بحسن تدبیر مرتب و مهیا ساخته
نخست آن نظر یافتهٔ عنایت سرمدی را از قسمت اقسام کمال و انواع
فنون نصیبه بر میگرداند ـ پس از آن بحسن تدبیر و اصابت رای قوت فهم
و صفای اندیشه روشناس سواد اعظم قبول و اقبال نموده در نظرها عزیز
می سازد ـ و بنابر آنکه برآمد هر کاری در رهن درآمد روزگاری است تا آنوقت
در نیاید اصلا کار بسعی و تلاش بر نیاید مصداق این سیاق مراتب
احوال جناب فضایل مآب شیخ سعدالله لاهوریست که عمری با کتساب
فنون علم آداب و استفاده قانون سخن بپایان آورد ـ چون خرد بالغ رسدش از
اقسام دانش نصیبهٔ گرامند یافت و فطرت خدا دادش باندازهٔ پایهٔ استعداد
بدرجهٔ والا رسیده از هر گونه کمالی و مزیتی بهره ور گشت بآنکه بناء فطرتش از
روز نخست بر دریافت این دولت نهاده بودند و در قسمت کدهٔ ازلی استیفای
رزق مقسوم بدست آویز فن ازین درگاه آسمانجاه مقرر گردیده ود هرچند
بتحریک سلسلهٔ فضل و دانش خواست که حلقهٔ ارادت بر در دولت سرای
سعادت زند پیش از وقت معهود حصول مدعا صورت نبسته کوشش و سعی
بجای نرسید ـ اکنون که انظار انجم بر وفق مراد افتاد عقدهٔ آن کار از رهن
تاخیر برآمد و سرانجام مصالح تنعم و تجمل بر روی کار آمده وقت مقرر
و هنگام معین در رسید بی توقف و اہمال در رمضان سنه یکهزار و پنجاه
ہجری بصدارت و سفارش زبدهٔ سلسلهٔ حضرت خیرالبشر موسوی خان صدر
کل بدریافت شرف حضور ماذون گشته در مجلس اول از پرتو کمال قدر
شناسی و مرتبه دانی حضرت خلافت مرتبت استعدادش صورت نمود
پذیرفت ـ و ببرکت تمیز اشرف و فطرت دقیقه رس آنحضرت مقدار کمال

آن بلند اقبال پدیدار گشته دقت طبع و حدت فهم و کثرت فراست و حدس صائب و استنباط دقایق و دریافت حقایق و تفصیل تحصیل ابواب دانش آن جامع فضایل وهبی و کسبی خاطر نشان اهل عالم گشت ـ چون همگی همت بادشاه هنر پرور دانش نواز در ترویج شروع مبین و امداد و تقویت اکابر دین و اشراف و تعظیم علما و صلحا و تربیت طلبه علم و حسن اهتمام در پیش آوردن طایفهٔ مذکور مصروف است ببرکت همزبانیٔ خاص آنحضرت که هم خاصیت آب زندگانی است حیات جاودانی یافته بروزیانه مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گردیده در زمرهٔ بندگان منسلک گشت ـ و بیمامن حسن تربیت و برکات بذل عنایت و رعایت آنحضرت در عرض یکسال بمنصب هزاری دویست سوار و خطاب خانی و خدمت عرض مکرر و داروغگیٔ غسلخانه عزّ امتیاز یافت ـ و شاهد اقبالش دمبدم جلوهٔ نمایان و روز بروز دولتش ظهور و بروز دیگر نمود ـ چنانچه آثار نظر عنایت از حضرت خلافت مرتبت باستعداد ذاتیٔ آن خردمند ادب پرور مددکار و یاور افتاده اختر سعادتش از مشرق قابلیت و اقبال و مطلع کمال و استکمال طالع گردید ـ و رفته رفته کار جامع الکمالات از عنایت خاص آنحضرت بجای کشید که در سال دوم بمنصب جلیل القدر سه هزاری دو هزار سوار و خدمت خانسامانی سربلند گشته در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم و همراز گشت ـ و در سال چارم از فیض تربیت سحاب مرحمت آن ابر گوهربار سپهر قدر شناسی نهال اقبالش طوبیٰ مثال بالیده زینت افزای بوستان وزارت کل هندوستان گشت ـ و در سال هفتم بعنایت منصب هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله پنجهزار دو اسپه سه اسپه و ده کرور دام انعام و خطاب علّامی فهامی دقایق مراتب کمال از ارتفاع درجات آسانی در گذرانید ـ

هژدهم قزاق خان حاکم سیوستان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و شادخان بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و حکومت بهکّر از تغیر شاه قلی خان و مرحمت اسپ و اوزبک خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و قلعداریٔ اودیسه تعلقه دکن سربلند و کامیاب گردیدند ـ شانزدهم صفدر خان از اکبرآباد آمده

سعادت ملازمت اشرف دریافت ـ از وقایع صوبهٔ کابل بمسامع والا رسید که دلیر خان تهانه دار نوشهره با دو برادر و پسر و برادر زاده در نبرد افاغنهٔ یوسف زئی که چون مور و ملخ برو هجوم آورده بودند بوالا پایهٔ شهادت رسید ـ

جشن وزن شمسی

روز پنجشنبه نوزدهم شوال سنه یکهزار و پنجاه هجری دوازدهم بهمن آغاز سال پنجاهم از عمر گرامی شروع شده هنگامهٔ سور و سرور گیتی بتازگی رونق پذیرفت و از آرایش انجمن نشاط خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوری کل گل شگفت ـ از جمله عزل و نصبی که درین روز مبارک وقوع یافت بدین موجب است ـ نخست شاهزاده محمد مراد بخش باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار سرافراز گردیدند ـ علی مراد خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو برآوردی[۱] مقرر گشته بصاحب صوبگیٔ کابل از تغیر سعید خان سرافرازی اندوخت ـ و از کومکیان صوبهٔ کابل مبارز خان بخلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و سردار خان بخلعت و اسپ با زین نقره و ضبط هر دو بنگش و جانسپار خان و چندرمن بندیله بمرحمت خلعت و اسپ مفتخر گردیدند ـ عزّت خان حارس قلعه بست و گرشک باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خطاب عزیز الله خانی و شاه قلیخان بخلعت و شمشیر یراق طلا و اضافه هزاری ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و صوبه داری کشمیر و ذوالفقار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و محمد زاهد کوکه بخطاب خانی و حکیم ضیاءالدین بخطاب رحمت خانی سربلندی

۱- Cf. Mansabdari System of the Mughuls
(A. Aziz) P. 180 -
صنفی از اسپ سواران (و ـ ق) ـ

یافته بر مراد خاطر فیروز گشتند - و صالح دستار خوالمچی لذر محمد خان بانعام خلعت و ده هزار روپیه و صفدر خان بخلعت و اضافهٔ دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و صوبه داریٔ قندهار از تغیر قلیج خان بلند پایه گردیده بتارک تارک افتخار بر افراشتند - سید حسن حاجب گلکنده بخلعت و اسپ و چهار هزار روپیه نقد سرافراز گشته رخصت گلکنده یافت - راجه جی سنگه از وطن آمده ناصیهٔ طالع باستلام آستان جهانداری برافراخت - چون از جعفر خان تقصیری بوقوع آمده بود از منصب و جاگیر برطرف گشته از دریافت سعادت کورنش منع گردید - تربیت خان از انتقال شاه قلی خان که در حسن ابدال عازم سفر بالا گردید بصوبه داریٔ کشمیر و اضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و مرحمت فیل و اسپ نوازش یافته غرّهٔ ذیحجه مرخص گردید - به لذر بی طغائی ملازم امام قلیخان خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و سپر هر دو با یراق طلا میناکار و بیست هزار روپیه نقد مصحوب لذیر بیگ ملازم او که پیشکش آورده بود مرحمت نموده فرستادند - شاد خان از انتقال غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که تعینات ملک عدم گشته بود بصوبه داریٔ تته و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و هفتصد سوار و مرحمت خلعت و اسپ و شمشیر سربلندی یافت -

نوروز جهان افروز

درین روز شادی افروز که چهار شنبه نهم ذی حجه سال هزار و پنجاه هجری و غرّهٔ فروردی ماه است و آغاز عهد شباب روزگار و موسم استقامت لیل و نهار و جهانی از فیض بهار گلشن خلافت و کامرانی نزهت افزای حدیقهٔ صاحبقرانی سرسبز گشته پژمردگان چارچمن روزگار بر سر بسط و انبساط رفتند - بادشاهزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش بعنایت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با زین میناکار و فیل با یراق نقره و ماده فیل سربلندی یافته باز بکابل مرخص گشتند و راجه جی سنگه

بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار با پهولکتاره و اسپ با زین مطلا معزز گشته
با جالسپار خان و هری سنگه راتهور و نورالدوله الجو و رای کاشیداس و لاہر
سولنکی و اندر سال ہادا و خلیل بیگ و چندر بهان کچهواہہ و گروہی دیگر
از منصبداران در خدمت آن عالی لسب مرخص گشتند ـ

ہفتم محرم سال ہزار و پنجاہ و یک چون بعرض مقدس رسید کہ پیمانۂ
زندگانی ظریف مخاطب بفدائی خان در لاہری بندر لبریز شد حکیم خوشحال
بجای او معین گشت و جان نثار خان بخطاب سابق خود فدائی خان مامور
گشت ـ راجہ جسونت سنگھ از وطن خود آمدہ دولت ملازمت اندوخت ـ
صلابت خان باضافۂ پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و
مکرمت خان باضافۂ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی
دو ہزار سوار امتیاز یافتند ـ راؤ امر سنگھ بخلعت و اسپ با زین نقرہ معزز
گشتہ بکابل رخصت یافت ـ خلیل اللہ خان بعنایت خلعت و اضافۂ پانصدی
ذات بمنصب دو ہزار پانصدی ہزار و پانصد سوار و خدمت قوش بیگی
و اختہ بیگی سرافراز گردید ـ درین روز از جملہ پیشکش بادشاہزادہا و امرا
متاع ہفت لک روپیہ بدرجۂ پذیرائی رسید ـ راجہ جسونت سنگھ بعنایت
خلعت و دھوپ مرصع نوازش یافت ـ مہیش داس راتہور را پس از در گذشتن
راج سنگھ بخلعت و اسپ سرافراز ساختہ حلّ و عقد مہمات راجہ جسونت سنگھ
بدو تفویض فرمودند ـ سعید خان بہادر از کابل آمدہ دولت ملازمت دریافت ـ
یازدہم محرّم ہزار سوار از منصب راجہ جسونت سنگھ کہ پنجہزاری پنجہزار
سوار بود دو اسپہ سہ اسپہ مقرر نمودند ـ مرشد قلی بخدمت دیوانی ملتان
سرافراز گردید ـ

مالش دادن اعظم خان کولیانرا و گرفتن پیشکش از زمیندار جام

چون در سال ہشتم جلوس عالم آرا خدمت صوبہ داریٔ احمد آباد
باعظم خان مرحمت شدہ بود و مفسدان آن دیار از کاٹھی و کولی باستواری
مکان و انبوہیٔ جنگلہای دشوار گذار پشت گرم گشتہ ہمیشہ بہ مترددین

مثل انبه و شاه آلو و زرد آلو و شفتالو و آلوچه وکوکهه٘ سلطانی و للشپاق و سیب و بادام و به و توت بیداله و نارنج و کوله و دیگر فوا که و غرس سرو و چنار و اصناف نهال گل و ریاحین نمودند ـ

قلیج خان از قندهار آمده بصوبه داری٘ ملتان از تغیر لجابت خان عز امتیاز یافت ـ و امیر خان ولد قاسم خان نمکی بخلعت و اسپ و ضبط سیوستان از تغیر قزاق خان سر برافراخت ـ سید خانجهان از گوالیار با راجه امر سنگه نروری آمده دولت ملازمت دریافت ـ بیست و هفتم بادشاه مهربان عفو تقصیر جعفر خان نموده او را بمنصب سابق سربلند گردانیدند ـ

روز چهار شنبه چهارم ربیع الثانی سنه یکهزار و پنجاه و یک شروع سال پنجاه و دوم از عمر ابد طراز بزم خلد آئین بآراستگی تمام ترتیب یافته برسم معهود آن روح مجسم و جوهر مجرد تن بهم سنگ گوهر شاهوار داده مانند آفتاب ترازو نشین گشت و مجموع نقود و اجناس که بموزن اشرف آمده بود بفقرا قسمت یافت ـ سید خانجهان باضافه٘ هزاری هزار سوار بمنصب شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و اسلام خان را بعطای دهوپ مرصع و راجه جسونت سنگه بمرحمت اسپ از طویله٘ خاصه و راجه رای سنگه بعنایت نقاره و رای تودر مل امین سهرند فوجداری٘ لکهی جنگل و سعید خان بهادر بالعلم خلعت و صوبه داری پنجاب و خانه زاد خان ولد سعید خان را بفوجداری٘ دامن کوه کانگره و جمون سرافراز نمودند ـ

روگردان شدن راجه جگت سنگه ولد راجه باسو و رسیدن او بجزای اعمال

از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگربار نیارد و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی دیگر ندهد ـ خصوص خصومت با نیکوکار خویش و بدی با ولی نعمت خود که جز خذلان ابدی و خسران سرمدی اثر دیگر بر آن مترتب نگردد ـ لاجرم پاداش افعال سئیه٘ خویش بمدرین زمانه در کنار روزگار خویش بیند بلکه جزای ناسپاسی و مکافات ناحق شناسی در لباس سلب نعمت و جلب نقمت با روزگار یاور و مددکار گشته سزا

و فیل برنواخته بهمراهی بادشاهزاده مراد بخش معین ساختند ـ شانزدهم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را بخلعت و اسپ و فیل و قلیچ خان و رستم خان را که از سنبهل آمده بودند بخلعت و اسپ سربلندگردانیده دستوری دادند که ببادشاهزاده پیوسته باستیصال جگت سنگه پردازند - رای تودرمل امین و فوجدار چکلهٔ سهرند چون خالصات آن ضلع چنانچه باید آباد ساخته بود بمرحمت خلعت و اسپ و فیل مباهی گشت ـ

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عراق و عربی از حد زیاده است لاجرم معزالملک متصدی سورت جمعی را که بشناسائی اسپ موصوف بودند به بصره و لحسا وغیره مکانها فرستاده بسوداگران نیز تاکید نموده بود درین سال هفتاد و دو اسپ عربی بیک لک روپیه خریده آوردند ـ از آن میان سر خنگ اسپی از اسپان علی پاشا حاکم بصره کسان علی اکبر سوداگر به دوازده هزار روپیه خریده آورده بودند از نظر اشرف گذرانیدند ـ اسپ مذکور که از نسل عنتر نام اسپ مشهور روم بود ببادشاه پسند موسوم ساخته سر طویلهٔ اسپان خاصه گردانیده پانزده هزار روپیه در وجه قیمت آن بسوداگر مزبور مرحمت فرمودند ـ

چون مهم تنبیه جگت سنگه عبدالله خان خوب سر نه کرده بود بنابر آن حکم طلب بهادر خان بجهت انصرام این کار بشرف صدور پیوسته خان مذکور بضبط سرکار اسلام آباد از تغیر بهادر خان رخصت یافت ـ

درین وقت از واقعهٔ بهار بعرض اشرف رسید که چون مرزبان پلامون بجبال مرتفع دشوار گذار و تراکم اشجار مغرور گشته تن باطاعت نمی داد شایسته خان با فوجی شایسته متوجه آن حدود گشته بهمت بر بریدن جنگل و مفتوح ساختن قلعهٔ او گماشت و در اندک مدت بانصرام این مهم پرداخته جمعی کثیر را طعمهٔ تیر و تفنگ ساخته و جنگل بری از قرار واقع نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ پلامون پرداخت ـ پرتاب زمیندار آنجا بجز پیمودن راه اطاعت و اختیار نمودن طریقهٔ بندگی چاره ندید و هشتاد هزار روپیه برسم پیشکش گذرانیده مقرر ساخت که بعد از انقضای ایام برسات خان مذکور را در پتنه آمده ببیند و من بعد سر از اطاعت برنتابد ـ

میر برکه بعنوان سفارت در سال سیزدهم همراه اوزبک خواجه

ظاہر و باطن مراہم راحت بر جراحت آن جگر ریشان نهاده بیست و پنج لک روپیه به پسر و پنج صبیه او مرحمت فرمود ند - و از متعلقانش ہر که شایستهٔ منصب بود بمنصب و ہر که را برادوہانه بود بماہانه نوازش یافت و فرمان شد که غربی روضهٔ جنت مکانی در حدود زمین متصل چوک جلوخانه مدفون ساخته گنبدی عالی از سنگ مرمر بر تربتش بنا نمایند -

مفتوح شدن قلعه مؤو و نورپور

چون شاہزاده مراد بخش حسب‌الحکم اشرف از کابل روانه شده داخل پتهان گردید سعید خان و راجه جی سنگھ و اصالت خان را به تسخیر مؤو و سید خان جہان را برای فتح قلعهٔ نورپور مرخص گردانید - اینها متوجه آن سمت گردیده چون بپای کتل پہوان[1] رسیدند راج روپ پسر جگت سنگھ با جمعی کثیر روبرو شد - نجابت خان ہراول سید خان جہان بآن مقہور درآویخته مالشی بسزا داد و اکثر ملچارہا از بالای کتل برخیزانیده جمعی کثیر را بقتل درآورد و آن مفسدان را تنبیه بسزا داده کتل را باوجود صعوبت بآسانی بدست آورد - سید خان جہان بسرعت ہر چه تمام تر خود را به کتل چھچی بہون رسانید - اگرچه مخاذیل ازین مکان تا نورپور در مضایق شعاب سدی متین کشیده پیادہای کماندار و تفنگ انداز کوہی را جابجا بمحافظت گذاشته بودند اما از آنجا که تائیدات آسمانی ہمواره یاور و مددگار عسکر ظفر اثر است یکی از زمینداران راہی غیر معروف نشان داد که عسکر ظفر اثر از آن مسلک گذشته بر فراز جبلی که بفاصلهٔ نیم کروه از نورپور مشرف بر قلعهٔ آن واقع است فرود آمد - سعید خان از راه دامن کوه باره و راجه جی سنگھ و اصالت خان از کنار آب چکی براه درهٔ آب روانه شد در نواحئ مؤو بیکدیگر پیوستند و نزدیک باغ راجه باسو که درمیان دره در زمین ہموار واقع است فرود آمده در فکر پیشرفت کار شدند - چه آن حیله ساز ہر جا رخنه و راہی بود بسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نموده

۱- در بادشاه نامه اسم این کتل پہلوان نوشته شده (جلد دوم - صفحه ۲۶۱) -

گروہی از تفنگچیان قدر انداز بحفظ آن داشته ـ چون چاره گری[2] آن کار دشوار جز آنکه بر اساس اظہار تجلد و تہور نہاده شود نبود لاجرم بہادران کار طلب رو بسوی سدہا نہاده پس از استعمال لطایف حیل جریده بسر کتلہا رسیده ارادهٔ پیش رفتن بخاطر راه دادند ـ گروہی از مقہوران باہنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ تیر و تفنگ مفتوح داشتند و بجمعی که برای ہیمه و علف بجنگل می رفتند از ہر چہار طرف آسیب می رسانیدند ـ مجاہدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی درآمده و عون و صون آنحضرت را سپر حفظ تن و وقایهٔ خویشتن ساخته غایت مرتبه جلادت بکار آورده بہر طریق که پیش رفت پیش رفتند چنانچه در آخرکار خود را رفته رفته بدیواربست رسانیدند ـ درین اثناء حکم از درگاه رسید که قلیج خان بمؤو و رستم خان بکمک سید خان جہان شتافته سعید خان از راه راہر[1] که سرکوب مؤو است روانه شود ـ و از لشکری که در نورپور بود نجابت خان و نظر بہادر خویشگی و اکبر علی کہکر و راجه مان گوالیاری بہمراہئ خان مذکور مقرر بوده ہراولی این فوج به نجابت خان متعلق باشد ـ سعید خان از مکان مذکور روانه شده نزدیک کوه راہر دایره کرد و سعد الله خان و عبدالله خان پسران خود را با گروہی از تابینان خود از یمین و ذوالفقار خان را با برقندازان سرکار والا از یسار برای تعین لشکرگاه بالای کوه فرستاد ـ آنہا بعد از بر آمدن [بر] کوه چون دیدند که تا جنگل بریده نشود برای نزول لشکر جا بہم نمی رسد بخان ظفر جنگ خبر فرستاده تا رسیدن جواب ہمانجا توقف نمودند ـ درین وقت پنجہزار کس از مردم آن مقہوران از بالای کوه ریخته بسبب انبوہئ جنگل و تراکم اشجار که مانع تردد بندہای بادشاہی بود از ہر جا روبرو شده و به نبرد پرداختند ـ و سعید خان بمجرد استماع خبر لطف الله پسر خود را با جمعی و از عقب او شیخ فرید و سرانداز خان را برای مدد روانه نمود ـ اتفاقاً پیش از رسیدن لطف‌الله به برادران گروہی از مخالفان که بکین ایشان کمربسته کمین کشوده بودند دست به کشتن و بستن برکشاده لطف الله را بزخم شمشیر بر کتف راست و زخم نیزه بر بازوی چپ از اسپ انداختند ـ عبدالرحمٰن ولد

۲- قلمی ''بیر'' (و ـ ق) -

عبدالعزیز خان نقشبندی بسرعت رسیده او را از دست کفره خلاص ساخت و ذوالفقار خان با مردم دیگر غلبه نموده بسیاری از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منهزم ساخته با سعدالله و عبدالله به سعید خان پیوست - روز دیگر خان ظفر جنگ با همراهان برابر شتافته برای وسعت مکان نزول لشکر بقطع جنگل پرداخته دایره نمود - و بجهت دفع ملاحظهٔ شبخون منافقان دور آنرا به حفر خندق و خاربند استحکام داد - از بیم دخول عساکر منصوره ازین راه که بسرکوب می رسید مقاهیر درین طرف زیاده از جوانب دیگر فراهم آمده در انسداد طریق کوشیده باره های متین بربسته برجهای استوار مرتب گردانیدند - بیست و یکم نجابت خان و تابینان سعید خان بکریوهٔ مشرف بر باغ راجه باسو برآمدند و از جانب دیگر نظربهادر و ذوالفقار خان و شیخ فرید و اکبر قلی ککهر و سر انداز خان و راجه مان صف آرا گشته رو بمواجهه و مقابلهٔ آن تیره رایان نهادند - و گروهی از مردم نجابت خان و راجه مان بجای سپر تختها بر سر کشیده پیش دویدند و بجلادت تمام دیواری از چوب و تخته مقابل مورچال مخذولان ترتیب داده بریزش تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ را گرم گردانیدند - درین زد و خورد از کفار نگونسار جمعی کثیر به جهنم پیوستند و گروهی از لشکر اسلام نیز زخمدار گشته لختی جانسپار گشتند - شب بیست و نهم قریب هزار پیاده را راجه مان بر سر قلعهٔ جهت فرستاده جمعی کثیر که بیرون برآمده بودند بضرب تیر و تفنگ از پا درآوردند و دیگران سر خود گرفته بتگ و تا جان بیرون بردند - پیادهای پر دل کم هراس[1] در تعاقب آنها به قلعه درآمده حارس حصار قلعه را به قتل درآوردند و جمعی بمحافظت آن مانده گروهی با سرهای کشتگان مراجعت باردو نمودند - و در همین تاریخ برج قلعهٔ نورپور را که سید خانجهان در محاصره داشت و زلفی آقا و حسن رومی نقب را بآن نزدیک رسانیده بودند از ملاحظهٔ آنکه مقهوران پیشتر بر شش نقب مطلع گشته ضایع ساخته بودند مبادا پی باین هم ببرند دو سه گز از برج مانده بباروت انباشته وقت عصر آتش دادند - اتفاقاً از ناتمامی نقب برج از یک جانب پریده از طرف دیگر بزمین فرو نشست - مقاهیر چون

۱- اصل : هواس (و - ق) -

دیوار دیگر اندرون برج پیش از پریدن کشیده بودند سید لطف علی و جلال‌الدین محمود که با مردم خانجهان دویده بودند راه مسدود دیده بیلدارانرا بانداختن آن سرگرم نمودند ـ و از اطراف و جوانب بهادران جنود ظفر آمود بسوختن دروازها و برآمدن بدیوارها مشغول گشته آتش کین را اشتعال دادند ـ و از هر دو سو تا دوپهر شب هنگامهٔ تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بوده جمعی کثیر از مقهوران در سقر مقر گرفتند و از موافقان نیز گروهی شربت شهادت چشیدند ـ از آنجمله سید لطف علی زخم تفنگ برداشت ـ چون سیاهی شب درمیان جان بدخواهان درآمد و باوجود سعی بهادران کشایش قلعه صورت نه بست دلاوران مراجعت به خیمه و خرگاه نمودند و کشایش قلعه را بوقت مقرر موقوف داشتند ـ

سلخ ماه بهادر خان از اسلام‌آباد آمده سعادت ملازمت بادشاهزاده دریافت و سامان سه هزار سوار و همین قدر پیاده نموده در وهلهٔ اول تهاری را مفتوح ساخت ـ حکم معلی شرف نفاذ یافت که اصالت خان به نورپور شتافته بمحاصرهٔ آن پردازد و سید خانجهان و رستم‌خان و دیگر همراهان با بهادر خان که هراولی این فوج برو مقرر فرموده ایم از راه کتل تهل بر سر قلعه مؤو رفته در تسخیر آن بکوشند که بعد از فتح آن نور پور بآسانی مفتوح خواهد شد ـ پادشاهزادهٔ والاتبار راؤ امر سنگه و میرزا حسین صفوی را در پتهان گذاشته خود نیز متوجه گشته لشکر ظفر اثر را قدغن نمایند که در فتح قلعه و استیصال کفرهٔ نگونسار بخت مراسم تاکید و اجتهاد بتقدیم رسانند ـ غره رمضان آن والا گهر از پتهان بجانب مؤو روانه شدند ـ جگت سنگه بمجرد استماع این خبر و توجه بادشاهزادهٔ والاتبار از صدمهٔ صیت اولیای دولت از جا رفته و در حوصلهٔ خود تاب اقامت و مقاومت موکب سعادت در نیافته در ظرف (اصل : طرف) حصانت حصار گنجایش تحمل صدمهٔ مجاهدان ندید و بی اختیار از در عذر خواهی درآمده دست استشفاع در ذیل شفاعت اولیای دولت زد ـ و بدرخواست هواخواهان درگاه بجان ایمن گشته پنجم رمضان برسم مجرمان بی یراق فوطه در گردن انداخته در خدمت بادشاهزاده رسید ـ آن گرامی گوهر دودمان خلافت خاطر رمیدهٔ او را اطمینان بخشیده التماس عفو تقصیراتش نمودند ـ چون او بعضی مطالب را که درخور حال او نبود التماس نمود

بدرجهٔ پذیرائی نرسید و حسب‌الحکم بادشاهزاده او را باز رخصت نمود ـ آن مدبر ناحق شناس بعد از معاودت بقلعه مؤو ، که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته ناچار در آن بارهٔ استوار قرار تحصن با خود داد ـ سید خان جهان و بهادر خان براه کتل تهل راهی شده هر روز به بریدن جنگل و ساختن راه پرداخته هر جا مقابیر دیواری برآورده راه مسدود ساخته بودند بچیره‌دستی با زمین برابر ساخته ، جمعی را که روبرو می شدند بضرب و زور بیجا نموده مسلک جمعیت آن بداندیشان را پریشان ساخته قدم پیش می گذاشتند تا آنکه به مؤو نزدیک رسیده پیادهای افغان که هنگام گیرودار پای کم از سوار نمی آرند در صدد سر بازی شده حمله آوردند ـ جگت سنگه تا پنجروز باستظهار حصار قوی دل شده هنگامه آرای نبرد گردیده در عرصهٔ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زده تا ممکن و مقدور در تردد و تلاش کوتاهی نمی نمود ـ کوتاهئی سخن در آن هنگام که زبانهٔ آتش کین بلندی گرامی گردیده هنگامه سودای داد و ستد جان گرم بود ، مبارزان فوج بهادر خان که از کشتها نزدبان ساخته بر ملچار مقابیر می دویدند ؛ چنانچه هفتصد افغان از تابینان خان مذکور و همین قدر از مردم دیگران در آن داروگیر مقتول و مجروح گشته جمعی کثیر از کفار از تنگنای تفنگ راهگرای جهنم گردیدند ـ چون این مهم بدرازی کشید از پیشگاه سطوت و جلال فرمان شد که همین که سید خانجهان و بهادر خان بپای قلعه رسند دیگر افواج نیز بر قلعه یورش نمایند ـ و بعد از رسیدن یرلیغ والا شاهزاده بتازگی برسر تاکید آمده امر نمود که دیگر افواج نیز سرگرم تردد شده بهر کیف که دانند خود را به قلعه رسانند ـ بامداد هشتم رمضان سید خان جهان و بهادر خان بعون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آوردند ـ و از جانب دیگر قلیچ خان و راجه جی سنگه و الله ویردی خان به جنگل درآمده از هر سو که امکان برآمدن بود بفراز کوه رسیدند ـ چون سید خان جهان و بهادر خان کار برو تنگ ساخته آن مدبر را مشرف بر هلاک ساخته بودند و او به مدافعهٔ این صفدران کار طلب درمانده خبر از جانب دیگر نتوانست گرفت ـ راجه جی سنگه و قلیچ خان و الله ویردی خان بجهت آنکه به قلعه نزدیک رسیده راه درآمد شان آسان بود پیش از رسیدن خانجهان و بهادر خان

داخل قلعه شده معنئی دار و گیر را به نهایت مرتبهٔ کمال رسانیدند - و از سعید خان درین کار درنگی واقع شده موافق چشمداشت تردد بظهور نرسید و آن واژون طالع قبیلهٔ خود را پیش ازین به تارا گده فرستاده بود اکثر مردم خود را قتیل و جریح دیده از فرط غلبهٔ خوف و هراس مطلقاً مقید بچیزی جز هزیمت نشده فرصت گریز غنیمت دانسته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی افتان و خیزان خود را به تارا گده رسانید - بعد از دو روز از عرضداشت اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که حارسان نورپور بعد از شنیدن خبر کشایش مؤو نیم شب راه گریز پیمودند - خاقان ممالک ستان هزار سوار از منصب خانجهان و راجه جی سنگه دو اسپه سه اسپه و دومین را بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ساختند - و بر منصب بهادر خان هزاری ذات افزوده و هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه نمودند - و راجه مان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و مرحمت فیل و اسپ نوازش فرمودند - و هرکه درین مهم دستش بکاری رسیده بود بنوازشی خاص اختصاص یافت - بیست و سوم بادشاهزادهٔ والاتبار پرتهی چند زمیندار چنبه را که الله و یردی خان و میر بزرگ بآوردن او رفته بودند بحضور انور فرستاد - و محافظت مؤو براجه جی سنگه و تهاری به قلیچ خان و دمتال به گوکل داس سیسودیه و پتهان بمیرزا حسن صفوی بازگذاشته و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی را با گروهی از بیلدار و تبردار ببریدن جنگل نواحئی مؤو و توسیع طرق آن و دیگر محال کوهستان گماشته خود بموجب حکم قضا توام با بهادر خان و اصالت خان روانهٔ درگاه خلایق پناه شده بیست و نهم سعادت ملازمت دریافت - غرّهٔ شوال آن والا گهر عالی نسب را بمرحمت خلعت و نادریٔ خاصه و دو اسپ با زین زرین و انعام دو لک روپیه نقد برنواخته باز رخصت نمودند که آن شوریده بخت را اسیر یا قتیل ساخته کوهستان را به قلع و قمع شجره خبیثهٔ آن ناپاک با شاخ و برگ پاک و صاف سازد -

پرتهی چند زمیندار چنبه که پدر او را جگت سنگه مطرود به قتل رسانیده بود درینوقت بذریعه اولیای سلطنت داخل دولتخواهان گشته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب راجگی و

مرجعیت اسپ سربلند گردانیده رخصت فرمودند که بر کوهی که سرکوب تارا گده و داخل ممالک اوست با جمعیت شایسته آمده کار بر قلعه نشینان تنگ سازد - پنجم شوال بادشاهزادهٔ والاتبار بارشاد اقدس با سید خانجهان و دیگر همراهان به نورپور رسیده فروکش گردید و بحکم والا سعید خان را به جمون فرستاد - و راجه مان را که دشمن جانیٔ جگت سنگه است تعین نموده که با جمعیت خود براجه پرتهی چند ملحق شده باتفاق از عقب تارا گده در آیند - و از جانب دیگر بهادر خان و اصالت خان را فرمود که با دوازده هزار سوار قلعهٔ تاراگده را محاصره نموده بهدم بنیان محصوران پردازند - ثابت قدمان معرکهٔ پایداری جلوریز روانه شده در کشایش آن در استوار و قلعهٔ البرز آثار کمر همت استوارتر بستند - اگرچه این قلعه فراز کوهچه درمیان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار در کمال بلندی واقع است چنانچه باد را در خلال آن محال از بیم خلهٔ خاطر مجال گذار محال است معهذا آذوقه و سرب و باروت بسیار در آن ذخیره بود و جمیع بروجش بتوپهای عظیم آراستگی داشت - امّا شیران بیشهٔ جلادت آغاز بریدن جنگل و پیش بردن ملچار و سر کردن نقب و ترتیب زینه پایها و سایر اسباب قلعه گیری بر وجه احسن نموده در صدد استحکام مقدمات حصول مقاصد یعنی استخلاص قلعه گشتند - و از آنجانب مقاهیر در استحکام محال دشوار گذار کوشیده در گرم کردن هنگامهٔ تردد و انداختن تیر و تفنگ و آتش دادن توپ و ضرب زن بودند - و هر روز چندین تن زخمی و جان نثار می گشتند - از آنجمله خسرو بیگ سر لشکر آصف جاهی که جوان مردانه تردد طلب و از آدمی زادهای گرجستان بود بعد از رحلت آن خان والا مکان داخل بندهای درگاه گشته بود بدرجهٔ شهادت رسید - کیفیت این واقعه برین منوال است که چهاردهم شوال بهادر خان و اصالت خان او را با جمعی دیگر فرستادند که بحقیقت کوه وارسیده مکانی برای نزول لشکر و برافراختن ملچار مقرر سازد - فرستادها از کثرت انبوه جنگل پراگنده شده هر یکی بطرفی رفت - بهادر خان جمعی را فرستاد که پراگندها را جمع ساخته باز بلشکرگاه بیارند - دیگران برگشتند خسرو بیگ جواب داد که در زمینی که من رسیده فرود آمده ام

شب گذرانیدن همین جا بهتر است - چون بهادر خان و اصالت خان درین باب مبالغه نموده باز کس بطلب خسرو بیگ فرستادند لاعلاج شده با سه صد سوار به معسکر برگشت - درین اثناء مخاذیل که در اطراف عرصهٔ مصاف بجستجوی قابوی وقت بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیده بالتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند - آن مرد مردانه باوجود کثرت اعداء و قلت اولیاء بنابر حفظ ناموس و مردی جای خود را به کمال ثبات قدم نگاهداشته رد و خورد بسیاری نموده آخر بچهارده زخم بر خاک عرصهٔ کارزار افتاده درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافت - مجملاً آن تبه کار پریشان روزگار از خبر آمد متواتر خیل لشکر هوش از سر و قرار از خاطر بباد داده چون به یقین دانست که چارهٔ کار جز در تسلیم حصار نیست لاجرم شفیعان درمیان انگیخته درخواست امان نمود - و بسید خان جهان ملتجی گشته در خدمت بادشاهزادهٔ عالی گهر التماس کرد که از درگاه خلایق پناه درخواست عفو جرایم بندهٔ گنهکار نموده بصدور فرمان عنایت عنوان مشتملبر عفو تقصیرات مطمئن گردانند - پس از آنکه شاهزاده در باب عفو تقصیرات و استدعای عنایت فرمان والا معروض داشتند حکم عالی صادر شد که چون آن زینهاری عفو طلب از راه تضرع درآمده متمسک بذیل ندامت است هرچند عذر او پذیرفتنی و تقصیرش بخشیدنی نبود امّا چون دقایق اضطراب بیچارگی از حد گذرانیده لاجرم چشم از عصیان و طغیان او پوشیده بجان بخشی امر فرمودیم ، باید که قلعهٔ تارا گده را باساس دیگر عمارات انداخته و قلعهٔ مؤو را با خاک برابر سازند - بعد از ورود این حکم سید خانجهان بدآنجا رفته حصار تارا گده را از بنیاد برکند و سید فیروز خویش خود را با مردم خود گذاشت که شیرحاجی و دیگر حصون را برانداخته با زمین برابر سازد و جگت سنگه را نوزدهم ذیحجه بملازمت شاهزاده رسانید - و چون جگت سنگه جانب دروازهٔ کلان قلعهٔ نور پور که سه طرف آن جری عظیم است و از پایان تا بالای قلعه عمارات او و مردم اوست و هزار گز ارتفاع دارد و ازین طرف بر آمدن متعذر بود دیواری استوار کشیده بفاصلهٔ صدگز ساخته برج و باره ترتیب داده بود ، حکم شد که بهادر خان آن دیوار را با شیر حاجی بخاک برابر ساخته قدغن

ذیل از اصل و اضافه سرافراز گردیدند - مکرمت خان بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و الله قلی بمنصب ہزار و پانصدی شش صد سوار و مہیش داس بمنصب ہزاری ہزار سوار و سید نورالعیان بمنصب ہزاری پانصد سوار و حیات خان بمنصب ہزاری دو صد و پنجاه سوار ممتاز شدند - علی مردان خان از کابل آمده استلام سدهٔ سنیه نمود - نهم بہمن یار ولد یمین الدوله از اصل و اضافه بمنصب ہزاری دو صد سوار مباہی گشت - میر برکه بخدمت عدالت اردوی معلی سر افراخت - سعید خان بہادر ظفر جنگ بدرگاه والا رسیده سعادت کورنش اندوخت و قلیچ خان باستلام عتبهٔ خواقین پناه پیشانئی طالع برافروخت - چون در فصل خریف در کشمیر بارانی بی ہنگام بشدت تمام بارید و بسبب طغیان آب دریا وغیره بسیاری از مواضع خراب گشته غلات فراوان را آب برد متوطنان کشمیر اکثر از اوطان بغربت و برخی از دنیا باخرت جلای وطن نمودند - بعد از رسیدن حقیقت پراگندگی و بینوائی اہل آن دیار بسمع اشرف بادشاه گیتی پناه که بفرمان روزی دہندهٔ کاینات کلید ارزاق متوطنان قریهٔ وجود بکف کفایت اوست و فریاد نمودن قریب سی ہزار کس در پای جهروکهٔ درشن لاہور ازین مر حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که تا این جماعت در لاہور باشند ہر روز دویست روپیه را طعام در ده جا پخته عموم مردم را باز میداده باشند و مبلغ سی ہزار روپیه دیگر نزد تربیت خان فرستادند که بگروه بی بضاعت کشمیر که نیروی تردد نداشته باشند قسمت نماید ، و ہر روز صد روپیه را طعام در پنج جا تیار نموده بمساکین رساند - چون خان مذکور باحوال سایر عجزه و مساکین چنانچه باید نتوانست پرداخت و نارضامندیٔ آفت‌زدگان این ایام از سلوک خان مذکور بعرض اشرف رسید صوبه داریٔ کشمیر از تغیر او بظفر خان که سابقاً ناظم آن دیار بود و مردم از حسن سلوک او شاکر و رضامند بودند مقرر نموده بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره سر افراز فرمودند و در وقت رخصت درباب رعایت سکنهٔ آن دیار بمبالغهٔ تمام ارشاد فرموده بیست ہزار روپیه به نیازمندان آن ملک ہمراه او فرستادند -

پانزدہم منزل علی مردان خان از نزول اشرف رشک ارم گردیده سر

تفاخر او بآسمان رسید و بشکر این نعمت غیر مترقبه خان مذکور یک لک و سی ہزار روپیه جواہر وغیره از نظر اشرف گذرانید ـ صوبهٔ اودیسه بپادشاہزاده محمد شجاع مرحمت نمودند و حکم کردند که محمد زمان طهرانی به نیابت ایشان در آن صوبه باشد ـ و به شاہنواز خان ناظم معزول آن صوبه یرلیغ رفت که پس از رسیدن محمد زمان به جونپور آمده بنظم و نسق آن سرکار که در تیول او مرحمت شده پردازد ـ

گذارش نوروز جهان افروز

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که سر تا سر جهان از انعام و احسان پادشاه جهان کامیاب مرادات و سعادات دوجهانی بوده شب جمعه نوزدہم ذیحجه سنه یک ہزار و پنجاه و دو بعد از انقضای یک ساعت نجومی سرمایه ده انوار ذرات کاینات تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل فرموده آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را بسرکاری قوای نامیه تفویض فرمود ـ فردای آن نیر اوج خلافت پادشاہزاده محمد اورنگ زیب بهادر با سلطان محمد خلف خود از دکن آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند و ہزار مهر نذر گذرانیده بانعام دو لک روپیه نقد سربلند گشتند ـ خلیل الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو ہزار و پانصد دو ہزار سوار سر بلندی یافت ـ راو ستر سال ہاده و راجه بهادر سنگه بندیله و سزاوار خان و زاہد خان که از دکن آمده بودند سعادت ملازمت حاصل نمودند ـ علی مردان خان بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا سرافرازی یافته رخصت کابل گردید ـ و سعید خان بصوبه داریٔ ملتان از تغیر قلیچ خان و آقا افضل بدیوانئی بنگاله و سرکار بادشاہزاده محمد شجاع و رای کاشیداس بدیوانئی اکبرآباد امتیاز پذیرفتند ـ بیست و پنجم بادشاہزاده مراد بخش با سید خانجهان و راجه جی سنگه و رستم خان و دیگر امرا بسعادت ملازمت استسعاد یافته ہزار مهر نذر گذرانیدند ـ و بوسیلهٔ آن بیدار بخت راجه جگت سنگه با پسران نوطه در گردن انداخته در زمرهٔ اہل عصیان شرمنده و سر افگنده آمده ایستاد ـ بادشاه کریم و رحیم خرمنهای خطایای بی اندازهٔ او را بباد بی نیازی برباد داده کردہای

او را ناکرده انگاشته در جرگهٔ بند ها جا دادند ـ و بادشاهزاده را بخلعت سرافراز ساخته منصب آن عالی نسب را که ده هزاری هشت هزار سوار بود دوازده هزاری هشت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه مقرر فرمودند ـ

چهارم محرم بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر پیشکشی مشتمل بر انواع جواهر و مرصع آلات و نفایس دکن و فیلان کوه پیکر از نظر اشرف گذرانیدند ـ از آن میان جنس یک لک و بیست هزار روپیه شرف پذیرائی یافت و آن درة التاج سلطنت را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ از آنجمله دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا میناکار و ساده و فیل با ساز نقره و ماده فیل و سلطان محمد خلف آن والا گهر را بعنایت تسبیح برنواخته رخصت مراجعت بدکن دادند ـ و بالتماس آن قرهٔ باصرهٔ دولت قزلباش خان بعنایت نقاره و امان بیگ بمرحمت علم و لطف الله ولد لشکر خان مشهدی بمنصب هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سربلندی یافتند ـ درین نوروز از پیشکش بادشاهزادهای والاتبار و امرای نامدار آنچه بدرجهٔ قبول آمد قیمت آن شش لک روپیه شد ـ درین تاریخ میرزا عیسی ترخان را که متصدیٔ سورت بود از تغیر اعظم خان که باوجود تنبیه متمردان از قرار واقع بحال رعایای گجرات نپرداخته بود بحکومت آن صوبه سرافراز فرموده ، از جملهٔ سواران منصب او که پنجهزاری پنج هزار سوار بود دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند ـ و عنایت الله پسرش را بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و ضبط سرکار سورتهه و محمد صالح پسر دیگر او را بمنصب هزاری هزار سوار برنواختند ـ نقاوهٔ دودمان سیادت سید جلال که بحکم والا از گجرات آمده بود بانعام پنجهزار روپیه سربلند گردید ـ هژدهم بهادر خان و اصالت خان از کوهستان آمده بدریافت دولت ملازمت مستسعد گشتند ـ نجابت خان بضبط کوهستان معین گردید و منصب راجه جگت سنگهه و راجه روپ پسرش از روی کرم بدستور پیشین مقرر فرمودند ـ

رخصت یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه بصوب قندهار بجنگ شاه صفی

چون قندهار که از قدیم تعلق باین دودمان رفیع مکان دارد چندی بسبب حدوث بعضی سوانح از دست اولیای [دولت] قاهره بیرون رفته بتصرف قزلباش درآمده بود بعد از جلوس اقدس که غبار شورش و آشوب از هر طرف فرونشست و ابواب امن و امان بر روی روزگار مفتوح شد داعیهٔ انتزاع ملک موروثی از خاطر عاطر سر برزد ـ درین اثناء فتنهٔ خان جهان و بندیله و تادیب و تنبیه فرمالروایان دکن سبب تعویق و تاخیر این عزیمت شده چون خاطر بجمعیت گرائید و پیش آمد مهات صورت تمامیت یافت توجه اشرف بتهیهٔ لشکر ظفر اثر و تسخیر قندهار مصروف گشت ـ علی مردان خان حاکم قندهار بعد از اطلاع بر ارادهٔ اقدس آزردگی خاطر از سلوک شاه صفی ورزیده بندگی درگاه آسمان جاه اختیار نموده و قندهار را باولیای دولت سپرد ـ از آن باز شاه صفی از فرط غلبهٔ قوت غضبی که منافی مقتضای معنی پادشاهی و مرتبهٔ ظل الهی است در آرزوی گرفتن قندهار شب و روز بیتاب و بیخواب بود ازین جهت که سلطان روم بر سر بغداد آمده بغلبه و قهر مفتوح ساخت ـ و جمعی کثیر از قزلباش و متحصنان را بقتل رسالیده ارادهٔ پیش [قدمی] پیشنهاد همت ساخت و شاه صفی لاچار قلعهٔ ارتنگ را بسلطان مراد خان قیصر روم داده صلح نمود ـ همین که خاطرش از طرف روم فراهم آمد نزدیک دو سال بتهیهٔ لشکر و سرانجام مواد سفر پرداخت ـ درین سال بعزم تسخیر قندهار رستم خان گرجی سپه سالار خود را با لشکر گران سنگ پیش فرستاده مقرر نمود که تا رسیدن او در نیشا پور توقف نماید ـ چون این خبر بتواتر و توالی از عرضداشت صفدر خان صوبه دار قندهار و عزیز الله خان حارس بست بمسامع جاه و جلال رسید حکم شد که رایات جهان کشا و الویهٔ نصرت گرای بانتهاض درآید ـ مهین بادشاهزاده والا قدر از خلوص عقیدت بعرض رسانید که اعلیٰ حضرت بنفس نفیس در دارالسلطنت بر اورنگ جهانبانی متمکن باشند و انجام این مهم باین فرزند ارادت پیوند بازگذارند ـ حضرت خاقانی چون آن والا گهر را درین خواهش راسخ یافتند تحسین نموده پذیرفتند ـ

بیستم محرم در ساعتی سعید با پنجاه ہزار سوار و توپ خانهٔ بسیار و فیلان بیشمار رخصت قندہار دادند - در وقت رخصت خلعت خاصه با نادریٔ طلادوزی حاشیهٔ مروارید و جیغهٔ پر ہما مرصع بالماس و سرپیچ لعل و مروارید و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو اسپ یا ساز مرصع میناکار و فیل با ساز نقره و ماده فیل و انعام دوازده لک روپیه نقد معزز ساخته باضافهٔ پنجهزار سوار بمنصب بیست ہزاری بیست ہزار سوار سرافراز فرمودند ـ و فاتحهٔ فتح و نصرت خوانده بکمال عطوفت در بر مهر پرور کشیده مرخص ساختند ـ و سید خان جهان و راجه جسونت سنگه و راجه جی سنگه و قلیچ خان و رستم خان و بهادر خان و الله ویردی خان و راؤ امر سنگه و مبارز خان و فدائی خان و سردار خان و اصالت خان و خلیل الله خان و راجه رای سنگه و راوستر سال و نظر بهادر خویشگی و شیخ فرید و راجه جگت سنگه و جانسپار خان و یکه تاز خان و سرانداز خان و ہری سنگه و مهیش داس و رام سنگه راتهور و چندرمن بندیله و راجه امر سنگه نروری و گوکل داس سیسودیه و سید نورالعیان ولد سیف خان بارهه و سید محمد ولد سید افضل و ترکتاز خان و شیر خان و دیگر بندہای درگاه که تفصیل آن بطول می کشد با پنجهزار سوار برقنداز و پنجهزار پیاده تفنگچی و باندار در رکاب نصرت انتساب آن عالی جناب نامزد این خدمت شدند ـ و بہریک ازین نامبردہا درخور تفاوت درجات به بعضی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و به بعضی خلعت و اسپ و بجمعی خلعت داده حکم فرمودند که بهمگی امراء و منصبداران این لشکر [که] بیشتر جاگیر دارند وکمتر نقدی سر ہر صد سوار موافق ضابطه منصب ده ہزار روپیه که سر ہزار سوار لک روپیه باشد ورای تنخواه منصب بطریق مساعده بدہند ـ باحدیان و تفنگچی و باندار سه ماہه پیشگی تن نمایند ـ و نیّر اوج دولت و کامرانی بادشاہزاده محمد مراد بخش را ہمدرین روز بمرحمت خلعت و نادری و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل معزز نموده با فوجی گرانبار رخصت نمودند و حکم فرمودند که این طرف نیلاب ہرجا مناسب داند و آب و علف فراوان باشد توقف ورزیده در وقت کار رفیق و مددگار برادر کامگار باشد ـ به

علیمردان خان فرمان قضا جریان عزّ صدور یافت که در کابل باستعداد تمام آمادهٔ پیکار باشد و اگر احیاناً نذر محمد خان فرصت وقت غنیمت دانسته از جای خود حرکت نماید در دفع فتنه و فساد او سعی و تردّدی که باید بجا آورد ۔

درینوقت خان دوران بهادر نصرت جنگ که فرمان طلب بنام او صادر شده بود از مالوه آمده از جبهه سائی آستان آسمان نشان پیشانی بخت را نورانی ساخت ۔ و همدرین محفل بانعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو راس با زین طلا و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل سرافرازی یافته بسعادت رخصت تارک اختصاص برافراخت که در زد و خورد بخدمت مهین پور خلافت ماند ۔ از آنجا که سلسله جنبانئی اقبال کارساز است و مهمات این دولت خداداد از مزید سعئی کارگذاران بی نیاز پیش از ورود افواج نصرت طراز بقندهار رحلت شاه صفی بمسامع جاه و جلال رسیده باعث رفع تفرقها گردید ۔ بادشاه دانش پناه از راه دوربینی فرمودند که بمقتضای مصلحت وقت بادشاهزاده محمد دارا شکوه در کابل و خان دوران بهادر در قندهار با سی هزار سوار توقف نموده بعد از آنکه خبر متواتر برسد تاخت و باخت خراسان درین وقت که خلل کلی در جمعیت متوطنان آنجا راه یافته از ممر مروت دور دانسته مراجعت بدرگاه والا نمایند ۔

اکنون برخی از احوال شاه صفی و ماند و بود او بقلم می آید ۔ چون شاه عباس که در باب سیاست و اجرای عقوبات مظهر بطش الٰهی بود از برادران و خویشان و فرزندان هر که ازو مظنهٔ فساد داشت بکشتن و کور نمودن او حکم نموده ازین جهت خاطر بالکل جمع ساخته بود ۔ همه پسران و پسرزادها را پیش از خود روانهٔ دیار بقا ساخته شاه صفی را که گمان سرتابی و بی اعتدالی ازو نداشت سلامت گذاشته قرار داده بود که از حرم سرا بیرون نیاید ۔ بعد از آنکه شاه عباس آهنگ عالم بالا کرد و هواخواهان دودمان صفویه این را بسلطنت ایران برگزیدند او استقلال تمام بهم رسانیده افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست درگذرانید ۔ و بنابر آنکه در طفولیت معتاد بافیون شده بود بشرب مدام اقدام نموده سر از متابعت عقل برتافت تا آنکه از فرط پیمانه کشی و قدح نوشی ماده صرع دیرین که اثر آن گاه گاهی بعد از سالهی ظاهر می شد قوت گرفته باعث خلل دماغ شد ۔

که بود سخت تر شد - چنانچه از منزلی که میان حرم سرا و خلوت خانه بود
هفده روز بمکانی دیگر نتوانست رفت - و درین مدت بغیر حکیم احمد
و مهتر داؤد و مهتر رکابخانه از مردم درون و بیرون دیگری آمد و شد
نداشت - تا آنکه صبح دوازدهم صفر سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری
چون خبر گرفتند از جهان رحلت نموده بود - و هیچکس ندانست که چه
وقت جان را بقابض ارواح سپرد - پانزدهم ماه مذکور ارکان دولت آن
دودمان سلطان محمد میرزا پسر کلانش را هرچند خورد سال بود بشاه
عباس موسوم ساخته خطبه بنامش خواندند و او را از کاشان بقزوین برده
سوم ربیع الاول سال مذکور که ساعت جلوس او بود بر قالیچهٔ که از اجداد
آنها مانده بود نشاندند - چون این واقعهٔ عبرت افزای بر روی روز افتاد مهین
بادشاهزادهٔ والا تبار معروضداشتند که اگر از حضرت خلافت فرمان رود
به تسخیر ولایت فراه و سیستان و هرات بپردازم - از پیشگاه خلافت
یرلیغ رفت که چون آن فساد کیش بجزای کردار خود رسید متعرض ولایت
او نباید شد و بسرعت هرچه تمام تر خود را بدرگاه معلی رساند که مفارقت
آن فرزند بی ضرورت زیاده برین بخود قرار نمی توانیم داد -

اکنون خامهٔ وقایع نگار باز بوقایع حضور می پردازد - هژدهم صفر هزار
سوار از جمله منصب شاهزاده محمد شجاع که پانزده هزاری ده هزار سوار
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر
نمودند - اسفندیار خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و حسام الدین
حسین بمنصب هزاری پانصد سوار و خدمت بخشی‌گری دکن سرافراز
گشتند - غرهٔ ربیع الاول از وقایع اکبرآباد بعرض مقدس رسید که میرزا رستم
صفوی بساط حیات درنوردید - میرزا در محرم سال هزار و دو بملازمت
حضرت عرش آشیانی رسیده بود و پنجاه سال در ظل عاطفت این دولت
پایدار ابد طراز بود - امیرخان بن قاسمخان نمکی از تغیر شادخان
بخدمت صوبه داری تته و بمرحمت خلعت سرافرازی یافت - راجه بهار سنگه
به تنبیه و تادیب چنپت بندیله و برادران او از تغیر عبدالله خان مقرر شده
بمنصب سه هزاری سه هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید -
پنجشنبه خجسته بزم قمری آغاز سال پنجاه و سوم از سنین عمر جاوید بادشاه

شادی و صدای گورکهٔ مبارکبادی باوج فلک رسید و از عموم رسوم خرّمی و شادکامی وفور انبساط قلوب و انشراح صدور رواج پذیر گردید ـ

حراست قلعهٔ زمین‌داور بپردل خان مقرر فرمودند و فوجداریٔ سرکار مندسور بذوالفقار خان مقرر شد ـ

آغاز سال شانزدهم جلوس مبارک

لله الحمد والمنة که روز پنجشنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه یک هزار و پنجاه و دو موافق پنجم شهریور ماه الٰهی سال شانزدهم جلوس مبارک بخیر و خوبی شروع شده آب و رنگی تازه بر روی کار عالم آب و خاک آورد ـ و ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیح تائید ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح شد ـ درین تاریخ عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بخدمت صوبه داریٔ اله آباد از تغیر سید شجاعت خان و خان مذکور از تغیر عبدالله خان بخدمت فوجداری و جاگیرداریٔ ایرج و بهاندیر و پنواری و دیگر محال اسلام آباد سرافراز گردیدند ـ و بادشاهزاده محمد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و قدری مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا و آفتابگیر نوازش فرموده بملتان که در جاگیر آنوالا گهر مقرر گشته بود رخصت فرمودند ـ مادهوسنگه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و جاگیر جالور سرافراز گردیدند ـ هفدهم بادشاهزاده محمد داراشکوه که بجهت دفع فتنه و فساد شاه صفی بکابل رفته بود چون بنواحیٔ لاهور رسیدند جملة الملکی اسلام خان و چندی دیگر از امرای نامدار باستقبال رفته آن فهرست مجموعهٔ مکارم دولت را بحضور سراسر نور آوردند ـ چون بمحض توجه آن بیدار بخت نقاب کشائی شاهد مقصود که عبارت از رحلت شاه صفی است بجلوه‌گاه شهود روی نمود لاجرم پادشاه جهان پناه آنوالا رتبه را بخطاب مستطاب بلند اقبال که در ایام شاهزادگی از القاب مخصوصهٔ آنحضرت بود و عنایت خلعت نام پرداز شهرت گردانیدند ـ

درین سفر چون از الله ویردی خان که زبانش باختیار او نیست بعض کلمات برخلاف نمکخوارگی بمعرض بیان آمده بود بتغیر منصب تنبیه

میر کلان که خدمت عدالت عسکر فیروزی داشت برحمت حق پیوست ـ و خواجه ابوالخیر از نبایر قدوة العارفین مولانا یعقوب چرخی بتفویض خدمت عدالت و مبلغ پانزده هزار روپیه سالیانه سرمایهٔ مفاخرت اندوخت ـ

چون عمارت باغ فیض‌بخش که تاریخ اساس آن و آمدن نهر سابقاً نگارش یافته باهتمام خلیل‌الله خان حسن انجام و صورت اتمام گرفته زینت افزای هندوستان شده از تاریخ بنا تا این روز یک سال و پنج ماه و چهار روز منقضی گشته بود هفتم ماه مذکور در ساعت سعید بیمن قدوم میمنت لزوم غیرت بهشت برین گردید ـ طبع اشرف از تماشای متنزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد که در رشاقت اشجار طوبئی کردار و شگفته روئی ریاحین و طراوت ازهار خاصه دلکشائی فسحت چمن و خیابان و سلاست آبهای روان هزار نکتهٔ خاطر نشان و گرفت دلنشین بر بهشت برین دارد بغایت الغایات (اصل : الغایت) منشرح و منبسط گشت ـ جمیع بندها تسلیمات مبارکباد بجا آورده مردم سیاح از روم و عراق و ماوراءالنهر بر زبان آوردند که قطع نظر از اغراقات شاعرانه و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که نظیر این قدسی مکان بر روی زمین موجود نشده شبیه این باغ دلپذیر بدیدهٔ هیچ آفریده درنیامده باشد ـ مجملاً آن منظور تربیت مبادیٔ علیه باین صورت اتفاق افتاده که تمام این باغ دلنشین مشتمل است بر سه طبقه ـ طبقهٔ بالا را بفرح بخش و طبقهٔ میانه را که با مرتبهٔ پایان حکم یک درجه دارد بفیض بخش موسوم ساخته اند ـ طبقهٔ بالا که سه صد و سی گز مربع است هشت دست عمارت دارد ـ چهار در وسط اضلاع چهارگانه و چهار دیگر در چهار کنج ـ عمارت شمالی که آرامگاه مقدس است و بطرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت اساس یافته و ازاره‌اش از سنگ مرمر در نهایت صافی و شفافی و در وسط آن حوضیست منبت‌کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار بطرز چشمهٔ جوشان و در دو طرف آن دو حجره هر یکی هفت گز در پنج گز ـ و پیشش ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج و عرض هشت و نیم ـ و عقب آن شاه نشینی بطول شش و عرض دو نیم ذراع ـ آب نهر از جانب جنوب باین عمارت سر پوشیده گذشته بباغ سر بر می آورد و نهری که بعرض هفت گز در وسط خیابان که بعرض بیست و سه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت ضلع شمالی این باغ

کہ ازارۂ آن نیز از سنگ مرمر است و آن ایوان در ایوانی است پایہ دار
از ہر چہار طرف باز بطول بیست و پنج گز و عرض ہژدہ و در درازی
سہ چشمہ دارد و در پہنا دو میرود ـ و از نخستین ایوان سرپوشیدہ
جریان نمودہ از آنجا بچشمۂ میانگیٔ ایوان دوم رسیدہ بصورت سہ آبشار کہ
ہر کدام بعرض ہفت گز است از سہ جانب در حوض طبقۂ دوم کہ او
نیز ہفت گز مربع است می ریزد ـ و در زیر ہر سہ آبشار چینی خانہا از
سنگ مرمر بکمال صفا و پاکیزگی ساختہ اند کہ در روز بگذاشتن اوانئی
زرین پر از گل چون چمن رنگین دیدہ افروز اہل نظر است ـ و شب بافروزش
شموع کافوری چون طاق فلک بنور انجم نو آئین ـ و در وسط ضلع شرق
جہروکۂ خاص و عام است و پیش جہروکہ در جانب بیرون ایوان دیوان
خانہ است محاط بچہار دیوار مجصص[1] ـ و در وسط ضلع غربی[2] قرینۂ آن عمارت
عالی اساس ملکۂ دوران بیگم صاحب است ـ مابین ہر دو عمارت نہریست
بعرض ہفت ذراع در خیابانی بعرض بیست و سہ ذراع و در وسط باغ کہ
آب نہر از دو جانب رسیدہ می گذرد حوضی است مربع بطول و عرض
بیست و سہ گز کہ از کمال صفا و لطافت قطرہ قطرہ‌اش قطرۂ رطوبت
بحساب شاداب و زکوٰۃ عذوبت بدجلہ و فرات می دہد ـ و تمامی فوارہای
این باغ کہ صد و ہفت است ہفدہ در حوض مذکور و نود در ہر سہ
نہر بارتفاع چہار گز از آب چنان میجوشد کہ از فرط لطافت بینندہ را در
گرداب حیرت می افگند ـ و در ہر کنج این باغ برجیست مثمن و بر بالای
آن چوکھندی ہشت پہلو از سنگ سرخ مرتب شدہ ـ مرتبۂ اولٰی
این باغ کہ از فرط گل و سبزہ مرغزار جنات عدن را بیاد می آرد سہ صد
و سی گز طول و نود و شش گز عرض دارد ـ از حوض ہفت گز مربع کہ
بقلم آمدہ بطرز آبشار بر آمدہ بنہری کہ در آغاز این طبقہ بطول دوازدہ
و عرض ہشت گز روانی پذیرفتہ و ہر چہار طرف چینی خانہای رنگین
دارد و آب از وسط آن جوشیدہ بہر جانبی تراوش می نماید و درمیان آن

۱ـ از ''پیش جہروکہ تا دیوار مجصص'' قلمی ندارد (و ـ ق) ـ
۲ـ قلمی ''شرق'' (و ـ ق) ـ

کرسی از سنگ مرمر و سریری از سنگ مذکور در پیشش منصوب ساخته الد
می ریزد ۔ و آبشارهای مذکور بحوضی که در وسط این طبقه است و هشتاد و
دو گز طول و هفتاد و دو عرض و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد و در وسط
آن چبوترهایست بطول یازده و عرض هشت و بر کنار شرق و غربیٔ آن دو
ایوان از سنگ سرخ واقع شده و در دو جانب شمالی نیز دو ایوان از
سنگ مرمر است درآمده درمیان ایوانهای مذکور سرپوشیده گذشته
بصورت سه آبشار که بچادر معروفست و هریک از عالم لوحی از بلور صفا
احداث پذیرفته چنانچه صفا و شفافئی آن بمرتبه که از آن تا آئینه فرنگی و
مینای حلبی تفاوت از صفای صبح تا ظلمت شام است در حوض طبقهٔ سوم
که طولش موافق عرض یک آبشار ده گز است و عرضش موافق هر یکی
از دو آبشار هشت گز می ریزد ۔ و چینی خانهای این آبشار هم بدستور
باغ فرح بخش است ۔ و جانب شرق این باغ حمامی پرچین کاری در کمال
تزئین و تکلف و پرکاری باتمام رسیده که در آب و تاب مثل و قرینه
ندارد ۔ و چون مرتبهٔ ثانیه که فیض بخش نام دارد در طول و عرض
خیابان و نهر و حیاض مثل باغ فرح بخش است تفاوت همین قدر است
که در نهری که از جنوب بشمال می رود سه قطار فواره که عدد آن یک صد
و چهل و سه است بارتفاع پنج گز از آب نهر می جهد ۔ و در وسط ضلع
شمالئی این باغ نیز رو بجنوب ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج گز
مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم محتوی بر یک چشمه ۔ و ازارهٔ
آن از سنگ مرمر است بنقاشئی حیرت افزای جهان نوردان ۔ و در وسطش
حوضی چهار گز در سه گز بطرح آب جوش و آب نهر از وسط حقیقئی آن
گذشته بباغ میوه که آن نیز در طول و عرض مساویٔ هر دو باغ مسطور
است بر می آید ۔ این باغ خواصپوره و عمارات دیگر آن قدر دارد که هرگاه
خدیو زمان با پردگیان مشکوی دولت باین بهشتی مکان تشریف می فرمایند
احتیاج بخیمه نمی شود ۔ القصه این نزهتگاه کشاده فضا که سخن در
طول و عرض آن بر فرض ایجاز بدور و دراز می کشد بصرف شش لک روپیه
صورت تمامیت پذیرفته بنابر صفای نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی
زمین کمتر سمت وقوع دارد ۔ و بر سایر حدایق زمین بل حدایق بهشتگانهٔ

بهشت برین بچندین وجه تفوق دارد -

چون توجه اشرف همیشه مصروف بر آنست که سایر نیازمندان و اصحاب حوایج بی تعب و تصدیعه از نظر گذشته فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق بر محتاج مدد معاش از وظایف و رواتب و نقدی و غلات می یافته باشند و برخی را دم نقد از خزاین وزن و تصدیق جیب و کنار آز و نیاز به نقود مالامال می گشته باشد و موسویخان صدر موافق مرضی اشرف بخدمت مذکوره نمی پرداخت لاجرم هشتم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو واسطة انعقد ذریت آل عبا مرسلةالصدر عترت حضرت رسول مجتبی سلالهٔ سلسلهٔ آل میر سید جلال [را] که آثار شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن صاحب کمال چهره‌نماست و معنی تجرد ظاهر و باطن از صورت نورانیش پیدا بخدمت صدارت کل هندوستان معزز فرمودند - و در مقام اعزاز و احترام آن والا مقام درآمده بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفت صد سوار و اسپ با ساز طلا و سی هزار روپیه نقد معزز و مفتخر گردانیدند - و جانشینی قدوة الاولیای عالم بسید جعفر مهین خلف آن سیادت مرتبت که بحلیهٔ فضیلت و صلاح آراسته است مرحمت فرمودند -

انتهاض الویهٔ نصرت طراز از لاهور بصوب اکبرآباد

چون خاطر خورشید مآثر از مهمات صوبهٔ پنجاب و کابل و قندهار واپرداخته آمد بتاریخ هژدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری که ساعت مختار و مسعود بود فیل سوار از دارالسلطنت لاهور بدارالخلافه متوجه شده در باغ فیض بخش و فرح بخش نزول اجلال ارزانی فرمودند - بیست و یکم سعید خان را بعنایت خلعت خاصه و صوبه داریٔ لاهور و سید جلال را بانعام فیل بلند پایه گردانیدند - دوم رمضان المبارک از باغ کوچ کرده براه کانوواهن کوچ بکوچ روانه گشتند - و بشاهزاده بلند اقبال حکم شد که با قلیج خان و اصالت خان قلاع و عمارات راجه جگت سنگه را

ملاحظه نموده باز در کانوواہن سعادت ملازمت حاصل نمایند ۔ خان دوران بهادر و راجه جی سنگھ بمحال جاگیر دستوری یافتند ۔ قلیچ خان به بهیره خوشاب که در جاگیر او درینولا مقرر شده بود رخصت گشت ۔ نجابت خان دستوری مراجعت بکوہستان یافت ۔ میر خان از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان بخدمت توزک که پیش ازین نیز بدو متعلق بود سربلند و غضنفر بخدمت داروغگی و کوتوالئی لشکر سرافراز گردیدند ۔ و بیستم بدولتخانهٔ سهرند تشریف شریف ارزانی فرمودند و رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند از حسن خدمت بمنصب ہزاری ہزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سرافراز گردید ۔ بیست و سوم کوچ نمودند ۔ و مکرمت خان صوبه دار دہلی در انباله ملازمت نموده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار دو اسپه سه اسپه معزز گشت ۔ بیست و ہفتم از نواحئ بوریه برخلاف معهود آن بحر کرم کشتی نشین گشته شکار کنان بسوی مقصد توجه فرمودند ۔

چهاردہم ظاہر دارالملک دہلی مضرب خیام دولت گردید ۔ بقلعه و عمارات دلکشا که بفرمان آنحضرت بر کنار دریای جون اساس یافته تشریف بردند و منازل مذکوره را که ہنوز بتمامیت نرسیده ملاحظه فرموده تصرفات تازه که بخاطر دوربین رسیده بود بمکرمت خان صوبه دار و کارفرمای این عمارت ارشاد فرمودند ۔ بعرض مقدس رسید که سید شجاعت علی باربه در پرگنهٔ ایرج بعالم بقا رحلت نمود ۔ پانزدہم بزیارت مرقد حضرت جنت آشیانی رسیده پنجهزار روپیه بخدمه و مستحقین آن مکان مرحمت فرمودند ۔ و فردای آن کوچ نموده بیست و چهارم شوال در ساعتی سعادت آمود با طالع فرخنده و بخت مسعود داخل دولت خانهٔ دارالخلافهٔ اکبر آباد گشته بر سریر فرحناکی و شادکامی جلوس ہمایون فرمودند ۔ علی مردان خان ناظم مہمات صوبهٔ کابل بحکم اقدس از پشاور آمده شرف کورنش دریافت ۔ بشاه بلند اقبال [داراشکوه] فیل دیپ سندر که پنجاه ہزار روپیه قیمت داشت با یراق طلا و ماده فیل نیز بهمین قیمت مرحمت فرمودند ۔ علی مردان خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغه و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته باعطای خطاب عظیم الشان امیر الامرا و

انعام کرور دام که مجموع تنخواهش یازده کرور دام طلب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سربلندی یافت ـ

جشن وزن مبارک شمسی

روز پنجشنبه غرهٔ ذی قعده سال هزار و پنجاه و دوم هجری موافق سوم بهمن انجمن وزن جشن شمسی آغاز سال پنجاه و دوم بخیریت و مبارکی شروع شده مراسم این روز بر طبق معهود هر ساله بظهور آمده سایر بندها باضافهٔ مناصب سرافرازی یافتند ـ راجه بیتهلداس باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و حیات خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار مفتخر گشتند ـ قاضی محمد اسلم را بزر کشیده شش هزار و پانصد روپیه بمسنگش بدو مرحمت فرمودند ـ دهم بمنزل علی مردان خان امیر الامراء که خانهٔ سیف خان بود و بطریق عاریت بامیر الامرا مرحمت شده بود تشریف برده خان مذکور را سربلند صورت و معنی گردانیدند ـ و حویلیٔ اعتقاد خان که بهترین منازل اکبر آباد است بطریق انعام بخان مذکور مرحمت فرمودند ـ و از جمله پیشکش خان مسطور متاع یک لک روپیه بشرف پذیرائی رسیده روز دیگر بمرحمت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه و فیل با یراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده رخصت انصراف بصوبهٔ کابل دادند ـ و هفدهم عرس حضرت ممتاز الزمانی در روضهٔ منورهٔ آن قدسیه صفات که درینولا صورت اتمام یافته فرخنده محفلی بحضور فضلا و صلحا آرایش پذیر شد ـ بندگان حضرت خود بدولت نیز آن انجمن را از نور حضور متبرک ساختند و بدعا و فاتحه ماده ترویح روح آن عصمت نقاب در ریاض جنان آماده نمودند ـ

بناء روضهٔ ممتاز الزمانی

شرح عمارات روضهٔ مطهره که درینولا صورت اتمام یافته بنظر انور درآمده ـ آنکه در سال پنجم جلوس والا تاسیس این بنای آسمان بنیان که متانت و رفعت بنیاد سبع شداد هزار یک آن نمی شود مشرف بر دریای جون

که بر جانب شمالی آن روان است طرح افگندند - و حد بنای آن بآب رسانیده بنّایان بدیع کار بنیادش را بسنگ و صاروج در کمال استحکام برآورده بسطح زمین برابر ساختند - و بر فراز آن کرسیٔ روضه که از آن باب عمارت بچنین کرسی و رفعت و تکلف و زیب و زینت و فسحت و ساحت در روی زمین نیست بآجر و آہک چبوتره مانند بطول سه صد ہفتاد و چہار و عرض صد و چہل یک لخت نموده شانزده گز بلند گردانیدند - و روی کار آنرا بسنگ سرخ تراشیده که صنعت بسیار از منبت و ہرچین کاری در آن بر روی کار آمده برآراستند - و فرش آنرا از سنگ سرخ گره بندی نموده مرتب ساختند - و در وسط آن کرسیٔ دیگر که روی کارش از سنگ مرمر است یک لخت مسطح و مربع بطول و عرض یک صد و بیست گز و ارتفاع ہفت ذراع برافراشتند - و در وسط کرسیٔ دوم عمارت روضهٔ فلک فرسای خلد آسا بقطر ہفتاد ذراع بطرح مثمن بغدادی بکرسیٔ یک گز بنا یافت - و گنبد مرقد منور که در حاق[1] این عمارت است از اندرون و بیرون سراپا از سنگ مرمر انجام پذیرفته از سطح تازه مثمن است بقطر بیست و دو ذراع و ازاره را مقرنس ساخته اند - و ازارهٔ شقهٔ گنبد که از سطح عمارت سی و دو گز مرتفع است سنگ مرمر بطرح قالب کاری تراشیده بکار برده اند - و بر فراز آن گنبدی امرودی شکل که مهندس خرد از قیاس قدر اساس آن کوتاہی می نماید برافراخته بر فرق گنبد مذکور که دور منطقهٔ آن صد و ده گز است کلسی به بلندی یازده گز از زر ناب که چون خورشید تابان است نصب نمودند - مجملاً از روی زمین تا سر کلس یکصد و ہفت گز است - و در اضلاع ہشتگانهٔ آن ہشت نشیمن دو طبقه ہر یک بطول پنج و نیم گز و عرض سه واقعه شده - و در جہات اربعه چہار خانه مربع دو مرتبه است ہر کدام بطول و عرض شش ذراع محتوی بر چار نشیمن که درازی ہر یک چہار و نیم ذراع است و پہنا سه - پیش ہر خانه مربع پیش طاق است بطول شانزده و عرض نه و ارتفاع بیست و پنج - و در زوایای اربع چہار خانه مثمن است سه درجه و ہر چہارخانه بقطر ده ذراع مشتمل است بر ہفت نشیمن و

۱- در قلمی جاف است (و - ق) -

درجهٔ سوم این خانها ایوانی است مثمن گنبدی مسقف ـ در سه ضلع این بیوت مثمن جانب بیرون سه پیش طاقیست هر یکی بطول هفت ذراع و عرض چهار و ارتفاع ده ـ و در وسط گنبد مضجع آن صدر نشین صحن فردوس برین است ـ و بالای تربت چبوتره از سنگ مرمر که بالای آن صورت قبر نمایان کرده اند و بر دور آن محجری مثمن مشبک سر تا سر پرچین کاری ـ و دروازهٔ محجر از سنگ یشم است بطرح بند رومی که مفاصلش را به تنگهای آهنین گرفته آنرا زرلشان کرده اند و ده هزار روپیه بر آن خرج شده ـ درون این والا بنا کوکبه و قندیل از طلا میناکار آویزانست و بر چهار طاقش را بائینهٔ حلبی گرفته در یکی راه آمد و شد گذاشته اند ـ و در هر چهار جانب آن بر کرسئی سنگ مرمر که از زمین بیست گز مرتفع است چهار مینار زینه دار از سنگ مرمر بقطر هفت و ارتفاع پنجاه و دو ساخته اند ـ پنداری دعای مستجاب از سینهٔ پاک رو بآسمان نهاده که برفعت پایه و متانت اساس چون بخت بلند و رای خردمند داد اوج گرای داده ـ در تمامی روضه درون و بیرون نقاران نادره کار بلطافت صنعت اقسام سنگهای رنگین و احجار ثمین که جواهر وصفش در بحر سخن نگنجد و ادنئی پایهٔ توصیفش بمیانجئی بیان و تبیان دست نمی دهد علی‌الخصوص چبوترهٔ مرقد منور بنهجی پرچین نموده اند که در برابر حسن نمود کار آن که نهایت مرتبه خوشنمائی دارد کارنامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ مانند نقش بر آب نه نمود دارد نه بود ـ

کتابهٔ درون و بیرون که سور قرانی و آیات رحمانیست بدقت طبع فرهاد فن و نوک تیشهٔ خارا شکن در کمال تکلف و تصنع پرچین کاری نموده بدان گونه آب و رنگ لطیف بر روی کار آورده اند که رواج صنعت چرخ مرصع کار برده و خط بطلان و رقم نسخ بر خط یاقوت لعل لبان کشیده ـ غربئی روضه مسجدیست سه چشمه از سنگ سرخ بطول هفتاد و عرض سی گز مشتمل بر سه گنبد که آن هر سه از درون از سنگ سرخ و از بیرون از سنگ مرمر است ـ و حاشیهٔ ازارهٔ مسجد مذکور از درون و بیرون بسنگ مرمر از سنگ زرد و سیاه بطرح موج پرچین کاری نموده اند ـ و بوم الواح فرش مسجد را که از سنگ سرخ است خالی کرده و سنگ زرد و سیاه بجای آن ترکیب کرده شکل محراب جای نماز نمودار ساخته اند ـ و پیش آن

چبوترهٔ بطول هفتاد و عرض بیست ذراع و حوضی بدرازیٔ چهارده ذراع و پهنای ده ترتیب داده ـ صحن روح افزایش چون پیشانیٔ نیک بختان بنور سعادت آماده و فضای دل کشایش مانند صبح دولت ابواب فیض بر روی دلها کشاده ـ

قرینهٔ آن شرقئی روضه مهمانخانه ساخته شده در جمیع جزئیات و خصوصیات مانند مسجد است الّا آنکه شکل محراب و جای نماز در دیوار و صحنش نمایان نیست ـ در چهار کنج بکرسئی سنگ سرخ چهار برج مثمن سه طبقه واقع شده که سقف گنبدی دارد و کلاهش در درون از سنگ سرخ و بیرون از سنگ مرمر است ـ و پهلوی هر برج ایوانی است بطول دوازده و عرض شش گز که در دو جانب دو حجره دارد ـ و پایان کرسئی سنگ سرخ باغیست فردوس آئین و گلشنی است ارم تزئین بطول و عرض سه صد و شصت و هشت گز مشحون باقسام اشجار میوه دار و ریاحین بدیع آئین ـ همانا سوادش خال جبین سر تا سر متنزهات روی زمین است و هر چمن فیض آئینش چون چمن روضهٔ رضوان دلکشا و دل نشین ـ سبز درختان دلکش آبحیات سرمد خورده و قامت هر یک بحسب قدر مقدار بل بهمه حساب دست از طوبئی برده ـ در هر چهار خیابان وسط باغ که بعرض چهل ذراع است نهریست بعرض شش ذراع و فوارهای نورافشان در آن از آب جون جوشان و در افشان ـ و در وسط باغ مذکور چبوتره ایست بطول و عرض بیست و هشت گز که نهر مذکور باطراف آن گشته و درمیان آن حوضی است لبالب از آب کوثر بطول و عرض شانزده گز و اطرافش فوارهای جوشانست پنداری چراغان در دل روز گیتی افروز گشته ـ

القصه خصوصیات این حدیقهٔ خلد آئین و حقایق خیابانش که سر تا سر از سنگ سرخ است و شاه نهر مجره نشان و حوض نو آئینش که از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته بجای رسیده که مزیدی بر آن متصور نباشد و ادنئی شمهٔ وصفش در حوصلهٔ سخن گنجای ندارد ـ هر یکی از ضلع شرق و غربئی باغ ایوانی بطول یازده گز و عرض هفت با دو حجره بنا یافته ـ و عقب آن طنبی خانه ایست بطول نه و عرض پنج ذراع پیش ایوان چبوتره بطول چهل و شش و عرض ده گز ـ جنوبی ضلع باغ سراسر

شان و دیگر محتاجان و بینوایان مقرر است صرف کنند ـ و ہرچہ زیادہ آید باختیار خلیفۂ وقت است کہ تولیت آن بقعہ باو تعلق دارد ـ

شیخ عبد الصمد عمودی کہ شریف مکہ او را بعنوان سفارت با کلید خانۂ مبارک بشگون کشایش ہفت اقلیم روانہ نمودہ بود ہشتم ذی الحجہ سعادت ملازمت دریافتہ و کلید مذکور گذرانیدہ بانعام خلعت و چار ہزار روپیہ نقد سربلند گردید ـ مرشد قلی بخدمت داروغگئی توپ خانۂ کوتوالی از تغیر غضنفر ولد اللہ ویردی خان سرافراز گردید ـ یازدہم اعتقاد خان از تغیر شایستہ خان بصوبہ داریٔ بہار و شایستہ خان از تغیر عبداللہ خان بحراست الہ آباد و شاہنواز خان از تغیر اعتقاد خان بفوجداری جونپور سرافراز گردیدند ـ و چون از عبداللہ خان روز بروز ناسپاسی و ناحق شناسی بظہور می پیوست از منصب و جاگیر برطرف گشتہ بسالیانۂ یک لک روپیہ داخل دعاگویان شد ـ و شیر خان ترین کہ چندی از منصب برطرف بود درینولا بمنصب سابق دو ہزاری دو ہزار سوار سربلند گشت ـ

نوروز جہان افروز

سلخ ذی الحجہ سنہ یک ہزار و پنجاہ و دو خورشید جہان افروز بہ بیت الشرف حمل پرتو نزول الداختہ زمین و زمان را پیرایۂ نوی داد ـ آفتاب اوج خلافت بر سریر دولت و شادکامی جلوس دولت فرمودہ ابواب فیض بخشی بر روی عالم کشادند ـ سوم محرم ۱۰۵۳ ہجری بمنزل شاہزادہ بلند اقبال کہ بکمال دل کشائی و فرح افزائی بر کنار رودبار جون صورت تعمیر پذیرفتہ بود تشریف بردہ از جملہ پیشکش و نثار آن والا گہر متاع یک لک روپیہ بدرجۂ پذیرائی رسید ـ ہفت فیل نر و مادہ با لختی دیگر اشیاء نادر از پیشکش شایستہ خان و متاع دو لک روپیہ از اعظم خان و یک لک روپیہ لفایس از اسلام خان بمعرض قبول درآمد ـ سوای پیشکش عادلخان کہ مصحوب میر رجب نام ایلچی از جواہر و مرصع آلات و نہ فیل بدرگاہ عالم پناہ فرستادہ بود درین نوروز نہ لک روپیہ متاع از جملہ پیشکش بادشاہزادہ

و امرا واصل سرکار خاصه گشت - صلابت خان میر بخشی باضافهٔ ہزاری بمنصب چهار ہزاری دو ہزار سوار و مراد کام بمنصب ہزار و پانصدی چهار صد سوار بلند پایه گردیدند - و حکیم حاذق باضافهٔ ده ہزار روپیه بسالیانهٔ سی ہزار روپیه معزز گشت - بشیخ عبدالصمد عمودی پان با پاندان طلا و ارگجه با پیاله و سرپوش زرین عنایت شد - نوزدہم اعظم خان و خلیل الله خان بعنایت خلعت بلندپایگی یافتند - اعظم خان به متهرا و خلیل الله خان بصوب کاؤن و پردوار تا افیال ار و مادهٔ آن حدود صید نماید مرخص گشتند - بیست و چهارم میرزا سلطان ولد میرزا حیدر صفوی برای تهیهٔ مواد ازدواج خود که بصبیهٔ اسلام خان نامزد گشته بود بانعام ده ہزار روپیه کامیاب گردید - جان سپار خان بعنایت خلعت و فوجداریٔ مند سور از تغیر ذوالفقار خان فرق مباہت برافراخت - غرهٔ ربیع الاول معزالملک بخلعت و خدمت دیوانی گجرات و ماده فیل مفتخر گشته دستوری یافت -

خجسته جشن وزن مبارک قمری

روز مبارک دوشنبه دوازدہم ربیع الثانی سنه یک ہزار و پنجاه و سه مطابق ہشتم تیر جشن وزن انتهای سال پنجاه و سوم و آغاز پنجاه و چهارم از عمر ابد قرین صورت تزئین پذیرفته سایر مراسم معهود بدستور ہر سال بتقدیم رسید - درین روز عشرت اندوز بیست و چهار فیل و شش ماده فیل با یراق نقره و اصناف اقمشه که بادشاہزادهٔ والا گهر محمد شجاع بهادر مصحوب اجمیری نام ملازم خود ارسال داشته بودند از نظر اشرف گذشته قیمت مجموع آن سه لک و بیست ہزار روپیه قرار یافت - و بیست و نه فیل نر و ماده که خلیل الله خان صید کرده آورده بود و پنج فیل بابت پیشکش معتقد خان نیز درین تاریخ از نظر اشرف گذشت - و قیمت مجموع آن سه لک و ہشت ہزار روپیه قرار یافت - راجه جسونت سنگه بعنایت خلعت خاصه قامت اعتبار برآراسته بوطن دستوری یافت - و سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب ہزار و پانصدی چهار صد سوار از اصل و اضافه مباہی شد - میر رجب ایلچیٔ عادل خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و ہفت ہزار روپیه لقد سر بلند گشته رخصت بیجا پور یافت - و فیل

خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پاندان مرصع گران بها مصحوب مظفر حسین داروغهٔ عدالت بعادل خان و بیست اسپ بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرحمت نموده فرستادند و خدمت عدالت بناد علی میدانی مقرر گشت - نظر بهادر خویشگی بمنصب سه هزار دو هزار سوار و سعد الله خان بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و حقیقت خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و حاجی محمد یار اوزبک بمنصب هزاری پانصد سوار مفتخر و مباهی گشتند -

تولد ممتاز شکوه از صبیهٔ سلطان پرویز و انعام ده لک روپیه

سلخ جمادی الاولی سنه یک هزار و پنجاه و سه بعد از انقضای هفت ساعت و هفت دقیقه از شب یک شنبه پادشاهزاده بلند اقبال سعادت پژوه محمد دارا شکوه را از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز سعادتمند پسری بوجود آمده دیدهٔ روزگار را نورانی ساخت - حضرت خلافت منزلت آن ثمرهٔ نورس بوستان اقبال را بممتاز شکوه موسوم گردانیده ده لک روپیه بجهت سر انجام اسباب جشن بطریق انعام مرحمت فرمودند -

گذارش قانون مجدد در گهریهای شبانروزی

بر خردوران بالغ نظر پوشیده نماند که اختر شناسان هندی روز و شب را شصت گهری قرار داده اند - و آغاز لیل و نهار را از طلوع و غروب آفتاب قرار داده هنگام اعتدال ربیع و خریف که روز و شب برابر می شود شمار گهریهای روز متساوی اعتبار نموده اند - و در ایامی که در روز و شب تفاوت پدید می آید عدد گهریهای روز و شب نیز موافق کمی و زیادتی بعمل می آید - چنانچه در دارالسلطنت لاهور عدد گهریهای روز اطول بسی و پنج و شبهای اقصر به بیست و پنج می رسد - و بر طبق این ضابطه عدد گهریهای روز و شب بعمل می آمد - جمعی از دانایان این فن که بحلیهٔ اسلام متحلی بودند برای ضبط هنگام نماز فجر و مغرب آغاز روز پیش

از طلوع آفتاب یک و نیم گهری و ابتدای شب بعد از غروب به نیم گهری مقرر داشته علامت تعین گجر گردانیدند ـ و این دو گهریرا از اجزای شب کاسته بر اجزای روز افزودند ـ و پیمانهٔ گهریرا بعنوانی درست نمودند که در عرض لاهور بر طبق قاعدهٔ نجومی روز اطول از سی و پنج و لیل اقصر از بیست و پنج متجاوز نگشت و ازین رهگذر در گهریهای شب و روز تفاوت پدید آمد ـ چون درین وقت ضابطهٔ مذکوره بر پیشگاه خاطر صواب ناظر خاقان جهان که در جمیع شئون عدالت وسویت که قسطاس عالم قوام بنی‌آدم است منظور و ملحوظ دارند پرتو افگند و تفاوت گهریها برفراز ظهور برآمد از القای ربانی و الهام آسمانی ضابطهٔ دیگر که باعث ارتفاع تفاوت مقدار گهریها و اختلاف پیمانه و موجب تشخیص وقت نماز فجر و مغرب بر وفق سنت سنیه باشد بادشاه دین و دنیا پناه مقرر فرمودند که وقت نواختن گجر صبح و شام را بدستور که گذارش یافت بحال داشته پیمانهٔ گهریهای لیل و نهار متساوی المقدار گردانیدند ـ و یک و نیم گهری پیش از طلوع آفتاب و نیم گهری بعد از غروب که نزد اهل تنجیم داخل شب است از عدد گهریهای شب کم نموده بر عدد گهریهای روز افزودند ـ چنانچه روز اطول اکبرآباد سی و شش و شاهجهان آباد سی و شش نیم و دارالسلطنت لاهور سی و هفت گهری و کابل سی و هفت و نیم گهری و کشمیر سی و هشت گهری و در بلدهٔ دولت آباد سی و پنج گهری قرار یافت ـ

شروع سال هفدهم جلوس مبارک و جشن ولادت سلطان ممتاز شکوه

روز دو شنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه یک هزار و پنجاه و سه هجری سال خیر مآل هفدهم جلوس میمنت مانوس شروع شده روی زمین را به بساط انبساط پیراست و چارباازار گیتی رواج رونق کلی پذیرفته عنایت ربانی ابواب شگفتگی بر روی روزگار مفتوح ساخت ـ اجمیری ملازم بادشاهزاده محمد شجاع که پیشکش آن نامدار آورده بود بعنایت خلعت و دو هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت بنگاله گردید ـ و مصحوب او بآن

لیر ُبرج دولت خلعت خاصه و جواہر و مرصع آلات یک لک روپیه فرستاده دو لک روپیه نقد از خزانهٔ بنگاله مرحمت فرمودند - درین تاریخ سید خانجهان با پسران از گوالیار آمده دولت ملازمت دریافت - و ہزار مهر نذر گذرانیده او بخلعت خاصه و سید شیر زمان و سید منصور پسرانش بعطای فیل سربلند گردیدند -

بیست و پنجم بمنزل شاہزادهٔ والا گہر بلند اقبال بجہت دیدن تازه نہال بوستان خلافت سلطان ممتاز شکوه تشریف فرمودند - در وجه رونمائی آن مبارک لقا تسبیح مروارید و لعل عطا نمودند - شاہزادهٔ خردور بمراسم نثار و پانداز پرداخته اصناف جواہر و اقسام نفایس ہر دیار بعنوان پیشکش گذرانید - سید خانجہان و عبدالله خان و اسلام خان و اعظم خان را خلعت فاخره با چار قب مخمل طلا دوزی و جمدهر مرصع و بصدرالصدور سید جلال و موسویخان و جعفر خان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجی و بچهل کس دیگر خلعت تنها دادند - خدیو زمان بعد از تماشائی چراغانی که بکمال خوبی گرد دولتخانه و کنار دریا افروخته بودند بمنزل مبارک تشریف آوردند - و براؤ ستر سال و ملا علاؤ الملک ماده فیل و بعبد الصمد عمودی خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلائی مینا کار و چهار ہزار روپیه نقد مرحمت نموده رخصت مکه معظمه نمودند - از روز ملازمت تا تاریخ رخصت بیست ہزار روپیه نقد و ظروف طلا و نقره و جز آن که از سرکار معلی و ہمین قدر از شاہزادہا و امرا به شیخ مذکور مرحمت شد - دہم غضنفر ولد الله و یردی خان بخدمت داروغگئی فیلخانه سرافراز شد - و رای رایان چون از دیرباز آرزوی انزوا در معمورهٔ بنارس داشت درین تاریخ رخصت یافت - یازدہم ساحل جون از فروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - شانزدہم محمد باقر ملازم گرامی گوہر تاج خلافت و نامداری بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر از دکن آمده عرضداشت مشتملبر مژدهٔ تولد پسر نیک اختر از بطن دختر زمیندار راجور سلخ رجب و خبر تولد صبیهٔ رضیه شب پنجشنبه غره شعبان از دختر شاہنواز خان صفوی گذرانید - پسر بسلطان معظم و صبیه به زینت النسا بیگم موسوم گشته خبر آرنده بانعام ہزار روپیه نقد و خلعت کامیاب شده رخصت مراجعت یافت -

توجه اشرف از اکبرآباد بصوب اجمیر

چون بادشاه حقایق آگاه از کمال خدا پرستی همواره خواہان ہم نشینیٔ ارباب عرفان و زیارت مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی از واصلان حق اند می باشند لاجرم درینولا بنا بر طریقهٔ معہود آبای عظام بشوق دریافت سعادت زیارت عمده مقربان درگاه و قدوهٔ واصلان خدا آگاه سرآمد اربابِ حقیقت و یقین حضرت خواجه معین الدین و الدنیا متوجه دارالبرکت اجمیر شدند ـ بعد از انقضای دو گهری از شب دو شنبه ہفدہم شعبان باغ نور منزل از نزول اشرف منزل نور شد ـ سید خانجہان بحراست قلعهٔ اکبر آباد و انعام خلعت و صلابت خان بمرحمت علم و لہر اسپ خان بخدمت قوربیگی و میر صالح ملازم شاہزادهٔ بلند اقبال بخدمت قراول بیگی سربلند گردیدند ـ و ازین منزل کوچ بکوچ روانه گشته چون کنار تالاب جوگی مخیم سرادقات جاه و جلال گردید راجه جی سنگھ با پسران از وطن خود رسیده دولت کورنش دریافت و نه اسپ و یک فیل برسم پیشکش گذرانید ـ و راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگھ که در ایام حکومت پدر تا ہزار سوار در رکاب نصرت نصاب بادشاه عالم در دکن بزمان بادشاہزادگی بود به تقبیل سدهٔ سپہر مرتبه جبین افروز بخت گردیده یک فیل پیشکش نمود و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و جمدهر و اسپ عراقی با ساز طلا نوازش یافت ـ

ہشتم رمضان المبارک سال مذکور در اجمیر اول بطواف روضه ملایک مطاف حضرت معین الدنیا و الدین رسیده بعد از ادای آداب معہودهٔ زیارت و تقسیم ده ہزار روپیه به فقرا و خدام آن مکان سعادت نشان بعمارت دولت خانهٔ والا که بر کنار تالاب انا ساگر است تشریف آورده آخر روز باز بزیارت ضریحهٔ منیعه تشریف برده حکم فرمودند که در دیگ مسین کلان که حضرت جنت مکانی وقف آن مکان متبرک نموده بودند و یک صد و چہل و پنج من بوزن شاہجہانی در آن طعام پخته می شود گوشت لیله گاوان شکار خاصه را با برنج و مصالح دیگر طبخ نموده بفقرا قسمت نمایند ـ راجه جسونت سنگھ از وطن آمده دولت کورنش اندوخت ـ

راجه جی سنگه سپاه خود درین تاریخ از نظر اشرف گذرانید پنجهزار سوار بشمار درآمد - پانزدهم شهر رمضان المبارک از اجمیر بصوب دارالخلافه مراجعت فرموده در منزلی که سه کروهی اجمیر دولتخانهٔ معلی برپا شده بود تشریف بردند - راجه جی سنگه و راجه جسونت سنگه بخلعت خاصه و راج کنور پسر رانا بانعام خلعت و شمشیر و سپر و یراق طلائی میناکار و فیل و اسپ و دو راجپوت عمدهٔ او خلعت و اسپ و هشت نفر دیگر خلعت یافته باوطان خود مرخص شدند - و تسبیح مروارید و شمشیر و سپر با یراق طلائی میناکار دو اسپ عربی و عراق با زین طلا مصحوب راج کنور برانا مرحمت شد - رام سنگه و کیرت سنگه پسران راجه جی سنگه بخلعت و اسپ نوازش یافته همراه پدر دستوری یافتند - هژدهم سعدالله خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خدمت میرسامانی از تغیر عاقل خان سرمایهٔ مباهات اندوخت - و داروغگیٔ غسل خانه به باقی خان و خدمت عرض مکرر از تغیر خان مذکور بمیرک شیخ تفویض یافت - و چون عبور موکب همایون بر مالپور جاگیر راجه بیتهلداس افتاد دو فیل نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید - راجه کشن سنگه بهدوریه سلخ ماه متوجه مکانی که برای او مقرر شده بود گردید - چون او را فرزندی دیگر جز از بطن کنیز نبود و در کیش این طایفه ضاله کنیززاده حکم عبید دارد و با او طعام نمی خورند اودیسنگه نبیره عم او را به عنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی سربلند گردانیدند -

غرهٔ شوال عبدالله خان که از منصب معزول گشته یک لک روپیه سالیانه می یافت باز بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - چون از وقایع کابل بعرض اقدس رسید که میان ملک مودود و میر یحیی دیوان کابل جنگی واقع شد و در آن زد و خورد ملک مذکور مقتول گشت لاجرم بدین تقصیر میر یحیی را معزول ساخته به میر صمصام الدوله خدمت دیوانیٔ کابل مرحمت نمودند -

پانزدهم باغ دهره که بنور منزل موسوم است مطرح اشعهٔ انوار ظل اللهی گشت و عموم بندهای درگاه گیتی پناه خصوص سید خانجهان

و اسلام خان و سید جلال الدین صدرالصدور و موسویخان برسم معهود استقبال موکب اقبال نموده بدریافت سعادت ملازمت شرف اندوز گشتند - فردای آن در ساعت مختار دولت خانهٔ والا به نزول اشرف نورانی شد - الله دوست کاشغری پسر محمد دوست اتالیق احمد خان والیٔ کاشغر از توران بشرف زمین بوس درگاه آسمانجاه رسیده داخل بندہا گشت - چون در ہنگام بارعام از کثرت اژدحام یک میر توزک از عهدهٔ اہتمام نمی توانست برآمد بادشاه عالم پناه سلخ ماه چهار میر توزک پیش مقرر نموده حکم فرمودند که یکی از ہمه کلان منصب باشد بتوزک پیش و دو ہم منصب دیگر که ازو کم منصب باشند جانب چپ و راست و چهارمی باہتمام مردم عقب که ہمراه قور می باشند بپردازد -

جشن وزن مبارک شمسی

روز سه شنبه ذی قعده سنه یک ہزار و پنجاه و سه خجسته انجمن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و سوم از عمر گرامی بآئین فرخنده آراستگی پذیرفت و جشن خاطر پسند بطرح بدیع با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته جمیع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این روز طرب افروز از داد و دہش و بخشش و بخشایش بظهور رسید - از جمله منصب مهین خلف دودمان حضرت صاحبقرانی باضافهٔ پنجهزار سوار بیست ہزاری بیست ہزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و صدرالصدور سید جلال بمنصب چهار ہزاری ذات چهار ہزار سوار و زاہد خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات ہزار سوار و سجان سنگه سیسودیه بمنصب ہزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافتند - مظفر حسین والد[1] میر ابوالمعالی که به بیجاپور رفته بود با سید حسن ملازم عادلخان بدرگاه عالم پناه رسید و یک فیل با ماده فیل که عادلخان باو داده بود بطریق پیشکش گذرانید - سیدحسن عرضداشت عادلخان با لختی نفایس بنظر اکسیر اثر در آورده بانعام خلعت و اسپ با زین نقره و یک مهر صد تولگی و یک روپیه ہمان وزن

۱- در نسخهٔ خطی ''والد میر ابوالمعالی'' درج نیست (و - ق) -

محمد دارا شکوه از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تپ محرق کشید ـ چون گمان بیماری که در آن ایام شایع شده بود بهم رسیده و ماده در گردن و سورت تپ در بدن ظاهر گردید خاطر مبارک بغایت متالم گشت ـ خیرات و مبرّات که دافع جمیع امراض و بلّیات است زیاده از حد بعمل آمده حکمای پای تخت را نیز بعلاج ظاهر مامور فرمودند ـ تا آنکه بیمن توجه اشرف بکشیدن خون و خورانیدن زہرمہرہ بعد از چهارده روز بهبودی چهرهٔ ظهور نموده عاقبت مزاج شاهزاده با عافیت گرائید ـ درین چهارده روز بنابر افراط محبت هشت مرتبه بطریق عیادت بمنزل آن بلند اقبال تشریف بردند ـ بیستم از آن منزل کوچ کرده در عمارت روپباس نزول اجلال فرموده روز دیگر در آن منزل مقام نمودند ـ محمد ناصر ملازم قطب الملک از گلکنده بدرگاه والا آمده نه فیل شش نر و سه ماده از آنجمله یکی با ساز طلا و دیگران بساز نقره از نظر اشرف گذرانید ـ جم قلی از بندر سورت آمده اسپان عربی و عراق با جواهر و دیگر نوادر که در بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر فیض گستر در آورد ـ از آنجمله یک اسپ منظور نظر والا گشته بتمام عیار نامور گردید ـ بیست و ششم بفرخی و میمنت داخل حصار اکبر آباد شدند ـ و چون اثری از آن بلیه باقی بود همان روز بعمارت سموگر که بفاصله سه کروه از مستقر الخلافت واقع است تشریف فرموده چند روز در همانجا توقف فرمودند ـ چون بعرض اشرف رسید که صفدر خان بمهمات قندهار و احوال رعایا چنانچه باید نمی پردازد چهارم محرم سنه یک هزار و پنجاه و چهار حکومت قندهار به سعید خان و نظم صوبهٔ پنجاب از تغیر او به قلیج خان مرحمت نمودند ـ و راجه جگت سنگه را بسبب آزردگی که بسعید خان داشت تعینات کابل کرده قلعداریٔ قلات از تغیر او بخانه زاد خان پسر کلان خان مذکور مرحمت فرمودند ـ

مفتوح شدن ولایت پلامون

چون پرتاب زمیندار پلامون بسبب کثرت جنگل و تراکم اشجار و وفور تشابک اغصان آن مغرور بوده اطاعت صوبه دار بهار چنانچه باید نمی نمود لاجرم صوبه دار همیشه در فکر تنبیه و تادیب آن می بود ـ درینولا

دربارای و تیج رای اعام او آمده اعتقاد خان را دیدند و بنابر تسلی و استمالت خان مذکور قرار دادند که پرتاب را دستگیر نموده بحضور بیارند - همین که بدین قرارداد از اعتقاد خان رخصت شده مراجعت بدیار خود نمودند باتفاق جمعی که از پرتاب ناراض بودند پرتاب را بآسانی مقید نمودند و سرداری قوم را تیج رای بنام خود مقرر نموده کوس استقلال بنوازش آورده دم از بغی زد - درین وقت اعتقاد خان زبردست خان را با فوجی آراسته رخصت پلاموں نمود - خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا قلعه دیوگده را که تهانهٔ کلان پلاموں بود بتصرف در آورده مردم را بقطع اشجار تعین نمود - تیج رای درپی تهیهٔ مایحتاج قلعداری و جنگ درآمده شش صد سوار و هفت هزار پیاده بارادهٔ شبخون بر زبردست خان فرستاد - خان مذکور بمجرد استماع چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته خود را بآن تیره روزان رسانیده جمعی را قتیل و برخی را اسیر ساخت - اعتقاد خان بعد از شنیدن این مقدمه عبدالله نجم ثانی را با جمعی از تابینان خود برای کومک او فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم از آنجا که کارسازیٔ قضا و قدر است و از روز نخست باز نصرت و فیروزی بهمراهیٔ موکب مسعود خدیو زمان بیعت درست بسته سوم رمضان تیج رای بارادهٔ شکار با جمعی از هوا خواهان از قلعه بر می آمد و صورت سین وغیره مردمی که در قلعه بودند با پرتاب متفق گشته بند از پای او برگرفتند و قلعه را باختیار او دادند - بعضی از همراهیان تیجرای نیز سبقت نموده داخل قلعه شدند و برخی راه فرار اختیار نمودند - و تیج رای مذکور لا علاج شده سرگردان وادی ادبار گردید - زبردست خان این خبر شنیده بکمال دلیری و چستی از جنگلهای دشوار گذار و کتل های صعب المرور گذشته تمامی مفسدان سر راه را به تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب بمقام تلافیٔ تقصیرات گذشته درآمده بخان مذکور نوشت که چون گردن اطاعت وقف طوق طاعت داشته داخل دولتخواهان میخواهم که شوم اکنون آمدن و دیدن باجازت وابسته - اگر مرا بعهد و پیمان مطمئن گردانید و در مقام ضرر و ایذای من نباشید باتفاق شما اعتقاد خان را ببینم - خان مذکور خاطر او را بجمیع وجوه جمع ساخته و لوازم دلدهی و عهد و پیمان بموجب درخواست او از قوه بفعل

آورده عهد نامه بمهر اعتقاد خان فرستاد - بفدہم رمضان پرتاب زبردست‌خان
را دیده باتفاق روانهٔ پتنه گشت - و بعد از دیدن اعتقاد خان یک فیل
گذرالیده قرارداد که هر سال یک لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانهٔ
عامره نماید - اعتقاد خان حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته التماس عفو
تقصیرات او نمود - خاقان مجرم نواز او را داخل بندہای درگاه نموده بمنصب
ہزاری ذات و سوار سرافراز نموده پلامون را یک کرور دام قرار داده در جاگیر
او تنخواه نمودند - شاعری امی تخلص از ایران آمده سعادت ملازمت
دریافت و قصیده که در ستایش بادشاہزادۂ عالم پناه گفته بود بمسامع جاه
و جلال رسانیده بانعام خلعت و ہزار روپیه مباہی گردید - چون اصلا خط
و سواد ندارد و شعر میگوید بابن نام شهرت یافته -

گذارش نوروز جہان افروز

روز یکشنبه دہم محرم الحرام سال ہزار و پنجاه و چہار آفتاب
جہانتاب به برج حمل انتقال نموده زمین و زمان را پیرایهٔ طرب و تازگی
داد - خورشید اوج عز و جلال از سموگر کشتی سوار بدولت خانهٔ اکبر آباد
تشریف فرموده از نور حضور انجمن عیش و سرور را زینت دیگر عطا نموده
بمقتضای عموم احسان مراد خاطر سایر مردم برآوردند - درین روز بہجت
افروز رستم خان از سنبھل و مکرمت خان از دہلی و مرتضی خان از
لکھنؤ رسیده پیشانی بخت را از سجود آستان عرش نشان نورانی ساختند -
بیست و دوم که روز وزن شاہزادۂ بلند اقبال مہد داراشکوه بود بطریق
مقرر در دولتخانهٔ والا بحضور اشرف آن گران قدر را وزن نموده کمر خاصه
مرصع مرحمت فرمودند - بیست و پنجم ماه مذکور پیشکش اسلام خان از
جواہر و مرصع آلات وغیره از نظر اشرف گذشته از آنجمله متاع یک لک
روپیه بشرف قبول رسید - حاجی عاشور بخدمت دیوانیٔ کشمیر سرافراز گشت -

رسیدن آسیب آتش بذات مقدس بادشاهزادهٔ جهان بیگم صاحب

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که گیتی از پرتو عهد سعادت مهد حضرت صاحبقران ثانی منظور سعود آسمانی شده جهانیان از نیل الواع آمال و امانی کامیاب مرادات جاودانی بودند - روزگار بر روز نوروز عشرت افروز عیش آموز گشته خلایق صبح تا شام بکشاده جبینیٔ صبحگاه عید و شگفته پیشانیٔ روز امید میگذرانیدند بناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ رسیدن آتش ببدن مبارک قرهٔ باصرهٔ جهانبانی غرهٔ ناصیهٔ سعادت و کامرانی اسوهٔ طاہرات زمان قدوهٔ معصومات دوران بادشاہزادهٔ جهان و جهالیان بیگم صاحب از قضا رو نموده جمعیت حواس شرافت اساس را بتشویش مبدل ساخت و شگفتگیهای روزگار بگرفتگیها گرائیده نهایت کدورت و اندوه بصفوتکدهٔ باطن الور خدیو هفت کشور راه یافت - تفصیل این واقعهٔ نا ملایم برین منوال است که شب بیست و هفتم محرم الحرام وقت برخاستن از خدمت فیض موہبت حضرت خلافت مرتبت شعلهٔ شمعی که در آن کاشانه روشن بود بعطفِ دامان آن شمع سراچهٔ عصمت و فروغ خورشید عفت رسید - چون پوشش مقدس از عطر و روغن معطر و مدسم بود در طرفة العین بتمام ملبوس درگرفت و شرارهٔ شعله سر باوج کشیده سراپای آن منبع سعادت و طهارت برنگ چشمهٔ آتشین گشت - اگرچه درین وقت چهار کس از خوادم قریبه مانند شراره زود از جای خود برجسته با دل پرسوز شعله سان گرم خود را بآن صبح روشن ضمیر رسانیدند اما چون آتش ملابس آن شمعهای چرب پیراہن را که شبستان باطن شان از چراغ ارادت آن خورشید جهان افروز نورانی بود نیز درگرفت برنگ پروانه از گرمیٔ آن از خود بیگانه گشته بی اختیار بحال خود درماندند - و تا اطلاع خدمتگاران دیگر و رسیدن آب کسوت بدن مقدس نورانی شد و پیکر مطهر مانند ماه در برج آتش جا کرد - درین وقت که سینهٔ فلک از حسرت این معنی پر از شرارهٔ اندوه گشته از شرم پرتو نور عصمت آن دیده افروز صفوت و صفا لرزه در تن آتش نیز افتاده بیتاب ساخت ظهر و ہر دو ضلع سینه

و ہر دو دست پاک سرشت آن استظہار طہارت و ذکا محروق و مجروح گشتہ بی آرامی در دلہای عالم انداخت - ازین جہت کہ محبت و مہربانی حضرت جہانبانی بآن ملکۂ زمان چہ از رہگذر پیوند روحانی و علاقۂ معنوی کہ حضرت صاحبقران ثانی بآن ملکۂ دوران داشتند و چہ بسبب امتیاز عزت لنسبت بسایر فرزندان سعادت مند و چہ از رہگذر مکارم ذات و صفات و اضافۂ خیرات و مبرات و اقسام انعام و احسان و انواع بر و استنان آن یگانۂ روزگار و برکت لیل و نہار بدرجۂ کمال بود چندان غبار وحشت و کدورت بضمیر منیر راہ یافت کہ شرح شمۂ از آن مافوق اندازۂ تصور و خرد است - چنانچہ آثار حزن و اندوہ از سیمای آنحضرت چہرہ نما بودہ اکثر اوقات بی اختیار دیدۂ مبارک اشکبار می شد - ہرچند درین واقعہ عنان اختیار و شکیبائی از دست رفتہ تحمل و اصطبار از جملۂ مشکلات بود اما آنحضرت کہ کوہ وقار اند در عین این سانحۂ ملال افزا حفظ تمکین ورزیدہ نخست بمعالجات روحانی پرداختند - و از شب بیداران زندہ دل و خلوت گزینان پیوند گسل و ارباب صدق و صفا و اصحاب ورع و تقوی التماس فاتحۂ فاتحہ نمودہ ابواب خیرات و مبرات بر روی عجزہ و مساکین مفتوح ساختند - چنانچہ روز اول شصت ہزار روپیہ بارباب استحقاق و احتیاج مرحمت نمودند و تا سہ روز دیگر ہر روز پنجہزار مہر و پنجہزار روپیہ بفقرا و مساکین قسمت کردند - و بیست و دوم صفر کہ روز تولد آن صفوت کونین بود ہمین مقدار زر باہل احتیاج دادند - و از غرہ ربیع الاول حکم نمودند کہ تا صحت یافتن آن اسوۂ طاہرات زمان ہر روز ہزار روپیہ بارباب استحقاق می دادہ باشند - و جمعی از اصحاب جرایم عظیمہ کہ از مدت مدید در قید و زندان بودند و بہ ہیچ وجہ خلاصیٔ آنہا متصور نبود و دیگر عاملان و کارکنان را آزاد فرمودہ مبلغ ہفت لک روپیہ مطالبۂ عین المال بخشیدند و بعد آن جراحان و حکمای پای تخت و گروہی دیگر کہ از اطراف و اکناف جمع آمدہ بودند شروع در معالجہ نمودند - آنحضرت خود بنفس نفیس در خورانیدن ادویہ و اغذیہ و وضع و رفع مراہم توجہ می فرمودند - الحق شدت این کوفت بمرتبۂ بود کہ زوال آن جز بشربت عنایت حکیم علی الاطلاق و زلال عاطفت شفا بخش رنجوران

آفاق و میامن توجهات بادشاه عالم پناه و انفاس متبرک درویشان خدا آگاه
صورت پذیر لبود ـ و صعوبت این عارضه ازینجا قیاس توان کرد که دو کس
از خوادم چارگاله را با آنکه کمتر اثر آتش رسیده بود یکی بعد از هفت روز
و دیگری بعد از بیست روز گذشتند ـ چون خواهش ایزدی بر آن رفته بود
که کالبد عنصری آن ملکهٔ زمان از سایر امراض محفوظ و اعراض آن ایمن
و سالم بوده در هر صورت عافیت و تندرستی شامل حال احوال سعادت
مآل باشد و خاطر فیض مآثر که جمعیتش سرمایهٔ آرام و نظام عالم است
مکدر نبوده عشرت زندگانی بتلخیٔ ناکامی مبدل نگردد از ابتدای کوفت
تا چهار ماه آن صاحبهٔ زمان صاحب فراش بوده از برکت نیت خیر
و توجه بادشاه حق آگاه و معالجهٔ حکیم داؤد که طبیب مصاحب شاه
عباس کلان بود و بسبب بدسلوکیٔ شاه صفی رنجیده درین ایام از ایران
بدرگاه جهان پناه آمده سعادت ملازمت دریافت مفید افتاده بهبودی چهرهٔ
ظهور نمود ـ روز اول ملازمت حکیم مذکور را بمرحمت خلعت و بیست
هزار روپیه نقد و منصب هزار و پانصدی و دو صد سوار سربلند گردانیدند ـ
مومی الیه معالجات صایبه بتقدیم رسانیده از جملهٔ امراض شدیده که در
مدت چهار ماه بهم رسیده تپ دایمی و لینت و اندفاع ورم بر طرف چشم و
پشت پا بود که خاطر اشرف را بغایت متردد میداشت باتفاق حکیم
مسیح الزمان که بفرمان طلب از لاهور بحضور رسیده بود بمعالجه پرداخته
مورد تحسین و آفرین بادشاه جمجاه گردید ـ اگرچه پس از چار ماه امراض
دیگر رو به تنزل نهاد اما معالجه دیگر جراحان هیچ سودی نمی بخشید تا آنکه
بمرهم عارف نامی از غلامان خاصه زخمها بالکل مندمل گشت ـ بادشاه
دریا نوال عارف مذکور را بزر سنجیده هفت هزار روپیه همسنگ با خلعت و
اسپ و فیل باو مرحمت فرمودند ـ

کشایش قلعهٔ کنور بحسن سعی خان دوران بهادر نصرت جنگ

چون سنگرام زمیندار کنور که بر جادهٔ ارادت و بندگی مستقیم بود رہگرای عالم دیگر گشت مارو نام غلام که از قبل او بقلعه داریٔ کنور مقرر بود سر از اطاعت پیچیده بهوپت پسر خرد سال سنگرام را بقید خود آورده باستظهار جمعی از مفسدان راه طغیان پیش گرفت ـ و سکنهٔ بعض پرگنات صوبهٔ مالوه به پشت گرمی او سر از متابعت برتافته در ادای مال واجبی تعلل می ورزیدند ـ خان دوران بهادر اواخر محرم سنه یک هزار و پنجاه و چار هجری از قلعهٔ رایسن که اقامت گاه او بود با تابینان خود در کمال عجلت متوجه آنصوب گشته جمعی را بقطع جنگل تعین کرد و در همه جا تهانها نشالده روانهٔ پیش گردید ـ شانزدهم صفر نزدیک بکتل کنور رسیده هشتصد تفنگچی و هفت هزار پیادهٔ گوند را که برای محافظت کتل آن برگشته بخت تعین کرده بود بکمتر ترددی از پیش برداشته در نزدیکی کنور برای گذرانیدن ایام بارش لشکر گاه ساخت و بنهب و غارت پرگنات و مواضع مفسدان پرداخت ـ مارو گوند در حوصلهٔ خود تاب مقاومت ندیده پسر سنگرام را از قید بر آورده با معتمدان خود نزد خان دوران بهادر فرستاد و در دادن قلعه تهاون نموده دفع الوقت می نمود ـ خان دوران بکوه لکهیره که قلعه کنور جز آن سرکوب ندارد برآمده بجنگ از چنگ مقهوران گرفت و در آنجا منزل گزیده در فکر تسخیر قلعه درآمد ـ چون قلعهٔ مذکور بر کوهی مشتمل بر دو مرتبه پست و بلند که هیچ یک آن محتاج بحصار نیست واقع شده در حصانت و متانت از سد سکندر محکم تر بود و دیوار و بروجهایش از کثرت آلات آتشباری برخلاف برجهای آسانی همه آتشی افتاده تسخیر آن به نیروی شمشیر و زور بازو میسر نبود ـ خان دوران معروضداشته حسب الحکم دو توپ کلان از اکبرآباد طلب داشته و جمعی از بندها برسم کمک التماس نمود ـ فرمان رفت که رشید خان و راجه بهار سنگه بندیله و پرتهی راج راتهور و جان سپارخان از برهانپور و جاگیر و رامپور و مندسور بمدد رسیده لازمهٔ جانفشانی و ترددات نمایان بجا

آرند - صبح یکشنبه نوزدهم ذیحجه دلیران جان نثار و مجاهدان نصرت آثار هنگامهٔ محاصره را گرم ساختند و آتش در خرمن حیات متحصنان زده داد محاصره و مقابله داده طبقهٔ مابین را مفتوح گردانیدند - و بصدای رعد آوای دو توپ رخنه در اساس استقلال آن مفسدان انداخته راه تردد بر آن باطل ستیزان بستند - مارو گوند از غایت یاس زینهاری گشته اواخر محرم خان دوران را دید - خان مذکور روز دیگر بقلعه درآمده و برج و باره را بنظر تدقیق درآورده حوالهٔ محمد صلاح برادر خود نمود و پانصد سوار و هفتصد تفنگچی بمحافظت آن برگماشته خود باوجین مراجعت نمود - هجدهم صفر موسویخان رخت هستی بربسته متوجه عالم بقا گردید - خدمت عرض وقایع صوبجات از انتقال آن مرحوم بعاقل خان مرجوع شد -

بیست و سوم بعرض مقدس رسید که پیمانهٔ عمر کشن سنگه برادر حقیقیٔ راجه سورج سنگه لبریز گشت - چون فرزند نداشت خدیو قدردان روپسنگه برادر زادهٔ او را بعطای اسپ و منصب و خلعت سربلند گردانیده کشن‌گده وطن عمش در جاگیر او مرحمت نمودند - پنجم ربیع‌الاول بحکم مقدس سلیمان شکوه و اسلام خان و عبدالله خان و اصالت خان و صلابت خان باستقبال گرامی اختر اوج دولت و اقبال بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که بعد از شنیدن واقعهٔ نا ملایم آزار بیگم صاحب بحکم اشرف بعجلت تمام از برهانپور روانه شده بنواحیٔ دارالخلافه رسیده بودند رفته بدرگاه آسمان جاه آوردند - میر نعمت الله ولد میر ظهیرالدین علی بجهت سرانجام کار خیر که بدختر میرزا مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی مقرر شده بود هزار روپیه مرحمت نمودند - سید حسین ایلچیٔ بیجاپور را خلعت و اسپ و ماده فیل و هفت هزار روپیه داده رخصت فرمودند و طرهٔ مرصع با خلعت خاصه مصحوب مومی‌الیه بعادل خان مرحمت شد - بیست و ششم گوهر افسر خلافت و نامداری محمد مراد بخش از ملتان بدیدن ملکهٔ دوران آمده چون نزدیک دارالخلافه رسید اسلام خان و عبدالله خان و بخشیان عظام صلابت خان و اصالت خان طریق استقبال بجا آورده آن عالی قدر را بحضور پرنور آوردند - شایسته خان از اله آباد و زبردست خان از پتنه آمده دولت ملازمت دریافتند - یک فیل و دو هزار اشرفی بابت

پرتاب زمیندار پلاموں و برخی جواهر و مرصع آلات زبردست خان از نظر انور گذرانید -

جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول سال هزار و پنجاه و چهار موافق هفدهم خورداد جشن وزن قمری طرازندهٔ اورنگ خلافت و جهانبانی خاتمهٔ سال پنجاه و چهار و آغاز سال پنجاه و پنجم از عمر ابد مقرون آرایش پذیرفت - سایر لوازم و اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش بنحوی که تفصیل آن بشرح و بیان برنتابد و زبان خامه از عهدهٔ تبیان آن برنیاید بظهور آمد - درین روز خجسته شاهزاده مراد بخش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دوازده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و زاهد خان بمنصب دو هزاری سوار معزز و سربلند گردیدند - محمد ناصر ملازم قطب الملک بانعام خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیده رخصت گلکنده یافت - و خلعت خاصه و طرهٔ مرصع بقطب الملک مصحوب او عنایت نموده فرستادند -

چون از دریافت فیض صحبت درویشان و برکت انفاس متبرکهٔ ایشان بادشاهزادهٔ عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر بر آن آمدند که از دولت فانی خود را برکنار کشیده بدولت عزلت و گوشه نشینی در سازند - چون این معنی از غایت ابواب عطوفت باطنی مرضی طبیعت قدسی طویت نبود چندی آن شهسوار مضمار توفیق و سالک مسالک عرفان و تحقیق را از کسوت منصب معرا داشته صوبهٔ دکن از تغیر آن والا جاه به خان دوران بهادر مرحمت فرمودند - و منصب خان مذکور از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه قرار داده بمرحمت خلعت و یک کرور دام انعام سرافراز گردانیدند - و حکم فرمودند که از مالوه بدکن رفته پرتهی راج راتهور را به قلعداریٔ دولت آباد و شیورام گور را به قلعداریٔ آسیر تعین نماید -

ششم ربیع الثانی که روز وزن نواب خورشید احتجاب بیگم صاحب بود

آن گرامی گوہر بحر خلافت را بطلا کہ وزن آن مخصوص ذات اشرف است
برسنجیدہ طلای ہم وزن بفقرا و محتاجان دادند ـ و چون الم جراحت
رو بہ صحت گذاشتہ بود بحکم اشرف نقارۂ شادی و گورکۂ مبارکبادی
بنوازش درآوردہ مبلغی کلی بر طریق تصدیق بمساکین و عجزہ مرحمت
نمودند ـ دو ہزار و پانصد سوار میرزا عیسٰی ترخان دو اسپہ سہ اسپہ و شایستہ
خان را از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ
و عنایت خلعت و اسپ با زین طلا سرافراز فرمودہ رخصت الہ آباد دادند ـ
بیست و ششم بادشاہزادہ مراد بخش را بعنایت خلعت و قدری
مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا نواختہ بہ ملتان رخصت نمودند ـ و سردار
خان را بصوبہ داری مالوہ و عنایت خلعت و جمدھر مرصع و منصب چہار
ہزاری سہ ہزار سوار و سزاوار خان ولد لشکر خان را بمحافظت جنیر از انتقال
سپہدار خان کہ درین ایام برحمت حق پیوستہ بود سربلند فرمودند ـ و تقصیر
اللہ ویردی خان بر طبق التماس شاہزادۂ بلند اقبال بعفو مقرون گشتہ باز
بمنصب قدیم سربلندی یافت ـ و قلعداری بست از انتقال عزیز اللہ خان
کہ باجل طبیعی درگذشتہ بہ پردل خان و ضبط قلعۂ زمین داور از تغیر او
بخانہ زاد خان مفوض گشت ـ چون بجہت مکث بیماری صاحبۂ زمان خاطر
مقدس مکدر گشتہ بود بیست و پنجم بآن ملکۂ زمان بمنزل بادشاہزادۂ
بلند اقبال کہ متصل قلعہ بر کنار جون بکمال خوبی تعمیر یافتہ بود نقل
فرمودہ چندی در آنجا توقف نمودند ـ سلخ ماہ ذوالفقار خان را پرگنۂ بھوجپور
از توابع صوبۂ بہار تیول مقرر نمودہ بدان صوب رخصت فرمودند ـ

حقیقت کشتہ شدن صلابت خان میر بخشی از دست راؤ امر سنگھ راتھور و مقتول شدن او

بتاریخ روز پنجشنبہ سلخ جمادی الاولی سنہ ہفدہم جلوس مبارک
چون خسرو زرین سریر فلک بتسخیر ممالک تحتانی نہضت فرمود و افواج
تیرہ دل شب دیجور شامیانۂ نیلفام ظلام بر انجمن خواص و عوام گیتی
کشید قوایم سریر سلطنت روی زمین و زمان را از پرتو جلوس مبارک سعد

اکبر فلک سروری و نیر اعظم سمای عزت و برتری بمدوش ساق عرش برین
و زمین و زمان از فروغ جمال جهان آرای آن روشنی بخش بصایر اعیان
وجود نور پیرای جاوید گردید ـ و بسیط خاک اغبر بنور شمع و چراغ انجمن
والا زینت دیگر پذیرفته با محفل جهان افروز انجم فلک بساط برابری چید ـ
امرای نامدار کامگار هاله وار اطراف اورنگ خسرو قمر طلعت مهر طالع
که با سعادت سعد اکبر از مطلع نیک اختری طلوع داشت قرار گرفتند ـ از
آنجا که مقتضای قضای روزگار و نیرنگیهای تقدیر نادره کار است صلابت خان
میر بخشی راو امر سنگه راتهور را که جهت عارضه ایام معدود از دریافت
سعادت ملازمت محروم بود بشرف زمین بوس آستان سپهر نشان رسانید
و در دست چپ اورنگ خلافت در خور پایه و حالت جا داد ـ آن
ناقص فطرت کج اندیش که از دریافت عواقب امور بغایت دور بود بانگیز
کوشش خویش که پیشهٔ خون گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل
را که بهمه تن خارخار خونریزیست بسینهٔ خویشتن تیز ساخت ـ چنانچه
یکایک بکارفرمائی خیره روئی و تیره رائی از جای خود حرکت نموده مانند
اجل تند و تیز خود را بصلابت خان در وقتی که او از بالا بالین
آمده نزد شمعدان چهار شاخه بخواندن مکتوبی مشغول بود رسانیده
جمدهری زهر آلود بعنوانی بر سینه اش فرود آورد که تا قبضه فرو رفت ـ
چون از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بر دل سعادت منزل آن
خان فردوس مکان رسیده بود بهمان لحظه رخت هستی از این مقام بی بقا
بربسته با لباس خونین متوجه فردوس برین گشت ـ ازینکه در حضور
اقدس خدیو روی زمین آن کافر لعین مصدر این قسم حرکت ناهنجار
گشته بپای بی سعادتی طریق ناهموار عصیان سپرده چنین شایسته برنا
و آدم ارجمند را که بیمن تربیت خاقان بنده نواز مستعد سرانجام خدمات
عمده گردیده بود بیک ناگاه از پای در آورد حسب الاشاره خلیل الله خان
و ارجن کور بدو رسیده اول خان مذکور شمشیر برو انداخت ـ اگرچه آن
مردود نیز درین آویز و ستیز دو مرتبه جمدهر بارجن حواله نمود آن مرد
مردانه سپر برو نموده آخرکار بقوت هرچه تمام تر بضرب دو شمشیر کار او را
تمام ساخت ـ آنگاه بعضی از گرزداران از چپ و راست رسیده پاره پاره

ساختند - حکم شد که میر خان میر توزک و تلوکچند مشرف غسلخانه
جسد ناپاک او را بمردمانش رسانند که بمنزل برده بمراسم مقررهٔ کیش باطل
خود پردازند - آن گروه گران جان سوخته خرمن که یازده کس بودند بعد
از اطلاع برین حال بی ایستادگی و تدبیر آهنگ جنگ و طرح گیر و دار
انداخته اول میر خان و تلوک چند را که غافل در سر دروازه ایستاده بودند
بزخمهای متواتر گذرانیدند - پس از آن با کشکداران دروازه آویخته از ضرب
آن دلاوران اکثری کشته و بعضی رو گردان شده در پردهٔ ظلام شب بتگ
و تا جان بسلامت بردند - و گرزداران شش نفر مقتول و شش نفر مجروح
گردیده مصدر تحسین و آفرین گشتند - باقی نوکران او که در منازل خود
بودند براهنمائی اندیشهٔ خطا پیشه بر آن اتفاق نموده که بر خانهٔ ارجن
که نزدیک باحاطهٔ امر سنگه بود ریخته او را بانتقام آقای خود بکشند -
و بلو راتهور که سابقاً نوکر معتبر او بود و بهار سنگه ملازم پدرش با آنکه
الیوم داخل بندگان درگاه گشته بمنصب سرافرازی یافته بودند بآنها دل نهاد
مرگ گشته شریک کار گردیدند - چون برین معنی پرتو اطلاع اشرف
تافت سید خانجهان و سید خان و جمعی از بندگان کار طلب را حکم شد
که بر منازل آن مقاهیر رفته جزای اندیشهٔ فاسد درکنار شان گذارند -
دلاوران مذکور بیدرنگ بآهنگ نمایش ستیز بر جمعیت آن پریشان خاطران
تاخته از راه تهور و تجلد قدم جرأت بعرصهٔ مصاف نهاده بازوی بهادری بخصم
افکنی کشادند - انجام کار آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد
نحوست و ادبار بر سراپای شان بیخته بود بـا خاک میدان مصاف برآمیخته
مراجعت نمودند - از مردم جلو خاص سید عبدالرسول با پنج تن دیگر از
برادران و خویشان سعادت شهادت حـاصل نمـودند - بادشاه حق گذار
پس ماندهای جان باختگانرا نوازش فرموده محمد مراد پسر چار سالهٔ صلابت خان
را بمنصب پـانصدی صد سوار و پسر امیر خـان را کـه بـغـایت
خورد سال بود نیز بمنصبی در خور حال سرافراز فرمودند - و حضرت خلافت
مرتبت بر حسن خدمت و جوانئی صلابت خان تاسف بسیار خورده، هرچند
بـاعث این جرأت برای وقوع این کار تفحص نمـودند جز دوام تناول
مسکرات و مالیخولیای سودای زاید مرض دیگر بظهور نه پیوست - و آنچه

در زبانهای مردم بود اینست که سرحد جاگیر امر سنگه که ناگور بود و بیکانیر وطن راو کرن بهم پیوسته است میان نوکران امر سنگه که در درگاه است راو کرن که تعینات دکن بود معامله از گفتگو گذشته بجنگ کشید - و جمعی از نوکران کار آمدنی امر سنگه درین جنگ مقتول گردیدند - چون این معنی بر طبعش بسیار گران آمد بنوکران باقی مانده نوشت که مردم فراوان فراهم آورده بجنگ نوکران راوکرن رفته تلافی گذشته نمایند - راو کرن بصلابت خان این حقیقت نگاشته برای تحقیق حق و باطل التماس امین نمود - خان مذکور این معامله را بعرض اقدس رسانیده امینی متدین برای تشخیص حدود طرفین تعین نمود - دور نیست که امر سنگه این معنی را بر حمایت صلابت خان حمل نموده برین عمل شنیع جرأت نمود -

آغاز سال خجسته فال هژدهم از جلوس همایون حضرت صاحبقرانی

لله الحمد والمنة که سال هفدهم جلوس مبارک که مشتمل بر بعض مکاره بود باتمام پیوسته سال فرخنده فال هژدهم جلوس میمنت مانوس که چون سراپای روزگار این دولت ابد مدت مستجمع سعادات ابدی بر منبع برکات سرمدیست و آفت عین الکمال بدان مرساد روز جمعه غرهٔ جمادی الثانی سنه یک هزار و پنجاه و چهار شروع شده ابواب فرحت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساخت - درینولا اصالت خان بالعام خلعت و خدمت میر بخشیگری از انتقال صلابت خان مرحوم و خلیل الله خان باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بخشیگری دوم از تغیر اصالت خان گوپال سنگه ولد راجه منروپ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار عزت امتیاز یافتند - مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی از تغیر خلیل الله خان قوش بیگی گشت و ارجن ولد راجه بیتهلداس از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نوازش یافت -

چهاردهم بادشاه دین و دنیا پناه از منزل شاهزادهٔ بلند اقبال بدولت خانهٔ قلعه تشریف آورده بهمن یار ولد آصف خان را بمنصب هزار و پانصدی

دویست سوار و ابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان را بخطاب افتخار خان و خدمت توزک و عصای مرصع از انتقال میر خان سربلند فرمودند ـ بیست و سوم احمد خان نیازی بمنصب پانصد دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و میر شمس فوجدار پتن ہر دو بعطای نقاره سربلندی یافتند ـ بیست و پنجم از واقعهٔ صوبهٔ ملتان بمسامع جاه و جلال رسید که بر مبارز خان روہیله فوجدار دیپالپور خانه فرود آمده او را آنجهانی ساخت ـ درینولا حسن بیگ رفیع تخلص منشیٔ نذر محمد خان از بلخ آمده بخلعت و انعام سه ہزار روپیه نقد سرافرازی یافته داخل بندگان درگاه والا شد ـ الله ویردی خان بصوبه داریٔ ایلچپور که حاکم نشین برارست و بتیولداری از مضافات آن و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت ـ گوردهن راتهور که از راجپوتان مقرری کار کردهٔ راجه گج سنگه است بحراست قلعهٔ آسیر سربلند گردید ـ

ولادت با سعادت سلطان سپهر شکوه

چمن طراز کائنات شب پنجشنبه یازدہم شعبان سنه یک ہزار و پنجاه و چهارم حرم سرای دولت و اقبال شهزادهٔ کلان را از یمن مقدم نخل نوخیز دولت نامدار و تازه نهال سلطنت پایدار که از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز بوجود آمده بود فروغ پیرای انوار جاوید ساخت ـ و آواز کوس شادمانی در گنبد دوار پیچیده زمین و زمان را پیرایهٔ آرایش تازه داد ـ آن گرامی اختر سای دولت و بهروزی برسم معهود ہزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند ـ بندگان اعلی حضرت آن گلدستهٔ بوستان را بسپهر شکوه موسوم فرموده دو لک روپیه بجهت انعقاد محفل طوی تولد آن فرخنده لقا بشاہزادهٔ کامگار مکرمت نمودند ـ

چون بجهت بعض مصالح ملکی حکم طلب بنام خان دوران بهادر شرف صدور یافته بود شانزدہم فرمان قدر توامان بنام راجه جی سنگه زینت صدور یافت که از وطن بدکن رفته تا وصول خاندوران بهادر از آن ملک با خبر باشد ـ بیستم دولت خان ولد الفت خان بتیولداری ناگور شتافته مرخص شد ـ شش زنجیر فیل

که شایسته خان از اله آباد فرستاده بود از نظر اشرف گذشت - بیست و یکم میرزا ابراهیم صفدر خانی که یک لک روپیه از سرکار والا بمستحقان حرمین شریفین داده مراجعت نموده بود شرف زمین بوس والا دریافت - چون بمسامع جاه و جلال رسیده بود که نذر محمد خان وقت روانه شدن امام قلی خان بزیارت حرمین شریفین طریقهٔ ناجوانمردی مسلوک داشته برچه خان مذکور زاد و راحله آن مسافرت نموده بود جملگی را متصرف شده آن والا مکان را در کمال بی سرانجامی روانهٔ آنصوب صواب نمود لاجرم آن خدیو جهان از راه فضل و احسان بمیرزا ابراهیم حکم فرموده بودند که یک لک روپیه بخان مذکور برساند - چون خان مذکور قبل از وصول موصی الیه در مدینه منوره برحمت حق واصل گشته بود موصی الیه از جمله مبلغ مذکور یک دانه مروارید امرودی بوزن چهل و سه سرخ از علی پاشا حکم لحسا که بیاوری طالع بمجاورت حرمین شریفین بهره اندوز سعادت است بمبلغ سی ہزار روپیه و نیز چند اسپ خریده بود از نظر اشرف گذرانیده پسند خاطر مشکل پسند افتاده داخل سلک مروارید سر پیچ خاصه که در ایام جشن بر سر خورشید افسر می بندند گردانیدند - و آن سر پیچ عدیم النظیر که تماشای ہوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می برد مشتمل است بر پنج قطعه لعل و بیست و پنج دانهٔ مروارید که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صاف و شفافی نظیر آن بنابر ندرت وجود در زیر چرخ فیروزه فام کبود بنظر گوہر ساز بحر و اکسیر پرور کان یعنی آفتاب جہانتاب و سحاب سیراب در نیامده - لعل میانگی اگرچه درقبول قیمت چون لعل نوشخند ترکان دندان به فارسی نمی‌گذارد و بحسب قدر و مقدار به بالا نشینئی افسر مہر انور تن در نمیدہد اما بتقویم قیمت سنجان آن گرانمایه گوہر بی بہا که دوازده تانک وزن دارد دو لک روپیه قرار یافته - جواہر شناسان خداوند نظر جواہر کامل عیار آنر قرار میدہند که بچہار صفت موصوف بود اول سرخیش مایل به سیاہی بود نه بشکل شفتالو که آنرا سیررنگ نامند و این کمرنگ - دوم بیجرم و شفاف - سوم خوش اندام - چہارم کلان - این گرانمایه لعل که در رنگینی و درخشانی آب و تاب آفتاب را بیتاب نمود بر چہار صفت دارد - و قیمت تمامئی آن سر پیچ که از غیرت صفای لون و رشک طراوت آب جوہرش اشک قرة العین عدن و

چگرگوشه یمن جگری گردیده و از حیرت جلا و شادابیش رودبار خون از دل یاقوت رمانی روانی پذیرفته باعتبار گفتگو چهارده لک روپیه است ـ و ورای آن دو تسبیح یک صد و بیست و پنج دانهٔ مروارید بسیار قیمت کمیاب در نهایت ندرت و نفاست بدانگونه است که بحسرت آبداری و درخشندگی و تابناکئی آن سیلاب سرشک لاله گون از دیدهٔ گوهر شاهوار عمانی بسیلان در آمده و مردم دیده‌ور وقت دیدن آن سلک انجم افروز طوفان چهار موجه خورده از حیرت بجای خود ماند و نوک کلک جواهر سلک در وصف لآلی شادابش همانا نقشی بر آب می نگارد بیست لک روپیه ارزش دارد ـ و وزن هر یکی از دانهای مروارید سی و دو رتی است و سوای آن تسبیحی است شگفت افزا مشتمل بر پنج لعل و سی مروارید که قیمت آن هشت لک روپیه است ـ مجملاً جواهر خاصه که درون و بیرون است سوای آنچه بشاهزادهای والا گهر و مردم محل مرحمت شده که بقدر دو کرور روپیه باشد پنج کرور روپیه قیمت آنست ـ از آنجمله جواهر که اغلب اوقات از تزئین آنحضرت زینت پذیر می گردد دوکرور روپیه قیمت دارد و سه‌کرور روپیه را بیرون تحویل تحویلداران می باشد ـ

گذارش جشن صحت ملکهٔ ملکی صفات بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب

لله الحمد والمنه که بلطف قدیم حکیم علی الاطلاق و انواع مراحم شفا بخش رهبوران آفاق صحت کامل و شفای عاجل نصیب ملکهٔ روزگار برکت لیل و نهار سرفراز معصومات جهان ممتاز نسوان دوران صفیهٔ وفیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب گشته مومیای الطاف عمیم آنحضرت بر جراحت منتظران مژدهٔ صحت نهاد ـ و شاهد حصول مراد بر وفق اراده از خلوت گاه بطون در پیشگاه ظهور جلوه نموده ابواب مسرت و شادمانی بچهرهٔ روزگار کشاد ـ و فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهان و جهانیان را در پیرایهٔ سور و سرور گرفته صفحهٔ روی زمین چون روی دل صاحبدلان کشاده پیشانی گردید ـ و بساط شادکامی

و خوشدلی بکام خواطر موافقان زینت پیرای صحن دولت گشت ـ بادهٔ بیغمی و ہوای خرمی نشاء صفا بدماغ عالم و عالمیان بخشید ـ مجملاً ارم آئین محفل در منزل برکت محل تزئین یافت کہ نظارهٔ آرایش آن حیرت افزای نظارگیان شد ـ و اصناف نوادر و اقمشۂ ہر دیار روپوش وجوه در و دیوار گشتہ برنگ گلبنان زمین و زمان را بشگفتگی درآورده رشک افزای زینت پیشطاق این نیلوفری رواق ساخت ـ درین روز مسرت افروز گیتی خدیو گیہان پیرای مانند خورشید جہان آرا بر اورنگ مرصع کہ سریر خسروانی و تخت کیانیٔ ملوک عجم بپایۂ نردبان آن ہم نتواند شد جلوس کامرانی فرموده بشکر این عطیۂ عظمیٰ دست حق پرست بہ بخشش و بخشایش برکشودند ـ و خواص و عوام از الطاف خاص و انعام عام آن شایستۂ مرتبۂ بادشاہی خود را بفوز مراتب مدعیات رسانیده داد جمعیت و کامرانی دادند ـ شاہزادہای والا مقدار و امرای نامدار ادای مراسم مبارکبادی بجا آورده وظایف دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و صلحا و فقرا دست بفاتحۂ خیر و دعوات مزید عمر و دولت برآورده استدعای حصول مطالب اشرف از درگاه مجیب‌الدعوات مسألت نمودند ـ و صدای شادیانۂ شادی و نوای کوس مبارکباد بلند آوازه گشت و کوچک و بزرگ در صدد راست نمودن ساز طرب پردازی در آمدند ـ و سازندہا و گویندہای ہفت اقلیم یکجا ساز خورمی کوک نموده صوفیٔ فلک را بوجد و سماع درآوردند ـ

درین روز نشاط آمـوز نـوروز که شد ممنون جہان از بخت فیروز
نہ تنہا ساز عشرت شد نواساز کہ برگ عیش عالم شد خداساز

از پنجم شوال کہ آن قدسی سرشت صحت یافتہ از منزل خود کہ ہمشکوی دولت و اقبال پیوستہ است بعد از ہشت ماه و ہشت روز بپای خود برای احراز سعادت کورنش رسیدند بادشاه دین پناه بعد از ادای لوازم نیایش اقسام جواہر از لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و زر سرخ و سفید نثار آن خاتون صفوتکدهٔ صفا نموده تا ہشت روز دیگر کہ این جشن دلکشا آرایش داشت ہر روز ہمین دستور بر روی کار آمد ـ و مجموع ہفتاد ہزار روپیہ از وجہ نثار بشمار درآمده سوای این از روی کمال عنایت و توجہ خاطر کہ بدان نخستین ثمرهٔ شجرهٔ خلافت عظمیٰ دارند روز اول یکصد و سی

و نه دانهٔ مروارید ناسفته بقیمت پنج لک روپیه بجهت دست بند و روز
دوم سربندی که در آن یک قطعه الماس بزرگ بآویزهٔ گوهر شاهوار منتظم
بود و یک لک روپیه قیمت داشت و در روزهای دیگر چهار لک روپیه را
مرصع آلات و ولایت بندر سورت که پنج لک روپیه حاصل دارد بطریق انعام
عنایت فرمودند - و درین هشت روز آنچه بدیگر شاهزادهای والا تبار و بیگمهای
عصمت دثار و امرای نامدار و خدمتگاران درون و بیرون از نقود و اجناس
و فیل و اسپ مرحمت شد قیمت آن ده لک روپیه و هرچه بصیغهٔ تصدق
بفقرا و مساکین از غره شهر ربیع‌الاول تا این تاریخ رسیده بود دو لک روپیه
بقلم آمده جهانی کامیاب خواهش و مطالب دلخواه گردید -

در دیوان بیرون نخست بشاهزاده محمد دارا شکوه خلعت خاصه با نادریٔ
طلادوزی و سرپیچ یک لعل و دو دانهٔ مروارید بیش بها و دو لک روپیه
نقد بعد آن بالتماس آن ملکهٔ زمان کمال لطف و مهربانی و غایت عنایت
از روی قدردانی در حق بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر
که بسبب گرانئی خاطر اشرف چندی عزلت گزین بودند جایز داشته خلعت
خاصه با نادریٔ طلا دوزی و یک لعل و دو مراورید بیش بها که برسر
می بندند و منصب پانزده هزاری ده هزار سوار از آنجمله شش هزار سوار
دو اسپه سه اسپه بدستور سابق مرحمت فرمودند - و هر کدام از بادشاهزادهای
عالی مقدار محمد شجاع بهادر که در صوبهٔ بنگاله و محمد مراد بخش که در
ملتان بودند خلعت خاصه و نادریٔ طلا دوزی و سر پیچ مرصع بالماس و
یاقوت ارسال یافت - و سلیمان شکوه خلف شاهزادهٔ کلان را جمدهر مرصع
باپهولکتاره و خلعت و محمد سلطان اولین فرزند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
را بعطای خلعت و سرپیچ مرصع سربلند ساختند - سید خانجهان و اعظم خان
و اسلام خان و صدر الصدور سید جلال و جعفرخان هر کدام بخلعت و اسپ
با زین طلا سرافرازی یافتند - راجه بیتهلداس بخلعت و منصب پنجهزاری سه هزار
و پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و سعدالله خان بخلعت و منصب دو
هزار و پانصدی شش صد سوار و فیروز خان خواجه سرا بخلعت و منصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار و علم و زاهد خان کوکه بخلعت و جمدهر
مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فیل و علم و لهراسپ خان

بخلعت و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و مراد کام صفری بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و حکیم داؤد بخلعت و منصب دو هزاری دویست سوار و اسپ با زین طلا و فیل و یک مهر پانصد تولگی و یک روپیه بهمین دستور و یکه تاز خان بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و کرم‌الله ولد علی مردان خان بهادر بمنصب هزاری هزار سوار و خلعت و روپسنگه راتهور بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و سجانسنگه سیسودیه بخلعت و منصب هزاری پانصد سوار و قاضی محمد اسلم بخلعت و منصب هزاری پنجاه سوار و فراشخان بخلعت و منصب هزاری صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گشته تارک افتخار بچرخ دوار رسانیدند ـ و حکیم مومنا که سی هزار روپیه سالیانه داشت بخلعت و منصب هزاری ذات و پنجاه سوار و انعام پنجهزار روپیه و مسیح الزمان بخلعت و انعام ده هزار روپیه و اضافه ده هزار روپیه بسالیانهٔ پنجاه هزار و حکیم حاذق باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانه چهل هزار روپیه سرمایهٔ افتخار و پیرایهٔ اعتبار یافتند ـ و هزار خلعت به بندهای دیگر و مبلغی گرانمند بحاجی محمد جان قدسی و دیگر شعرای پای تخت و گویندها و سازندها و نوازندها مرحمت گشته همه مردم از انواع عنایت صوری و معنوی برخورداری یافتند ـ چون شرح و بسط انواع زینت و زیب و فرط بخشش و بخشایش این بزم نوآئین که بعد از جشن جلوس مبارک چنین انجمنی فیض طراز دیگر بنظر در نیامده از اندازه و دایرهٔ امکان بیرون و از ظرف احاطهٔ تقریر و تحریر افزونست ختم سخن بدعا می نماید که پیوسته جمعیت و خورمی نصیب بادشاه عالم پناه که باعث آرام زمین و زمان است بوده شادکامی و نشاط این دودمان رفیع الشان تا قیام قیامت مقرون باستقامت و موصوف باستدامت باشد ـ

چون نذر محمد خان والئی بلخ و بدخشان کهمرد و مضافات آنرا که بتیول یلنگتوش مقرر بود بی سببی ازو تغیر نموده بسبحان قلی پسر خویش داد و تردی علی قطغا اتالیق او را بضبط و حکومت آن معین گردانید تردی علی از نظر کوتاه و خرد تباه بر آن شد که لختی هزارجات نواحئی قندهار و کابل را که بحدود کهمرد نزدیک اند غارت نماید ـ نخست بر احشام

حضور اقدس رشک پیشگاه فلک چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس ساختند ۔
و در وجه رونمائی شهزاده سپهر شکوه تسبیح مروارید ثمین با پنج قطعه لعل
گران ارز مرحمت فرمودند ۔ و از جمله نثار و پانداز بادشاہزادۂ بلند اقبال
متاع یک لک روپیه قبول فرمودند ۔ و آن عالی مقدار بفرمان خدیو
کامران باسلام خان خلعت با چارقب و بصدر الصدور سید جلال و جعفر
خان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجی و بچهل نفر دیگر از اعیان دولت
خلعت داده مابقی را بعنایت ارگجه و پان خورسند فرمودند ۔ بیست و دوم
شهر مذکور علی مردان خان امیرالامرا بحکم ارفع و اعلیٰ از کابل آمده
ملازمت نمود و نوزده نفر از خویشان و همراهیان تردی علی قطغا را که
بقید اسیری درآمده بودند بنظر اقدس در آورد ۔ بسید خانجهان حواله
شدند که در گوالیار نگاهدارد ۔

گرامی جشن وزن شمسی

روز دو شنبه بیست و چهارم شهر ذی قعده سنه هزار و پنجاه و چهار
هجری مطابق چهارم بهمن ماه الٰهی انجمن جشن شروع سال پنجاه و چهارم
از عمر ابد قرین آرایش یافته هنگامهٔ سور و سرور جهان و جهانیان مجدد
رونق پذیرفت ۔ و آئین داد و دهش و ضوابط بخشش و بخشایش زیب تازه
یافته مطلبی نماند که بحصول نه پیوست ۔ چون بادشاہزاده جهان و
جهانیان بیگم صاحب متکفّل سرانجام مواد این جشن سعادت آئین شده
بودند بمقام سرانجام مصالح و لوازم آن در آمده در کمال دلپسندی و نظر
فریبی با نهایت تکلف و تصنع صورت اتمام دادند ۔ و جواہر و مرصع
آلات به قیمت یک لک روپیه از نظر انور گذرانیده بصد کس از نوئینان
نامدار خلعت مرحمت فرمودند ۔ سعدالله خان باضافهٔ پانصد ذات بمنصب
سه هزاری شش صد سوار و زبردست خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و
بهرام خان نبیرهٔ خان اعظم کوکلتاش بمنصب هزاری نهصد سوار و خلیل بیگ
تهانه دار ضحاک و بامیان بمنصب هزاری هشت صد سوار و شاقی ولد
سیف خان بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز

گشتند - و سید احمد سعید مفتیٔ لشکر ظفر اثر را رخصت طواف حرمین شریفین داده بانعام چهار ہزار روپیہ کامیاب گردانیدند - از جملہ پنج لک روپیہ کہ بادشاہ فلک دستگاہ برای صحت بیگم صاحب نذر نمودہ بودند پنجاہ ہزار روپیہ را متاع برای شریف مکہ و ہمین قدر برای نیازمندان آن مکان و پنجاہ ہزار روپیہ دیگر بمنزویان سکنہ مدینۂ معظمہ با قندیلی مرصع کہ بفرمودۂ ملکۂ دوران بعد از حصول تندرستیٔ ایشان تیار شدہ بود بامید آنکہ در پیش روضۂ منورۂ حضرت رسول صلی‌الله علیہ وسلم افروختہ آید مصحوب سید مشارٌالیہ بدانصوب صواب انتما فرستادند -

نہضت موکب ہمایون بصوب دارالسلطنت لاہور و از آنجا بجانب کشمیر

روز چہار شنبہ بیست و ششم شہر ذی قعدہ سال ہژدہم جلوس مبارک موافق سال ہزار و پنجاہ و چہار ہجری در ساعت سعادت طراز متوجہ دارالسلطنت لاہور گشتہ در مقام نور باری نزول اجلال ارزانی فرمودند و باقی خان را کہ از غلامان معتمد است بخدمت حراست قلعۂ دارالخلافہ مباہی و مفتخر گردانیدند - روز دیگر ببوستان سرای و از آنجا بفتح پور تشریف بردہ از یک مقام روپباس را از ورود اشرف سعادت آمود نمودند - سید خانجہان را حکم فرمودند کہ تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کہ انتظام صوبۂ اکبر آباد بدو تفویض یافتہ بود بحراست آن پردازد و بعد از آن روانۂ درگاہ آسمان جاہ گردد - و رای کاشیداس را بخدمت دیوانی و آگہ خان را بخدمت فوجداریٔ آنجا و رشید خان را بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز نمودہ رخصت دکن فرمودند - چون قرار یافتہ بود کہ بعد از حصول صحت بیگم صاحب بزیارت مرقد مطہر قدوۃ الواصلین حضرت خواجہ معین الدین رسیدہ عنان یکران عزیمت بصوب ممالک پنجاب معطوف سازند ازین جہت کہ بنابر حرکات متواتر جراحات ملتئم شدہ مجدد رو بہ جوشش آوردہ بود بادشاہ حقایق آگاہ بملاحظۂ آنکہ مبادا از شدت حرارت ہوا جراحات بیشتر بجوشش درآمدہ باز موجب عود

عارضهٔ ناملایم سابق شود رفتن اجمیر بر وقت دیگر موقوف داشته از روپباس
براه راست متوجه شدند - و بعد از وصول متهرا قطع مراحل و طی منازل
بآسایش و آرامش بکشتی مقرر شد چنانچه تا سهارنپور بهمین دستور طی مراحل
قرار یافت - درین اثناء محمد علی فوجدار سرکار حصار پامون نام فقیری بی
سر و پا که بنان شب محتاج بود بنظر اشرف گذرانید که این شخص
در ادویه خصوصاً مرهمهای ملتئمهٔ جراحات مهارت کلی دارد - از آنجا
که طالعش درکارسازی موافقت نمود مرهمش بمجرد بستن سودمند آمد
چنانکه در عرض سه روز تمامی جراحات رو به بهی آورد و بعد از هشت
روز از استعمال مراهم در نواح دہلی مجدد صحت کامل و شفای عاجل
از جوشش جراحات وغیره نصیب ملکهٔ زمان و صاحبهٔ دوران گشته
باعث عشرت و جمعیت خاطر اشرف شد - و آن گدای بینوا را که درماندهٔ
قوت روز بود بزر وزن نموده هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و موضعی
بطریق التمغا و مرصع آلات بجهت تحلیهٔ سر و گردن و دست مرحمت
نموده از آز و تمنا در باقی عمر مستغنی ساختند - اگرچه جرّاحان مشهور از
مسلمین و ہنود و فرنگی که خود را ہر یکی استاد بالغ فطرت می دانستند
در شناخت گوناگون مرہم و دوا حتی‌المقدور تقصیر ننمودند امّا چون
قوت طالع عارف و پامون بدرجهٔ کمال بود داروی ہیچ کدام اثری بجا
نیاورد چنانچه مرہم این دو نفر سودمند و مفید آمده قرعهٔ دولت و اقبال
جاوید بر نام ایشان انداخت -

بیست و سوم خاقان کشورستان در نزدیکیٔ قلعهٔ شاہجہان آباد که
درینولا بنا یافته بود نزول اجلال ارزانی داشته بتماشای عمارات آن تشریف
بردند و پنجهزار روپیه به عمله و فعلهٔ آن انعام فرموده طرحهای غریب
بوضع و ہندسهٔ بدیع که بخاطر بدایع آفرین رسیده بود و در طرح مهندسان
تصرفات شایان بجا نموده بمکرمت خان تلقین فرمودند - بیست و پنجم
اردوی گیہان پوی را مصحوب اسلام خان براه راست روانه ساختند و
با چندی از مخصوصان رکاب سعادت اعتصام بصوب شکارگاه پالم نهضت
فرمودند - بیست و نہم ازین منزل گوہر اکلیل دولت و بختیاری بادشاہزاده
محمد اورنگ زیب بہادر را بعنایت خلعت خاصه با نادری و دو اسپ با ساز

و زین طلائی میناکار و فیل با ساده فیل با یراق نقره و محمد سلطان و
محمد معظم پسران آن سرافراز مکارم دولت و اقبال را بالانعام دو فیل
مفتخر و مختص ساخته بتفویض مملکت گجرات رخصت فرمودند ـ و از جمله
پیشکش امیرالامرا علی مردان خان متاع یک لک روپیه بدرجهٔ
قبول رسید ـ موسی الیه را بعطای خلعت خاصه با نادری و شمشیر
مرصع و دو اسپ با ساز طلا برنواخته رخصت کابل نمودند ـ
و عبدالرحمٰن ولد رکن الدین روهیله را از تعیناتیان دکن بمنصب یک هزار
و پانصدی یک هزار و پانصد سوار سربلند ساختند ـ و در عرض چهار روز
در این مقام پنجاه و دو نیله گاؤ و سه قلاده شیر و فراوان آهو به تفنگ
خاص بان شکار نموده از راه راست باردوی گیهان پوی ملحق گشتند ـ حسین
بیگ خویش امیرالامرا بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای مرصّع
و اضافهٔ منصب و جانباز خان از انتقال جان سپار خان برادر زادهٔ نقیب
خان که درینولا درگذشته بود بفوجداری مند سور و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند ـ هژدهم دولتخانهٔ سپهرمند
از میامن نزول اقدس علو مکان و سمو مکانت سپهر پایه یافت ـ چون
بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب دوم بار غسل صحت نموده
بودند سه روز مقام فرموده هزار مهر و پنجهزار روپیه به محتاجان این مکان
مرحمت فرمودند ـ

جشن نوروز جهان افروز

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و پنج
هجری والئی ولایت عالم علوی یعنی نیراعظم و نوربخش عیون اعیان
عالم پرتو التفات کلی بر ساحت احوال سایر جزئیات گیتی گسترده روی
زمین را به بساط انبساط پیراست خدایگان بحر و بر انجمن جشن نوروزی
را که از نوادر کانی و بحری از در و گوهر و سیم و زر زینت گرفته بود بنور
حضور فروغ دیگر بخشیده از جلوس مبارک سریر گوهر نگار را با سریر فیروزه
گون سپهر همپایه ساختند ـ درین روز فرخنده پیشکش صفدر خان که از قندهار
آمده بسبب شدت بیماری سعادت ملازمت لازم البرکت نتوانست یافت

اقمشهٔ ایران و سی و چهار اسپ عراق بنظر انور درآمد - بیست و دوم
از شهر مذکور کوچ کرده غره صفر در سرای امانت خان قلیچ خان صوبه دار
لاهور شرف اندوز ملازمت اشرف گشت - چون خاطر قدسی مآثر بتماشای
گلهای پنوج و ریاحین و سبزه زار کشمیر بغایت راغب و متوجه بود مقرر شد
که بدولتخانهٔ دارالسلطنت نزول نه فرمایند - دوم ماه مذکور باغ فیض بخش
و فرح بخش از پرتو نزول اشرف و برکت قدم مبارک داغ رشک بر دل
سرابستان ارم گذاشت - روز دیگر بسیر منازل دولتخانهٔ والا و تماشای
عماراتی که سراسر از سنگ مرمر مشرف بر دریای لاهور درینولا اساس یافته بود
تشریف فرموده بعضی تصرفات که بخاطر دقیقه رس پرتو انداخته بود
خاطر نشان متصدیان آنجا نموده معاودت بباغ فرمودند - چون صوبه داریٔ
پنجاب بقلیچ خان متعلق بود فوجداریٔ دامن کوه کانگره به خنجر خان
خواهرزادهٔ خان مذکور و قلعداریٔ دارالسلطنت به مهیش داس راتهور مرحمت
فرمودند - محمد قاسم نبیرهٔ قاسم خان میر بحر از اصل و اضافه بمنصب هزاری
پانصد سوار و خدمت داروغگیٔ توپخانه و کوتوالیٔ لشکر ظفر اثر که به
میر آتش تعلق دارد مفتخر و مباهی گشت - ششم صفر بعنان دولت و اقبال
از باغ متوجه کشمیر شده دهم که روز شرف موافق نوزدهم فروردی ماه بود
نزدیک امن آباد خان دوران بهادر از دکن آمده پذیرای سعادت زمین بوس
درگاه عالم پناه گردید - از پیشگاه فضل و احسان پیشکش روز جمعه تا یک
سال بحکیم داؤد مرحمت فرمودند - چون وقت رخصت امیر الامرا از اکبرآباد
ارشاد فرموده بودند که بمجرد رسیدن کابل گام همت فرا پیش نهاده مطابق قابوی
وقت هر قدر از مملکت بدخشانات تواند بتصرف درآورد - و اگر نتواند از
عهدهٔ این خدمت برآید پس تهیهٔ اسباب مهم مذکور و سرانجام مراد عزیمت
آنصوب مهیا داشته باشد که بمجرد ورود موکب اقبال بکابل یکی از
بادشاهزادهای والا گهر را با جمعیت نمایان که شایان این کار باشد به تسخیر
بلخ و بدخشان رخصت نموده میشود - بنابران درین تاریخ سلالهٔ دودمان
صفوت اصالت خان میربخشی را بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی
میناکار و اسپ با ساز مطلا معزز ساخته با گروهی از منصبدار و احدی
و برقنداز رخصت کابل نموده حکم فرمودند که از چغتا و دیگر الوس حوالئی

کابل و ثغور بدخشان جوانان کارطلب را فراهم آورده برکرا سزاوار منصب داند باتفاق امیرالامرا تجویز منصب نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد ـ و بصلاح و صوابدید امیرالامرا راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده جمعی سنگتراشان و نقاران وغیره عمله و فعله این کار را بجهت توسیع مضایق و تصفیهٔ مزالق و بستن پلها تعین نماید که حتی المقدور سعی موفور بتقدیم رسانند ـ و فرمان قضا جریان بامیرالامرا صادر شد که اگر امسال وقت یافته لشکر به بدخشان بکشد این معنی معروض دارد تا جمعی دیگر از تعیناتیان صوبهٔ پنجاب و بهادر خان از جاگیر بکومک او معین گردد ـ

یازدهم حسین بیگ بجهت ساختن راه پنوج و رفع برف کتل حیدرآباد رخصت شد ـ صف شکن خان بمنصب بزار و پانصدی پانصد سوار و فراشخان بمنصب بزاری دویست سوار و قزلباش خان قلعدار احمد نگر بمنصب بزاری بزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و مغل خان بمنصب دو بزار و پانصدی دو بزار سوار و اوزبک خان بمنصب دو بزاری دو بزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و غیرت خان قلعدار فتح آباد عرف دهارور بمنصب دو بزاری دو بزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و پرتهی راج راتهور حارس قلعهٔ دولت آباد بمنصب دو بزاری دو بزار سوار و دیانت خان دیوان دکن بمنصب دو بزاری بهفت صد سوار و امان بیگ حارس قلعهٔ قندهار دکن بمنصب بزار و پانصدی پانصد سوار و حسام الدین بخشی دکن بمنصب بزار و پانصدی سه صد سوار و خطاب خانی از اصل و اضافه سرمایهٔ آبرو و عزت و افتخار اندوختند ـ چون خان دوران بهادر کشمیر را ندیده بود بالتماس او حکم شد که بعد از تماشائی سبزه و ریاحین و شگوفه و چشمه سار سلسبیل آثار این سرزمین ارم قرین و انتفاع از فواکه و اثمار رخصت دکن شود ـ

از واقعهٔ لاهور بمسامع حقایق مجامع رسید که صفدر خان بمرضی که در قندهار برو طاری گشته بود برحمت حق پیوست ـ بیست و یکم از تهنه بسهرنکوت تشریف فرمودند ـ گل سرخی که مخصوص عقبهٔ پنوج است در اثنای راه در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر انور در آمده طبیعت مبارک را شگفته ساخت ـ روز دیگر قصبهٔ پنوج مضرب خیام گردون احتشام

گردید ـ بیست و پنجم از کتل حیدر آباد که جانب انحطاط آن نیم کروه راه برف آموده بود عبور فرمودند ـ اگرچه تا نیم کروه کوچه در برف بریده راهی بجهت عبور ساخته بودند اما بسبب کثرت گل و لای حضرت خلافت منزلت تخت روان سوار از روی برف کنار راه که آنرا کوفته و زینه بریده بودند گذاره شدند ـ اکثر ملتزمان رکاب سعادت پیاده این راه را طی کردند ـ بیست و هشتم در بلره مولا ازول اجلال واقع شد ـ درین تاریخ ظفرخان ناظم کشمیر با لوازم بادشاهی و سایر تعیناتیان آنجا آمده ملازمت نمود ـ روز دیگر شهنشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت کشتی نشین شده قریب بشام نزدیک بخانه‌ٔ قاضی محمد قاسم بخشیٔ کشمیر رسیده شب در سفاین گذرالیدند ـ بامداد غره ربیع الاول موافق نهم اردی بهشت ساحت دولتخانه‌ٔ سپهر نشانه از پرتو ورود مسعود بادشاه فرخنده مقدم مسیحا دم حسرت افزای بهشت برین گشت ـ موسم شکوفه و گل گذشته لاله و نافرمان و سوسن بآخر رسیده بود ـ چهارم ماه بتماشای ارغوان باغیچه‌ٔ منزل آصف صفات مرحوم که بجهت بودن خان دوران مقرر شده بود تشریف برده از تفرج آن محظوظ و مسرور گشتند ـ خان مذکور یک قطعه لعل گرالبها با دو مروارید که قیمت همگی یک لک روپیه باشد بعنوان پیشکش گذرانید ـ و طالب کلیم که در کشمیر بنظم مآثر دولت ابد طراز می پردازد قصیده در تهنیت مقدم مبارک بسمع اشرف رسانیده بانعام خلعت و دویست اشرفی مباهی گردید ـ چون رعایا و تمام مردم کشمیر از حسن سلوک ظفرخان راضی و شاکر بودند بادشاه حق پسند یک لک روپیه بمطالبه که بر ذمه‌ٔ او بود بخشیدند ـ دوازدهم ربیع الاول که روز ولادت سر تا سر سعادت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و اصحابه بود شب آن روز برکت افروز محفل میلاد بزیب و زینت تمام آذین پذیرفته برسم معهود هر ساله از روی تعظیم و احترام گروهی از صلحا و فضلا و حفاظ و خداوندان استحقاق بارعام یافته بانعام مبلغ دوازده هزار روپیه کامیاب گردیدند ـ بیست و دوم صفاپور بسواریٔ کشتی از برکت قدوم و یمن مقدم مبارک مهبط صفا و نور ابدی گشت ـ هنگام شب سر تا سر خیابان و ساحل و تالاب صفاپور بافروزش

چراغان چون بحر اخضر فلک بنور انجم چهره برافروخته مسرت افروز خاطر اشرف گردید ـ روز دیگر براه خشکی معاودت بدولت خانهٔ کشمیر نمودند ـ

جشن وزن قمری

نهم ربیع الثانی سال ہزار و پنجاه و پنج جشن وزن قمری خاتمهٔ سال پنجاه و پنجم و فاتحهٔ سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین خاقان دادگستر بدستور ہر سال تزئین پذیرفته روی زمین دولتخانهٔ والا از فرش زرکار زیورپوش گشته سقف و دیوارہایش به پیرایهٔ زربفت و مخمل خطائی و چینی تزئین فردوس برین پذیرفت ـ و سال پنجاه و ششم بخیریت و بہروزی شروع شده سایر مراسم و لوازم این روز از وظایف مقرره و اضافهٔ مراتب و مناصب و آئین عیش و عشرت و داد و دہش به بہترین وجہی صورت بست ـ سالک مسالک توفیق ملا شاه بدخشی از مریدین غواص لجهٔ حقیقت و نہنگ دریای طریقت میان میر بدین رباعی ملہم گشته مورد تحسین و آفرین گشت ـ رباعی

ای افضل بنده فضل فضل تو بود
فضلت خوش باد فضل فضل تو بود
چیزی که برابری تواند کردن
در پلهٔ میزان تو عدل تو بود

درین روز خجسته از سواران منصب بادشاہزاده مراد بخش دو ہزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده آن والا گہر را بمنصب دوازده ہزاری ده ہزار سوار پنجہزار دو اسپه سه اسپه معزز ساختند ـ صدرالصدور سید جلال باضافهٔ ہزاری ذات بمنصب پنجہزاری ہزار سوار و سعدالله خان باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب سه ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و خلیل الله خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و جلال کاکر بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و کاکر خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و عاقل خان بمنصب دو ہزاری ہفت صد سوار و مبارک رو بمنصب ہزاری دو صد سوار و عبدالکافی نیز بہمین منصب و جامع کمالات صوری و معنوی ملا علاءالملک بمنصب ہزاری صد سوار از اصل و اضافه و حکیم

فتح‌الله که پنجاه روپیه یومیه داشت بمنصب نه صدی پنجاه سوار مفتخر و مباهی گشتند -

ابوالحسن سفیر عادل خان بدرگاه عالم پناه رسیده عرضداشت خان مذکور و پیشکش او از قسم مرصع آلات و نه اسپ عربی یکی با زین مرصع و فیل با ساز طلا و ماده فیل و طرهٔ مرصع با دو اسپ و یک فیل از جانب خود بنظر انور درآورده بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه نقد سرافراز گشت - سید حسن حاجب قطب‌الملک نیز در همین تاریخ سعادت ملازمت دریافته عرضداشت و پیشکش از جواهر و مرصع آلات از نظر کیمیا اثر گذرانیده بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نوازش پذیرفت - خان دوران بهادر دو فیل با ساز نقره و یک ماده فیل که قطب‌الملک مصحوب ایلچیٔ مذکور برای او فرستاده بود با چار هزار پارچه از نفایس دکن و مالوه بعنوان پیشکش گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر خاصه با پهولکتاره و دو اسپ با ساز و زین طلا و مغلخان ولد زین خان کوکه بعطای خلعت و نقاره بلند آوازه گشته بمراه خان مذکور رخصت دکن گردید - و زاهد خان بمرحمت خلعت و خدمت قوش بیگی عز افتخار اندوخت -

چون عرضداشت امیرالامرا علی مردان خان مشتملبر التماس کومک برای تسخیر بدخشان از کابل بدرگاه عالم پناه رسید بیست و نهم راجه جگت سنگه را بعنایت خلعت و شمشیر یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره سربلند گردانیده رخصت کابل نمودند - و فرمان شد که بهادر خان از جاگیر و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار سنگه و مادهو سنگه و میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم و نظر بهادر خویشگی با پسران و سرانداز خان و شمس‌الدین ولد مختار خان و جمعی دیگر از منصبداران و هزار سوار برق انداز و دو هزار پیاده تفنگچی از دارالسلطنت لاهور به کابل رفته بصلاح دید امیرالامرا کار کرده از اندیشه و صوابدید او درنگذرند و راجه رای سنگه مبلغ بیست لک روپیه برای تنخواه بندها که نقد می یافتند بکابل رساند - غرهٔ جمادی‌الاولیٰ صوبهٔ اله آباد و قلعهٔ رهتاس و حصار چنار بگرامی اختر سمای دولت و بهروزی مهد دارا شکوه مرحمت نموده منصب آن بلند اقبال را از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و

ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند ـ و باقی بیگ ملازم آن والا گهر
بمنصب هزاری دو صد سوار سرافرازی یافته بنظم صوبهٔ اله آباد وغیره
تعین شد ـ شایسته خان صوبه دار اله آباد از تغیر سردار خان بضبط
مالوه دستوری یافت و سردار خان به تیولداریٔ دهامونی و چوراگده
نوازش یافت ـ

چون اعظم خان بسبب کبرسن از عهدهٔ ضبط و ربط متهرا و مهابن
و نواحیٔ آن که در جاگیرش تنخواه بود بواقعی نتوانست برآمد فوجداریٔ
متهرا نیز بعهدهٔ مکرمت خان قرار یافته منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری
ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت ـ و به اعظم‌خان حکم شد
که با پسران بحضور اشرف بیاید ـ میرزا نوذر صفوی نبیرهٔ میرزا مظفر
باضافهٔ شش صد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت ـ
درین روز از واقعه دارالسلطنت لاهور بعرض مقدس رسید که چون سردار
ارادت کیش حقیقت شعار بی ریو و رنگ خاندوران بهادر نصرت جنگ از
لاهور کوچ نموده دو کروهی شهر منزل گزید برهمن پسری کشمیری
که خان معزالیه او را بشرف اسلام مشرف ساخته داخل خدمتگاران خود
نموده بود آخرهای شب که خان مذکور تن باستراحت داده بود یکایک
زخم کاری جمدهر بر شکم آن والا شان رسانیده خود نیز بقتل رسید ـ آن
سردار کارگزار تمام روز باگهی گذرانیده از نقد و جنس هرچه در لاهور
و اکبرآباد و مالوه داشت بهریک از فرزندان و زنان حصه معین ساخته
وصیت نامه تمام بخط خود بقلم آورد ـ و در آن درج ساخت که از جمله نقد
و جنس این فدویٔ دیرین که به یمن بندگی درگاه فراهم آورده بود مطابق
وصیت به فرزندان معاف داشته تتمه در سرکار خاصه بگیرند ـ و چون وقت
رحلت ازین جهان زودگذران در رسیده بود بعد از انقضای یک و نیم پهر از
شب ششم جمادی‌الاولی برحمت حق پیوست ـ ازین رو که آن لایق العنایت
مستحق الاحسان عقیدت کیش در هر باب از جمله بندگان درگاه
در پیش بود و سزاوار و شایان گوناگون عواطف نمایان گشته بضرب شمشیر
و سعی تدبیر و زور بازو این مایه دولت بدست آورده بمحض استحقاق
و شایستگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله پنج هزار دو

اسپہ سہ اسپہ کہ مجموع طلبش دوازدہ کرور دام از قرار دوازدہ ماہہ سی لک روپیہ می شود رسیدہ چنانچہ باید و شاید در جمیع امور استعداد حق گذاری اندوختہ بود بہمہ جہت مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق و مظہر انواع دولت خواہی در دفع اہل نفاق شدہ متصدی خدمات عمدہ و ترددات نمایان آمدہ لاجرم تاسف بسیار خوردند و مکرر بر زبان فیض ترجمان آوردند کہ کاشکی این چنین سردار کار گذار و بندۂ عمدۂ ارادت کیش حقیقت شعار در ترددات عمدہ و معرکہ بزرگ مثل رزم ایران و جنگ توران مصدر کار سترگ کلان گشتہ بپایۂ شہادت می رسید تا سالہای دراز نام و نشانش بر صفحۂ روزگار باقی بودہ این ہمہ حسرت و تاسف بخاطر قدسی مآثر راہ نمی یافت - بہر تقدیر بادشاہ حق گذار فرزندان او را مشمول نوازش گردانیدہ بہر کدام زیادہ از وصیت او مرحمت نمودہ ہمگی شصت لک روپیہ در سرکار خاصہ گرفتند - و سید محمد و سید محمود ہرکدام از دو پسر کلان را بمنصب ہزاری ہزار سوار و عبدالنبی پسر خرد دوازدہ سالہ را بمنصب پانصدی دو صد سوار سرافراز ساختہ لوازم شفقت و دلجوئی زیادہ از حد بجا آوردند - و براجہ جی سنگھ کہ ہنگام طلب خان نصرت جنگ بحفظ و حراست دکن مامور گشتہ بود خلعت و فرمان والا فرستادند - بیستم بسیر شاہ آباد عرف ویرناگ متوجہ شدہ بعد از تماشای چشمہ سار سلسبیل آثار کہ تعریف ہیچ یک بتوصیف راست نمی آید بیست و نہم معاودت بکشمیر فرمودند -

آغاز سال نوزدہم جلوس مبارک

منت و سپاس خدایرا کہ سال ہژدہم جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی بانجام رسید و روز سہ شنبہ جمادی الثانی سنہ ہزار و پنجاہ و پنج ہجری موافق سوم مرداد سال نوزدہم شروع شد - نیراعظم روی زمین ثانیٔ صاحب قران بدولت خانۂ والای کشمیر نزول اجلال ارزانی فرمودند و سوم جمادی الثانی اسلام خان بعنایت خلعت خاصہ و جمدھر مرصع با پھولکتارہ و شمشیر مرصع و صاحب صوبگی ہر چہار صوبۂ دکن و اضافۂ ہزاری ذات

هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار از آنجمله
پنجهزار دو اسپه سه اسپه و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره
و ماده فیل سرافرازی و سربلندی بخشیده رخصت آنصوب دادند ـ
سیادت خان برادرش را بمنصب دو هزاری پانصد سوار و میرزا سلطان نبیرهٔ
میرزا مظفر صفوی داماد خان مذکور را بمنصب هزاری چهار صد سوار و
محمد اشرف پسر کلان را بمنصب هزاری دویست سوار از اصل و اضافه مفتخر و
مباهی نموده تعینات آنصوبه کردند ـ و میر شریف و میر صفی و دیگر
پسرانش را باضافه برنواختند ـ و سعدالله خان که در فنون و علوم رسمی از
سایر مردم دربار امتیاز تمام دارد بعنایت خلعت خاصه و دیوانیٔ خالصه شریفه
و تسوید مسودات فرامین و ترقیم معرفت خویش در تحت رسالهٔ بادشاهزاده
بلند اقبال که در مظهر فرامین بخط خود می نگارند و اضافهٔ پانصدی دو صد
سوار از تغییر اسلام خان بمنصب چهار هزاری هزار سوار و عطای قلمدان
مرصع چهرهٔ اعتبار برافروخت ـ و عاقل خان بتفویض خدمت خانسامانی از
تغیر خان مذکور و ملا علاءالملک بعرض وقایع صوبجات از تغیر عاقل خان
شوق تخلص سرافرازی پذیرفت ـ حسین بیگ خویش امیرالامرا بمنصب هزاری
پانصد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان بمنصب هزاری پانصد سوار و
میرزا حسین صفوی ولد میرزا رستم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و
اضافه و جاگیرداریٔ فتحپور بیانه و بهمن یار ولد آصف صفات بمنصب دو هزاری
دویست سوار بر کام خاطر فیروز شدند ـ

نهم بسیر ییلاق کودی مرگ متوجه شده یازدهم بدان مکان
نزهت فشان رسیده بنظارهٔ سایر جزئیات آن پرداختند ـ با آنکه ریاحین آن
سرزمین خاطرخواه نشگفته بود چهل قسم گل بشمار درآمده بزبان حقیقت بیان
گذشت که در ایام بادشاهزادگی بمراتب به ازین بنظر اشرف درآمده
بود ـ و دوازدهم مراجعت بکشمیر فرموده شب بیستم از تماشای چراغانی
که در بساتین دور دل و عمارت میان آن دوم بار بر روی کار آمده بود قرین
مسرت گردیدند ـ شانزدهم دیگر بار بسیر و تماشای ینابیع کوثر آثار نهضت
نموده بیستم صاحب آباد را بنزول اشرف رشک ارم گردانیدلد و از تماشای
عمارات دلکشایش که چون قصور فردوس برین از قصور معراست و شاه نهرش

که از مبداء باغ تا انتها بامتداد عمر دراز کشیده و همه جا آبشارهای دلآویز که بهادر اشتهار دارد سرشار عرض نهر گشته ـ و اطراف و میان آن فوارهای دلآویز مانند دعا از سینهٔ پاک بسوی آسمان روانست مسرت اندوز گشته از تفرج شب چراغانی که برابر فتیلهٔ آن شمع خاور چون چراغ روز بی نور مینمود بغایت فرحناک گردیدند ـ از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت جهانبانی مقتضی نواختن برافراختهای سوابق عنایات بی نهایات است پیوسته همت والا نهمت مصروف برافراختن دستگرفتهای عواطف بیکرانست روز دیگر سعدالله خان بخدمت وزارت کل ممالک محروسه و عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات هزار و پانصد سوار سرافرازیٔ جاوید پذیرفت ـ یادگار بیگ ولد زبردست بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه داروغگئی گرزداران منصبدار و احدی مفاخرت اندوخت ـ

بندگان اعلی حضرت از همین منزل معاودت به کشمیر نموده بیست و سوم دولتخانه را از فروغ مقدم اشرف نورانی گردانیدند ـ بیست و چهارم زاهد خان که بیماریٔ صعب داشت و هرچند حکیم داؤد بقصد مبالغه نمود او راغی نشد آنجهانی گشت ـ بادشاه بنده نواز بنابر رعایت خاطر بیگم صاحب بمنزل او تشریف برده حوری خانم انگه بیگم صاحب والدهٔ او و پس ماندهای او را از ماتم برآوردند و فیض الله پسر ده سالهٔ او را بمنصب هزاری چار صد سوار برنواختند ـ و سه پسر خرد او را بمناصب درخور نوازش فرمودند ـ سوم شعبان عرضداشت بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر مشتمل بر خبر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیهٔ اوگرسین راجه کشتوار بدرگاه رسیده بهجت افزای خاطر فیض مآثر گردید ـ خدیو جهان آن نوباوهٔ بوستان دولت و اقبال را بسلطان بلند اختر نامور ساخته در باب مبارکباد دو کلمه بخط خاص بقلم درآوردند ـ

بیان مجملی از احوال نذرمحمد خان و سوانح آنجا

چون نذر محمد خان برادر امام قلی‌خان بر مجموع اموال و اسباب او متصرف شده بایالت توران پرداخت و بکمال استقلال با عبدالعزیز خان در بخارا بوده در آغاز بهار سنه هزار و پنجاه و دو هجری پدر و پسر باسرداران لشکر از آنجا بقرشی رفته تا اواخر بهار در آنجا بشکار مشغول بودند ـ و اسفندیار خان حاکم خوارزم که با نذر محمد خان کمال دوستی داشت و با ابوالغازی برادر خود عداوت داشت از جهان عزم سفر آخرت کرد ـ و پسران او بموجب وصیت پدر خطبه بنام نذر محمد خان خوانده بعد از شش ماه آمده او را دیدند و حاکم طلبیدند ـ خان مذکور طاهر بکاول را با جمعی بصوب اورگنج تعین نمود و آن مملکت را بتصرف خود آورده ابوالغازی را در آن دخل نداد ـ ازین جهت که امام قلی‌خان در ایام فرمانروائی خود با اوزبکیه نهایت سلوک خوش جایز داشته ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بر آن قوم واگذاشته محض باسم خانی خورسند بود ـ نذر محمد خان بعد از آنکه با کمال استقلال و نهایت استقرار بر اورنگ فرمانروائی آن دیار قرار یافت و مجاری کاروبار ملک و ملت بر نهج استقامت جاری گردید ، از حساب هر کار شمار گرفته بازخواست عمل امام قلی‌خان درمیان آورد ـ همه رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بتصورات بی صورت بر آن آمدند که نذر محمد خان را با عبدالعزیز خان از میان بردارند ـ خان مذکور برین اراده مطلع گشته حسب‌الاقتضای روزگار بنا بر دفع گزند هر یکی را بجای تعین نمود ـ سمرقند را با توابع به عبدالعزیز خان و ادو بیگ اوغلی کنکس را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او ساخته تاشکند را با مضافات به بهرام پسر سوم داد و باقی یوز را اتالیق او نمود ـ و لطفر بی اتالیق امام قلی خان را که در اوزبکیه اعتبار تمام داشت و او را سر خیل فتنه انگیزان میدانست بحکومت بلخ نامزد گردانید ـ درین هنگام بعضی از اهالیٔ اندجان از تطاول لشکر قرغز به تظلم آمدند و حاکم طلب نمودند ـ چون از ملک الد جان منفعتی نبود مقرر ساخت که هرکرا خواهند بحکومت برگزینند و عبدالرحمٰن دیوان بیگی را با لشکری

بدفع سپاه قرغز فرستاد - و قرار داد که بتاشکند که سرحد ترکستانست شتافته جهانگیر قزاق را ببیند و دختر او را برای عبدالعزیز خان خطبه نماید و ازو کمک گرفته بمالش گروه قرغز بشتابد - عبدالرحمن بعد از دیدن جهانگیر و خواستگاری دختر او بمدافعه قرغز پرداخته قتلق محمد سرگروه قرغز را بفریب و حیله بدست آورده کشت - و نذر محمد در آغاز فصل میوه به بلخ شتافته تابستان و برخی از موسم خزان در آنجا بسر برد - و در اثنای بر آمدن از بلخ قندز را که حاکم نشین بدخشان است بخسرو پسر دوم داد - و کهمرد را با توابع و لواحق و بزارجات که از دیرباز با یلنگتوش تعلق داشت بی سابقه تقصیر تغیر نموده به سبحان قلی پسر چهارم داد و تردی علی قطغان را اتالیق او نموده خود به بخارا شتافته زمستان در آنجا بسر برد - و در رمضان عبدالعزیز خان را از سمرقند نزد خود طلبیده بعد از عید دستوری معاودت داد - قتلق محمد پسر پنجم را به بخارا گذاشته در ابتدای سال هزار و پنجاه و سوم باز بمقصد شکار رو بقرشی نهاد و سه ماه در آن سر زمین به نخچیر پرداخت - درین اثناء جهانگیر قزاق نوشت که لشکر قلماق بر من تاخت آورده دست به نهب ترکستان دراز کرده است و جماعتی از آن طایفه به تاشکند نیز رفته اند - نذر محمد خان بعد از آگهی یلنگتوش را از بخارا طلب نموده با فوجی بمحاربه قلماق فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن یلنگتوش عبدالعزیز خان بقصد نبرد قلماق از سمرقند بدآنجا رفته بود - اعیان قلماق بر قلت همراهان عبدالعزیز خان واقف گشته خواستند که ہرگاه بتاشکند در آید دستگیر کنند - از آنجا که تدبیر موافق تقدیر نبود آرزوی اینان بر فراز روای نیامد و یلنگتوش لختی از قلماق را که درآمدن سبقت نموده بودند از هم گذرانید - در خلال این حال عبدالرحمن که از مهم قرغز وا پرداخته بود به یلنگتوش پیوست - لشکر قلماق بعد از اطلاع اجتماع نیروی محاربه در خود نیافته رہگرای وادی فرار گردید - پس از آنکه لشکر از تاشکند برگشت نذر محمد خان از قرشی به بلخ رسیده گرما در بلخ گذرانیده اواسط خزان باز به بخارا رفت - چون پیش از رفتن بلخ شنفته بود که میان بهرام و باقی یوز اتالیق سازگاری نیست بهرام را نزد خود طلبیده خواست که دختر امام قلی خان را که در عهد خان مذکور باو نامزد شده بود بقید نکاح او

درآورد - از آنجا که نذر محمد خان بر هیچ یکی از اوزبکان مثل عبدالرحمٰن دیوان بیگی که باستقلال تمام باین خدمت می پرداخت اعتماد نداشت اوزبکیه از تنگ چشمی و ناتوان بینی زبان پیغاره بر نذر محمد خان دراز کردند که نفع دولت او بر عبدالرحمٰن مقصور است و دیگرانرا از آن بهره نیست - و نذر محمدخان تیول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را نقدی ساخت و اکثر مدد معاش و سیورغالات قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد - چون ایام دولتش بسرآمده و اقبالش رو بادبار داشت و خواست جناب الٰهی برین تعلق پذیر شده بود که نوبت کارفرمائی بدیگری رسد لاجرم همگی خواجکان توران که خورد و بزرگ آنجا حلقهٔ اعتقاد شان در گوش دارند بسبب وقوع بعضی امور رنجیدند و ازین رو که هر جا چراگاهی بود برای دواب خود قرق نموده دیگرانرا رخصت نمی داد تمام احشام رمیده خاطر گشتند - دیگر عبدالعزیز خان هر چند بوسیلهٔ خواجکان معتبر و سرداران معمرالتماس نمود که چنانچه امام قلی خان در بخارا سکونت اختیار نموده بلخ بشما وا گذاشته بود شما نیز بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ بمن عطا کنید قبول نکرد - چه نذر محمد خان چهل سال در بلخ گذرانیده اندوختهٔ عمرش در آنجا بود و آب و هوای آنجا با طبعش سازگار - لهذا دل کندن از آن مکان و نقل و تحویل نقد و جنس چندین ساله از بلخ به بخارا برو دشواری می کرد - ازین ممر عبدالعزیز خان را بعدم قبول التماس رنجالیده و رعایت سران و سرداران لشکر بلخ را که مدتهای مدید در تقدیم مراتب عبودیت سرموی فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند اصلاً و قطعاً ننموده و چشم از مروت و حق خدمت و حقیقت شناسی پوشیده و مراتب وفا و حق گذاری را پی سپر انداخته هرکدام که از روی خیرخواهی پنهانی از بداندیشان حرفی باو میگفت بافشای آن او را در مردم شرمسار و بی اعتبار میگردانید و نسبت بهرکه مظنهٔ بد در خاطرش می بود مراعات مراسم حزم و لوازم آگاهی که رکن اعظم بادشاهیست و بی ملاحظهٔ عواقب امور هرچند تقاضای وقت در اخفای آن باشد از تنگ ظرفی بر روی کار می آورد - تا آنکه همه تورانیان از وضع ناپسندیده و گفتار و کردار نکوهیدهٔ او بتنگ آمده قرار دادند که عبدالعزیز خان را که از

رہگذر ندادن بلخ ازو رنجیده بود بپادشاہی بردارند ـ و یکبارگی سایر مردم
و امرا اقتدا بدو نموده از روی مبالغه و تاکید علامات مخالفت بخان ظاہر
ساختند ـ و نخست باقی یوز را که در تاشکند بود بر آن آوردند که سر از اطاعت
نذر محمد خان برتابد ـ خان برین معنی آگہی یافته عبدالرحمٰن دیوان بیگی
را باستمالت او به تاشکند فرستاد ـ باقی یوز از شنیدن این خبر متوہم
شده در قلعهٔ تاشکند متحصن شد و عبدالرحمٰن بنامه و پیغام او را مطمئن
و ایمن ساخته بر آن آورد که با متعلقان و منتسبان نزد نذر محمد خان برود
و خود در تاشکند باشد ـ چون باقی یوز از قلعه برآمده روانه شد بہر قلعه
که می رسید حارسان اورا در آنجا راه نداده نوشته عبدالرحمٰن درین باب
باو مینمودند - موسی الیه متوہم شده و گفتگوی او را حمل بر مکر و
تزویر نموده بقلعهٔ خجند در آمد ـ و سنجر نام نبیرهٔ امام قلی خان را
بخانی برداشته از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زد ـ و نذر محمدخان به عبدالعزیز خان
نوشت که باتفاق بیگ اوغلی و تمام جمعیت خود از سمرقند بجہت
استیصال باقی یوز روانه شده آنچه در تنبیه و تادیب او از دست بر آید دریغ
ندارد ـ و عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را پیشتر روانه ساخته از عقب خود بره
نوردی درآمد ـ درین اثناء یلنگتوش و سیونچ بی با کنداوران [کندی داران ؟]
بلخ و بخارا که به کمک او معین شده بودند بدو ملحق گشتند ـ
عبدالعزیز خان عبدالرحمٰن را به صوابدید یلنگتوش و جمعی دیگر که او را
ہواخواه نذر محمد خان دانسته در انجام مطلب مخل می دانستند از تاشکند
طلب نموده در ظاہر برای آوردن خزانه بواسطهٔ خرج خود و لشکریان
نزد پدر به بخارا فرستاد ـ و در حقیقت مطمع نظرش دور ساختن او بود
که شاید در رفتن بخارا و آوردن زر درنگی واقع شود ـ اتفاقاً او بسرعت
ہرچه تمام تر به بخارا رسید و شش لک خانی برای عبدالعزیز خان و
ہفت لک بجہت لشکریان باستعجال تمام آورد ـ عبدالعزیز خان یلنگتوش
را پیشتر بخجند راہی ساخت، که باندرز و موعظمت باقی یوز را از نافرمانی
باز داشته ره سپر انقیاد گرداند ـ پس از آنکه یلنگتوش بنواحیٔ خجند
آمده بباقی یوز پیغامہا فرستاد ـ او بنا بر مصالحتی که با یلنگتوش داشت
پاسخ داد که از مدت آرزو داشتم که ہمچو اتالیق مردی درمیان آمده

در اصلاح حال جانبین کوشد - اکنون که این خواهش سمت روائی یافته
اگر تا دهنهٔ تنگی لب آب خجند برسند ازین جانب پذیره شده
دُر می یابم - یلنگتوش اگرچه برگزارد که من باوجود کبرسن هرگاه
اینهمه راه نوردیده باشم او که حکم فرزند دارد بایستی این قدر راه پیش
آمده مرا در می یافت - آخر یلنگتوش با بیگ اوغلی تا دهنهٔ تنگی لب آب
مذکور که سرحد ولایت شاهرخیه است شتافته منتظر نشست - و کفش قلماق
را که هوا خواه نذر محمد خان میدانست و در صدد دفع او بود به
پیغام گزاری نزد باقی یوز فرستاد - باقی یوز او را بمجرد رسیدن دو زخم
شمشیر زده از زین بزمین انداخت و با فوج خود برآمده بر یلنگتوش و
بیگ اوغلی تاخت - اینان حال بدین منوال دیده خود را بمراکب رسانیدند
و برو حمله آورده بستیز و آویز ساختگی از تنگی گذرانیدند - پس از شتافتن
باقی یوز بقلعه کفش قلماق بدشواریٔ تمام از دست او رہائی یافته خود را
به یلنگتوش رسانید - عبدالعزیز خان بعد از رسیدن این خبر بلشکر پیش
پیوسته بمحاصرهٔ خجند پرداخت و از هر جانب ملچارها ترتیب داده خواست
که این مهم را حسب المرام بانجام رساند - درینوقت سران لشکر به
عبدالعزیز خان گفتند که بنابر مصلحت وقت از پای حصار برخاسته بر کنار
آب توقف باید کرد تا باقی یوز را بخدمت بیاریم - خان مذکور بنابر قرارداد
آنها لاعلاج شده از آنجا برخاسته عقب آمد - درینوقت تمامیت لشکر
ماوراءالنهر یکدل گشته از پیش باقی یوز و از عقب لشکرش او را بقید
احاطه در آورده مومن بی و قزاق بی نام کسان را نزد عبدالعزیز خان
فرستاده پیغام دادند که ما بندهٔ فرمانبردار نذر محمد خان و شما ایم لیکن
تاب و طاقت تحکّم و تفوّق مردم بلخ نداریم اگر سایر لشکر بلخ را با
عبدالرحمٰن بی نزد نذر محمد خان رواله سازند و نذر محمد خان بدستور سابق
در بلخ و ایشان مانند امام قلی خان در بخارا بوده بفرمانروائی توران پردازند
باقی یوز را بخدمت می آریم بشرطی که از تقصیر او در گذرند و الّا کار به
پیکار خواهد کشید - عبدالعزیز خان ازین معنی برآشفته راضی بجدائی جمعی
که همه وقت با نذر محمد خان بوده دقایق جانفشانی و سربازی باقصیٰ درجات

امکان رسانیده بودند نشده جواب داد که اکنونکه فرمانروائی ماوراء النهر
بی مشارکت غیری بما باز گردیده باشد این مردم را از نتایج خدمت گذاری
محروم داشتن از طریقهٔ انصاف و مروت دور است ـ درین اثناء بلخیان ازین
ماجرا آگهی یافته معروضداشتند که چون ماوراء النهریان از تنگ چشمی
و عناد میخواهند ما را از خدمت شما دور ساخته مهیج غبار فتنه و فساد
گردلد و اگر شما راضی برین معنی نشوید احتمال مضرت و بیم مقدمات دیگر
هم هست درین صورت اگر ما را زود رخصت دهید بهتر خواهد بود ـ
عبدالعزیز خان بنابر مصلحت وقت قبول این معنی نموده بآنها گفته فرستاد ـ
اوزبکان همه معروضداشتند که ما همه از مخالفت بموافقت گرائیده ایم و باقی یوز
را درین دو سه روز بملازمت می آریم ـ یلنگتوش تا کنار اردو رفته او
را استمالت نموده بحضور آورد ـ یلنگتوش تا بیرون معسکر شتافت و باقی
یوز از یورت خویش آمد و هر دو بر پشت اسپ بکمتر فاصله باهم سخن
کردند و از همانجا بمقر خود برگشتند ـ عبدالعزیز خان سبب نیامدن باقی یوز
بازجست ـ یلنگتوش جواب داد که امروز ساعت نبود فردا بملازمت
می آید ـ چون اواخر همان روز گروهی از عسکر بخارا از لشکر گاه خود
بر آمده بدهنهٔ تنگی فرود آمدند عبدالعزیز خان گفته فرستاد که باعث این
حرکت چیست ـ گذارش نمودند که ظریف بیگ دیوان بیگیٔ تاشکند بمدد
شما آمده در شاهرخیه نشسته است و سیونچ بی و اوزبک خواجه و طایفهٔ
دیگر که سر راه بدست دارند نگاشتهٔ یلنگتوش که باو ارسال داشته بود
مشتملبر آنکه اگر بساحل آب خجند رسد بهم در علاج این کار بکوشیم
گرفته اند ناگزیر سدّ راه نموده آمد مبادا بتحریک یلنگتوش رفتن شما برروی کار
آید ـ یلنگتوش پس از آگهی به عبدالعزیز خان گفت که غالباً این مردم
از عهدی که بتازگی بسته بودند ندامت دارند اکنون بشکیبائی باید ساخت
و اگر به نبرد گرایند رو نباید تافت ـ شب هنگام محمد علی خزانچی از آن
مجلس بیرون آمده بلخیان را بر حقیقت حال آگاه گردانید و برگزارد که
بهبود شما درین کار است که امشب هر کدام باورق خود برسید تا از شر
فتنه پژوهان بجان امان یابید که فردا مفسدان با عبدالعزیز خان هنگامه آرای

بیکار خواهند شد در آنوقت رهائی شما صورت نخواهد بست - مردم بلخ پهان
شب از آنجا روانه گشته باورقهای خود که میان بخاریان داشتند در شدند -
و جز یلنگتوش و عبدالرحمٰن و چار صد پانصد کس از وشاقان و غیر
اینان با عبدالعزیز خان کسی نماند - بامدادان بخاریان به تاراج و غارت
اردوی عبدالعزیز خان پرداختند و بطرف عبدالعزیز خان که با جمعی از
خواجگان و وشاقان یک طرف ایستاده بود شروع در انداختن تیر نمودند -
چنانچه از عقب تیری بر پشت خان رسیده بسبب پوشیدن زره کارگر نیامد -
عبدالعزیز خان قوت پایداری نمودن در حوصلهٔ خود نیافته حسب التماس
نظر ایشک آقاسیٔ امام قلی خان و فرهاد بیگ بصوب آقسو روان گردید -
درین حال جمعی از یکه جوانان امام قلی خان با عبدالرحمٰن شروع در ستیز
و آویز نموده گفتند که سبب این همه عناد و نزاع درمیان ما و خان توئی
تا ترا از میان برداشته غبار فتنه فرو نمی نشانیم تسلیٔ ما نمی شود -
عبدالعزیز خان او را بخود گرفته گفت که اول مرا بقتل رسانید بعد از آن
او را - خسرو بیگ و فرهاد بیگ چون دیدند که اگر مضرتی به عبدالرحمٰن
برسد نذر محمد خان پدر آنها را که در بلخ است بانواع خواری می کشد
لاجرم بمدد او رسیده با اوزبکان گفتند که شما اولجهٔ بسیاری بدست
آورده اید عبدالرحمٰن اولجهٔ ما باشد - درین اثناء بیگ اوغلی رسیده آن
جماعت را بزجر تمام از کشتن عبدالرحمٰن باز داشت - عبدالعزیز خان با
عبدالرحمٰن که از دست آن جماعت جان مفتی بکران برد باقسو که یک
منزلی خجند بسمت سمرقند واقع است شتافته دایره نمود - چون از یغمای
الالان وغیره با او و همراهان او جز اسپ و قمچی نمانده بود محمد حکیم
ولد لذر طغائی دیوان بیگیٔ امام قلی خان پنج اسپ با زین و دو قطار
شتر و همین قدر استر که بر آن خیمه و دیگر ناگزیر سفر بار بود گذرانید -
درین وقت اعیان لشکر بعبدالعزیز خان گفتند که بیشتر یکه جوانان امام
قلی خان با عبدالرحمٰن عداوت کمال دارند مصلحت آنست که او را
همراه فرهاد بیگ پیشتر به سمرقند بفرستید اگر در لشکر باشد مبادا آسیبی
بدو رسد - روز دیگر عبدالعزیز خان عبدالرحمٰن را مصحوب فرهاد بیگ

روانهٔ سمرقند ساخت - یکهٔ جوانان امام قلی خان جمع آمده باتفاق کهن سالان روز جمعه غرهٔ ربیع اول سال هزار و پنجاه و پنج هجری خطبهٔ خانیٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - بعد از نماز جمعه باقی یوز با پسران آمده ملازمت نمود - و خجند و اوراتپه و محال دیگر بحاصل پنج لک خانی در جاگیر او قرار یافته باز به خجند مراجعت نمود - عبدالعزیز خان دهم ماه مذکور آمده داخل سمرقند شد - هنوز روزی چند نگذشته بود که سانحه صوفی سلطان پسر ترسون سلطان بر روی کارآمد - تبیین این مقال آنکه سابقاً نذر محمد خان بصوفی سلطان پسر ترسون سلطان برادر جانی خان نوشته فرستاد که از طالقان باورگنج شتابد و باتفاق نذر بی در محافظت آن سعیٔ موفوره بجا آورد - و ازین جهت که نذر بی در رسیدن اهمال مینمود نذر محمد خان پیغامهای درشت باو میداد چنانچه این معنی رفته رفته باعث افزایش دوروئی و بی اخلاصیٔ او شد و بخود قرار داد که هرگاه صوفی سلطان بیاید با فوجی از اعوان و انصار و اتفاق لشکر بخارا عبدالعزیز خان را از میان برداشته صوفی سلطان را به سلطنت بنشاند - ازین جهت که در آمدن صوفی سلطان دیر شد و لشکری که باستظهار آن این کار پیش توان برد دست بهم نداد و نذر محمد خان سزاولان تندخو تعین نموده بود که او را باورگنج روانه سازند ناگزیر بآنصوب راهی گردید - و همین که صوفی سلطان از طالقان ببلخ نزدیک آمد نذر محمد خان بنذر شوایت نوشت که همین که صوفی سلطان نزدیک به بلخ برسد او را گرفته قید نماید - صوفی سلطان بعد از اطلاع این اراده بنه و بار خود گذاشته تنها خود را به سمرقند رسانید - گروهی از منافقان عبدالعزیز خان آمدن او را غنیمت دانسته خواستند که در سمرقند او را بخانی بردارند - یکی از هواخواهان این معنی بعبدالعزیز خان گفت و بامدادان باشارهٔ عبدالعزیز خان صوفی سلطان را غلامان قلماق بحجره درآورده کشتند - روز دیگر غازی بیگ پسر باقی یوز را که سنجر سلطان پسر سکندر سلطان بن امام قلی خان وا نموده بود آورده گذرانید - عبدالعزیز خان او را نیز بقتل رسانیده خاطر جمع نمود - نذر محمد خان که در قرشی بود چون دید که الانان تمام گله ها را بتاراج

برده قرشی را بارادهٔ نهب و غارت دیگر باره قبل نموده اند اورازبی و تردی علی قطغانرا بمدافعت آنها فرستاد ـ پس از آنکه فریقین بی محابا بجنگ درآمدند الانان شکست خورده متفرق شدند ـ نذر محمد خان فرصت را غنیمت دانسته به بلخ شتافت و در سه روز بآنجا رسید و قریب پانزده لک روپیه از نقد و جنس که در بخارا گذاشته بود بتاراج رفته قلیلی بتصرف عبدالعزیز خان در آمده اکثری لشکریان و الانان بغارت بردند ـ نذر بی در حدود الدخود واقعهٔ خجند و خانی عبدالعزیز خان را که بصوابدید او بود شنفته از بخارا بسمرقند آمد ـ عبدالعزیز خان که قبل از رسیدن او در تفویض خدمت اتالیقی متذبذب بود گاهی یلنگتوش را تکلیف می نمود و او پاسخ میداد که من دل از نوکری برگرفته ام دیگر گرد سپاهگری نمی گردم و گاهی بیگ اوغلی را ـ درینولا که نذر بی در رسید او را اتالیق و سیونچ بی را دیوان بیگی گردانید ـ و بهرام که در حصار بود از آنرو که بدولت بی اتفاق نداشت راه سازش با اعیان حصار کشوده بمدد اینان دولت بی را برآورد ـ و او ناچار از حصار بسمرقند رو نهاد ـ و عبدالعزیز خان از شنیدن این خبر محمد بیگ قبچاق را دستوری داد که بسرعت هرچه تمام تر رفته ده نو را که از مضافات حصار است بتصرف درآورد ـ چون محمد بیگ بده نو رسید خواجهای حصار نگزاشتند که آنرا متصرف گردد ـ ناگزیر معاودت نموده بشهر صفا که در تیول او بود رفت ـ نذر محمدخان برین معنی آگهی یافت و سبحان قلی پسر خود را با اوراز بی که بخان نسبت مصاهرت داشت و او را بعد از یلنگتوش اتالیق خود ساخته بود و تردی علی قطغان بکومک بهرام فرستاد ـ این جماعت بنبرد محمد بیگ شتافته او را منهزم گردانیدند ـ و او مجروح از میدان گریخته خود را بسمرقند رسانید ـ سبحان قلی و اوراز بی و تردی علی قطغان به ترمذ برگشته اقامت نمودند ـ و خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان را از ترمذ بنظم ده نو فرستادند ـ عبدالعزیز خان فرهاد بیگ را بحکومت چارجوی معین ساخته از سمرقند بدان صوب دستوری داد ـ اسد بیگ الدجانی که از قبل نذر محمد خان بحراست آن می پرداخت دروازهٔ قلعه بر روی او کشید ـ فرهاد بیگ آنرا محاصره نمود ـ نذر محمد خان این معنی دریافته عبدالرحمن دیوان بیگی را بکومک اسد بیگ فرستاد ـ اتفاقاً همین که عبدالرحمن یک منزل از

بلخ پیش رفت بنذر محمد خان خبر آوردند که افواج بادشاهی بقلعهٔ کهمرد درآمدند چنانچه گذارش خواهد یافت ـ ناگزیر نذر محمد خان عبد الرحمن را برگردانیده بگرفتن حصار کهمرد تعین نمود ـ اسد بیگ از نارسیدن کومک و شدت محاصره بستوه آمده نا چار قلعهٔ چهار جو را بفرہاد بیگ سپرد و خود به بلخ آمد ـ و چون محمد بیگ بسمرقند رفته حقیقت واقعه را بعبدالعزیز خان باز نمود عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را به تسخیر حصار فرستاد و او بهرام را از قلعه برآورده و با باقی دستگیر نموده ہر دو را مقید به سمرقند برد و قلعه بمحمد یار حواله نمود ـ درین میان عبدالرحمٰن دیوان بیگی که آوازهٔ وصول موکب والا در خنجان بسرداری اصالت خان بارادهٔ تاخت بدخشان شنیده بصوب غوری شتافته بود بسبب بیاری رخت ہستی بربست ـ و مقارن آلحال نذر محمد خان خبر رسیدن راجه جگت سنگه بحدود سرآب و اندراب و اساس نهادن حصار چوبین در آن سرزمین دریافته کفش قلماق را با جمعی انبوه بدانصوب فرستاد ـ چون او بی نیل مقصود مراجعت نمود و حسب اقتضای قضا و قدر خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت توران راه یافت و نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهات ملکی و مالی بالکل مهمل و معطل ماند گروه بیدین الامانان از ناعاقبت اندیشی و آشفته رائی بسرکردگی جنت الامان که سابق نوکر نذر محمد خان بود در ماه جمادی‌الثانی سنه ہزار و پنجاه و پنج از آب آمویه گشته بتحریک اوزبکان تنگ چشم کوتاه نظر بتاخت بلاد و امصار و محالی که تعلق به نذر محمد خان داشت پرداخته انواع خرابی در سرزمین اندخود که قاسم پسر خسرو سلطان با محمد قلی اتالیق خود از قبل نذر محمد خان صیانت آن به تقدیم می رسانید بظهور رسانید ـ و بار دوم شعبان سال مذکور با ده ہزار سوار بر آقچه و توابع آن که میان بلخ و شبرغانست تاخت آورده میخواست که جوہر بدگوہری زیاده ازین ظاہر سازد ـ نذر محمد خان پس از آگهی بر ارادهٔ او تردی علی قطغانرا با لشکری که در بلخ حاضر بود بر سر او فرستاد ـ جماعت مذکور بمجرد استماع خبر تردی علی باقامت گاه خود مراجعت نموده چون خواستند که از آب جیحون بگذرند حسب‌الاشارهٔ نذر محمد خان قباد میرآخور از ترمذ بال استعجال رسیده سر راه بر آن فرقهٔ ضاله گرفت و جمعی کثیر را از ہم

گذرانیده بقیة السیف را براه فرار انداخت و جمعی دیگر ازین کافران کلمه گو
از مال زیردستان اطراف بلخ و بدخشان هرچه بدست افتاد بردند ـ و متعرض مال
و ناموس سادات و علما و زهاد گشته چون بر جوزجانان که در سمت مغربی بلخ
بمسافت یک روز راه واقعست و حصار مستولی گشتند سید ابراهیم نام درویشی
که در آن مکان بایزد پرستی اشتغال داشت و سکنهٔ دیار او را از جمله
اصحاب کبار حضرت سید الابرار صلی الله علیه و آله دانسته کمال اعتقاد
داشتند قریب چهار صد طفل معصوم پاک نهاد از دبستانهای آن نواحی
فراهم آورده مصحف درگردن هر یک انداخته نزد آن گروه خیره سر شرانگیز
برای شفاعت باین آمید بردند که شاید آن ظلم گرایان بتعظیم کتاب آسمانی
پرداخته باستعفای آن معصومان دست از ایذا و اهانت عار زدگان و ستم
دیدگان این دیار باز دارند و شرمی از خدا و رسول او داشته زیاده ازین
بارتکاب افعال ناشایست نپردازند از آنجا که آن تیره اختران بد سرانجام را
شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرحدی راهنما بوده بهمه جهت مستحق عذاب
جهنم داشت بدلالت ضلالت و بهدایت غوایت آن سید پاک دین را
باطفال در مسجد درآورده و در دور آن هیمهٔ بسیار چیده و از هر جانب
آتش زده همه را سوختند ـ و بتصور باطل در مقام عصیان و طغیان پا فشرده
بدین جرأت بیجا خود را مستحق و مستعد و مهیا و آمادهٔ انواع عذاب
جهنم ساختند ـ لاجرم حضرت جبّار منتقم حقیقی بشامت این عمل زشت آن
فرقه شقاوت اثر را ببلای عامّه از عالم قحط و غلا مبتلا و ازین بدتر
طامّه کبری طاعون بر ایشان نازل کرد ـ و ازین گذشته عظمت انتقام
آنحضرت جنود منتصره و جیوش عالیه قاهرهٔ خویش بر ایشان گماشته ازین
راه نیز دمار از روزگار خاص و عام برآورد ـ در حصار اصناف اعمال نکوهیده
از سوختن مصاحف و کشتن سادات و هلاک ساختن اطفال در زیر سم
ستوران مکرر ازین فتنه سگالان بر روی کار آمد درین اثناء محمد یار حاکم
حصار به عبدالعزیز خان نوشت که عنقریب لشکر بلخ بر حصار می آید
اگر فوجی بمدد معین شود خاطر بجمعیت گراید ـ او شفیع دربان را با گروهی
بطریق ایلغار روانه نمود ـ نذر محمد خان پس از آگهی سبحان قلی پسر خود
را با تردی علی که بعد از عبدالرحمن او را دیوان بیگیٔ خود گردانیده بود

به نبرد شفیع دربان فرستاد ـ او از آب آمویه عبور نموده در پای حصار آتش
بیجا برافروخت ـ شفیع دربان دستخوش هراس گشته در قلعهٔ بایسون متحصن
شد ـ لشکر بلخ قلعه را محاصره نمود ـ شفیع دربان طاقت مقاومت در خود
ندیده بسبحان قلی و تردی علی پیغام داد که اگر مرا امان دهید نزد
عبدالعزیز خان بروم ـ بعد از آن که امان یافته نزد عبدالعزیز خان رفت
سیونج بی دیوان بیگی او را همراه گرفته با عسکر بخارا ببایسون آمد ـ
نذر محمد خان این معنی دریافته امان قبچاق چوره اقاسی و طاهر بکاول که از
سفارت ایران بر گشته آمده بود و نظر یساول و جمعی دیگر را از بلخ
بکومک تعین نمود و هر دو لشکر در بایسون برابر هم فرود آمدند و بر
دور لشکر بالین اوزبکیه خندقها حفر نموده از خاک آن حصاری برکشیدند ـ
درین اثناء عبدالعزیز خان نظر بی بروتی اتالیق را به کومک لشکر خویش
راهی گردانید ـ نذر محمد خان نیز بهرام را باوراز بی بکومک مردم خود روانه
کرد و هر دو سپاه صف آرا گشته به نبرد پرداختند ـ و چون از هیچ
جانب اثر غلبه بروی کار نیامد و روز بانجام رسید هر دو لشکر بقرارگاه خود
برگردیدند ـ روز دیگر بمردم بلخ خبر رسید که نذر بی عبدالعزیز خان را
طلبیده ـ اوراز بی با کهن سالان بلخ مشورت نمود که اکنون آمدن خان
ناگزیر است یکی از معتمدان را به بلخ روانه باید ساخت که خان را ازین
کیفیت آ گاهی دهد که این مطلب درنگ بر نمی تابد هر کدام از پدر و پسر
در رسیدن سبقت نماید در نیل مقصود پیشدستی خواهد نمود ـ همگنان این را
پسندیده طاهر بکاول را نزد خان فرستادند ـ پس ازآنکه طاهر به بلخ رسیده این پیام
را بخان برگزارد خان گفت که مثل تو خیر خواه کاردانی خالی گذاشتن بلخ چگونه
تجویز نماید ـ درین هنگام که همگی اوزبکیه باهم اتفاق و التیام دارند اگر این
گروه فرصت برده احشام الهان را از خود ساخته با عبدالعزیز خان به بلخ
در آیند علاج آن صورت پذیر نیست ـ چون خان در رفتن بایسون مصلحت
ندید و عبدالعزیز خان بسپاه خود پیوست اوراز بی بی آنکه جنگ نماید بهرام
و سبحان قلی و محمد یار همشیره زادهٔ نذر محمد خان را برداشته به بلخ آورد ـ
و از آنجا که نذر محمد خان از اورازبی بواسطهٔ فرار و برگردانیدن پسران و
لشکر بی آنکه تلاشی و پرخاشی درمیان آید منحرف گشته بود پسران برات

حافظ را که اوراز بی کشته بود بر آن داشت که او را بخون پدر از هم بگذرانند - ایشان او را هنگامی که با چار پسر از مجلس خان برخاسته متوجه خانه بود کشتند - و او و پسران اوراز بی توفیقی نیارستند که بر یکی از آنها زخمی رسانند -

بالجمله بمقتضای مصلحت چندی از اعیان خواجها باشارهٔ نذر محمد خان از بلخ نزد عبدالعزیز خان رفته بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان باز گذاشتند - اگرچه خان بعد از آشتی از پیکار و تردد بر آسوده بهرچه تقدیر ایزدی رفته بود در ساخت - اما چون واهمهٔ نفاق و دورنگیٔ اوزبکان و هراس جان و مال و عرض و ناموس روز بروز در ازدیاد بود ترک صید و شکار نموده چندی درون حصار بلخ خانه نشین گشت و انجام کار روزگار مردم آزار او را از بلخ سوی ایران راند -

گذارش کیفیت کهمرد و تاخت خنجان

چون اصالت خان بکابل رسیده بصلاح و صوابدید امیرالامرا بسرانجام سپاه و دیگر سهمات تسخیر توران پرداخت سلخ ربیع‌الاول خلیل بیگ تهانه‌دار غوربند آمده بامیرالامرا گفت که درین ایام تردی علی قطغان و حارسان کهمرد بکمک بهرام و محاربهٔ محمد بیگ که از قبل عبدالعزیز خان به تسخیر حصار شادمان آمده رفته اند قلعهٔ کهمرد خالیست اگر فوجی همراه بنده تعین شود بزودی و آسانی آنرا می توانم مسخر ساخت - امیرالامرا بسبب کمیٔ آذوقه و کاه فرستادن لشکر گران مصلحت ندیده هزار سوار از منصبداران و هزار دیگر از احدیان با اسحاق بیگ بخشیٔ آن صوبه و هزار نفر از تابینان خود با فرهاد غلام خویش بآن طرف روانه ساخت - بمجرد رسیدن خلیل بیگ و مردم دیگر چندی که در آن حصار بودند راه فرار سر کرده قلعهٔ کهمرد را بی تعب و تصدیع جنگ بتصرف اولیای دولت قاهره دادند - چون خلیل بیگ و همراهانش سپاهی کارآزموده جنگ دیده نبودند برج و مرج دیار توران در نظر نداشته بی آنکه بسرانجام دربایست قلعه پردازند سرمست نبیرهٔ مبارز خان و دولت و چندی دیگر از خویشان او را با پنجاه سوار تفنگچی در آنجا گذاشته خود بضحاک برگردیدند - امیرالامرا بعد از آگهی این

مقدمه روانه شدن خود تا رسیدن جمعی که همراه او معین شده بودند موقوف داشته اصالت خان را با همراهان پیشتر روانهٔ غوربند ساخت - چون بژدهم جمادی‌الاول سال گذشته اصالت خان از کابل برآمده در جلگای میان قریهٔ ماهرو و پای مینار دایره کرده تا رسیدن خبر مشخص اوزبک در همانجا توقف نمودن مصلحت دیده بود - بیست و ششم ماه مذکور امیرالامرا باندیشه آنکه مبادا بسبب دیر رسیدن لشکر کومک قابوی گرفتن بدخشان از دست برود خود نیز با تمام لشکر کابل برآمده باصالت خان پیوست - و کوچ بکوچ روانه شده بعد از طی چهار منزل از غوربند مرتبهٔ اول خبر رسید که صد احدی و شصت سوار سرمست که ذخیره وغیره بقلعه می بردند هنگام شب از روی غفلت بخاطر جمع سه کروه از بامیان گذشته دیده را بخواب آشنا کردند قریب چهار صد سوار اوزبک در آخر شب بریشها ریخته اکثری را قتیل و جریح و بعضی را اسیر گردانیدند - مرتبه دوم خبر آوردند که عبدالرحمٰن دیوان بیگی و تردی علی آمده همین که بمحاصرهٔ قلعه کهمرد پرداختند درونیان از بی استقلالی بی آنکه کار بر آنها تنگ شود امان گرفته برآمدند - از آنجا که پیمان اوزبکان بیدین و ایمان از ثبات معراست بیدرنگ باهنگ نهب و غارت آنها پرداخته اکثری را قتیل و جمعی را مجروح گردانیدند و سرمست بحال تباه مجروح بصد دشواری خود را بضحاک رسانید - بعد از سنوح این مقدمه خلیل بیگ نزد اصالت خان رفته گفت که مصلحت مقتضی این نیست که چنین لشکر گرانبار باوجود قلت کاه و غله بدین کوهستان دشوار گذار پر برف در آید - معهٰذا تمام لشکر بلخ بنزدیکی کهمرد رسیده جابجا در کوهستان توقف ورزیدند - و نیز دولت بیگ تهاله دار پنجشیر رسیده برگزارد که عبور چنین لشکر باوجود کثرت سپاه و کمی آذوقه از عقبات صعبه که زیاده بر شش هفت گز عرض ندارد و نزدیک رسیدن موسم بارش برف و سختی سرما درینوقت از مصلحت بغایت دور است - معهٰذا یازده رودبارها واقع شده که بنابر شدت سرعت و وقوع کثرت کوه و سنگهای کلان جابجا درمیان آب بی بستن پلها قطعاً از آن عبور امکان ندارد - بنا بر آن دولت خواهان نزد امیرالامرا فراهم آمده ظاهر ساختند که اگر در آغاز برآمدن از کابل بی توقف بقصد

کشایش کهمرد توجه بدخشان می نمودند بآسانی میسر می آمد اکنونکه دواب لشکر زبون شده باوجود قلت عدت و عدم غله و آذوقه عبور از عقبات صعب المرور محالست مصلحت وقت تقاضای آن می نماید که جمعی که اسپان تازه زور داشته باشند سبکبار و جریده شده و آذوقه چند روز بر اسپان برداشته بایوار و شبگیر در ملک بدخشان در آیند و بادی رسم تاراج و بالئی بنای غارت گردیده بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت را کار فرمایند که اثری از آبادانی در آن بوم و بر نماند - درین ضمن بر مداخل و مخارج کوهستان آگهی پدید می آید و هم حقیقت ملک غنیم از قرار واقع بوضوح می پیوندد - و امیرالامرا این رای صایب را پسندیده هزار سوار جرار کار طلب از بندهای بادشاهی و تابینان خود و بهادر خان که در آن ایام داخل لشکر ظفر اثر شده بود بسرکردگی اصالت خان تعین نمود - روز دیگر خان مذکور با آذوقه هشت روز ببال استعجال چون باد صرصر از کتل هندو کوه گذشته بنواحئ اندراب رسید و سر تا سر مواشی و سائر اسباب و اموال و بنه و پرتال اہالئ آنجا را بباد نهب و تاراج برداده احشام علی دانشمندی و بیلانچق و کورمکی را با خواجه زادهای اسمٰعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ میر ہزارجات اندراب را ہمراہ گرفته عنان مراجعت از آنصوب برتافته و بہمان سرعت از کتلها و دریا عبور نموده داخل لشکر ظفر اثر شد - چون این مقدمه از روی واقعه بمسامع جاه و جلال رسید گرفتن کهمرد و بی سر انجام برگشتن خلیل بیگ و رفتن اصالت خان و مراجعت نمودن باین عنوان در نظر دوربین بادشاه روی زمین بسی ناپسندیده نمود - فرمان عتاب آمیز بنام امیرالامرا مشتمل بر این مضمون شرف صدور یافت که اگر خود با تمام لشکر کابل روانه شده به تسخیر بدخشان می پرداخت اولیٰ بود - الحال که در مصلحت وقت خطا نموده باید که بمجرد ورود فرمان عالی شان سنگتراش و درودگر و بیلدار و غیر اینان بجهت ساختن راه کتل طول بزودی روانه سازد و بهادر خان را با خود نگاهداشته اصالت خان و نجابت خان را بحضور بفرستد و راجه رای سنگه در اتک و رستم خان در رہتاس و قلیچ خان در بهیره توقف ورزیده ہرگاه نفاذ عزیمت قریب الوقوع گردد آمده حاضر شوند -

رفتن راجه جگت سنگه باندراب و ساختن قلعهٔ چوبین

چون راجه جگت سنگه از فرط کار طلبی و تهور بعرض مقدس رسانیده بود که اگر حکم والا صادر شود از راه کتل طول بولایت بدخشان درآمده خوست و اندراب را بدست آورده بضبط الوسات و اویماقات آن ملک بپردازد بشرطی که آنچه سوار و پیادهٔ زیاده از ضابطه نگاهدارد وجه علوفهٔ آنها از سرکار خاصه شریفه تنخواه گردد ـ لاجرم تنخواه طلب یک هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل مقرر گشت و فرمان شد که تهیه و سرانجام عسکر ظفر اثر نموده کوچ بکوچ روانه شود ـ راجه بعد از متعدد نزول و ارتحال چون از کتل طول گذشت و ارادهٔ تاخت خوست پیشنهاد همت ساخته با دلیران عرصهٔ کارزار روانه پیش شد ارباب و کلانتران خوست باستقبال آمده لوازم اطاعت را عذرخواه تقصیرات خود نمودند ـ و معهذا ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی بجا آورده اظهار نمودند که اگر درین سرزمین بندهای درگاه حصاری استوار بنیاد نهاده از روی استقامت و پردلی در آن اقامت گزینند هرآئینه از روی دولتخواهی مصدر خدمات و جانسپاری گشته اصلاً و قطعاً سر انقیاد از خط اطاعت بیرون نکشیم ـ از آنجا که مقصد راجه جز اطاعت اهالئی آنجا و ضبط محال آن حدود نبود همانجا دایره کرده جماعت مذکور را بعنایات بادشاهی مستمال و امیدوار ساخت ـ و بصوابدید آنجماعت میان سرآب و اندراب قلعهٔ محکمی از چوب که در آن سرزمین فراوانست ساخته و برجهای متین از سنگ بنیاد نهاده باستحکام تمام باتمام رسانید و دو چاه در آن حفر نموده بروج و دیوارهای چوبین را بانواع آلات آتشباری از توپ و امثال آن آراست ـ و دو طرف دهنهٔ دره که راه دخول غنیم بود بچوبهای کلان بنهجی که سوار بدشواری بگذرد برابر عرض راه افگنده محکم ساخت و گروهی قوی بازو از تفنگچی و تیرانداز بمحافظت آن برگماشت ـ درین اثناء کفش قلماق و جمعی تیرانداز و اوزبکان که نذر محمد خان بمحاربهٔ راجه فرستاده بود رسیده سپاه خود را سه فوج گردانیده بنبرد پرداختند ـ راجه نیز بکار فرمائی همت عالی و عزم راسخ و جد نافذ سه فوج

ساختہ از یک طرف خود و از جانب دیگر بہاو سنگھ بسرش بجنگ قیام نمودند - و فوجی از تفنگچیان بمدافعہ پیادہای ہزارہ کہ بکوہ بر آمدہ بود فرستادہ فریقین از ہر طرف نیران جنگ و جدال افروختہ داد مقابلہ و مقاتلہ دادند - سپاہ اوزبک از دستبرد لشکر ہند حسابی برداشتہ پیادہای ہزارہ نیز بضرب بندوق کوبیان راجہ جای خود از دست دادند - بعد از معاینہ این احوال اوزبکیہ در جای کہ تفنگ نمی رسید روبروی افواج پادشاہی جمع آمدہ بقصد الداختن اسپ منتظر وقت گشتند - راجہ با بہادران موکب اقبال و یکہ تازان عرصہ جلادت و جدال حملہ آوردہ عرصہ نبرد را از اشتعال نیران جنگ و جدال نمونہ محشر گردانید - چون درین زد و خورد جمعی کثیر از اوزبکیہ تن بشمشیر شعلہ تاثیر بہادران عدوبند آفاق‌گیر در دادند باقی ماندگان مجال و امکان مقاومت در آن مقام محال دانستہ بی اختیار بمساکن خویش برگردیدند - راجہ حقیقت ترددات شایستہ خویش بامیرالامرا نگاشتہ طلب کومک نمود - امیرالامرا سرب و باروت مصحوب راجروپ پسر او ارسالداشتہ چہار ہزار سوار از کومکیان صوبہ کابل و تابینان خود ہمراہ ذوالقدر خان و علی بیگ و اسحٰق بیگ و فریدون غلام خود بکومک تعین نمود - راجہ بسبب بارش برف توقف خود در آن مکان زیادہ ازین مناسب ندانستہ از استواری قلعہ و آذوقہ خاطر جمع نمودہ چار صد راجپوت معتمد و پانصد تفنگچی را بمحافظت حصار گذاشتہ بیست و پنجم رمضان المبارک از راہ کتل پرندہ بصوب پنجشیر مراجعت نمود - ازین جہت کہ در اثنای روانہ شدن اسپ و آدم از برف و دمہ بسیار ضایع شد و لشکر نتوانست از کتل گذشت بی اختیار شب در آن مقام بتعب تمام بر مردم بسر آمد و بامدادان راجہ بجای کہ ہیمہ وافر بود برگشتہ منزل نمود - درینوقت فریدون پیش از ہمہ با تابینان امیرالامرا براجہ پیوستہ باعث افزونئی استقلال مردم گشت - اوزبکان قابو جو از شنیدن این خبر و مسدود شدن راہ دلیرانہ بعزم قتال بہجوم نمودہ از ہر طرف نمودار گشتند - راجہ بی ملاحظہ و اندیشہ با بہادران کار طلب و دلیران آہن سلاح فولاد صلب متوجہ کارزار شد و بہ نیروی جلادت طرفین کارزاری مردانہ بوقوع آمد - راجپوتان راجہ از سردار گرفتہ تا احاد آنچہ شرط جانفشانی است بجا آوردند و ادبار پژوہان تاب قرار

لیاورده رو بوادی فرار گذاشتند و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید -
دو روز راجه در پای قلعه توقف ورزیده سوم روز براه کتل طول روانه شده
پائین کتل دایره کرد و چهارم روز از کوه برف گذشته بحدود پنجشیر آمد -

مراجعت موکب والا از کشمیر بدارالسلطنت لاهور

چهارم شعبان ۱۰۵۵ ع بدولت و اقبال از کشمیر براه شاه آباد مراجعت
نموده بعد از طی منازل مقرر که سابقاً کیفیت آن مفصل بقلم آمده چون
به بیراپور تشریف آوردند باران بهنگام شب شروع در ترشح نموده فردای آن
در عین کوچ تا سرای سوخته که موسوم بخیر و شر است بشدت تمام بارید -
بعد از آن برف آغاز بارش نموده تا رسیدن سر کتل پیر پنجال رو بتخفیف
نهاد - و سرمای سخت تا گذشتن از کتل مردم را تصدیع بسیار داد و
برف در بعضی جاها یک وجب و در برخی محال یک و نیم وجب حجم داشت -
ظفر خان را خلعت و اسپ با زین نقره و اوگرسین راجه کشتوار
را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواخته رخصت
مراجعت دادند -

چون به بهنبر نزول اجلال ارزانی فرمودند شهزادهٔ والا گهر بلند اقبال
محمد دارا شکوه که از کشمیر پیشتر رخصت بهنبر یافته بود از آنجا و اعظم خان
از متهرا آمده از دریافت ملازمت اشرف کامیاب سعادت جاوید گردیدند -
سید اسدالله برادر دیندار خان از انتقال برادر خود بخدمت قلعداری و منصب
هزاری هفت صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد -

هشتم از بهنبر کوچ شد و شکار کنان و صید افگنان از راه حافظ آباد
متوجه شده پانزدهم رمضان بدولت خانهٔ دارالسلطنت نزول اجلال ارزانی
فرمودند - درین تاریخ بادشاهزادهٔ عالی نسب محمد مراد بخش از ملتان رسیده
دو هزار مهر و سید خان جهان دولت آستانبوس معلی دریافته هزار مهر نذر
گذرانیدند - و اصالت خان و نجابت خان و چندی دیگر از کابل آمده بدولت
ملازمت فایز گشتند - سعدالله خان بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار
از اصل و اضافه و عنایت علم و نقاره و اصالت خان بمنصب چهار هزاری

سه هزار سوار از اصل و اضافه سربلند و کامیاب گردیدند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده بدولت زمین بوس رسیده میرزا نوذر بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و خدمت قوش بیگی و لهراسپ خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند - عبدالکافی برادر اصالت خان بخطاب نوازش خان نامی و مرشد قلی علی مردان خانی بعنایت خلعت و اسپ و فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان مباهی گشتند - صد اسپ عراق بابت پیشکش اصالت خان و شصت اسپ عراق بابت پیشکش پردلخان قلعدار بست از نظر اقدس گذشت - چون در پنجاب غله رو بگرانی نهاده اوقات غربا و مساکین بعسرت و دشواری می گذشت ، ده هزار روپیه بسلاله آل فرخ فال صدرالصدور سید جلال مرحمت شد که باهل استحقاق قسمت نماید -

هشتم شوال چهل اسپ عراق و چهار صد شتر بلوچی بابت پیشکش شاهزاده محمد مراد بخش از نظر اشرف گذشت - دو لک روپیه بشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه برای خرج عمارتی که برکنار دریای جون نزدیک بقلعه دارالخلافه شاه جهان آباد اساس نهاده بودند و پانزده هزار روپیه بابوالحسن ایلچی عادل خان مرحمت شد - حیات ترین بمنصب هزاری هزار سوار و رایسنگه جهاله بمنصب هزاری شش صد سوار و رای تودرمل متصدی سهرند بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار دو اسپه سه اسپه و کشن سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه به منصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و ذوالفقار خان بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و راجه جی رام بدگوجر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و روپ سنگه راتهور بمنصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - بیست و دوم سید خانجهان که بعارضهٔ فالج صاحب فراش بود روانهٔ کشور بقا گشت - چون سید مذکور سر حلقهٔ فدویان دیرین این درگاه بود لاجرم خدیو روزگار اظهار تاسف و تحسر بسیار فرمودند و حقوق خدمات او را پیش نظر حقایق نگر داشته دو پسر خورد او را که یکی شیر زمان و دوم سید منور نام داشت بمنصب هزاری پانصد سوار و سید فیروز برادر زادهٔ او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردانیدند - و سی کس از تابینان

اضافه سربلند گردیدند - نذر شوایت ایلچیٔ نذر محمد خان هفت اسپ و هژده شتر از نظر اشرف گذرانیده خود بعنایت خنجر و همراهانش بانعام نه هزار روپیه سربلندی یافتند -

چون محمد حسین ولد میر فتّاح صفاهانی تیولدار پنوچ صوبهٔ کشمیر که پدر و برادر او در دولت صفویه باین اسم موسوم و مشهور بودند متمرّدان کاشال را تنبیه بواقعیٔ نموده گوشمال واجبی داده بود بمیر فتاح ملقب گشته باین نام نامی و جاگیرداریٔ کاشال سرافرازی یافت - چهارم بمنزل امیرالامرا علی مردان خان تشریف برده ازین جمله نثار و پا انداز و پیشکش او که بسپاس این مرحمت والا گذرانیده بود یک لک روپیه قبول نمودند - بعرض مقدس رسید که راجه جگت سنگه بسبب بیماری که از آفت برف در وقت برگشتن از کتل طول بهم رسیده بود در پشاور درگذشت - راج روپ پسر کلانش را بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه به خطاب راجگی و انعام محال وطن که پدرش داشت سرافراز نموده از جمله هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده که بکومک پدر او برای محافظت قلعهٔ چوبین که مابین اندراب ساخته بود مقرر نموده بودند پانصد سوار و هزار پیاده بشرط مذکور بکومک او مرحمت شد و تنخواه از خزانهٔ کابل قرار یافت -

توجه اشرف بفتح بلخ و بدخشان و تعیّن افواج ظفر امتزاج بآن صوب

چون بعد از وقوع واقعهٔ ناگزیر بادشاه جنّت آرام گاه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه تا رسیدن خدیو جهان ثانیٔ صاحبقران از دکن به دارالخلافه بسبب هرج و مرج که خاصّهٔ ایام فترت و لازم ماهیت امثال آن اوقاتست خلل کلّی بحلّ و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت و ظفر خان که نیابت پدر بصوبه داریٔ کابل می پرداخت بسبب گزندی که ز افغانان نسبت بحال او در کتل خیبر بوقوع آمده بود خود قدرت انتقام و مجال رفتن کابل نیافت و نذر محمد خان عرصه را خالی دیده

و فرصت را غنیمت شمرده بر سر دارالملک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد ـ
و انواع خرابی در آن سر زمین بظهور رسانیده بمجرد شنیدن خبر جلوس
اقدس بر سریر سلیمانی و تعیّن شدن مهابت خان خانخانان بهادر بجهت
تنبیه و تادیب او بی نیل مقصود هزیمت را بحساب غنیمت شمرده
رو بوادیٔ فرار نهاد ـ و از راه غوری در عرض سه روز طی مسافت
هژده روز نموده خود را به بلخ رسانید ـ این بی روشی و بیراهی نذر محمد خان
بر خاطر فیض مظاهر بغایت گرانی نموده بنا بر آن همواره در فکر ترتیب
این مهم و سرانجام اسباب این یساق می بودند ـ لیکن از آنجا که سرانجام
امور دلیا در بند وقت مقرر است بسبب وقوع بعضی عوایق مثل بغی
خانجهان و بندیله و شورش فرمان روایان دکن ارادهٔ مذکور در حیز تاخیر
مانده نهضت والا بدان صوب اتفاق نیفتاد ـ و اکنونکه بامداد کار پردازان
عالم بالا همه کام هواخواهان دولت بی پایان حسب المرام برآمده خانجهان
و بندیله بجزای اعمال رسیده نظام الملک نیز بشامت حمایت افغانان دولت
بی پایان دیرینه سال خود برهم زده بفرمان خدیو زمان از اقامت سرمنزل
وجود راهیٔ بادیهٔ عدم گردید و سایر سمهات ولایت جنوبی انجام پذیرفته
خاطر انور خدیو هفت کشور از رهگذر جزئیات امور آن سمت بهمه جهت
فراغ کلی یافت تنبیه و تادیب گروه شقاوت پژوه المانان که در ماوراءالنهر
آتش جور و اعتساف بر افروخته در قتل اهل اسلام و هتک استار اخیار
حتی المقدور کوتاهی ننموده خود را مستحق عقوبت ساخته بودند و انتقام
جور و تغلّب که از نذر محمد خان در حق رعایای کابل بظهور پیوسته بود
واجب دانسته بحکم وجوب پاس ناموس سلطنت و حفظ صورت مهابت
و سطوت پروانگیٔ قهرمان قهر خدیو روزگار بطغرای امضا و توقیع نفاذ
رسید که بادشاهزادهٔ والاتبار محمد مراد بخش با پنجاه هزار سوار جرّار و
ده هزار پیاده تفنگچی و باندار و توپ انداز به تسخیر ولایت بدخشان و
تنبیه و تادیب گروه ناهنجار المانان راهی شده بجناح استعجال خود را بر
سر کار رساند ـ تقسیم هفت فوج عمّان موج از دلیران عرصهٔ کارزار بحضور
اقدس چنین قرار یافت ـ در هرکدام از قول و هراول دوازده هزار سوار و

فرستادن جان نثار خان بعنوان رسالت بایران

چون بعد از جلوس والا ملوک دہر و سلاطین عصر بنابر راہنمونیٔ خرد خیرخواه راه آشنائی که جلوه گاه پرتو روشنائیست کشاده تجدید عهد اخلاص و تمهید روابط آن نموده بودند و شاه عباس دارای ایران مراسلهٔ صداقت مضمون مشتمل بر اظهار مراسم دوستی و مراتب یگانگی مصحوب بحری بیگ فرستاده ادای مراسم تهنیت و اظهار شادمانی بر جلوس مبارک نموده بود و بعد از رحلت او از دار فنا بعالم بقا ہرچند ابواب مکاتبت و مراسلت از رہگذر بی روشی و اندیشهای بیجای شاه صفی مسدود شده بود باوجود کمال استغنا و بی نیازی بمقتضای مروت نخواستند که سلسلهٔ دوستی قدیم این دودمان عالیشان یکبارگی گسیخته شود ـ لاجرم ہجدہم صفر جان نثار خان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی نژاد با ساز طلا و فیل سربلند ساخته با گرامی نامه متضمن مراسم تعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس دارای حال شاه عباس که بنام جد خود مسمی است و بامر اشرف سعدالله خان انشا نموده بود رخصت ایران نمودند ـ و حکم شد که متکفلان مهات سرکار گردون آثار طلب دو سالهٔ او و ہمراہان او نقد از خزانهٔ عامره تن کنند ـ و یک لک روپیه مرصع آلات و دو لک و پنجاه ہزار روپیه دیگر تنسوقات و پنجهزار پارچه امتعهٔ نفیسهٔ ممالک محروسه برسم ارمغانی ارسال یافت ـ

نهضت موکب همایون از لاهور بصوب کابل باراده فتح بلخ و بدخشان

روز پنجشنبه ہژدہم صفر مطابق شانزدہم فروردی ماه الٰهی سال ہزار و پنجاه و شش ہجری بعد از انقضای یازده و نیم گهری ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت که تا قیام قیامت بتقویم دین و استقامت داد آنحضرت و اولاد امجاد کامل نصاب قرین انتصاب خواہد بود از مرکز محیط خلافت کبری اعنی دارالسلطنت لاہور بصوب کابل قرین خیریت و خوبی ارتفاع

یافت - شهسوار عرصهٔ دین و دولت قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی
پای مبارک را که از پنجهٔ آفتاب جهانتاب پای کم نمی آرد بر خانهٔ چشم
رکاب نهاده از پرتو قدوم میمنت لزوم برخلاف ابر اعظم ابلق دم هلال
حلقهٔ رکاب را کمال بدر تمام دادند - بعد از آن که از برکت تحویل اشرف
بخت بیت الشرف خانهٔ زین برسعادت دایمی اورنگ گوهر آگین فایق آمده لقش
مرادش درست نشست بدولت و اقبال یکران کامرانی را که سیارات مسارش
در دو گام نشان ثوابت و سیار چرخ هشتم بر بساط هفت اقلیم بصاحب نظران
نموده و روشنگر سرعت از آئینهٔ نعلش که صورت نمای باد است رنگ درنگ
زدوده و کره آسمان از آن پیوسته از زر هلال وجه نعلبندی براتش می فرستد
که هنگام گرم عنانی مانند بادهای نفس بر سطح هوا بزاران جولانگری می
نماید و باد از آن همواره در دست و پایش می افتد که در آمد و رفت از فرط
سرعت بنهجی جولان میکند که تماشای آنرا بهان در جای خویش می بیند
بجولان درآورده رخ بسمت مقصد گذاشتند - درین وقت که سران روی زمین
در رکاب سعادت پا براه نهاده و شاهان سرافراز پیاده در جلو افتاده بودند
و آن سرور ادب پرور از روی کمال اهتزاز و انبساط خانه خانه اسپ طرب
و نشاط میراند و فرمانبران از بالای فیل فیل بالا زر حسب‌الامر بادشاه
روی زمین بر اہل زمان می افشاندند تا بدین فرخنده آئین رفته رفته فروغ
عنایت ایزدی و پرتو نور الهی بر ساحت منزلی که آنروی آب بجهت
نزول اشرف مقرر شده بود انداخته رشک فرمای ساحت طور ساختند -
ازین منزل جعفر خان را از تشریف خلعت خاصه و صوبه داریٔ پنجاب و
بهرام برادرش را بخدمت واقعه نویسی و بخشی گری و نامدار پسرش را بمنصب
پانصدی صد سوار سرافراز و مشرف ساخته و اعظم خان را که پانصد سوار
همراه پسر خود داده بود از ممر کبرسن از همراهی رکاب سعادت محروم نموده تا
مراجعت رایات عالیات بفتح و فیروزی رخصت کشمیر دادند -

بیستم جهانگیر آباد بنزول اقدس منزل سعادت گردید - کنور رام سنگه
ولد راجه جی سنگه که با پانصد سوار از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت
بمنصب ہزاری ہزار سوار فرق طالع برافراخت - چون درین ایام طبیعت حرم
محترم شاہزاده محمد دارا شکوه بسبب کوفت بدنی از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته

بر روز شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر می شد آن بلند اقبال را با مردم محل در جهانگیرآباد گذاشته حکیم مومنا را بجهت معالجه دستوری توقف دادند - روز دیگر از آن مقام کوچ نموده سیوم ربیع الاول از آب چناب و نهم از دریای بهت براه پل سفاین که بروش معهود بسته بودند عبور نمودند -

بیست و سوم دولت خانه حسن ابدال از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و عمارات آن که بر کنار تالاب بغایت خوش و دلکش اساس یافته بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - بعد از دو مقام متوجه پیش شده غرهٔ ربیع الثانی از آب نیلاب بر پل گذشته پنجم ماه عمارات ساختهٔ امیرالامرا در ارک قلعهٔ پشاور فیض نزول موکب جاه و جلال دریافت - چون عماراتش بطرز ایران ساخته شده پسند نفرمودند - ششم بباغ ظفر خان که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند - بهنگام سواری بازار مسقف پشاور که امیرالامرا بگچ برآورده با دو چارسوی سرباز بطرز مثمن بغدادی ساخته بود در نظر انور بغایت محسن و مستحسن افتاد - طرح آن را نزد مکرمت خان فرستادند که درون قلعهٔ شاهجهان آباد بازاری از جلوخانه تا دروازهٔ قلعه که بجانب دارالسلطنت لاهور واقع شده بهمین دستور مسقف مرتب سازد -

جشن وزن قمری

روز پنجشنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و پنجاه و شش انجمن جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هفتم عمر گرامی بکمال خوبی آرایش ترتیب پذیرفته مسرت افزای جهانیان گشت - درین روز عشرت آموز سعدالله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آن جمله دو هزار دو اسپه سه اسپه بلند پایه گردیدند - بعرض مقدس رسید که طایر دستان سرای سرابستان قدس حاجی محمد جان قدسی تخلص در دارالسلطنت لاهور قفس قالب عنصری شکسته با بلبلان جنت همنوا گردید - شفیع الله میر توزک بحراست قلعهٔ لاهور از

انتقال سرانداز خان قلماق که پیمانهٔ زندگی برآموده بود بمنصب پنجهزاری چار صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد - بیست و دوم ربیع الثانی دولت خانهٔ کابل از نزول اقدس پایهٔ کرسیٔ هشتمین یافته روکش پیرایهٔ نگار خانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شد - چون هنوز عمارات آنجا باتمام نرسیده بود داروغگیٔ عمارات بغازی بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویلیٔ علی مردان خان را که نشیمنهای عالی داشت از فر ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا اتمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند -

غرهٔ جمادی الاول بطواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه و مرقد ثانیٔ رابعه رقیه سلطان بیگم رفته از بیرون دروازه آمادهٔ حق تعظیم و اعظام گشته پیاده شدند و بعد از ادای آداب معهود زیارت ده هزار روپیه بفقرا و مساکین آنجا قسمت نمودند - لطف الله پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ بعنایت خلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت قندهار یافت تا به نیابت خود خان مذکور او را در آنجا گذاشته روانهٔ حضور گردد - چون بعرض مقدس رسید که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برای تنظیم صوبهٔ گجرات و تنبیه متمردان آنجا جمعی کثیر نوکر گرفته و خرج زیاده از دخلست دو هزار سوار از جمله سواران آن بادشاهزادهٔ والا قدر عالی مرتبت دو اسپه سه اسپه نمودند - یازدهم سید جلال را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری هزار و پانصد سوار سربلند ساختند - چون منازل عالی بنیاد خاصه صورت اتمام پذیرفته بآب و رنگ گوناگون نقش و نگار بتازگی آبرو افزای کهن طارم چرخ کبود گردید از حویلیٔ امیرالامرا بدانجا تشریف آورده سایر نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آنرا رشک سرابستان ارم فرمودند -

روانه شدن بادشاهزاده محمد مراد بخش بفتح بلخ و بدخشان

بادشاهزاده محمد مراد بخش پس از دستوری یافتن از پیشگاه خلافت بیست روز در زمین گکهران برای آسودگیٔ لشکر و پنج روز در حسن ابدال و

بیست روز در پشاور توقف نموده نهم ربیع الثانی بکابل در آمد - پس از آنکه
بهادرخان و قلیچ خان و رستم‌خان و خلیل الله خان و غیر ایشان که براه
بنگش شتافته بودند در کابل رسیدند بادشاهزاده والاتبار از کابل کوچ نموده
موضع پای منار را مضرب خیام گردانید - چون هنگام تعین مواکب
جهانکشا حکم معلی صادر شده بود که بمنصبداران نقدی و احدیان تیرانداز
و برقندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه سه ماه پیشگی و
بجاگیرداران که داغ آنها موافق حاصل جاگیر مقرر است بر وفق چهارم حصه
حاصل تیول که آن نیز سه ماهه می شود برسم مساعدت از خزانه حضور
بدهند و چون بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند لشکر فیروزی اثر چه
از این رهگذر و چه بجهت استماع بسیاری برف و دشواری کتل در پیش رفتن
توقف داشت - بادشاه حقیقت آگاه سعدالله خان را پیشتر روانه کابل
گردانیدند و فرمودند بجمعی که سه ماهه پیشگی نیافته باشند زر داده و بانجام
دیگر مهام پرداخته چنان کند که هیچکس را عذری در روانه شدن نماند -
علامی از باغ صفا در دو روز بکابل شتافت و در عرض پنج روز همگی مهمات
را روبراه آورده تمامی عسکر را روانه ساخت - چنانچه بادشاهزاده بژدهم
بهادرخان و راجه بیتهلداس را بافوج هراول پیشتر راهی گردانید و اصالت
خان را با فوجی که همراه داشت برای پاک کردن راه کتل طول رخصت
نمود و خود بیست و یکم از پای منار روان شده بدو کوچ بقرا باغ و از آنجا
بیک کوچ بچاریکار رسید - و قلیچ خان سردار فوج برانغار و خلیل‌الله خان
سرگروه طرح دست چپ و میرزا لوذر صفوی سردار التمش را شاهزاده
والاگهر براه آب دره جانب کهمرد و غوری روانه گردانید - اینها پس از
الحاق در باب اتحاد آرا و همم که سررشته انصرام سایر مهام بآن منوط و
سلسله پیشرفت جمیع کار های عظام بدان وابسته همگنان متوجه کار شده در
انصرام این مهم بجد و جهد کوشیدند - و باتفاق تسخیر بدخشان پیشنهاد
همت ساخته عزیمتهای راسخه را که در جمیع امور چنانچه مذکور شد کار
عظایم آیات و عزایم مقدمات میکند بکار برده کوچ به کوچ راهی شدند -
بادشاهزاده بعد از رسیدن پای کتل طول چون راه از کثرت برف دشوار گزار
بود بسرعت تمام بیلداران بادشاهی را با چندین هزار مزدور که مردم امیرالامرا

از بلوکات کابل گرد آورده بودند تعین نمودند که برف از سر راه دور نموده کوچه که شتر بآسانی بگزرد بسازند و باقی را چنان بکوبند که آدم و اسپ بر روی آن توانند گذشت ازین رو که مردم ہندوستان ازین قسم تردد درماندگی دارند انجام این کار از بیلداران چنانچه باید صورت نیافت ـ لاجرم فردای آن بهادر خان و راجه بیتهلداس و اصالت خان بکوه برآمده بجهت کشادن و کوفتن برف سوار و پیادهٔ خود را برگماشتند ـ تمام مردم خصوص افغانان بهادر خان بسعئی بسیار تا یک کروه که برف بسیار بود برداشته بعرض دو گز کوچه بریدند ـ و روز دیگر بکوفتن آن مقید گشته راهی بجهت عبور درست ساختند ـ پایان روز اصالت خان با ہمراہان و دوم روز بهادر خان و راجه بیتهلداس با دلاوران تہورکیش ہراول بعد آن شهزادهٔ عالی مقدار از کتل گذشته غرهٔ تیر در میدان سرآب که داخل بدخشان است منزل اختیار نمودند ـ

چون فرقهٔ تفرقه خاصیت اوزبکان و احشام بی احتشام الہان که بکار فرمائی جہالت و راہنمائی ضلالت قرا و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک روفته کار بر خسرو سلطان خلف نذر محمد خان بغایت تنگ ساخته بودند خبر آمدن لشکر ظفر اثر شنیده ہر یک از آن بدکیشان برنگ ناوک پران از کمان پرکش کمند بلندی زده بطرفی بدر رفت ـ درین وقت بهادران لشکر فیروزی اثر از روی عجلت بپای سرعت یکبارگی بارگی تاخته نواحئی بدخشان را معسکر گروه سعادت پژوه ساختند ـ و مرہم راحت بر ناسور جراحت دل خستگان آن دیار نہاده بحسن سلوک و معاش جمیل و رفق معاشرت دلہای خواص و عام را بدام آوردند ـ و بزرگ و کوچک آن ولایت دست بدعای مزید جاه و جلال شاہنشاه جہان پناه برآورده استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی آنصاحب دولت موفق و موید و تمہید اساس دولت این دولت کده مخلد و مؤبد از درگاه ایزدی نموده بر کام خاطر فیروز گشتند ـ درین میانه خسرو سلطان شنید که شاه محمد قطغان و قل محمد با بسیاری از الہانان از آب آمویه گذشته بر سر قندز می آیند و در خود رای ستیز و روی آمیز این طایفهٔ خیره چشم نیافت بحسب مصلحت دید خرد با بدیع سلطان پسر و دو ہزار خانه وار

والا مکان مدارالمهامی سعدالله خان تا سر خیابان باستقبال شتافته آن سلطان سعادت نشان را بدرگاه سلاطین پناه آوردند ـ در خوابگاه مقدس شرف ملازمت دریافته بعد از ادای آداب معهوده و تقدیم مراسم کورنش و تسلیم هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر از نظر انور گذرانیده التماس قدمبوس نمود ـ پادشاه مهربان قدردان اول برخصت قدمبوس اختصاص داده پس از آن سرش را از روی کمال لطف بآغوش نوازش درآورده بحکم نشستن سر افتخارش را باوج عیوق رسانیدند ـ و انواع تفقد و دلجوئی بجا آورده عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و سپر با بند و بار مرصع و منصب شش هزاری دو هزار سوار و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل با حوضهٔ نقره و پنجاه هزار روپیه نقد ضمیمهٔ مراحم پادشاهانه نموده در منزل خان دوران بهادر نصرت جنگ که با فروش و دیگر اشیاء آرایش داده برای قیام او مقرر ساخته بودند حکم نزول فرمودند ـ سلطان مذکور دومین پسر نذر محمد خانست از جمله شش پسر که بالفعل زنده اند ـ جوانیست بلند و بالا ضعیف بنیه گندم گون کوسه سی و نه ساله افیونی گزران ـ

مفتوح شدن قلعهٔ کهمرد و غوری

چون شاهزادهٔ والا گهر مطابق حکم معلی قلیج خان و خلیل‌الله خان و میرزا نوذر صفوی را با فوج برانغار و طرح و التمش از چاریکار براه آب دره بتسخیر قلعهٔ کهمرد و غوری رخصت دادند و خلیل‌الله خان از بیانجا بنا بر تنگیٔ راه با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده کوچ منازل توتم دره و سوخته چنار و سرخ گنبد نوردیده بغوربند رسید و از آنجا بدوآبه و از آنجا بدو کوچ آنطرف کتل شبر که دشوار گزارست شتافت ـ راهی که از آنجا بضحاک میان دره می رود دو تنگیٔ سخت دارد که نخستین به بلّی و دومین به عراق مشهور است و از تنگیٔ ثانی آب قعد میگذرد ـ و راهی دیگر که جانب چپ راه دره واقع شده اگرچه کتل دارد و بعید است اما تنگی ندارد و شتر بآسانی میگذرد چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند اردو را براه کتل روانه ساخت و خود با جمعی جریده از راه تنگی

بضحاک رفت ـ و پس از آمدن اردو از ضحاک بباسیان و از آنجا بآق رباط
رسیده نهم از کتل گنبد که سرحد ولایت کابل و کهمرد است گذشت ـ و از
چند نفر بازرگان که از بلخ رسیده بودند دریافت که اوزبکان هنوز از ورود
لشکر ظفر اثر آگاهی ندارند ـ خلیل بیگ را احدیان و تفنگچیان و دیگر
جوانان کارآمدنی تعین نمود که شباشب از کتل دندان شکن بکهمرد رسیده
اگر تواند حصار را بدست آرد ـ چون نبرد آزمایان قوی بازو با خلیل بیگ
ناگهانی مانند قضای آسمانی از اطراف و جوانب رسیده قلعه را نگین وار
در احاطه گرفتند ـ روز یکشنبه دهم جمادی‌الاول موافق سوم تیر اوزبکان بهانهٔ
گرفتن سر راههای کتل از قلعه برآمده بر یکی بطرفی بدر رفتند ـ خوجم
شکور حارس قلعه با جمعی قلیل شروع در انداختن تفنگ نموده آخرکار
باندک زد و خورد دل از دست داده امان طلبید و از روی عجز و نیاز
زینهاری شده قلعه را حوالهٔ دولتخواهان درگاه نمود ـ خلیل‌الله خان نیز
دوازدهم بکهمرد رسیده حراست قلعه بعهدهٔ خلیل بیگ مقرر نمود ـ درین اثناء
قلیچ خان هم از عقب رسید و بعد از دو روز هردو باتفاق روانهٔ غوری گشتند ـ
و بعد از رسیدن دوازده کروهئی غوری بساحل رود سرخاب خلیل‌الله خان
غضنفر ولد الله ویردی خان را با احدیان و برقندازان و مراد قلی کهکر
وغیره بطریق منقلا پیش فرستاد ـ قلیچ خان نیز راجه دیبی سنگه و اهتمام خان
و خنجر خان را برسبیل تعجیل روانهٔ غوری گردانید ـ روز چهار شنبه
بیستم ماه مذکور چون غضنفر وغیره نزدیک قلعه رسیدند قباد میر آخور باشی
این مردم را فوج هزارجات دانسته با سه صد سوار از قلعه برآمده
صف آرا گردید ـ بهادران رزم دیده کارآزموده متوجه شده بکمتر آویز
و ستیز ره سپر گریز ساخته بقلعه در آوردند و بمقتضای کارطلبی و ناموس
جوئی از اسپها پیاده شده بازو بقلعه ستانی برکشادند ـ و در اندک فرصتی
از خندق گذشته با آنکه از جانبین دار و گیر بهادرانه روداده و درونیان
شرط مدافعه و ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورده بودند امّا چون هجوم
تمام از لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود و توقع
مدد از جانبی نداشت تاب مقاومت نیاورده پناه بارک قلعه برد ـ و دلیران
ناموس طلب دروازه را شکسته داخل حصار شدند و بهمه جهت غلبه نموده

کار بجای رسانیدند که لاچار امان خواسته برآمد و بوسیلهٔ غضنفر خلیل‌الله خان را دید - درین وقت مشاهیر غوری که پیشتر چغتا بودند گردن باطاعت نهاده زبان بازدیاد مواد دولت ابد پیوند کشادند - قلیچ خان و خلیل‌الله خان قباد مذکور را با چهار پسر و سایر اہل و عیال مصحوب ابراہیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه جہان پناه نمودند - و قلعهٔ غوری و تنظیم محال توابع آن بعهدهٔ اہتمام خان مقرر نموده حقیقت بدرگاه عالم پناه معروض داشتند - و بعد از پرداخت سرانجام ناگزیر قلعه بیست و پنجم براه ایبک روانهٔ ملازمت بادشاہزاده محمد مراد بخش گشتند -

چون بادشاہزاده ہفتم جمادی الاول با افواج قاہره از کتل طول گذشته روز دیگر جلگای سرای معسکر گردانید و یک روز برای دریافتن خسرو در آنجا مقام نموده دہم از آنجا کوچ نموده سه روز از قریهٔ تاجکان و ده میرزایان و ده خواجه اولیا گذشته بنارین رسید و اصالت خان را دستوری داد که پیشتر راہی گشته بقندز در آید - و خود از نارین به لیلبر آمد و روز دیگر در ده خواجه لقمان منزل شد - ہفدہم بشورابه که نه کروہئی قندز است رسیده ہژدہم ظاہر قندز را معسکر گردانید - چون سایر الامان و مفسدان از بیم ورود موکب منصور و سطوت و صولت اولیای دولت راه فرار سرکرده از آب قندز گذشته بودند نوزدہم جمادی‌الاول بادشاہزادهٔ والا مقدار قندز را مضرب خیام دولت گردانیده بتسلی و استمالت و دلجوئی رعایا پرداختند - آن غارت زدگان و ستم دیدگان که مشرف بر ہلاکت شده بودند از غارہا و دربہای کوہسار برآمده جانی تازه یافتند - و از آن رو که بفزونئی قتل و غارت الامان سر تا سر آبادانی پی سپر غارتیان شده جمعی کثیر از یتامی و ارامل و دیگر عجزه و مساکین که از فقدان قوت چون ہوام خاک خوار از غذای خاک و گیاه آب بر التہاب زبانهٔ آتش جوع می زدند وصول این نعمت و حصول این جمعیت را از جمله عطایای الٰہی دانسته بعرض حال پرداختند - شاہزاده والاگہر و امیرالامرا بفرمان اشرف بیست و پنجہزار روپیه که یک لک خانی رایج ماوراء‌النہر است حواله مردم دیانت دار راست کار نمودند که بتفاوت درجات قسمت نمایند - و راجروپ و اسدالله را با جمعی از برقندازان بمحافظت قندز گذاشته و دو لک روپیه بجہت دربایست

وقت حواله فرمودند ـ

بیست و یکم جمادی‌الاول متوجه بلخ گشتند ـ درین تاریخ عنایت نامه
که بندگان اعلیٰ حضرت به نذر محمد خان و فرمان ذی شان بنام
شاهزاده فرستاده بودند رسید ـ خلاصه مضمون آنکه هرچند بی روشیهای
نذر محمد علی‌الخصوص ایستادگی در فرستادن فرزندان حاجی وقاص باوجود
اظهار اشرف و سلوک بد او مقتضی مروت و مهربانی نیست امّا چون
مراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه احسن مکارم بزرگان آفاق است و درین
حضرت تقصیرات و زلات سایر مردم دنیا دیده و دانسته باغماض عین
پامال چه جای این نوع بزرگ کردهای خدا و برگزیدهای درگاه کبریا ـ
اگر نذر محمد خان بسلسله جنبانئی طالع موافق و رهنمونی بخت مساعد معتصم
بعروهٔ وثقیٰ دولت ابد پیوند گشته اظهار نیاز نمایند بلخ را باو گذاشته
لشکری گران و سپاه بی پایان با یک سردار نامدار در بدخشان نگاهدارد ـ
و هرگونه امری که باعث استقرار و مزید اقتدار خان مذکور باشد از قوه
بفعل آورد ـ اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتظام اوزبکیه و الامانان داشته
باشد سرانجام جمعیت و اجتماع لشکر و خیل و حشم از قرار واقع نموده
مراسم رفاقت و لوازم همراهی زیاده از حوصلهٔ توقع او بجا آرد ـ مجملاً چون
شاهزاده و علی مردان خان از قندز کوچ نموده سه منزلئی بلخ بخلم رسیدند
نامهٔ حضرت خاقان گیتی ستان مصحوب اسحٰق بیگ بخشئی کابل نزد
نذر محمد خان فرستاده زبانی نیز بعضی پیغامات دادند ـ خان مذکور نامه را
باحترام تمام گرفته اگرچه بظاهر اظهار بشاشت نموده بزبان آورد که مملکت
ماوراءالنهر بدیشان تعلق دارد ـ اما در باطن سخت برهم شده گفت که هرگاه
شاهزاده تشریف می آرند بلخ را بایشان حواله نموده متوجه کابل می شوم ـ
و بعد از ملاقات فیض آیات دارای بحر و بر بی توقف روانهٔ تحصیل سعادت
[زیارت] حرمین شریفین میشوم ـ اسحٰق بیگ برهمزدگئی احوال نذر محمد خان و
بی اعتدالئی اوزبکان‌گرد و پیش او دیده باندیشهٔ آنکه مبادا او را از هم گذرانند
معروض داشت که هرچند شاهزاده خود را بایلغار رساند بمصلحت وقت بهتر
و مناسب تر خواهد بود ـ درین اثناء چوچک بیگ نام ملازم نذر محمد خان
در وقتیکه شاهزاده نزدیک باستان امام رسیده میخواستند بهانجا فرود آیند با

مکتوب خان مذکور آمده ملازمت نمود ـ خلاصهٔ مضمون مکتوب آنکه ملک و مال همه تعلق بملازمان حضرت خلافت منزلت داره ـ اگر روزی چند بجهت تهیهٔ مواد سفر حجاز مهلت دهند میتوان ازین مر جمعیت خاطر اندوخته قلعه را بشما حواله کند ـ شاهزاده و امیرالامرا آنرا خدعه پنداشته فسخ عزیمت نزول آن مکان نموده بعد از طئی پانزده کروه جریبی دیگر روز در موضع پلاس پوش دو کروهئی بلخ رفته فرود آمدند اسحٰق بیگ از بلخ آمده ملازمت نمود و دیده و شنیده را بتفصیل بر زبان آورد ـ بعد از نماز شام بهرام و سبحان قلی پسران نذر محمد خان با گروهی از اکابر و اعیان بلخ مثل عبدالوالی شیخ‌الاسلام و خواجه عبدالوهاب رئیس و خواجه محمد یوسف ده بیدی و قاضی احمد پسر میر مومن و بالتون پروانچی و یادگار اویرات بارادهٔ استقبال بی آنکه دولتخواهانرا از این معنی آگاه سازند سرزده داخل لشکر فیروزی اثر شده خواجه عبدالوالی و خواجه عبدالوهاب را نزد اصالت خان فرستادند ـ خان مذکور گفت که آمدن باین عنوان بسیار نامناسب بود ـ بایستی اول مطلع می ساختند تا جمعی از امرا پذیره شده بعنوان پسندیده نزد بادشاهزاده می آوردند ـ

چون علف سر راه بخوراک دواب کفایت نمی کرد و غلهٔ منازل ویران بستوران سپاه قاف شکوه که بحسب شمار از خیل ستاره زیاده بود نمی رسید در اثنای راه بسبب درازیٔ منزل اسپ و شتر بسیار ضایع شده خیمه و خرگاه دیر تر آمده آنچه رسیده بود برپا نگشته لاعلاج در طلب اینان توقف روداد ـ پس از آنکه باربردار آمده خیمه و خرگاه دولت استاده شد اصالت خان بآوردن مامور گردیده امیرالامرا تا در دیوانخانه پذیره شده آورد ـ شاهزاده اعزاز و اکرام بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشانید و مراسم مهربانی و لوازم قدردانی بوجه احسن بجا آورده گفتند که در خدمت خان عالیشان بعد از دعای فراوان بگویند که لشکر ظفر اثر از پیشگاه اقبال بمدد و اعانت آن رفیع مکان رسیده ـ هرگونه مددی که در تنبیه گروه حق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد از قوه به فعل می آید ـ و تا برآمد کار با موکب ظفر آثار پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کارگزاریٔ توفیق و مددگاریٔ دستیاریٔ تائید حتی‌المقدور کوتاهی نخواهد رفت ـ پس از آن

خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا بهر کدام از خانزادها و بهمراهان خلعت داده رخصت نمودند ـ

روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الاول مطابق بیست و یکم تیرماه الٰهی بادشاهزاده مؤید و منصور و بختیار و امیرالامرا و دیگر سران لشکر فیروزی اثر بآئین شایسته و شایان و توره و توزک نمایان چهرهٔ دولت و اقبال برافروخته و رایت جاه و جلال برافراشته متوجه بلخ شدند ـ سکان آن سرزمین که هرگز چنین لشکر سنگین بدین زیب و تمکین ندیده بل نشنیده بودند از مشاهدهٔ تسویهٔ صفوف و آرایش بیسال موکب جاه و جلال و بسیاریٔ کوس و علم و خیل و حشم و پیادهٔ بیشمار از برقنداز و باندار و نیزه گزار و فیلان کوه پیکر تنومند صف شکن مزیّن به پوشش های دیبای زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و یراق نقره و صدای زنگ و جلاجل و نوای گورکه و غریو کرنا و شیهه اسپان عربی و عراقی که همه با ساخت مرصع و ستام زر پرپوار انداز پرواز داشتند و همچنین سایر لوازم این مقام از انواع زیب و زینت تمام که بحلیهٔ حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش یافته بودند بشگفت درمانده خورد و بزرگ از مهابت و شکوه و دبدبه و شان کوکبهٔ اقبال دم در گلو کشیده نفس در کام دزدیدند ـ بالجمله شاهزاده بافواج قاهره بآئینی که در سواری مقرر بود بجلگای پیش طاق که پیش دروازهٔ شتر خوار حصار و بلخ واقعست نزول نموده رستم خان و قاسم خان میر آتش و مردم توپخانه را تعین نمودند که داخل قلعه شده بضبط مداخل و مخارج پرداخته آوازهٔ کوس دولت را بلندی گرای سازند ـ و اسحاق بیگ را نزد نذر محمد خان فرستاده پیغام دادند که چون خاطر نیازمند بعنایت آرزومند دریافت مواصلات ایشانست هرگاه خواسته باشند که از شهر برآیند از روی مهربانی اطلاع دهند تا شرایط استقبال بتقدیم رسانیده گرامی ملاقات دریابد ـ و بعد از آن اگر خواهند تا منزلی که بجهت نزول ایشان مقرر شده باشد همراه رفته صحبت بدارد ـ و باز روز دیگر ایشانرا بمنزل خود برده بسرانجام ضیافت پردازد و اگر همان روز بی تکلّفانه بمنزل ما تشریف آرند روز دیگر ما را مهمان خود سازند ـ در وقتیکه اسحاق بیگ این پیغام رسانید نذر محمد خان بغایت متغیر شده از غایت گرفتگیٔ طبیعت بطعامی که در مجلس

چیده بودند میل نفرموده حضار مجلس را بخوردن طعام مشغول داشت - بعضی از دانایان از گفتگوی او معلوم نمودند که بنابر کبر سن متوقع آن بود که شاہزاده یکسر بمنزل او رفته مہمان می شدند - چون روزگار دولت او بسرآمده و ایام سلطنتش بر پایان مدت بقا مشرف شده بودند لاجرم رفتن خود بباغ مراد بجہت ضیافت شاہزاده شہرت داده پیشتر خیمه بدانجا روانه ساخت و مرصع کمری که لعل چند گرانبہا در آن نصب نموده بود بر میان بسته بالای آن زره و بر روی زره جامه پوشیده و اشرفی و طلا و لعل وغیره نیز ہر قدر توانست گرفت ہمراه برداشته با دو پسر سبحان قلی و قتلق و چندی از اوزبکان و غلامان را ہمراه گرفته بوقت ظہر بیست و ہشتم ماه مذکور راه فرار سرکرد - ازین جہت که حصار بلخ بسیار وسیع است و پنج و نیم کروه دور آن و مداخل و مخارج آنرا فرستادہا چنانچه باید ضبط نکرده بودند و سواری خان از دیگران امتیاز نداشت از دولتخواہان درون و بیرون کسی مطلع برین اراده نگشت تا آنکه بعد از نماز پیشین مقصود علی دانشمندی برین حقیقت واقف شده بامیرالامرا گفت و امیرالامرا بخدمت بادشاہزاده معلوم نمود - از آنجا که بندوبست محالات بلخ بر قرار واقع میسر نیامد و درون و بیرون از اوزبکان آشفته مغز پریشان اندیش پر بود رفتن خود مناسب ندیده بہادر خان و اصالت خان را با گروہی بتعاقب او مامور فرمودند - و سرداران مذکور بعد از یک پہر از رفتن نذر محمد خان با جمعی از صفدران در ہمان ساعت با شتاب تمام مرحله پیما گشته جریده رو بمقصد نہادند - و بنابر شدت حرارت ہوا آخر ہر روز سوار شده تا یک پہر اول بی توقف و اہمال قطع راه میکردند - سوم روز از زبان یکی از غلامان خاصه او که در راه اسیر گشته بود ظاہر گردید که نذر محمد خان در جمعیت اوزبکان که بعد از استماع خبر ورود لشکر ظفر آمود از نواحی بلخ گریخته با احشام آلچین و قطغان و غیر اینان که در شبرغان فراہم آمده اند داخل گشته خواہش نبرد دارد و بآن انداز سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبیده - بہادر خان و اصالت خان بمقتضای صلاح وقت یک پہر روز مانده سوار شده تا دو نیم پہر روز آینده بمحنت تمام بعد از قطع مسافت منازل بی آب ریگ بوم و راہہای دشوار گذار شش کروہی شبرغان

در موضع غوطی نزول نموده مترصّد اخبار و آماده و مستعد پیکار نشستند ـ و هنگام سحر بعزم رزم باتفاق چهار هزار سواری که از جمله ده هزار سوار همراه رسیده بود سادات را هراول و راجپوتان را جانب یسار و افغانان را در یمین خود قرار داده راهی گشتند ـ از آنجا که کارگزاری بخت موافق و یاوری اقبال مساعد است از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه تزلزل در ارکان ثبات اوزبک و الهان افتاده از بیم اسیر شدن عیال و بغارت رفتن اموال با اهل و عیال روانه اندخود گشتند ـ نذر محمد خان از شنیدن خبر ماندگیٔ دواب لشکر و قلت مردم از فرط بیخبری و نادانی فتح و ظفر را از فروغ هجوم جنود و تابع وفور توابع دانسته و کثرت و قلّت اعوان و انصار را علّت اقبال و ادبار انگاشته باجمعی از اوزبکان که برفاقت او آمادهٔ پیکار شده بودند از شبرغان چهار کروه پیش آمده سه فوج ترتیب داد و خود کارفرمای سپاه شد ـ نخست سبحان قلی و قتلق محمد را روبروی فوج چپ و راست بهادر خان باز داشت و با جمعی از اوزبکان رو بمواجهه خان مذکور آورده همت پست نهمت بر جلب دولت و سعادت روزی ناشده گماشت ـ در آغاز گرمیٔ هنگامهٔ جنگ از نزدیک و دور بنفس درازیٔ تفنگ گرمیٔ بهم رسانید ـ همین که گرم خوئی تیغ سرد دم در رسید پلنگان شیر افگن دندان و چنگال بخونریزی مخالفان تیز کرده صفوف اعدا را از یکدیگر شگافتند ـ آنگاه همگی افواج اهل وفا و وفاق بیکبارگی بارگیها را انگیخته در هر گوشه مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند و بمعاضدت یکدیگر و مساعدت همت کارگر با مخالفان بشدت درآویخته عاقبت بنیروی تائید آسمانی کامیاب نصرت و فیروزی گشتند ـ و بحملهای مرد افگن دمار روزگار آن کم فرصتان بر آورده جمعی کثیر از مردم غنیم را از پا در آوردند ـ نذر محمد خان از دیدن این حال بی اختیار رو برتافته با فراوان پشیمانی و پریشانی بجانب اندخود شتافت ـ و جمعی از اوزبکان سبحان قلی را بدست آورده بجانب چارجو و بخارا راه فرار سرکرد ـ بهادر خان و اصالت خان شاد کام و مقضی‌المرام بمراسم تعاقب تا شبرغان پرداخته چون از نذر محمد خان نشان نیافتند تا رسیدن خبر مشخّص همانجا توقف ورزیدند ـ اوزبک و الهان که

باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده اموال که از رعایا بترکتاز فراہم آورده بودند پیش انداخته با اہل و عیال بہر طرف گریختند و از غایت تذبذب احوال بدشواری تمام اہل و عیال را گریزانیده مال و اموال بتصرّف اولیای دولت دادند و بتوجه والای بادشاه عالم پناه که ہمواره برفاہیت خلایق مصروف است ذکور و اناث رعایای بلخ و بدخشان و ہزاره جات که درین مدت اسیر ستم و جور طایفه ضالّه شده بودند از حبس مؤبّد رہائی یافته رو بجا و مکان خود آوردند ـ اگرچه اوزبک و المان غارت زدۂ لشکر ظفر اثر شدند امّا اگر بہادر خان قناعت بفتح لنموده پی نذر محمد خان ریزکنان بتعاقب میرفت بیشک او با پسران گرفتار صفدران لشکر ظفر اثر می شد ـ چنانچه بعد از دو سه روز زبانی طاہر بکاول و خواجه کمال ارباب اندخود که آمده خان مذکور را دیدند این معنی بوضوح پیوست ـ

اکنون حقیقت اندوخته و اموال خان مذکور بزبان قلم می آید ـ چون شاہزاده و امیرالامرا بسبب تعین نمودن لشکر بتعاقب نذر محمد خان فرصت ضبط اموال او نیافتند و رستم خان و محمد قاسم میر آتش از ملاحظهٔ آنکه مبادا از سبب آخر شدن روز اسباب از قرار واقع بضبط درنیامده موجب بازخواست گردد متوجه نشده لختی بتاراج اوزبکان و سکنهٔ شہر دادند ـ و تتمّهٔ دوازده لک روپیه از مرصع آلات و نقره آلات و جز آن و دو ہزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده خلیل الله خان با ملتفت خان و شیخ موسی گیلانی و قاضی نظاما و محمد مقیم رفته بضبط درآوردند ـ و ازین جہت که خان مذکور مدخلات خود در صندوقہا نہاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذی نوشته در آنجا میگذاشت و مقالید ہمه وقت با خود داشت از قرار واقع معلوم نشد لیکن آنچه از زبانی تحویلداران و متصدیان مہمات او از قرار تخمین بظہور پیوست اینست که ہمگی فراہم آورده او از نقد و جنس ہفتاد لک روپیه بود که ہیچ یک از اسلافش را میسر نگشته ـ از آنجمله دوازده لک روپیه و کسری بسرکار اقدس آمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا ہنگام فرار او از قرشی قلبلی عبدالعزیز خان و بیشتری المان و اوزبک بغارت بردند ـ تتمهٔ چہل و سه لک

روپیه وقت اضطرار قدری در علوفهٔ سپاه خود صرف نموده باقی در حضور او اوزبک و قلماق و المان پیش از ورود عساکر منصوره بده پانزده روز بتاراج بردند ـ

محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن سر تا سر ماوراءالنهر و ترکستان که در تصرف این دو برادر بود از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوہات و سایر جہات و نقدی و غله و جمیع خراج از بقاعات و زکٰوة قریب یک کرور و بیست لک خانی است ـ از آنجمله شصت و چهار لک خانی که شانزده لک روپیه می شود مداخل امام قلی خان و پنجاه و شش لک خانی که چهارده لک روپیه بحساب در می آید تعلق به نذر محمد خان داشت ـ ہنگام قسمت ہرچند باعتبار وسعت ملک و حاصل حصهٔ امام قلی خان زیاده بود اما از بی پروائی و غفلت او آنچه بود ہم نماند ـ و از پرداخت نذر محمد خان و بسعئی او در تکثیر زراعت و تعمیر عمارت حصه اش افزون گردیده ـ بعد از تاخت و باخت اوزبکان و درآمدن بتصرف اولیای دولت قاہره در سال اول نصف و در دویمین بربع رسید ـ الحمد لله و المنة که مبلغ در آمد ہردو خان برابر بحاصل جاگیر خان دوران بہادر است بلکه جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده ابد انجام برابر ہرکدام ازین دو خان عالیشان بل بیشتر در آمد جاگیر دارند ـ چنانچه از جاگیر آصف صفات سپه سالار ہر ساله پنجاه لک روپیه حاصل بود که از مداخل آنها بعنوان سه برابر بلکه زیاده از آنست ـ چون مبلغ این بجمیع اقلیم اکبر ہندوستان که ہشت صد کرور دام و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد لہذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است ـ امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولتکدهٔ بیزوال لمحه بلمحه در ازدیاد و سر رشتهٔ بقای خلافت ابد مقرون باطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتہای مد مدّت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد ـ

آغاز سال فرخنده فال بیستم جلوس مبارک
و کیفیت فتح بلخ و بدخشان

خدایرا شکر و سپاس که غرّهٔ جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و شش سال بیستم جلوس مبارک که مانند سراپای روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدی و منبع برکات سرمدیست بخیر و خوبی شروع شده جهان را مژدهٔ مسرّت داد - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بر سبیل تواتر و توالی از عالم بالا ورود نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت خود قرین سعادت بر در آمد - چنانچه بسلسله جنبانیٔ اقبال حضرت صاحبقران ثانی درینولا فتح و نصرت آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع بدخشان و بلخ بکمال آسانی نصیب اولیای دولت گردید - هشتم جمادی الثانی از عرایض شاهزاده و امیرالامرا و بهادر خان و اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که چون بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول بلخ بتصرف اولیای دولت درآمده نذر محمدخان آوارهٔ دشت ادبار گردید بهرام و عبدالرحمٰن پسران نذر محمد خان را با رستم ولد خسرو سلطان که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهیٔ خان باز مانده در ارک نزد عیال او بودند حوالهٔ لهراسپ خان نموده مردم معتمدی بمحافظت ازواج و بنات و جواریٔ او مقرر ساختند - و سوم ماه مذکور چون ماهچهٔ رایات فتح و فیروزی مانند اختر نیک پرتو نیک اختری و بهروزی بر سر بلخ گسترده آن محیط یمن و برکت مرکز اعلام نصرت و نقطهٔ منطقهٔ دولت و اقبال و مدار پرکار جاه و جلال گردید در ساعتی که سعود آسمانی سعادت دوجهانی از آن اکتساب می نمود در مسجد بنا نمودهٔ نذر محمد خان خارج دروازهٔ خانهٔ خان مذکور همگی اشراف و اهالی و موالیٔ آن مملکت مانند طیب خواجه و سنگی خواجه و محمد صادق ده بیدی و خواجه عبدالغفار و خواجه عبدالوالی را حاضر ساخته خطیب فصیح زبان بعد بیان مراتب حمد جناب الٰهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلّم بذکر اسم سامی و القاب گرامی بادشاه دین پرور مدارج منبر بلند پایه گردانیده در همان ساعت چهرهٔ زر از سکّهٔ مبارک صفای نور و ضیا پذیرفته رشک فرمای

مهر انور شد و لختی از آن نقود برکت آمود فیض نظر انور دریافت ـ خدیو خدا شناس و خداوند حق اساس که برخلاف سلاطین دیگر سواد غفلت و غرور را اصلا در نظر دوربین جا نداده از قهر آنحضرت پر حذر و از خویش سر حساب اند و پیوسته در باطن با خدای خود در مقام نیاز بوده همه وقت توجه آن قبلهٔ روی‌ـ و دل مردم خدا آگاه بجانب آن والا جناب است بمجرد آگهی شکر و سپاس بیقیاس و منّتهای بی منتهای واهب بی منّت و جوّاد بی ظنّت بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقّارهٔ شادیانه فرمودند ـ ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آورده تسلیمات مبارکباد ادا نمودند ـ نوبتیان دولت از نوازش کوس دولت و کامرانی و نواختن گورکهٔ شادمانی بانواع دبدبه و رفعت خم روئین و طاس سیمین سپهر برین را پرطنین ساختند ـ و رامشگران و سرود سرایان نیز آهنگ ساز عیش و نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست نموده بنغمهٔ هوشربا فلک فرتوت را برقص درآوردند ـ لله الحمد و المنة سرمایهٔ انبساط جاودانی و مادهٔ نیل آمال و امانیٔ دوجهانی آماده گردید ـ و از بسط بساط طرب و نشاط عقدهٔ قبض خواطر خورد و بزرگ و گرهٔ چین جبین خواص و عوام کشاده گشت ـ و بامر معلیٰ گرامی جشن این فتح نامی تا هشت روز آرایش داشت ـ و هر یک از اعیان دولت و ارکان سلطنت بتخصیص بهادر خان و اصالت خان و همراهان آنها که در تعاقب نذر محمد خان ترددات نمایان بظهور آورده بودند بانعام خلاع فاخره و اضافهٔ نمایان سرافراز شدند ـ و این جشن دلفروز تا هشت روز زینت افزای روزگار بوده هیچ گسسته امید را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست ـ شعرای بلاغت دثار شعری شعار قصاید غرا متضمن ادای تهنیت و تاریخ معروضداشته مورد تحسین و آفرین گشتند ـ از جمله نصیرای شیرازی باین تاریخ بطریق تعمیه برخورده از انواع عنایت برخورداری یافت ـ

شکر لله کز عنایات خداوند جهان
کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب

بادشاه غازیٔ عادل شهنشاه جهان
آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب

گشت در تسخیر عالم ثانیٔ صاحبقران
ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب

در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگزرد
گیرد اقبالش جهانرا صبح پیش از آفتاب

سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر
گفت با طبعش زراه تعمیه کای نکته یاب

والیٔ توران برآر از ملک توران وانگهی
ثانیٔ صاحبقران بنشان بجایش کن حساب

آکنون خامهٔ حقایق نگار بتفصیل انواع عواطف که نسبت بامرای عظام خاصه بهادرخان وغیره همراهان در آنروز بهجت افروز بظهور آمده می پردازد ـ بهر یک شاهزاده و امیرالامرا خلعت خاصه با نادریٔ طلادوزی و بمحمد بدیع پسر خسروسلطان که بوسیلهٔ پدر شرف اندوز ملازمت گشته بود خلعت خاصه و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و اسپ با زین مطلّا مرحمت نمودند ـ مدارالمهامی سعدالله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و جامع فضایل صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی میرسامان که در صناعت تنجیم صاحب خبرت و مهارت کلّی بوده در دقایق این فن ذو فنون درجهٔ علیا و ید طولیٰ داشته چندی قبل از تسخیر بدخشان و بلخ از قواعد نجومی استخراج این فتوحات نمایان نموده بعرض مقدس رسانیده بود باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری دویست سوار و بهادر خان بخلعت و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و انعام دو لک روپیه نقد و اصالت خان بخلعت خاصه و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و هر یک از روپ سنگه و رام سنگه راتهور و راو روپ سنگه چندراوت و حیات ترین بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و علاول ترین بخلعت و منصب هزاری شش صد سوار و عجب سنگه و چتر بهوج و چندر بهان و سنگرام و نیکنام و سید چاون و بلو چوہان وغیره بندها که تفصیل آن طولی دارد از اصل و اضافه سربلند گشته بکام دل رسیدند ـ قباد میرآخور که بعد از کشایش غوری همراه ابراهیم حسین ترکمان بدرگه خلایق پناه آمده بود با دو

پسر سعادت زمین بوس حاصل نموده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب
ہزاری پانصد سوار و مرحمت اسپ و انعام بیست ہزار روپیہ رایت افتخار
برافراخت - سعید خان بہادر ظفر جنگ کہ بحکم معلیٰ از قندہار روانہ شده
بود دولت ملازمت دریافتہ ہزار مہر نذر و ہژده اسپ پیشکش گذرانید -
راجہ راج روپ بعنایت خلعت و جمدھر مرصّع و گوشوارۂ مروارید و منصب
دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و منصور حاجی کہ قلعۂ ترمذ را بسعادت خان
سپرده بہ بلخ آمده بود بخدمت صدارت بلخ کہ در عہد نذر محمد خان نیز
داشت و منصب دو ہزاری ہزار سوار و محمد حسین پسرش بمنصب پانصدی
دویست سوار غالبانہ سرافراز گردیدند -

التجا کردن بادشاہزاده محمد مراد بخش از روی نادانی در باب طلب خود بدرگاه جہان پناه و نتیجۂ کہ بر آن مترتب شد

در نظر حقایق نگر ارباب بصیرت کہ از کحل‌الجواہر الہام نور پذیر
است اثر نیک اختری و علامت استحقاق خلافت از جبہۂ ہر کہ تابان
باشد مانند فروغ آفتاب جہانتاب نمایان و ہویداست - چہ ہر لنظر یافتۂ عنایت
الٰہی کہ مشیت ازلی ببادشاہیٔ او تعلق پذیرفتہ باشد در جمیع امور ظاہر
از آن مظہر اتم کمالات بشری درخور ہمان رتبۂ والای سلطنت فنون تدبّر
و تفکّر بظہور می آید - و ہر کہ خداوند این بخت مادر زاد و صاحب این
دولت ازل آورد خداداد نباشد آثار بی رشدی و امارات نادانی از سیمای
او چہره نما بوده ہمہ آن کند کہ باداب جہانگیری و جہانبانی و مراسم
کشورگیری و گیتی ستانی تناقض و منافات تمام داشتہ باشد - غرض از
تسوید این معانیٔ حکمت مبانی بیان کیفیت احوال شاہزاده محمد مرادبخش
است کہ بتصوّر ناقص و فکرہای دور از راه پس از فتح ملک موروثی
کہ بمحض عنایات ربّانی و تائید آسمانی بکمال آسانی رو داده حکومت

چنین مملکتی که از مبدای بنیاد طلسم آباد دنیا تا اکنون که پرتو تسخیر اولیای دولت روز افزون بر آن تافته هیچ بادشاه زبردستی از فرمانروایان هند دست تصرف صاحب آن دیار را برنتافته و به هیچ وجه دست استیلا بر آن نیافته - بلکه فوز این آرزو بخواب و خیال هم سلاطین هند را ننموده به هیچ و پوچ از دست داده نکونامی را مبدل به بدنامی ساخت و بخت رو آورده و دولت بر در آمده را رد نمود - همین آمدن خود را بحساب فیروزی مجری داشته برهنمونئی جمعیت از ملازمان نا دولتخواه بعد از درآمدن بلخ نخست التماسی که داخل عرضداشت کرد این بود که یکی از بندگان معتمد بجهت نظام مهمات بلخ و محافظت این ولایت تعین شود تا ملک را باو سپرده خود عازم دریافت سعادت حضور شود - این التماس بر طبع مقدس بغایت گران آمده در جواب بخط خاص فرمان والا شان شرف صدور یافت - مضمونش آنکه درین وقت که بعنایت الهی چنین مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست اضافهٔ ممالک محروسه شده الوس چغتا از سالهای دراز مترصد این نعمت غیر مترقبه بودند از چهار طرف بخوشوقتئی فرمانروایی صاحب قدیم و ولی نعمت دیرینه سال بجهت دریافت ملازمت او رو به بلخ آورده اند - و هنوز ساحت بلخ و بدخشان از خس و خاشاک وجود ناپاک اوزبک و الهان رفت و روب واقعی نیافته خواهش این معنی بغایت ناپسندیده و بدنما و بسیار نامناسب و بیجا بود - هرگاه مکرر بر زبان فیض بیان رفته باشد که بعد از فتح ملک توران را باو عطا نموده هر قدر خزانه و لشکر که می خواهد در فرستادن و تعین نمودن آن هرگونه توجهی که می باید مبذول خواهیم داشت باز از عدم بصارت ظاهری و باطنی از بینش عواقب امور بغایت دور بوده این نوع التماس و آرزو نمودن چه معنی دارد - اگر در خود تاب و تحمل و طاقت بی توجهی و بی عنایتئی ما در می یابد بار دیگر باظهار این مطالب بپردازد و الا پیرامون این التماس نگشته روا دار برهمزنئی کار صورت یافته نشود - و بودن خود ببلخ قرار داده مردم جا بجا تعین نماید - و باتفاق امیرالامرا در نظم و نسق معاملات آن دیار و تنبیه و تادیب شورش انگیزان فتنه گر کوشیده طریقهٔ عدل و احسان با خلایق مرعی و منظور دارد - باوجود گزارش چنین مقدمات چون شاهزاده از رزق خبرت و نصیب بصیرت

بهرهٔ نداشت از خواب غفلت بر نیامده دیگر باره عرضداشت نمود که تا یک
مرتبه از ملازمت لازم البرکت استسعاد نیافته حقیقت معامله را خاطر نشان
و دلنشین نسازد به هیچ وجه بودن خود به بلخ قرار نخواهد داد - و فی الحال
از فرط عدم تمیز بهادر خان و اصالت خان را که بعد از شکست نذر محمد خان
از شبرغان بالدخود راهی گشته بودند و یک دو ماه توقف آنها در آن
ملک ضرور بود بی آنکه خاطر از ربط و ضبط احشام آنجا فراهم آورده استحکام
قلاع دهند با خلیل الله خان که از بلخ بکمک سپاه ظفر دستگاه تعین شده
بود واپس طلبیده خواست که بلخ را بآنها سپرده متوجه کابل گردد - ازین
ارادهٔ ناصواب شاهزاده برخی از ناقص اندیشگان کوتاه دید از امرا و
منصبدار بمقتضای محبت عزیزیٔ موطن و نفرت از آمیزش مردم آندیار و
ناموافقت آب و هوای آن ملک نیز ارادهٔ مراجعت نمودند - این معنی موجب
شکسته دلیٔ رعایا و پریشانئی احوال سپاه و الوساق که از هر جانب رو به
بلخ نهاده بودند گشت - و اکثری از قصور فطرت و فرط عدم تمیز دست
تطاول بمال مردم دراز نمودند - و بندوبست از میان برخاست - رای صواب
آرای حضرت شاهنشاه حکیم منش حقایق آگاه بمقتضای وقت اقتضای آن
نموده که یکی از بندهای معتبر مزاجدان بجهت بندوبست آن تعین نمایند که
کل عساکر را ازو دقایق بیم و امید بدرجهٔ اعلی باشد و همگنانرا از متابعت
صلاح دید و عمل مقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریز نباشد - لاجرم مدار
المهامی سعدالله خان را که در فنون دانش و بینش ثانی ندارد نامزد فرمودند -
و مقرر نمودند که اگر شاهزاده از ارادهٔ ناصواب نادم نگشته البته باین طرف
آمده باشد او را ندیده حکومت بلخ و تنبیه و تادیب مفسدان بعهدهٔ
بهادر خان که سردار جمعیت دار است و بالذات در شجاعت و شهامت کوتاهی
ندارد و کار خزانه و سپاه و داد و ستد و حراست رعایا و پرداخت احوال
سکان آنجا باصالت خان که بحسن سلوک و اصابت تدبیر موصوفست مقرر
نموده تاکید کند که بموافقت و موالفت یکدگر کارها را صورت میداده
باشند - و بحکم قضیهٔ زمین بر زمین عمل نموده بجهت انصرام هر کاری سرداری
را بهر سرزمین با سپاه درخور آن تعین نماید - از جمله نجابت خان ولد
شاهرخ میرزا که آباء و اجداد او بیمن نیکو خدمتئی این درگاه بحکومت

بدخشان مقرر بودند اگر بیدرفتگی بخت راهنما و همراهی همت کار فرما
صوبه داری آنجا قبول داشته باشد باو و اگر از بی رشدی و پست فطرتی
در رفتن جای آبا و اجداد استادگی کند قلیج خان را با جمعیت آراسته
به بدخشان با توابع و رستم خان را با لشکری شایسته بحفظ اندخود و
مضافات آن معین گرداند ـ و تحقیق جمیع حاصل آنولایت هر جا مناسب داند
تخفیف و هر جا ببرزگران و فالیزسازان از عبور لشکر یا بی اعتدالی
احاد الناس نقصانی رسیده نقد از خزانه بدهد ـ و بمنصبداران نقدی سه ماهه
و بجاگیرداران باندازهٔ جمعیت هر قدر که مناسب داند بطریق مساعدت
تنخواه نماید ـ و برخی از بندگان جاگیر پژوه را بر طبق دستور حضور اقدس
از امکنهٔ مفتوحه تیول تنخواه نماید ـ و برای مرمت حصار بلخ از
بیلدار و دیگر عمله هرچه درکار باشد نوکر و اجوره دار از روی تاکید
بکار دارد ـ و فرزندان و وابستگان درونی و بیرونئی نذر محمد خان را همراه
راجه بیتهلداس و خلیل الله خان و لهراسپ خان و مهیشداس راتهور روانهٔ
درگاه شاه عالم پناه گرداند ـ و از نوکران خان و خواجها و علما و مشاهیر
بلخ هرکه رجوع آرد مثل طاهر بکاول از روی کمال ارادت خواهان بندگی
درگاه باشد دلاسا نموده روانهٔ حضور سازد ـ و هرچه از اسباب و اسپان خان
مذکور لایق سرکار بود بحضور پرنور بفرستد ـ و بجهت کان لعل امینی متدین
تعیّن نموده ضبط جانوران شکاری بعهدهٔ میرزا نوذر مقرر کند ـ و از بندهای
درگاه هرکه خواهش آمدن درگاه یا در قبول خدمت ایستادگی کند او را بتغییر
منصب و جاگیر متنبه سازد ـ و چون مدار بیع و شرای آن دیار بر خانی بوده
و اکنون از روی روپیه در سودا و معامله مردم آن دیار تصدیع می کشند
باید که خانی را که بمس آغشته فرمانروایان آنجا سکه زده اند یکسر گداخته
برابر ربع روپیه بسکهٔ سامی مسکوک و باسم شاهی موسوم ساخته رواج
دهد ـ و حکم اقدس صادر شد که بعد از رسیدن علامی به بلخ امیرالامرا
بقندز شتافته تنبیه و تادیب گروه المان که از آب جیحون گذشته در حدود
بدخشان سر بشورش برداشته اند از قرار واقع نموده بعد از رسیدن صوبه دار
بدخشان بکابل بیاید ـ القصه خدیو دین و دولت همگی مراتب مذکوره را
بمدارالمهامی ارشاد نموده بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و

شمشیر خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا سرافراز ساخته شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الثانی با جمعی از بندگان رخصت فرموده بهادر خان را بارسال شمشیر مرصع مصحوب سعدالله خان عز و افتخار بخشیدند ـ و بعلامی حکم شد که از راه خنجان که بغایت دشوارگزار اما از راههای دیگر نزدیکتر است روانه گردد ـ و بسعد فیروز حکم شد که بیست و پنج لک روپیه خزانه برای مواجب سپاه نصرت دستگاه و مصالح دیگر از راه پنجشیر به بلخ رسانیده برگردد ـ سعدالله خان از راه خنجان در عرض یازده روز شب دوشنبه هشتم رجب به بلخ رسید و هرچند بشاهزاده برای فسخ عزیمت که موجب رضامندی پادشاه صورت و معنی بود از زبان اشرف کلمات موعظت انگیز پیام نمود از بیدانشی قبول نکرده قدم در راه نافرمانی نهاد ـ لاجرم بندها را از رفتن خانه شاهزاده منع نموده بهادر خان و اصالت خان را تسلیم صوبه داری بلخ فرمود ـ و چون نجابت خان دلنهاد حکومت بدخشان نشد قلیچ خان را با نظر بهادر و نورالحسن بخشی احدیان با دو هزار احدی و چندی دیگر که جمعیت شان پنج هزار سوار بود ببدخشان و رستم خان را با راجه بهادر سنگه و راجه بینی سنگه و چندرمن بندیله و محمد قاسم میرآتش با دو هزار سوار برقنداز و پنج هزار سوار دیگر باندخود روانه گردانید ـ و شاه بیگ خان را بغوری و شاد خان را بمیمنه و حیات خان ترین بخان آباد و خنجر خان بروستاق و جبار قلی ککهر را بشبرغان و خوشحال بیگ کاشغری را بسان چاریک تعین نموده محافظت آقچه بشادمان پکهلی وال و خلم بعبدالعزیز خان ولد صفدر خان و درهٔ گز به بهادر نوحانی و بابا شاهو بمحمد شاه قدیمی و مومن آباد بشیخ فتح الله و ایبک بافلاطون و رباط زیرکان به پسران همت خان و آستانهٔ علویه بنظام سیواتی و نارین بشاه محمد گرزدار و خنجان بمیرک بیگ و دو شاخ به عبدالغفور و فتح آباد بفرخ حسین خراسانی و کلنه و گرگان باوگرسین کچهواهه و قرشک بمحمد زمان و اندراب بقاسم بیگ و کولاب بجلال الدین محمود مقرر گردانید ـ و همگی خدمات را در عرض بیست و دو روز سرانجام داده مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود ـ و میر قریش و میر عبدالله و میر حسین و میر کلان اعیان کولاب خطبه باسم سامی پادشاه فلک دستگاه خوانده الامان را که در آن نواحی بودند

یک قلم رانده همراه جلال الدین محمود دروازی با پنج شش هزار کدخدایان معتبر به بلخ رفته سعدالله خان را دیدند ـ خان مذکور همه را بنوازشهای بادشاهانه و عنایت مناصب سرافراز ساخته بوطن گردانید ـ

درینولا که رستم خان روانه اندخود گردید خسرو بیگ ترکمان قوش بیگی نذر محمد خان رسیده از جالب او ظاهر ساخت که جمعی از الامانان اویماقات این حدود را تاخته مال و مویشی را بغارت برده اراده دارند که بر یورت بنده ریخته آنچه از دست برآید تقصیر نکنند امیدوارست که به لوازم کومک پرداخته از اشرار فجار رستگاری بخشند و درین ضمن خود نیز آمده رستم خان را دید ـ درین اثناء ظاهر شد که الامانان زشت سرشت اساری و اموال بسیار در پناه رباطی که درین حوالی است فراهم آورده و خود بالای پشته برآمده ایستاده اند همین که سپاه ظفر دستگاه نمایان شد رفته رفته پیش آمده باتفاق بر صف رستم خان جلو انداختند ـ آن شیر دل از تاخت آن روباه صفتان کم فرصت که در لباس گاو تازی اسپ انداخته بودند از جا نرفته و چون کوه ثبات قدم ورزیده حملهٔ ایشان را بکاهی بر نداشت ـ و باعتماد و تائید الٰهی و همراهیٔ اقبال بادشاهی نیروی تازه و مدد نصرت بی اندازه یافته بضرب تیر و تفنگ در یک نفس جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و تتمه را آوارهٔ وادی فرار گردانید ـ و آنچه از اسپ و شتر و گوسفند و جز آن بغارت برده بودند بدست آورده بر غارت زدگان بموجب شناخت هر کس قسمت نمود ـ خسرو بیگ در آن روز تلاش رستمانه نموده بیاوریٔ بخت بیدار در سلک بندهای درگاه بمنصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافته با قوم و قبیلهٔ خود بالدخود رفت ـ

اکنون قلم وقایع نگار به تحریر واقعات حضور می پردازد ـ شاهزاده محمد دارا شکوه که در جهانگیر آباد معروف بهرن مناره بواسطهٔ کوفت حرم محترم خود توقف ورزیده بودند در شانزده روز طیٔ مسافت چهل روزه نموده بحوالئی کابل رسیدند ـ سعید خان بهادر فیروز جنگ و صدرالصدور سید جلال باستقبال شتافته بسعادت ملازمت رسانیدند و آن کامگار هزار مهر نذر گذرانیده بخلعت خاصه مفتخر گردیدند ـ بیست و نهم شاهزاده مراد بخش را پسری بوجود آمده بمحمد یار موسوم گشت ـ

فرستادن میر عزیز را با نامهٔ عاطفت مضمون نزد نذر محمد خان بصوب ایران

اگرچه مکارم و مآثر بادشاه دانشور که تقدیر مقادیر آن باندازهٔ وهم و حد مقیاس قیاس نیست و آن بشرح و بیان نمی دهد اما شمهٔ از عنایتهای که درین ایام در حق نذر محمد خان که باعانت نامساعدی بخت رو از قبلهٔ مراد برتافته متوجه ایران شده بود بقلم می آید ـ باوجود آنکه در اوایل جلوس از تیره رائی و تباه اندیشی مصدر حرکات شنیعه شده کمال ناحفاظی و بی آزرمی ازو سرزده بود درین وقت بمقتضای عطوفت و رافت جبلی و ترحم و شفقت ذاتی یکسر همه را پایمال هجوم افواج بخشایش ساخته خواستند که از مراتب عطوفت و رافت که نسبت باو در خاطر فیض مظاهر داشتند آگاه سازند ـ لاجرم میر عزیز ملازم شاهزاده محمد دارا شکوه را که سابقاً نیز از جانب آن بیداربخت بجهت ادای نامه و پیغام دوستی نزد خان مذکور رفته بود بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد برنواخته با نامهٔ عاطفت مشحون که حسب‌الحکم سعدالله خان بقلم آورده و نقل آن درین کتاب نوشته میشود[1] با مکتوب بادشاهزاده بلند اقبال هشتم رجب رخصت فرمودند ـ میر مذکور بعجلت تمام راهی شده نزدیک بفراه به جان نثار خان یرلیغ قضا نفاذ که بخان مذکور ارسال یافته بود رسانید ـ چون دریافت که نذر محمد خان بصفاهان شتافته است پیش از جان نثار خان از راه طون و طبس روانه شد ـ و چون وارد صفاهان شد خبر یافت که نذر محمد خان از غلبهٔ سودا در آنجا توقف ننموده بجانب میمنه برگشته در فکر آن شد که از عقب راهی گشته در هرجا در خورد نامه باو برساند ـ شاه عباس دارای ایران او را ازین اراده باز داشته پیغام داد که درین وقت شورش دماغ و آشفتگی طبیعت او بحال خود نیست رفتن نزد او بجز خفت نتیجهٔ دیگر نخواهد داد ـ باید که روز عیدالضحی همراه جان نثار خان ما را دیده حقیقت را بآستان خلافت معروض

۱ـ نقل نامه در بادشاه نامهٔ عبدالحمید درج است لیکن درین کتاب نوشته نشد ـ مصحح ـ

دارد - میر مذکور مقدمات مذکوره بسمع رضا شنیده حقیقت را بتفصیل عرضداشت نمود - حکم معلیٰ در جواب بشرف صدور پیوست که اگر آن برگشته بخت را سعادت راه‌نما و دولت کار فرما می بود از وصول این نامه محروم نمی شد الحال رفتن در پی او سودی ندارد باید که با نامهٔ روالهٔ درگاه عالم پناه گردد -

پانزدهم سعید خان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و حکومت ملتان سرافرازی یافته رخصت آن صوب گردید - و خواص خان بخلعت و جمدهر مرصع و صوبه داریٔ قندهار از تغییر سعید خان و باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و حیات خان بخلعت و داروغگئی مردم جلو از تغییر خواص خان و منصب دو هزاری هزار سوار و راجه راجروپ بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و شادمان بمنصب هزاری نهصد سوار و جبار قلی بمنصب هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته عز افتخار جاوید حاصل نمودند - و غضنفر ولد الله ویردی خان و محسن ولد حاجی منصور از بلخ آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند - محسن مذکور بعنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر و اسپ با زین نقره و سعادت خان قلعدار ترمذ بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره سرافرازی و بلند پایگی یافتند - مبلغ پانزده لک روپیه و هفتاد هزار اشرفی که مجموع بیست و پنج لک روپیه باشد مصحوب عاقل خان روانهٔ بلخ نموده حکم شد که بشاه بیگ خان قلعدار غوری رسانیده برگردد - و به بهادر خان حکم فرمودند که آنرا مصحوب جمعی به بلخ طلبیده بیست و پنج لک روپیهٔ سابق و مبلغ حال که پنجاه لک روپیه میشود در وجه علوفهٔ لشکر و دیگر ضروریات صرف نماید -

بیست و دوم شهزاده مراد بخش باق سرا رسید - حکم معلیٰ صادر شد که او خود را از منصب و جاگیر برطرف و از دریافت سعادت ملازمت محروم دانسته بشهر درنیاید و بعد از تشریف شریف به لاهور از جای که بست به پشاور رفته اقامت گزیند - بیست و پنجم سه اسپ با ساز طلا به بهادر خان و اصالت خان و رستم خان مصحوب شیر مرد خواجه مرحمت نموده فرستادند - بیست و هفتم ماه مذکور خلیل‌الله خان و راجه بیتهلداس و

لهراسپ خان پسران و متعلقان نذر محمد خان و سه دختر خان مذکور را با
دو زن محمد یار که دخترزادهٔ دین محمد خان و پسرزادهٔ پاینده سلطان است
و از آن دو زن یکی سابق زن امام قلی خان بود پس از آن بنکاح محمد یار
درآمده از بلخ بهمراه آورده در جلگای ماہرو فرود آمدند - روز دیگر
صدرالصدور سید جلال تا خیابان پذیره شده بهرام و عبدالرحمٰن را با رستم ولد
خسرو بملازمت کیمیا سعادت رسانید - بادشاه فلک دستگاه بهرام را بمرحمت
خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع و پھولکتاره
و منصب پنج ہزاری ہزار سوار و دو اسپ با ساز طلا و دو تقوز پارچه و
بیست و پنج ہزار روپیه نقد و عبدالرحمٰن خان را بعنایت خلعت و جیغهٔ
مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم پسر خسرو را بخلعت
و اسپ سرافراز ساختند - و عبدالخالق داماد نذر محمد خان را و بالتون
پروانچی خسر نذر محمد خان را بانعام خلعت سرافراز گردانیدند - و عبدالرحمٰن
را از غایت عنایت بشاہزاده محمد دارا شکوه سپرده صد روپیه روزینه مقرر
فرمودند - تفصیل اسامئی عورات و دختران نذر محمد خان که بکابل رسیدند
بدین وجه است - سه منکوحهٔ او یکی دختر اورازبی دوم دختر بالتون پروانچی
سیوم مادر خسرو است - سه دخترش یکی شانزده ساله دوم چهار ساله سوم
یکساله - اکنون بذکر امہات اولاد نذر محمد خان می پردازد - والدهٔ
عبدالعزیز خان خانه زاد قاضی تولک است که خواہر نذر محمد خان خریده
بود - چون جمیله بود نذر محمد خان میل طبیعت بهم رسانیده ازوگرفت - بیست
سال است که در گذشته - والدهٔ خسرو سلطان از مردم کم پایهٔ بلخ است -
والدهٔ بهرام و عبدالرحمٰن نیز از مردم اعیان نبودند و ہر دو درگذشته اند -
والدهٔ سبحان قلی نیز ازین نوع است - در وقت فتور نذر محمد خان از بلخ
گریخته نزد عبدالعزیز خان رفت - و مادر قتلق و سه دخترکه از کنیزان قلماق
اند بحضور آمده - و نذر محمد خان زوجهٔ عبدالعزیز خان را که دختر خواجه
عبدالرحیم جوئباریست از بطن خواہر باقی محمد خان و ولی محمد خان
با دو دختر عبدالعزیز خان که از ہمین منکوحه متولد شده اند در
بلخ پیش خود نگاہداشته دستوریٔ بخارا نمی داد سه روز قبل از ورود عسکر
منصور به بلخ پیش عبدالعزیز خان فرستاد - نواب قدسیه القاب بیگم

اقدس بتقدیم رسالیده بود بانعام خلعت و اضافهٔ ہزار سوار بمنصب شش ہزاری پنجہزار سوار سرافراز گردید -

چون در کابل عمارتی شایستهٔ نزول نبود لاجرم باغ اورته را که در ایام بادشاہزادگی بجہت نزول خود ترتیب داده بودند درینولا با باغ مہتاب که متصل آنست بجہت محل و دیوانخانه برگزیده در ہر دو عمارات عالیه طرح انگندند - و در سال نوزدہم جلوس جمیع عمارات که در حدایق حکم شده بود بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته قابل ورود اشرف گردید - از انجمله دو لک و پنجاه ہزار روپیه بر دولت خانهٔ مقدس و دو لک و پنجاه ہزار بر عمارات شہرآرا و جہان آرا و چہار باغ و باغات دیگر و روضهٔ حضرت فردوس مکانی صرف گشته - چو حصن کابل بفرمان حضرت جنت مکانی بگچ و آہک بر آمده ارک خام مانده بود درینولا بفرمان اشرف آن نیز به گچ و آہک برافراخته آمده - و از آنرو که آب نداشت حکم شد که باولئی جنوب را داخل ارک نموده دیواری بر گردش بکشند -

معاودت موکب ظفر طراز از کابل بدار السلطنت لاہور

چون درین احیان ہمه کام ہواخواہان دولت بی پایان بتائید و دستیاریٔ کارسازان عالم بالا حسب المرام برآمده بلخ و بدخشان بکمال آسانی میسر آمد لاجرم شادکام مظفر و منصور بسمت قرار گاه اورنگ خلافت معاودت فرموده عزیمت سر کردن دیگر مہمات و تہیهٔ اسباب قرارداد خاطر خطیر پیشنهاد ہمت والا گردانیدند - از منزل اول ذوالقدر خان را بخلعت و منصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و قلعداریٔ کابل و ضبط بنگش بالا و پائین و اکرام خان را که روزینه دار بود بمنصب سابق دو ہزاری دو ہزار سوار سرافراز نموده اولین را بکابل و آخرین را بفتح پور رخصت فرمودند - و مرحمت خان را بمنصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار از اصل و اضافه معزز ساخته سند اضافه که سعدالله خان در بلخ تجویز نموده بود مرحمت فرمودند -

فرستادن ارسلان بیگ با فتحنامهٔ بلخ و بدخشان نزد دارای ایران

چون اختر بخت نذر محمد خان از اوج رفعت و عزت بحضیض وبال و نحوست افتاده ولایت آبا و اجدادش خصوص ولایت بلخ که دارالملک آن ضلع است و هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نرسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب اقبال شده مال و اموال اندوختهٔ سالهای درازش بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و تنبیه و تادیب الانان بیدین و آئین که از نحوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبان زد خذلان سرمد و خسران جاوید اند از قرار واقع دست داده خاطر اشرف از رهگذر جزئیات امور این سمت فراغ کلی یافت سپاس تائیدات ربانی و اظهار عطایای سبحانی بر طبق کریمه امّا بنعمت ربّک فحدّث در ضمن عرض کیفیت محبت و دوستی واجب دانسته برای مسرّت طبع دارای ایران شاه عبّاس حسب الحکم اشرف مفصّل مرقوم قلم عطارد رقم وزیر صایب تدبیر سعدالله خان که نقل آن درین اوراق نگارش یافته گشته[1] مصحوب ارسلان بیگ بلوچ با یک قبضه شمشیر مرصّع قیمتی ارسال یافت - و چون در اموال نذر محمد خان که درین فتح بتصرّف اولیای دولت درآمده تحفهٔ که شایستهٔ ارسال سلاطین باشد نبود یک قبضه خنجر مرصّع که سابق باو ارسال یافته بود انتخاب نموده ضمیمهٔ شمشیر گردانیدند و ارسلان بیگ مذکور بانعام خلعت و جمدهر و شمشیر با ساز طلا و اضافهٔ منصب سربلند گشته نهم شعبان رخصت رسانیدن نامه و شمشیر یافت -

یازدهم از بگرامی کوچ فرموده هفدهم بچهار باغ که براه راست سی و چهار کروه جریبی است تشریف آورده در موضع نیمله که مکانی است دلکش حکم فرمودند که باغی و نشیمنی طرح انداخته نهری بعرض چهار

۱- نقل نامه درین کتاب درج نیست لیکن در بادشاه نامه عبدالحمید (جلد دوم - صفحه ۵۹۶ طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگال) نگارش پذیرفته -

ذراع از میالش گذرانند - بیست و ہشتم به پشاور و غرهٔ رمضان از نیلاب گذشته بعد از طی دو منزل باغ حسن ابدال را که چشم و چراغ این محال است از فیض نزول رشک فردوس برین ساختند - و ہژدہم رمضان از آب بہت و بیست و سوم از آب چناب بر پلهای سفاین عبره نموده ہشتم شوال فرخ فال در ساعت سعادت طراز دولتخانهٔ دارالسلطنت لاہور را از ورود موکب مسعود روکش فردوس برین گردانیدند -

از واقعه دارالخلافه اکبرآباد معروض حجاب بارگاه سلطانی گشت که چہارم شعبان سنه ہزار و پنجاه و شش نواب عصمت نقاب سلطان النسا بیگم سہین دختر حضرت جنت مکانی که از بطن ہمشیرهٔ راجه مان سنگه والدهٔ سلطان خسرو بوجود آمده بود بمرض استسقا رحلت نموده زینت افزای محفل حوران جنت گردید - و در طاق ایوانی از ایوانهای دور گنبد روضهٔ عرش آشیانی که ہنگام در آمد روضهٔ منوّره جانب راست واقع شده بموجب استدعای خویش مدفون گشتند - و طاق ایوان چپ روضهٔ مطهره باستدعای مسند آرای حرم عصمت و ذکا شکرالنسا بیگم برای مدفن آن عفت نقاب مقرر شد - میرزا نوذر از بلخ جانوران شکاری نذر محمد خان که در آن میان پنج باز طویغون بود آورده بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و محمد ہاشم کاشغری حسب التماس رستم خان در انخود بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند - مبلغ بیست لک روپیه مصحوب سید بہادر ولد سید لطف علی و جلال برادر بہادر خان روانهٔ کابل ساخته حکم فرمودند که به قلعدار آنجا سپرده برگردند - اعظم خان که از کشمیر آمده در راه ملازمت نموده بود بمرحمت خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و صوبه داریٔ بہار نوازش یافته مرخّص گردید - چون از جاگیر شاہزاده محمد شجاع بہادر ہشت کرور دام بخالصه شریفه تعلق گرفته بود رای کاشیداس را بدیوانیٔ بنگاله و شیخ عبدالکریم را از تغیر او بدیوانیٔ اکبرآباد سربلند ساختند -

علی اکبر سوداگر پسر حاجی کمال اصفهانی که سوداگر عمده بود بموجب حکم والا بعد از تلاش بسیار و سازش با علی پاشا حاکم بصره چند اسپ عربی بہم رسانیده بدرگاه فلک جاه آورد - از آنجمله اسپ کمیت از اولاد عنتر سرطویلهٔ اسپان عربی گشته به لعل بی بہا موسوم گردید - و بر زبان

مقدس گذشت که بعد از جلوس مبارک این قسم اسپی داخل اصطبل معلی نشده مگر در زمان شاہزادگی عنبر حبشی فتح لشکر نام اسپی که در نکوئی منظر و کلانی بهتر ازین بود براجه بکرماجیت فرستاده و او بعنوان پیشکش بما گذرانیده بود ـ و در بهای شش اسپ بیست و پنجهزار روپیه و قیمت لعل بی بها پانزده ہزار روپیه بعلی اکبر مرحمت شد و بنا بر وقوف اسپ و جواہر بخلعت و منصب پانصدی صد سوار و ضبط بندر سورت سرافرازی یافت ـ بخسرو پنجاه ہزار روپیه و به بهرام بیست و پنجهزار روپیه و به عبدالرحمٰن ده ہزار روپیه مرحمت نموده جای ایستادن ہر دو برادر بجانب چپ مقرر نمودند ـ سعدالله خان بمنصب شش ہزاری شش ہزار سوار و نوازش خان بمنصب ہزاری پانصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند ـ طاہر شیخ و خواجه عبدالوہاب رئیس بلخ و فولاد خواجه و خواجه طاہر و خواجه بقا و خواجه نورالله از بلخ رسیده جبین بخت را بپرتو زمین بوس درگاه والا فروغ سعادت جاوید دادند ـ طاہر شیخ بانعام خلعت و خنجر مرصّع و ده ہزار روپیه و دیگران را بعطای سه صد مهر و خلعت و خواجه عبدالوہاب را بانعام خلعت و چهار صد مهر کامیاب عزّت گردانیدند ـ و مکرمت خان را بمنصب چهار ہزاری چهار ہزار سوار سه ہزار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند گردانیدند ـ و گردهر کور را بقلعه داری اکبر آباد و منصب ہزاری ہشت صد سوار و آگاه خان فوجدار اکبر آباد را بمنصب ہزاری ہزار سوار برنواختند ـ و ملا سلطان محمد دیوان و عبداللطیف و عبدالرؤف مستوفیان و ملا عاشور دیوان بیوتات نذر محمد خان بآستانه والا رسیده سرمایه سعادت اندوختند ـ عبدالرحمٰن بانعام ماده فیل با زین نقره و خواجه عبدالوہاب بمنصب نه صدی دویست سوار و عبدالخالق داماد نذر محمد خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب نه صدی صد و پنجاه سوار و طاہر شیخ بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلا میناکار و منصب ہشتصدی چهار صد سوار چوچک بیگ بمنصب ہشتصدی دویست سوار و حسن سعید بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار و خواجه نور الله بمنصب پانصدی پنجاه سوار معزز و مفتخر گردیدند ـ و صد لک روپیه که از خزانه اکبر آباد طلبداشته بودند پرتهی راج راتهور آورده از سجدات آستان معلی پیشانی بخت

را برافروخت - قاضی محمد اسلم و خواجه ابوالخیر میر عدل بحکم معلی طبیب خواجه ولد خواجه حسین جولباری را که از بلخ آمده بود استقبال نموده بسعادت ملازمت اشرف رسانیدند - خواجهٔ مذکور هژده اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانیده بانعام خلعت و هزار مهر سرافراز گشت -

چون صوبهٔ پنجاب بشاهزادهٔ کلان مرحمت شده بود دو کرور دام از محال کوه دامن بطریق انعام بآن درة التاج خلافت دادند - ششم شاهزاده محمد مراد بخش را که منصب دوازده هزاری ذات ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه داشت و بسبب نافرمانی از منصب و جاگیر باز داشته حکم اقامت در نواحیٔ پشاور داده بودند بمنصب دوازده هزاری ذات ده هزار سوار سرافراز فرمودند - حیات خان ترین را بخطاب شمشیر خان و محمد قاسم میر آتش بلخ را به معتمد خان مخاطب و سرافراز ساختند - اسوهٔ مطهرات زمان قدوهٔ مکرمات دوران نواب قدسیه القاب شکر النسا بیگم عمّهٔ محترمهٔ خاقان بلند مکان برای ادای مراسم تهنیت فتح بلخ و بدخشان از اکبرآباد روانه شده چون نزدیک دارالسلطنت لاهور رسیدند نوزدهم بفرمان اقدس سپهر گوهر بحر عظمت و جلال بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه باستقبال رفته بمشکوی دولت آوردند - بادشاهزاده والا جاه مقدم مبارک آن مستورهٔ ستر عفت را بغایت گرامی داشته مراتب تبجیل و تکریم بتقدیم رسانیدند و یک لک روپیه نقد گذرانیده در هر باب اصناف عواطف مبذول فرمودند - آن زینت افزای حریم عزت و عفت لعلی بقیمت چهل هزار روپیه بطریق راه آورد از نظر اشرف گذرانید -

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که مقرب خان کیرانیه که نوّد سال عمر و در فن جرّاحی مهارت تمام داشت بعالم بقا رحلت نمود -

اکنون سوانحی که بعد از معاودت علامی سعدالله خان از بلخ در آن صوبه رو نموده برمیگذارد -

سوانح صوبهٔ بلخ

چون به بهادر خان خبر رسید که الانان بیدین و ایمان که مدار کار شان بجز بردن اندوختهٔ مردم و سپردن راه بیداد و ریختن خون ناحق و

سلوک طریق ضلالت امری دیگر نیست و آئین آن بدمنشان در جنگ غدر و مکر است بیک ناگاه بریزند و هرچه بیابند برداشته بگریزند و برای یغمای گرگین خری ده برادر را بکشتن دهند و تا بدست نیارند دست از آن باز ندارند و از بزدلی پیرامون جنگ صف نگردند و اگر اندک قوتی در غنیم ببینند بگریزند و چندی نمایان شده غنیم را بجنگ گیرند و تا جای که جمعی کثیر نشسته باشند برده درمیان گیرند و در سفر یک خیمهٔ کهنه برای ده نفر سردار و غذا تلقان جو و قمیز ترش کفایت میکند ـ و گیاه اسپان شان بجز درمنهٔ خودرو چیزی دیگر نه ـ معهذا باین خوراک روزی چهل و پنجاه کروه طی می کنند و مانده نمی شوند ـ بسیار بوده از بلخ و بخارا بخراسان و یزد رفته مال را بدر بردند و قزلباش بر اسپان اصیل بگرد ایشان نیارستند رسید ـ و از دریای جیحون چون سگ آبی روزی ده مرتبه بآسانی میگذرند و هنگام عبور زینهای چوبین را یکجا بسته و جلو هر اسپ بر دم اسپ دیگر بسته ازین رو بآنسو یک نفر چندین اسپ را می برد ـ و هر سوار از نی که بر ساحلش میروید پشتواره بسته و بر آن نشسته از آب می گذرد ـ داعیهٔ تخریب آن ولایت نهب و اسر رعایا و اهالیٔ آن پیشنهاد ساخته تاخت و باخت از هر طرف شروع کردند ـ خان شهامت نشان بهادر خان که سردار معامله دان کارگزار است باعزیمت کارگر و همت عزایم اثر آهنگ تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه نموده از بلخ برآمد ـ و بگرمیٔ شعله آتش بر سبیل تعاقب سر در پی آن مردودان مطرود گذاشته هر جا یافت گروهی انبوه را علف شمشیر انتقام ساخت ـ و سر هر راهی از آنجا که سر بر می آوردند گرفته جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرک اسفل سعیر فرستاد ـ و بقطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف معاملهٔ مصاف را فیصل داده مظفر و منصور بشهر مراجعت نمود ـ هم چنین راجه راجروپ بر اوزبکان و الامانی که در بدخشان سر بشورش برداشته و رستم خان بر مفسدانی که در جانب اندخود بمواد فتنه و فساد پرداخته بودند سواری نموده به نیروی همراهیٔ دولت قاهرهٔ بادشاهی بمجرد مقابله بر آن مقهوران غالب آمده جمعی کثیر را گذرانیدند [و بقیةالسیف را مغلوب و منکوب ساختند ـ و تا سرحد خود باقامت مراسم تعاقب پرداخته پس از آوارگیٔ آن مخذولان معاودت بحد و مکان

نمود نمودند - از آنجا که سنّت شنیعهٔ نفاق کیشان خلاف اندیش است سبحان قلی خان با پنج شش هزار اوزبک که سابق در بلخ بودند و الامانان دیگر که نزد او فراهم آمده آخر شب ششم ذی‌القعده بر ترمذ هجوم آورده بمددگاریٔ زینه بدرون حصار ریخته با میرزا کوهاتی که بجهت نگاهبانیٔ حصار مذکور با پانصد پیاده افغان مقرر بود هنگامهٔ زد و خورد گرم گردانیدند - و پس از تردد بسیار آن مرد مردانه بزخم نیزه بدرجهٔ شهادت رسید - سعادت خان بمجرد اطلاع مهتابیها برافروخته باعوان و انصار از هر گوشه کمان طعن زه کرده تیغ سرزنش را نسان داده سرداران مخالف را بباد تیرباران گرفته همگنانرا پی سپر شمشیر تقدیر ساختند و تا صبح هنگامهٔ زد و گیر گرم ساخته بیشتر از آن پرخاش جویان را از پا درآورده بقیةالسیف را آوارهٔ دشت فرار گردانیدند - از مخاذیل روشناس بای محمد ایشک آقاسی و شاه کوچک سرای و دین محمد یساول و الله ویردی پسر حاجی محمد اتالیق و سبحان قلی برادرزادهٔ اورازبی راهگرای وادیٔ نیستی گشتند -

اکنون وقایع بلخ را بهنگام آن ،وقوف داشته بوقایع حضور می پردازد - شهسوار میدان دلاوری و دلیری فارس مضمار صفدری و شیری فرخنده اختر سپهر بسالت و کامگاری فروزنده نیر اوج خلافت و بختیاری تاج سلطنت را گرامی در بادشاهزادهٔ عالی قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بعد از ورود فرمان طلب از کار پژوهی و رضا جوئی بکمتر زمانی از احمد آباد بدارالسلطنت رسیده بودند شب بیست و سوم ذی‌الحجه سعدالله خان استقبال نموده بدولت ملازمت رسانید - محمد سلطان و محمد معظم پسران آن کامگار نیز شرف ملازمت دریافتند -

وزن مبارک شمسی

بیست و چهارم ذی حجه سنه هزار و پنجاه و پنج هجری موافق دوازدهم بهمن سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین شروع شده جشن نوآئین تزئین یافت - و بدستور هر سال آن ذات مقدس را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده بفقرا و مساکین قسمت نمودند - بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر از لعل و یاقوت و مروارید پیشکش گذرانیده بانعام

خلعت و عطای ولایت بلخ و بدخشان سرافرازی یافتند ـ و از سواران آن
قرةالعین دولت و بخت ہزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه نموده سربلند
ساختند ـ سید جلال صدرالصدور بمنصب شش ہزاری دو ہزار سوار و
راجه جسونت سنگه بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار دو اسپه سه اسپه و
جعفر خان بمنصب پنجہزاری سه ہزار و پانصد سوار و سعادت خان قلعدار
ترمذ که مصدر ترددات شایسته شده بود بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد
سوار از اصل و اضافه و طیّب خواجه بمنصب چهار ہزاری چهار صد سوار و
لہراسپ خان و راجه راج روپ بنوازش نقّاره رعایت پذیر و بلند آوازه
گشتند ـ پنجاه لک روپیه که ہمراه بادشاہزادهٔ معز الیه برای یساق بلخ مقرر
شده بود به پرتهی راج حواله نمودند که ہمراه گرفته پیشتر راہی شود ـ
مہتر یوسف سرآمد غلامان علی مردان خان را حسب التماس او داخل
بندہای درگاه کرده بمنصب پانصدی صد سوار سرافرازی بخشیدند ـ

بیست و ہفتم بعرض مقدس رسید که عمدةالنسا ستّی خانم برحمت حق
پیوست ـ تاسف نموده بعلاءالملک میر سامان فرمودند که ده ہزار روپیه از
خزانهٔ عامره بجهت تجہیز و تکفین او داده با چندی از بندہای درگاه تا
منزل معہود رسانیده برگردد ـ و قبل ازین حکم معلٰی صادر شده بود که مبلغ
دویست روپیه را آش ہر روز بفقرا قسمت مینموده باشند ـ غرّهٔ محرم ١٠٥٧ھ
از وفور عاطفت و کمال شفقت سی ہزار روپیه بپانزده بندهٔ معتمد حواله نمودند
که بمحتاجان و مسکینان قسمت نمایند ـ پانزدہم محرم مذکور در ساعت
مسعود و آوان محمود بادشاہزادهٔ بلند اقبال نصرت مند فتح روزی
محمد اورنگ زیب بہادر را بمرحمت خلعت خاص با نادری و دو تسبیح مروارید
منتظم به لعل و زمرّد و شمشیر خاصه و دو اسپ عربی مزّین بزین زرّین و
صد راس ترکی و فیل با یراق نقره و ماده فیل و انعام پنج لک روپیه نقد
اختصاص بخشیده فاتحهٔ فایحه بجہت حصول فتح و فیروزی و نصرت و بہروزی
از روی توجه تمام خوانده عنایت الٰهی بدرقهٔ راه آن نور حدقهٔ اقبال
ساختند ـ و حکم فرمودند که ایام نوروز در حدود پشاور گذرانیده در
آغاز بہار که کتلہا از برف صاف شده و ہوا رو باعتدال نہد و صحرا از

علف سرسبز گشته راه با شایستهٔ عبور گردد با امیرالامرا و جمعی از راجپوتان وغیرهم مانند راؤ ستر سال و راجه امر سنگه و نظر بهادر خویشگی و راجه روپسنگه و راجه رایسنگه نروری و دیگران که از بی توفیقی و ناامعامله فهمی از بلخ و بدخشان برخاسته به پشاور درآمده حسب‌الحکم از آب اتک نمی توانستند گذشت روانهٔ بلخ شوند ـ و هرکدام از نجوم سمای معالی محمد سلطان و محمد اعظم را تسبیح مروارید مرحمت نموده با پدر والا مرخّص ساختند ـ خلیل الله خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلّا و هر یکی از خواجه عنایت الله خان و غضنفر و آی محمد و راوت دیالداس جهالا و مرشد قلی بخشیٔ فوج مذکور و آقا علی دیوان بعنایت اسپ مفتخر و مباهی گشته در خدمت پادشاهزادهٔ فلک جاه رخصت یافتند ـ

توجه مبارک همایون بصوب کابل و گذارش نوروز جهان افروز

بعد از پانزده گهری و چهار پل شب پنجشنبه چهاردهم صفر سنه هزار و پنجاه و هفت هجری جشن نوروز دل افروز بآئین هر سال آذین پذیرفته روی زمین دولت خانهٔ والا از غرایب امتعهٔ هفت کشور و بساطهای ملوّن پیرایهٔ غیر مکرر یافت ـ درین روز خجسته اثر بادشاهزاده شاه شجاع باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار سرافراز شدند ـ سعدالله خان یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات بنظر اشرف درآورده بانعام فیل با ساز نقره سرمایهٔ امتیاز اندوخت ـ درین روز سعادت اندوز پیشخانهٔ والا بصوب کابل برآمد ـ چون از عرایض بهادر خان وغیره بندها بعرض اشرف رسید که عبدالعزیز خان باجتماع لشکر توران پرداخته میخواهد که بر بلخ بیاید فرمان قضا توامان در باب جمع آمدن سپاه نصرت دستگاه اصدار یافته هژدهم صفر بعد دوپهر و چهار گهری بساعت مسعود درخور توجه همایون ماهچهٔ لوای والا مانند نیر اعظم از افق دارالسلطنت لاهور طلوع نموده بصوب کابل ارتفاع پذیرفت ـ صدرالصدور سید جلال را بسبب بیماری و ملا علاء الملک میرسامان را بجهت سرانجام برخی امور معظمهٔ دولت رخصت بودن لاهور داده بهرام ولد صادق خان را

بهدوبندی برکشایند مبادا غنیم قابوی وقت و فرصت غنیمت شمرده از راه دیگر به شهر درآمده حصار بدست آرد - لاجرم قرار بدان دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده بعد از آن یکبار بهیئت اجتماعی برآمده در یک دم دمار از روزگار آن جماعت پریشان احوال برآرند - برین قرار داده قلیچ خان جا بجا مردم کارآزموده بنگاهداشت مداخل و مخارج بازداشت - ضلع غربی را براجه راجروپ که در آنجانب بیرون قلعه با نورالحسن بخشی احدیان پهلوی هم فرود آمده بود سپرد - و حراست سمت شرق باابوالبقا ولد قاضی خان و مقصود بیگ علی دانشمندی و طغرل ارسلان برادر زادهٔ خود و گروهی از نوکران خویش مقرر نمود - و اطراف باقی را بسایر بند های بادشاهی حواله نمود - و مورچلها مقرر ساخت - و قدغن نمود که هر کس از مورچلهای خود خبردار بوده از جا و مکان خود حرکت ننماید - تا آنکه قریب دوازده هزار سوار بسرداری ترکبای[۱] قطغان و شاه مراد کلچی و دیگر سران الامانان آغاز پیکار نموده از جانب مورچال شرق بیکبار اسپان برانگیختند - ابوالبقا و مقصود بیگ و طغرل ارسلان بضرب تفنگ و سیبه تیر خاک وجود نابود آن خاکسار الرا که قصد درآمدن شهر داشتند بصرصر فنا داده چندی دیگر را بضرب تیغ آبدار شعله آمیغ جهاد که بمخاصیت دعای سیفی است آتش در خرمن حیات شان زدند - چون راجه راجروپ بیرون قلعه فوج خود آراسته و متصل او نورالحسن فوج احدیان را توزک ساخته ایستاده بودند و پیش روی اینان میدان وسیع بود فوجی گرانبار از مخالفان تباه اندیش بانداز آویز جلوریز رسیده بایشان درآویختند - و جمعی دیگر با احداد مهمند و محمد مراد داروغه توپخانه که بیرون قلعه دست راست راجه راجروپ و نورالحسن ایستاده بودند روبرو شدند - درین اثناء جوق از الامانان که اسپان سپاهیان لشکر از چراگاه رانده پیش انداخته متوجه مکان خود بودند مردم بادشاهی را دیده از روی مکر و تزویر رو بفرار آورده دلیران را بجانب خود کشیدند - وقتیکه احداد مهمند مانند برق جهانسوز بر غنیم تیره روز سیاه گلیم جلو انداخته گرم ستیز و آویز گشت جمعی کثیر از اطراف و جوانب بر احداد مذکور ریخته کار برو بسیار تنگ ساختند - راجه راجروپ و نورالحسن

۱- قلمی توقبای (و - ق) -

بعد از مشاهدهٔ این حالت بی اختیار با گرزداران بمدد او جلو انداخته جنگ
کنان بمیدان درآمدند - هرچند قلیچ خان گفته فرستاد که از کنار شهر
این همه دوری گزیدن از مصلحت وقت بسیار دور است و کمک نمودن بنابر
هجوم مردم مخالف و محاصرهٔ قلعه متعذر - باید که پیش از هجوم و ریزش الانان
و فراهم آمدن عسکر غنیم جنگ کنان مراجعت نموده به پناه ملچار برسند -
این گفتار در دلهای آن جماعت که گرم نبرد بودند جا نگرفته مطلقاً از سر
قرارداد خود فرود نیامدند - تا آنکه غنیم از بالای کوه فوج فوج بشتاب
سیلاب سر در نشیب رو بجانب بهادران ناموس دوست آورده مردانه بی محابا
در آویختند و با دلی پرکین و جبینی پرچین مانند تیر و کمان دست و بغل
شده از هر دو طرف پروانه وار خود را بیدریغ برشعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند -
هرچند ازین طرف مردم توپ خانه سیل بنگاه و برق خرمن آن سیاه بختان
شده جمعی کثیر را رهگرای وادیٔ فنا ساختند اما باز مخالفان از راه کمال
تهور روبروی توپ و تفنگ شده بازو بسربازی و جانفشانی کشادند - مجملاً
از هر دو سو جنگ تیر و تفنگ بکمال رسانیده غریب کارستانی برروی کار
آوردند و فریقین باهم آمیخته بفرط سعی علاقهٔ پیولد روان و کالبد یکدیگر
از هم گسیختند - و محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپ خانه و چندی
دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - رفته رفته کار باین حد رسید که هیچ خون
گرفته را آرزوی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه
پای جرأت و جلادت از خانهٔ رکاب پیش گزارد - قضا را درینوقت بارش عظیم
شده رفته رفته رو بشدت گذاشت و از کهسار سیلی عظیم بغایت تند و تیز
شور انگیز فرود آمده لشکر ظفر اثر را آب رود و سیل کوه و بارش باران و
شدت باد روبرو از هر چهار جانب در چارموجهٔ طوفان بلا گرفته بی پا و
بی جا ساخت - و فتیلهٔ آتش افروز از گیرائی و اژدهای دمان شعله فشان
توپ و تفنگ قدر اندازان از کار بازمانده غنیم لئیم را دلیرتر گردانید -
تا آنکه هراول راجه با جمعی کثیر جوهر مردی و مردانگی بظهور آورده جان
درباخت - و راجه با جمعی نیز با سه زخم تیر از اسپ افتاده بدشواریٔ
تمام بر اسپ یکی از تابینان برآمد و اکثری از یکه سواران عرصه مردمی
نقد جان نثار نموده باقی ماندها تمام زخمی گشته لاعلاج بی خویشتن داری

از عرصهٔ مصاف برآمده نبرد کنان رو بجانب شهر نهادند ـ و در اثنای معاودت بسبب کثرت گل و لا و تنگی و باریکیٔ کوچها غایت زیر و زبر گشته بسیاری از شیبهٔ تیر مخالفان ره گرای وادیٔ فنا گردیدند ـ بعد از آنکه کوتوال راجه با پیادهای برقنداز و تیرانداز پس دیوارهای باغ مخالفان را در باد تیر و تفنگ گرفته از پس فراریان پراگنده ساخت راجه با مردم قلیل داخل قلعه شد و خود را بقلیچ خان رسانید ـ و اوزبکان نیز از بس تردد بستوه آمده از شهر بفاصلهٔ دو کروه رفته فرود آمدند و هر روز از صبح تا شام گرد قلعه گردیده چون از استحکام و خبرداریٔ مردم مجال درآمد نیافتند بناامیدیٔ تمام که پیوسته نصیب اعدای دولت روز افزون باد برگشته بند نهری که از میان آبادانی میگذشت شکسته شهر را بی آب ساختند ـ و بتاخت و تاراج سرحد نشینان طالقان پرداخته هر روز دور شهر دست و پا میزدند ـ و درونیان بازو بمدافعه و ممانعه بر کشاده بضرب تیر و تفنگ و حقهای باروت جمعی کثیر را به بئس المصیر باز گشت میدادند ـ آخر کار بیست و دوم ربیع الاول نا امید شده معاودت بمکان خود نمودند ـ عیاذاً بالله اگر دیر شده دو سه روز دیگر توقف مینمودند از بی آبی کار بر قلعه نشینان تنگ گشته بی تردد آن مخذولان خود بخود هلاک می شدند ـ و راجه راجروپ و نورالحسن قلیچ خان گفتند که چون طالقان شایستهٔ اعتماد نیست صلاح دولت آنست که ازین جا برآمده در قندز یا فرخار هرجا که مناسب باشد اقامت اختیار باید نمود ـ خان مذکور حسن قلی آغرا را در طالقان گذاشته خود باشکدش آمده قلعهٔ آلرا بعد از مرمت باقامت برگزید ـ راجه و نورالحسن بقندز رفته نزول نمودند ـ

سانحهٔ دیگر

المانان و اوزبکان در نواحیٔ غوری بتاخت و تاراج درآمده بمجرد استماع آوازهٔ آی آی موکب اقبال و برآمدن شاه بیگ خان اموال و مواشی جا بجا گذاشته بمدد دو سه هزار سوار که در پس کوه پنهان شده منتظر قابو بودند هنگامهٔ ستیز و آویز را گرم ساختند ـ درین زد و خورد خنجر بیگ و نظام بیگ و میر فرخ و منصبداران و جمعی کثیر از احدیان بتلاشهای مردانه بسیاری از مخذولان بد اصل را در بئس المصیر جا داده خود نیز جان درباختند ـ

و چون سه چهار هزار سوار از جانب دیگر قصد گرفتن قلعه داشتند شاه بیگ خان جنگ کنان بسوی قلعه مراجعت نموده بمحافظت شهر پرداخت - و بامداد و اعانت مردم آن سر زمین که مال و مواشی و اهل و عیال خود بشعاب و جبال درآورده جریده مستعد جنگ بودند بکوششهای بلیغ و حملهای سخت سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام مخالفان انداخت - و سوای این فوج فوج از اهل عناد نشانهٔ تیر و تفنگ قدراندازان غوری شده روانهٔ عدم آباد فنا و برخی رهرو راه راست فرار گردیدند - و قاضی خواجه‌کلان و قاضی تیمور و بعضی دیگر که باولیای دولت مخالف و با بدسگالان موالف بودند و بکمتر تهدید معترف گشته بودند باشارهٔ شاه بیگ خان بیاسا رسیدند -

سوانح اندخود

جمعی دیگر که بسوی اندخود سربفساد برداشته بودند و جمعی از محافظان چراگاه را قتیل و اسیر نموده بمکان خود برگشته بودند با جمعی از منصبداران و احدیان که بموجب تاکید رستم خان از عقب رسیده مال و اساری خلاص نموده بودند بمدد جمعی که از پس کوه برآمدند در آویخته اکثری کشته گشته هزیمت را غنیمت شمردند و چندی از بند های بادشاهی نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند -

وقایع حوالئی بلخ ششم ربیع‌الاول چون از خبر جواسیس و مکتوب شمشیر خان تهانه دار خان آباد بهادر خان را معلوم شد که خوشی لب‌چاک باشارهٔ عبدالعزیز خان با پنج هزار سوار الهان از گذر کلیف گذشته اراده دارد که بصوب درهٔ گز و شادیان که چراگاه دواب لشکر فیروزی اثر است شتافته دست تاراج بمواشئی رعایا و احشام و اسپ و شتر لشکر ظفر اثر دراز نماید - سردار جلادت آثار بتهیه مواد جنگ پرداخته خواست که متوجه آن ضلع گردد - اصالت خان تنبیه و تادیب مفسدان این مرتبه بعهدهٔ خود گرفته با راجه بهار سنگه و متعمد خان و جمعی دیگر متوجه شد و بعد از سواری به هیچ چیز نپرداخته و تا ممکن بهمه جا تاخته بر سر آن مفسدان ریخت - و رستانه بآنها درآویخته در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست داده آنچه از مال و مواشی بدست آورده

بودند همه را خلاص نموده بمالکان رسانید - ازین جهت که همه روز جیبه پوشیده گردد کرده بود یکبارگی برای وضوی نماز مغرب فرود آورده برهنه شد و بتصرف هوا گرفتار کوفت تپ گشت و بموجب نوشته بهادر خان مراجعت نموده بمقتضای ربانی بیست و دوم ربیع الاول ازین جهان فانی را پدرود نموده در جوار رحمت حق منزل گزید -

واقعهٔ دیگر

هشتم ربیع الاول پانزده هزار سوار بسرکردگی خنجر و حبیب الهانان برخصت عبدالعزیز خان بر تهانهٔ خان آباد رسیده هزار سوار نمایان گشت - و بقیه برسم کمین جا بجا پنهان گشته همین که شمشیر خان و مراد قلی ککهر جمعیتی کم دیده از قلعه برآمده مخالفان از راه مکر جنگ و گریز کنان این مردم را بسوی افواج خود کشیدند - و همین که بآن مردم رسانیدند باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشوده بیکبار از موضع خود بارگیها را برانگیختند - و بآنکه جمعیت آن تهانه عشر سپاه مخالف نبود نبرد پژوهان هنگامهٔ جانستانی و سربازی گرم نمودند - و سید سادات پسر سید صدر جهان بخاری و بهلول برادر شمشیر خان و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - و آن مرد مردانه و مراد قلی باعتماد عون و صون الهی با مردم خود بدار و گیر و زد و خورد در آمده جمعی کثیر را جریح و قتیل ساختند - و تا شام مانند کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده در تاریکئی لیل مراجعت بقلعه نمودند و مداخل و مخارج قلعه را مستحکم ساخته بندوقچیان قدر انداز را جابجا بانداختن توپ و تفنگ مامور ساختند - بهمین وتیره تا دو شبانه روز درون و بیرون هنگامهٔ آویز و ستیز گرم بود - چون نهم ربیع الاول این خبر به بهادر خان رسید اصالت خان را چنانچه نگاشته آمد باستعجال تمام از دره طلبیده دهم که اصالت خان به بلخ آمد محافظت شهر را باو باز گذاشته بدفع اهل خلاف روانه شد - مخاذیل از شنیدن خبر توجه بهادر خان دل های داده روز سوم دست از محاصره کشیدند و بادیه پیمای فرار گشتند - بهادر خان بخان آباد رسیده یک روز برای دریافتن خبر مقاہیر مقام کرد - چون از گذارش جاسوسان دریافت که آن جماعت بصوب چشمهٔ

علی مغل رفتہ قصد آن دارند کہ باخوشی لب چاک و حق نظر مینک کہ در درۂ گز از اصالتخان فرار نموده بودند اتفاق کرده باز بتاراج حدود درۂ گز بروند ۔ بہادر خان سرب و باروت و بان و دیگر لوازم قلعداری سرانجام داده از خان آباد بصوب درۂ گز روان شد ۔ چون بسرپل امام بکری رسید از بلخ خبر آمد کہ اصالت خان بعارضہ کہ مادۂ آن در یساق درۂ گز بہم رسیده بود برحمت حق پیوست ۔ بنابر آن رام سنگھ راتھور و عجب سنگھ کچھواہہ را فرستاد کہ مراسم صیانت ارک بلخ باتفاق محکم سنگھ سیسودیہ و پہلوان درویش سرخ حارسان پیشین آن بتقدیم رسانند و محافظت شہر پناه باہتمام شیخ فرید ولد قطب دین خان کوکہ مقرر گردانید ۔

سانحۂ دیگر

بسیاری از الانان فتنہ نشان سہ پہر گذشتہ ناگہان بر سر تھانہ دارکلتہ آمدند ۔ اوگرسین کچھواہہ نروکا تھانہ دارکلتہ و گرگان خبر بہ بلخ فرستاده خود با جمعی از منصبداران و تفنگچیان از قلعہ برآمده مخاذیل را راند ۔ درین اثناء راجہ راجروپ و روپسنگھ راتھور از بلخ رسیدند و تا کنار جیحون تعاقب نموده ببلخ برگردیدند ۔

واقعۂ دیگر

جمعی از الانان بگذر نیلگران کہ از کلیف پائین‌تر است از جیحون عبره نموده و از شبرغان گذشتہ بجانب شبرم و سرپل رفتند ۔ بہادر خان پس از آگہی راجہ دیبی سنگھ و راجہ جیرام و روپسنگھ راتھور و معتمد خان میر آتش را برای تنبیہ مخاذیل فرستاد ۔ آخر آن روز کہ لشکر فیروزی اثر بآقچہ رسید الانان مذکور احشام نواحئ شبرم و سرپل را غارت کرده و اسپ و شتر و گاو وگوسپند فراوان گرفتہ بجانب جیحون راہی شده بودند ۔ سرداران لشکر حقیقت حال دریافتہ نیم شب پی مقاہیر گرفتہ روانہ شدند و دو پہر شب و دو نیم پہر روز بر اثر شتافتہ بآن زیانکاران دین و دلیا رسیدند ۔ و جمعی را رہگرای ہلاک گردانیده بقیۃ السیف راه فرار پیمودند ۔ دلاوران عرصۂ وغا تا پایان روز تعاقب نموده شب در ہمان چول فرود آمدند ۔ اتفاقاً

پس از گذشتن یک پهر از شب پنج شش هزار سوار دیگر از آب گذشته هنگامهٔ نبرد گرم ساختند و بعد از ستیز و آویز بسیاری بکوی نیستی فرو رفتند و دیگران بصد جان کندن بدر رفتند - و از کنداوران سپاه فیروزی نیز چندی جان درباختند - و درمیان رؤس مقاتیل الهانان سر بعضی اوزبکیه که خود را در سلک بندهای درگاه منسلک ساخته بودند و بهمت پست برای غارت مال مسلمانان بآن جماعت بدسگال پیوسته بکیفر اعمال خود رسیده بودند پیدا گشت - و سر نظر مینک را که در آن قوم بتهور و اعتبار شهرت داشت شناختند - و اولیای دولت مظفر و منصور معاودت نمودند -

سانحهٔ دیگر

حشری از الهانان بگذر کلیف از آب عبره نموده موضع اختهچی و قروقچی و دیگر مواضع را پنج کروهی بلخ تاخته فراوان مواشی رعایا و برخی اسپ و شتر لشکریان را که در چراگاه سر داده بودند بردند - چون شمشیر خان تهانه دار خان آباد خبر گذشتن طایفهٔ ضاله از آب شنفته آمادهٔ پیکار گشته بود بمجرد آگهی برین ماجرا با همراهان سوار شده در دو پهر خود را بمقابیر رسانید و بار سر از تن گروهی ازین مقابیر برگرفته و دواب سپاه و رعیت را برگردالیده از آنجا عود نمود - در همین ایام سه فوج دیگر از مدابیر باستانهٔ علویه و آقچه و فتح آباد تاخت آوردند - جمعی که باستانه رفته بودند آنها را نظام میواتی تهانه دار آنجا و اسحٰق بیگ بخشی کابل که بفرمان قضا نفاذ از بلخ روانهٔ قدسی آستانه شده بود و در آنروز بدان مکان رسیده و چندی دیگر از بندگان بادشاهی که از اتفاقات بآنجا وارد شده بودند مالش بسزا دادند - و طایفه که باقچه رو نهاده بودند شادمان پکهلیوال به نبرد آنها پرداخته تنبیه قرار واقع نمود - و جماعتی که بفتح آباد آمده بودند تاب تفنگ فرخ حسین خراسانی نیاورده برخی را بکشتن داده بپای ادبار فرار گشتند -

واقعهٔ دیگر

گروهی از مخاذیل الهان با قاضی نفاق پیشهٔ شبرغان پیغام دادند که بستن بند آب شبرغان که پیشتر اوزبکان شکسته اند و عمارات ولایت و فزونیٔ

زراعت بآن باز بسته است نا گزیر است و بی آنکه خود بیرون آمده بر انجام
این کار همت برگمارند صورت نمی بندد ـ جبّار قلی از حصار برآمده بدالصوب
راهی گردید ـ مقهورانی که بکمین فرصت آمادهٔ نبرد بودند بقصد پیکار
نمودار گشتند ـ چون جبّار قلی بر آهنگ این گروه بی فرهنگ آگهی یافت
باندیشهٔ آنکه اگر بنبرد پردازد مبادا طایفهٔ دیگر بر سر قلعه شتافته
آنرا متصرف گردد بجانب قلعه برگشت و جمعی کثیر از همراهان او تلف
گردیدند ـ علاذیل روز دیگر حصار را دایره وار احاطه کردند ـ درینولا از
شگرفیٔ اقبال راجه دیبی سنگه و ترکتاز خان که بی دستوری از اند خود ببلخ
روانه شده بودند بشبرغان آمده قلعه نشینان را مستظهر گردالیدند و با محسن
قلی برادر جبار قلی از قلعه برآمده الامانان را مالش بسزا داده ازدور قلعه را ندند ـ

سوانح بلخ

چون اصالت خان از دارالفنا بعالم بقا رحلت نمود و الامانان بیدین و
ایمان از هر طرف هنگامهٔ شور و فساد گرم کرده بودند خصوص درینولا
که عبدالعزیز خان اغوای آن جماعت ضاله می نمود و جمیع گروهای
الامانان و گروه اوزبکیه را اجازت داده بود که از هر چهار طرف در نواحیٔ
بلخ سر بشورش بردارند بهادر خان بودن خود را در بلخ مصلحت ندانسته
سرپل‌امام قرار اقامت داده بر طرف جواسیس فرستاد ـ چون از گفتار
جاسوسان آگهی یافت که الامانان از آب جیحون گذشته اند و عبدالعزیز خان
از قرشی باین صوب راهی گشته و بیگ اوغلی را با لشکر بسیار از
اوزبک و الامان روانه پیش ساخته بهادر خان خود از آستانهٔ امام معاودت
نموده ببلخ رسید و استعداد نبرد نموده یک کروه از بلخ گذشته بجانب گذر
کلیف منزل گزید ـ و قرار داد که اگر بیگ اوغلی بآن صوب بیاید رزمی
که از ترددات رستم یاد دهد و نبردی که نگارش آن آرایش صفحات تاریخ
شود بر روی کار آورده آن بد اصل را مستاصل سازد ـ

حقیقت رفتن نذر محمد خان بایران و ملاقات نمودن بشاه عباس و از آنجا مایوس برگشتن بماوراء النهر

چون نذر محمد خان از مخالفت سپاه تنگ چشم اوزبک و تطاول آن لشکر کوتاه نظر بعد از هزیمت شبرغان با قاسم نبیره و قتلق پسر خود و جمعی از اوزبکان قریب سه صد سوار که سرآمد آنها محمد قلی اتالیق قاسم و دو برادر باقی دیوان بیگی یکی محمد بیگ ایشک آقاسی و دیگری یادگار و عاشور قلی حاجی شقاول و محمد امین بیگ کوکلتاش پسر صالح کوکلتاش و دین محمد خان و عبدالله بیگ و قتلق اویتاق ترکمن و قربان علی میر آخور باشی بودند از اندخود براه چول در هفت روز بمرو و بعد از هفت مقام در عرض پانزده روز بمشهد مقدس رسید - و پانزده روز باراده معاودت در همانجا توقف نمود - مرتضی قلی خان ناظم آنجا از برگشتن خان بصوب دیار خود آگاه شده چار صد تفنگچی خراسانی را بعنوان کشک بر در خانه او نشاند - خان از مرتضی قلی رنجیده بی طلب شاه عباس از مشهد روانه صفاهان شده چون به بسطام رسید محمد علی بیگ که سابقاً بعنوان حجابت از ایران بدرگاه جهان‌پناه آمده بود با نامه و برخی از نقود و اجناس برای مهمانداری رسیده خان را دید و در چهل روز از کاشان بصفاهان رسانید - و در راه همه جا مراسم ضیافت و مهمانداری بطریق شایسته بتقدیم رسانید - از آنجا که بزرگ داشت بزرگان لازمه بزرگی است شاه در مقام تعظیم و احترام خان شده روز درآمد از در خانه تا یک فرسخی صفاهان باندازی که بیشتر آن پارچه رنگین و باقی قطنی و درآئی و مخمل و نیلک و زربفت بود گسترده اعیان و اکابر و امراء را باستقبال فرستاد و جز خلیفه سلطان اعتماد الدوله بقیه هیچ یکی خان‌را در خانه زین در نیافته هر که رسیده فرود آمده برسم متعارف قزلباشیه تواضعی بجا آورد - و بعد آن شاه نیز پذیره شده مقدم او را باعزاز و اکرام تمام پیش آمد و بر پشت اسپ بمصافحه و معانقه پرداخته مراعات لوازم مهمانداری بمرتبه کمال رسانید و هر دو دستی بدوش یکدیگر رسانیدند - و بباغ توشخانه بیرون دروازه طوغچی همراه برده باخود بر یک مسند نشانید -

و پس از تناول ماحضر باتفاق سواره تا میدان صفاهان رفته از آنجا شاه بمنزل
خود رخصت شد و نذر محمد خان را بخانهٔ ساروتقی وزیر سابق که برای نزول
او قرار یافته بود فرستاد - فردای آن متصل صبح چون شاه باز بدیدنش آمد
خان از مسند خود قدمی چند پیش آمده بدستور روز گذشته هر دو به یک
مسند جا گرفتند و شاه باستمالت پرداخته و دلجوئی بسیار نموده مراجعت بخانهٔ
خود نمود ؛ روز دیگر نذر محمد خان بی طلب بخانهٔ شاه رفته بعد تناول
طعام برگشت - سوم روز دارای ایران خان را بعنوان ضیافت خوانده سبب
آمدن پرسید - او حقیقت طغیان و عصیان اوزبکان و نافرمانی پسر و نفاق
بزرگ و کوچک ماوراء النهر مفصّل بر زبان آورده اظهار خواهش کومک
نمود - شاه لوازم تعظیم و تکریم و شرایط مراعات جانبش بجا آورده بهمه جهت
درخواست او قبول نموده گفت که در هر باب امداد و کومک آنچه لازمهٔ
دوستی است از قوه بفعل می آید - خلیفه سلطان بر زبان آورد که هرگاه
پسر و اوزبکیه و اهالیٔ آن ولایت راضی بایالت شما نیستند از کومک ما
چه می کشاید - خان جواب داد که شما بنابر کارفرمائی مروت لشکر همراه
داده صلاح و فساد معامله بمن واگزارید - آن روز مجلس بهمین قدر گفت و گو
بآخر رسیده شب ششم از روز درآمد صفاهان بتماشای چراغان که
در میدان صفاهان برافروخته بودند طلبیدند - او بکمال آشفتگیٔ طبع و
انقباض خاطر و گرفتگیٔ دل زمانی بتفرج چراغان مشغول بوده بعد از
آن خود را بهر در تمارض زده دیگر بخانهٔ شاه نشتافت - درین میانه شاه
روزی بخانهٔ نذر محمد خان برای دلجوئی و تسکین خاطر او آمد و خان از
غایت قباحت فهمی باستقبال شاه نپرداخته پسر و پسرزاده را نیز
قدمی چند پیش نفرستاد و تواضعی که بعد از ملاقات درخور حال باشد
بجا نیاورد - شاه ازین ادا رنجیده بمقربان گفت که این مرد نادان از
راه ناعاقبت اندیشی با من آن سلوک می نماید که گویا بدر خانه اش
بدریوزه رسیده ام - و سوای این از سودا و برهمزدگیٔ طبیعت او اداهای
خارج آهنگ ازو بظهور رسید که باعث کمال بی توجهیٔ شاه شد -
روز دوازدهم از تاریخ ورود محمد علی بیگ را طلبیده گفت که آمدن
من برای خوردن طعام و تنقّلات و تماشای چراغان نبوده بل از حوادث

بد روزگار و سلوک ناہنجار پسر غدّار و اوزبکان نابکار کہ بجرام نمکی مرا
باین حال تباہ روز سیاہ افگندہ الـد پناہ بـاین آستان آوردہ متوقع از مکارم
اخلاق و محاسن اشفاق آن بودم کہ بامداد مہربانی شاہ تلافی بی الدامی
اوزبکان از قـرار واقع بـر روی کار آوردہ بنوعی انتقام بکشم کہ خـاطر از
تـدارک بیروشی نـاسپاسان حقیقت نشنـاس بیاسایـد ـ اکنون کہ شاہ جم
جاہ از مہربانی چشم پوشیدہ در مقام امداد و اعانت نیستند من ہم از کل
توقعات درگذشتہ ناچار از ایشان میخواہم کہ چون بیماری عارض گشتہ
و مزاج از قوت افتادہ این مشتی استخوان را بمدفن اسلاف خود برسانم ـ
شاہ در جواب گفتہ فرستاد کہ در اعظام و بزرگ داشت درجہ قدر بلہ مقدار
شما دقیقہ فروگذاشت نکردہ قدم شما را بہمہ جہت گرامی میداریم این
ہمہ اضطراب برای چہ باشد ـ خواہش خاطر ما اینست کہ روزی چند بسیر
باغات و عمارات این دیار خاطر اشرف را از گرفتگی برآوردہ بعد از آن
بسرانجام امور پیشنہاد متوجہ شونـد ـ خان بر زبان آورد کہ زیادہ ازین
مرا طاقت بودن این ملک نیست کام و ناکام میخواہم کہ متوجہ
ماوراءالنہر شوم ـ در ہمین ضمن خلیفہ سلطان آمدہ از جانب شاہ اقسام
تلطف و انواع مہربانی ظاہر ساختہ چون دریافت کہ خان بہ ہیچ وجہ رای
بودن ایران ندارد گفت کہ در توقف و حرکت اختیار با شما است اما
اگر برخصت شاہ متوجہ دیار خود شوید بہتر است ـ خان جواب داد کہ من
در بند رضای کسی نیستم فردا روانہ می شوم ـ روز دیگر کہ روز پانزدہم
درآمد او بصفاہان بود از شہر برآمدہ در ہمان باغ توشخانہ فرود آمد ـ
دوم روز شاہ خلیفہ سلطان و قورچی باشی را فرستاد و فردای آن برای
دیدن خان خود آمدہ تفقد و تلطف بسیار بظہور رسانید و گفت کہ
چون عزم سفر مصمم است از لشکر وغیرہ ہرچہ لازم است سرانجام خواہیم
نمود و فـاتحہ خوانـدہ بمنزل خـود بـرگشت ـ و از نقـد و جنس
مبلغی دیگر فرستادہ سارو خان تالش را با جمعی از سپاہ خراسان و عراق
ہمراہ نمود و گفت کہ از ہرات پیش نـرونـد ـ القصہ نذر محمد خان
روز چہارم قتلق محمد پسر خود را با لشکر شاہ براہ راست روانہ نمود و خود
با قاسم خان نبیرہ از راہ فرخ آباد و استر آباد و بسطام گذشتہ و از آنجا

براه متعارف متوجه مشهد مقدس شد ـ و بعد از رسیدن بآن شهر سعادت بهر
چون حقیقت کار دریافت که این کومک نامی بیش نیست بسارو خان
که پیش بمشهد مقدس رسیده بود گفت که من براه مرو راهی می شوم
این جمعیت را با خود بآن راه نمی توانم برد ـ شما در هرات باشید
برگاه طلب نمایم خود را برسانید ـ و از آنرو که در وقت رفتن از حاکم
مرو رنجیده بود بمرو نیامد و در کنار بند خان مقام کرد ـ چون این خبر
بسمع بادشاه فلک دستگاه رسید و بوضوح پیوست که از اول تا آخر نقد و
جنس همگی دوازده هزار تومان که چهار لک روپیه باشد شاه
بنذر نهد خان داده بی اختیار بر زبان مبارک رفت که اگر خان
بمددکاری بخت کار ساز و رهنمونی طالع دولت طراز رجوع بدرگاه خلایق
پناه می آورد صد مرتبه زیاده ازین رعایت یافته طعن زینهار و عار التجا
بمخالف مذهب که پدرش در جنگ یکی از اجداد او بکشتن رفته و داغ منت
چار لک روپیه بر چنین حال بقبیلهٔ نبیلهٔ چنگیز خان ننشسته تا قیامت
زبان زد مردم نمی گشت ـ

چون در منزل مذکور کفش قلماق آمده ملازمت خان نمود باتفاق او
از آنجا کوچ نموده بقور ماچ آمد و الوس قلماق و جمعی دیگر فراهم آورده
بمحاصرهٔ قلعهٔ میمنه پرداخت ـ شاد خان قلعه دار از روی تهور تمام باستحکام
برج و بارهٔ آن حصار پرداخته چون اوزبکان رو به قلعه گیری نهادند شرایط
ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورد ـ و در مدت سه ماه محاصره دو بار
پیادهای بندیله و مردم شاد خان از قلعه برآمده بر ملچار اوزبکان
ریختند ـ مرتبهٔ اول دار و گیر بهادرانه از هر دو جانب رو داده همگنان کام
خود از زد و خورد گرفتند ـ مرتبهٔ دوم در ملچار یادگار برادر باقی
دیوان بیگی کارزاری نمایان بوقوع آمد ـ و دست چپ یادگار بیگ بضرب
شمشیر باقی بیگ خواهر زادهٔ شاد خان بریده شد و او نیز بدرجهٔ
شهادت رسید ـ و برخی دیگر از مناکیب مقتول و جمعی مجروح گشته بمکان
خود برگشتند ـ روز دیگر از جمله القاب چارگانه که سه نقب را شاد خان
یافته برهم زده بود و نقب چهارم را بسلامت رسانیده بودند بباروت انباشته
هشتم ربیع الاول آتش دادند ـ با آنکه بیست و پنج گز دیوار پریده بود

همین که یه سگالان از چار طرف بدان راه وسیع بر قلعه دویدند امّا دلاوران درون بر مرتبه بتازگی بر سر ستیز و جنگ و پرخاش آمده مقاهیر را بضرب تیر و تفنگ برگردالده مجال لدادند که از جای خود قدم پیش توانند نهاد و در حال بیلداران و عمله و فعله را سرگرم انسداد آن فرجه ساخته در عرض دو پهر بگل و سنگ از خاکریز تا کنگره برآوردند ـ چون دیوار از بنیاد برآمده بود روز دیگر فرو غلطید ـ اوزبکان فرصت جو خبر این سعی را بکام خود دانسته از طرف نذر محمد خان و از جانب قتلق محمد بر سبیل تهیهٔ یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشاده آوردند ـ و بافروزش نیران جنگ و جدل از سر جان گذشته بجهت در آمد قلعه باجل دست و گریبان شدند ـ دربن وقت چندین تن اوزبک از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه و نگاهبانان دیواربست بیرون حصار در فرزین بند اجل افتاده جان درباختند ـ و برخی دیگر از صدمهٔ تیر و تفنگ به پناه تنگنای عرصهٔ خندق که فیل مات شهسواران عرصهٔ دلاوری بود گریخته اکثر بزخمهای کاری دست از تردد بازداشتند ـ و جمعی دیگر بتک و تا جان بسلامت بردند ـ نذر محمد خان و اوزبکان از ترددات مردانهٔ متحصنان و راهی شدن مردم بسیار بعدم آباد در معرکهٔ زد و خورد حسابی گرفته بفکر دیگر افتادند ـ و نیز از استماع وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال بسرداری سپهدار برگزیده و شهسوار مصاف دیده سخت کوش صلابت کیش سپهر تمکین قضا اندیش پلنگ شیر افکن نهنگ صف شکن دل قلبگاه دلاوری چشم و چراغ انجمن سروری شاهزادهٔ فریدون فر محمد اورنگ زیب بهادر در نواح بلخ مانند مورچه در طاس سراسیمه و حیرت زده گشته و از دهشت خیل اقبال سررشتهٔ چاره گری از دست داده به بیل چراغ نام جای که سی کروهی غرجستانست رفتند ـ نذر محمد خان بمصلحت اوزبکان ناکرده کار قتلق پسر خود را با پنجهزار سوار بعنوان شبگیر و ایوار به بلخ فرستاده مقرر ساخت که در چنین وقت که بهادر خان از بلخ برآمده بمدد اہالی و موالی اگر توانند نهانی به شهر درآمده قلعه را متصرف شوند مجرای عظیم است ـ بعد از روانه شدن قتلق بخان سعید قلماق گفت که اوزبکان بخاری که به قتلق محمد همراه کرده اید اگر بافسون و افسانه او را

زنان جلوریز تاختہ دست و بازو بکشش و کوشش برکشودند و جمعی کثیر را بہ تیغ بیدریغ گذرانیدہ سلک جمعیت تفرقہ اثر ایشان از یکدیگر پاشان و پریشان ساختند ـ تا آنکہ از غریو کوس و غلغلۂ کرنا و جوش و خروش فیلان بدمست عربدہ آئین کرۂ زمین بزلزلہ درآمدہ نعرۂ دلیران شیر اوژن علامت رستخیز بظہور آوردہ بی اختیار از ہجوم ہراس و ہول چون دیو از لاحول گریزان گشتہ افتان و خیزان نیم جانی خشک و خالی با ہزار گونہ رعب و بیم بدر بردند ـ و بباد حملۂ دلیرانہ کہ در حقیقت صبای غنچہ کشای گلزار فتح است جملہ آن خس طینتان کہ خار راہ کشایش کار شدہ بودند از پیش برخاستہ آوارۂ راہ وادیٔ فرار گردیدند ـ سردار کارگذار سپاس گذاران معاودت نمودہ با مجاریح مقابیر کہ در راہ دستگیر شدہ بودند بمعنان فتح و نصرت آسمانی بمعسکر اقبال جاودانی نزول نمود ـ چون اول درآمد بلخ بطریق شگون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت روز افزون شدہ بود شاہزادۂ والا گہر تحسین و آفرین بیشمار بر امیرالامرا و سرداران دیگر نمودہ ہر کدام را بعنایتی و رعایتی خورسند ساختند ـ از تقریر گرفتاران ظاہر شد کہ سردار این دہ ہزار سوار نابکار قتلق محمد آشفتہ روزگار بود کہ بکمال ناکامی و قرین ہزاران تلخ کامی برگشتہ بہ بیگ اوغلی پیوست ـ

سلخ ربیع الثانی بہادر خان از بلخ گذشتہ در کنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود و کیفیت گرد آمدن پراگندگان دین و دنیا در حوالیٔ آنچہ پس از فرار جنگ درۂ گز بتفصیل معروضداشت ـ شاہزادہ مظفر و منصور تادیب و تنبیہ جماعت مقہور از ہمہ کارہا مقدم و اہم داشتہ غرّۂ جمادی‌الاولی یک کروہ از بلخ گذشتہ منزل نمودند ـ روز دیگر حصار درون و بیرون را ملاحظہ نمودہ بندوبست مداخل و مخارج از قرار واقع فرمودہ اہالی و موالی و اکابر شہر را درخور پایہ و حال بانعام کامیاب گردانیدند ـ و از چندی مثل خواجہ عبدالغفار ولد صالح خواجہ کہ برادر خواجہ ہاشم دہ بیدی و پیر عبدالعزیز خان است و خواجہ عبدالوالی را کہ گمان نفاق داشتند ہمراہ گرفتہ بمعسکر اقبال برگشتند ـ و مادھو سنگھ و شمشیر خان را با جمعی از منصبداران بمحافظت قلعۂ بلخ گذاشتہ سہ روز برای تنخواہ مواجب سپاہ نصرت دستگاہ توقف نمودہ پنجم جمادی الاولی با نیت صادق

و رای صایب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ کوچ نمودند ـ و براولیٔ تمام سپاه نصرت دستگاه بلغ به بهادر خان و امیرالامرا با دیگر بهادران تہوّر شعار در برنغار و سعید خان بهادر ظفر جنگ با بعضی دلاوران در جرنغار و خود در قول فوج آرا گشته ترتیب و تـوزک صفوف لشکر ظفر اثر و آراستگیٔ یسال عسکر منصور بدین عنوان نموده متوجه شدند ـ و بر رودہا و نالها پل بسته بدو روزّ بحوالیٔ علی آباد رفتند و روز پنجشنبه نهم موافق بیست و سوم خورداد ازین سوی علی آباد کوچ نموده بموضع تیمور آباد که یک کروہیٔ فتح آباد است رسیده به ترتیب فرود آمدند ـ لشکر ادبار اثر اوزبک اطراف اردو بهجوم نموده از افواج اقبال برکه بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل خود گرم پیکار گشت ـ درین حال بهادر خان با سایر ہمراہان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزیٔ خار مهمیز سرعت انگیز و گرم عنان ساخته بفوج روبـروی خـود جلوریـز رو بستیز آورد ـ و آن مردودی چند مطرود را برسم معهود طرید نموده عرصهٔ مصاف به سلحشوری بیاراست ـ جمله آن سست رایان سخت کوش بمجرد حملهٔ نخستین سلک انتظام و اجتماع صفوف را از ہم گسسته بفوج کلان خود پیوستند ـ خان شهامت نشان مراسم تعاقب بجا آورده جمعی از آن گروه ناعاقبت اندیش را متعاقب یکدیگر بعالم دیگر فرستاد ـ درین اثناء فوجی دیگر از باغستان نواحیٔ اردو که پر از سپاه اوزبکیه بود بآرزوی نمایش دستبرد رو بعرصهٔ مصاف نهاده در اطراف معسکر صف کشیدند ـ و فوج امیرالامرا را که از راه رسیده بود بچشم کم دیده بحسب این تصوّر که لازمهٔ کوتاه بینی و تباه اندیشی است از ایشان حسابی برنداشتند ـ امیر صایب تدبیر بحکم غلبهٔ تہوّر بر سر اظهار تجلّد درآمده و از کثرت عدد و عدت اعدا نیندیشیده بدانصوب راہی گردید ـ و چون نزدیک بباغ رسید مردم غنیم لئیم با کمال اطمینان قلب و فراغبال از باغ بیرون تاخته اطرافش را فروگرفتند ـ درین مقام که جای تردد بجا بود دلاوران موکب اقبال بفرمودهٔ خان شهامت شعار بتازگی دل بر کارگری توفیق و تائید بسته ترددہای نمایان بجا آوردند ـ و اصحاب وفا و وفاق بارباب خلاف و نفاق چون نور با ظلمت و حق با باطل با یکدیگر برآمیختند ـ

با آنکه خلقی بیشمار از طرفین زخمدار گشته توده توده بر روی هم افتادند
بهادران بر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و جریح نهاده پیشتر دویدند ـ
چنانچه جمعی کثیر ازین طرف بدرجهٔ شهادت رسیده و جمعی غفیر از آن
جانب از پای درآمده باقی جماعت مخالفان ناگزیر راه گریز سپردند ـ بهادران
جنود ظفر آمود در همان گرمی از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافته هرکرا
دریافتند امان لداده تیغ تیز را برو حکم نمودند ـ خصوص گروهی از آن
قضا رسیدگان را درکنار جوئبار و آبکندها که بر سر راه واقع شده بود پا بگل
رفته چون دواب در خلاب مانده بودند همگی را در آن مکان سر از تن جدا
ساخته برخاک هلاک انداختند ـ و اوزبکان دیگر که مانند رمهٔ نخچیر
رم خورده براه فرار بی محابا می شتافتند جمعی از تفنگچیان در آبکندهای سر راه
مخالفان بکمین لشسته ایشان را بباد تفنگ گرفتند و در یک دم اسپ و آدم
بسیار بخاک هلاک انداختند ـ و تا لشکرگاه بیگ اوغلی تعاقب نموده و
خیمه و دواب قتلق مهد وغیره تاراج نموده همراه نصرت و ظفر بمقرّ خود
باز گشتند ـ سعید خان بهادر ظفر جنگ که محافظت جانب چپ بعهدهٔ او بود
بسبب ضعف بیماری و کوفت بدن صادق بیگ بخشی و جهان خان افغان
صاحب شمشیر لشکر خود را با پانصد سوار فرستاد که این طرف جوی که
از کنار اردو میگذشت به ثبات قدم و کمال هوشیاری سر راه غنیم گرفته
لگذارند که احدی از آن متهوران از آب بگذرد و حرکت از آنجا مناسب
لدالسته از همه جا آگاه باشند ـ چون این جماعت موجب فرمودهٔ خان برکنار
جو آمده ایستادند گروهی از اوزبکان کید الدیش لزدیک نهر بشرانگیزی و
سلحشوری در آمده شوخ چشمی آغاز نهادند ـ و بمجرد گمان خالی بودن بیشهٔ
این ضلع از شیران شیرک شده شروع در انداختن تیر نمودند ـ بهادران آزرم
خوی رزم جوی الدرز سعید خان را فراموش ساخته از سر تجلّد و تهوّر
بی اختیار از آب گذشتند و رو بمواجههٔ غنیم نهاده همین که نبردکنان قدری
راه پیش رفتند سرداران فوج مخالف با سایر همراهان از کمینگاه برآمده
این مردم را مرکز وار در دایرهٔ احاطه گرفتند ـ هرچند این محروسان حمایت
خدائی آنچه در قوت امکان بود جدّ و جهد بفعل آورده در زد و خورد پای
کم نیاوردند و غرامت سر بدر بردن و زبان جان بیرون آوردن بر خویشتن

روا نداشته بالداز دریافت نیکنامی لیکن فی الحقیقت از نادانی و بی تدبیری نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی مصرف تلف ساخته خود هم بقتل رسیدند و هم سردار را خفیف ساختند ـ بالجمله سعید خان بهادر خاله زاد خان و لطف الله خان پسران خود را بکومک فرستاده تاکید کرد که از معسکر والا بسیار دوری نه گزینند و آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از دور لشکر خود رانده با فوج خود معاودت نمایند ـ این بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان خود را بمیان آن روبه منشان حیله‌گر زبون گیر انداخته سینه را از کینه پرداختند ـ و بزور سر پنجه و نیروی بازو شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نموده بر خیل اعدا حکم ساختند ـ درین وقت تمام لشکر اوزبک که از بهادر خان مالشی بسزا یافته مجال روبرو شدن باو در خود نمی یافتند و از بیم تیغ گذاریٔ آن سردار جلادت شعار در پناه دیوار بست باغات درآمده سر بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها در دامن خجالت پیچیده مجال حرکت نداشتند درین جانب جمعیت کمتر دانسته فوج فوج پی هم تاختند ـ از آنجا که خواست الهی بودن و ضعف این مردم تعلق پذیر گشته مقتضای قضا و قدر امری دیگر بود ـ سعید خان نیز باوجود ضعف بدن و نقاهت بیاری بکومک پسران دلیرانه بی اختیار بر قلب آن آتش سوزان زد ـ و در آن قسم نبرد مرد آزما دست و دل از جان برداشته سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالی و عدو بندی برکشاد ـ کوتاهیٔ سخن در آن عرصهٔ دار و گیر ـ مثنوی

غریویدن کوس گردون شکاف ‏ ‏ ‏ ‏ زمین را درافگند پیچش بناف
ز نیزه نیستان شده روی خاک ‏ ‏ ‏ ‏ ز گوپالها کوه گشته مغاک
نفیر دلیران در آمد باوج ‏ ‏ ‏ ‏ ز هر گوشه میرفت خون موج موج

در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بزور بازو افتاده فرق از میان دلاوران موافق و مخالف برخاسته سررشتهٔ عنان گیری از دست رفته یکایک پای اسپ سعید خان بکوی در شده او را از روی زین بزمین آورد ـ باوجود هجوم مخالفان آن خان شهامت نشان نهنگ احتشام پیاده چون ببر بیان بزد و خورد در آمده چندین تن را بضرب تیغ از پا در آورد ـ و سوار و پیادهٔ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار بهم

برآمیخته بر تنی بسر خود بازو بخون حریف خویشتن کشوده بباد حملهٔ مرد
افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر انگیخته بر یک را جز کشتن
و کشته شدن امر دیگر پیشنهاد همت نبود ـ خانه زاد خان و لطف الله خان
که همواره خارخار دریافت پایهٔ شهادت داشتند درین وقت بمدد رسیده
حق مقابله و مقابله ادا نمودند و انتقام از غنیم کشیده کام خود خاطرخواه
گرفتند ـ و بعد از تردّد بسیار در حضور پدر گلدستهٔ زخمهای نمایان بر سر زده
و غنچه آسا چلقد و مغفر با خون آغشته بهان پا سر زده تا گلشن ریاض
رضوان شتافتند ـ و خان والا شان نیز به برداشتن نه زخم کاری که بهانا
التمغای اقطاع ابدیٔ نیکنامی و کامکاریست فرمان و منشور ادّعای
مردی و مردانگی بطغرای جراحتهای نمایان که نشان اظهار تجلد و تهور است
بهم رسانیده ازین رو توقیع اقبال قبول بدست آورد ـ چون این خبر بشاهزاده
تهوّر شعار شیر شکار شهسوار عرصهٔ کارزار تاج خلافت را گرامی در
اورنگ زیب بهادر که همواره مانند شیر ژیان بی مددگار یک تنه رو بعرصهٔ
کارزار آورده چون آفتاب عالمتاب بمجرد طلوع در یکدم آفاق را مسخر خود کند
رسید دو فیل بدمست عربده آئین اژدها صولت اهرمن منظر رزم آفرین را که هنگام
معرکه آرائی باد خرطوم شان یاد از صور اسرافیل میداد و در حالت چالشگری
که بر مثال دو کوه بیستون بقوایم چارگانه بحرکت درآمده شور بامداد
نشور و غوغای عرصهٔ محشر برخاسته علامات روز رستخیز بظهور می آمد
با جمعی از پلنگ خویان سخت کوش سرکش که جز در کنام قربان و نیستان
ترکش آرام نداشتند بی خویشتن یکسر تا قلب لشکر اعدا شتافته بیکدم صفها
را از هم شکافتند ـ و آن دو فیل نبرد آزموده چون رعد خروشان و مانند برق
سوزان خود را بر سپاه لشکر آن تیره روزان زده بیک نفس خرمن حیات چندین
تن بباد فنا داده خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و منهزم
ساختند ـ درین فرصت بهادران نصرت شعار سعید خان را از آن مخمصه بیرون
آورده باز بر آن مشتی زشت سرشت حمله آور گشتند و باحیای مراسم
جلادت و حق گذاری بعضی از هواخواهان چهره بخون زخمهای کاری که
گلگونهٔ مردی و غازهٔ تازه روئیست افروخته به تیغ شعله انتقام دود از
وجود و دمار از روزگار اہل خلاف برآوردند ـ افواج غنیم لئیم چون باین

طریق تملّق از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا گردیده قطع امید
از عنود کردند و همت بر التزام طریقهٔ فرار گماشته تاب ژالهٔ آتشین تفنگ
و آب بی پایان شمشیر نیاورده بهزار جرّ ثقیل خفیف و ذلیل جان بدر بردند ـ
و فوجی دیگر از اوزبکان که روبروی توپ خانهٔ والا مستعد و آمادهٔ جنگ و
قابو بودند بعد از توجه گوهر تاج خلافت بکومک سعید خان بهادر باعتضاد
فرقهٔ باطل کوش که از عقب آنها بمدد رسیده بودند روش سرکشی پیش
گرفته بر مردم توپ خانه حمله آور گشتند ـ اهل توپخانه سایر آلات آتشباری
را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتشی انگیخته
جمعی کثیر را روانه بئس المصیر ساختند ـ و از جانب دیگر بهادر خان که
غنیم خود را برداشته معاودت نموده بود بر اینها نیز اسپ انگیخته بباد
حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ بادپایان مرد افگن آن تباه اندیشان را پاشان
و پریشان گردانیدند ـ از آنرو که افواج قاهره از صبح تا نصف النهار ره نورد
بوده و تا شام رزم ساز و نبرد آرا بودند اسپ و آدم بیتاب و طاقت گشته
جابجا بحال خود درمانده بودند سالار سپاه اقبال یعنی نیّر اوج عظمت و
اجلال عنان انصراف بمعسکر دولت برتافت و خان شهامت نشان امیرالامرا
علی مردان خان نیز بعد از نماز شام مظفر و منصور مراجعت نموده بمحافظت
ملچار پرداخت ـ بامدادان که شاه شرق مکان یعنی آفتاب از دشت خاور
برآمده بانداز تسخیر کشور باختر بر سر خیل اختر ترکتاز آورد شاهزادهٔ والا
همت گیتی ستان که از روی شجاعت ذاتی و کار طلبیٔ جبلّی همواره آرزوی
رزم جوئی و نبرد آزمائی داشتند درین مقام که تردد بجا بود باز بر سر پرخاش
جوئی آمده بازو بعدوبندی برکشادند و بنواختن گورکهٔ نصرت روانهٔ منزل پیش
شدند ـ گروه خوش اسپهٔ اوزبکیه گاه در میدان نبرد بنیاد دست بازی و تیر
اندازی نموده بهر طرف تاخت بجا می آوردند و گاه از بیم حملهٔ بهادران
تهور شعار پراگنده شده از میان میدان چون باد بدر می رفتند ـ بهادران
جنود ظفر آمود که برابر صفوف غنیم در عرصهٔ مصاف یسال آرا بودند بی
توقف اسپ انداخته پرکرا در می یافتند سر از تن جدا ساخته بر خاک
هلاک می انداختند ـ و در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب کمین
گران ساخته دنبال آن سبکسران جلوریز می شتافتند ـ انجام کار ادبار پژوهان

مکرر از ہر طرف نمایان گشته و بہر فوج طرح جنگ انداخته گروہی را در یمین و یسار افواج قاہره گذاشتند تا از دور خود را مینموده باشند و بسیاری را گرد آورده ہمه یک مرتبه بفوج ہراول رو نہادند ـ چون مردم توپخانه و دیگر بندہای بادشاہی که با بہادر خان در آن فوج بودند در دفع اشرار مساعیٔ جمیله بتقدیم رسانیدند مخاذیل جمعی را بکشتن داده از عرصهٔ پیکار رو برتافتند و به بنگاه خویش راہی شدند ـ درین اثناء بیگ اوغلی از برابر پیدا شده مقاہیر را از راه برگردانید و جوق را بر روی فوج ہراول نگاہداشته خود با فوجی کلان بآراستگی تمام یک مرتبه رو به فوج امیرالامرا علی مردان خان نہاد ـ خان شہامت نشان خاطر به عون و صون الہی و ہمراہیٔ اقبال بادشاہی جمع نموده بی مدد غیر با جمعیت خود ترددہای نمایان بجا آورده یکبار سایر آلات آتشباری را کار فرمود و بسی سرکشان سخت کوش از ارباب نفوس قویهٔ خیل غنیم را که خود را بر آتش تیغ شعله بار دلیران تہوّر شعار زده بودند بآتش بلا سوخت ـ آنگاه جلوریز رو به ستیز آورده از زد و خورد کام خود گرفت ـ و جنگ از ہر طرف ترازو شده بی اختیار پلّهٔ غنیم بہوا رفت و از ہجوم افواج جنود رعب تزلزل در بنیان تمکین که داشتند راه یافته طریقهٔ فرار مسلوک داشتند و چون دانستند که این مرتبه نیز نقش مراد درست نه نشست جوق جوق از ہم جدا شده از دور جنگ و گریز می کردند ـ افواج قاہره ہم بمقابله و مجادله و ہم بصیانت اُردو پرداخته راه می نوردیدند تا آنکه بمعسکر بیگ‌اوغلی که در موضع پشائی از مضافات آقچه بود رسیدند ـ از آنجا که مقاہیر از طعن و ضرب دلاوران دست خوش رعب و ہراس شده در بنگاه خود نیارستند ثبات ورزید تمامی جیبه و اسباب و اسپ و شتر که در بنگاه مخاذیل بود بدست مجاہدان لشکر افتاد ـ و ہزار نفوس از مواضع آن نواحی که اسیر ظلمه شده بودند رہائی یافتند ـ و بادشاه زادهٔ والا گہر با افواج قاہره در معسکر اوزبکان نزول فرمودند ـ روز دیگر چون خبر رسید که قتلق محمد و بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیه بصوب علی آباد شتافته اند و سبحان قلی که عبدالعزیز خان او را خطاب قتلغ خانی داده بخان خورد موسوم ساخته با جمعی کثیر از آستانهٔ علویه گذشته باین جانب آمده اراده دارد که

به بلخ رفته شورشی در آن جانب برانگیزد بنابر آن بادشاهزادهٔ والا قدر ازین منزل که موسوم به پشائی است به بلخ مراجعت فرموده همین که از علی‌آباد گذشتند فوج فوج از میان باغات آن موضع برآمده جمعی با هراول و گروهی با برانغار و دیگر افواج درآویختند ـ و سرداران غنیم باگروهی انبوه با قول دو چار گشته افواج دیگر اطراف تمام لشکر ظفر اثر را فرو گرفتند ـ درین حال شاهزاده بحکم آنکه یکدفعه اسپ انداختن در اکثر احیان سبب پراگندگیٔ فوج میشود از روی حزم و احتیاط مصلحت در تاختن ندیده فیل سوار رخ بعرصهٔ پیکار آوردند ـ و قدم ثبات بر جای خود محکم نموده مقرر ساختند که تفنگهای کلان و گجنالها که فراز فیلان استوار نموده بودند دفعه دفعه آتش داده از هر طرف که مخالفان هجوم آرند بهادران در دفع ایشان بکوشند ـ هواخواهان دولت ابد طراز این تدبیر صائب را دستورالعمل ساخته بهر جانب که آن خیل سبک سر بادسار روی می آوردند بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن گروه گرانجان برانگیخته بنابر فرط کشاکش سعی و کوشش علاقهٔ پیوند روان و کالبد همگنانرا از هم گسستند ـ و به شعلهٔ تیغ جهانسوز دمار از روزگار آن بدطینتان برآورده کام حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند ـ درین اثناء بعضی سرداران لشکر فیروزی بی ملاحظهٔ پاس خویشتن داری که لازمهٔ سرداریست بیک مرتبه خود را بیخودانه بر ایشان زدند و با قشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه آن خصم افگنان شده بود روبرو گشته بگیر و دار رستمانه غنیم را پریشان و پاشان ساختند ـ و حق تلاش ستیز و آویز بآن گروه باطل ستیز از قرار واقع بجا آورده بعضی را قتیل و برخی را بر خاک عرصهٔ کارزار بی جان و بی هوش انداختند ـ الحاصل چون بضرب تیغ جانستان و نیزهٔ سینه سوز هنگامهٔ رزم گرم بوده از روز روشن بشام رسید و هر دو لشکر بقرارگاه خود برگشته همین که مقدمهٔ کفایت افواج ظلمت شب داج ساحت گیتی را از طلوع عساکر انوار خالی دیده آفاق را بهجوم سپاه سیاه در دنّ ظلام گرفت باشارهٔ عبدالعزیز خان یلنگتوش وغیره که درین شب سیزدهم جمادی الاول به لشکر خود پیوسته بودند فوج فوج لشکر تیره باطن مخالف در حمایت پردهٔ ظلمت از همه جهت جمعیت اندوخته بترکتازی

جمعی از اہل آنرا مقتول و مجروح ساختہ چند قطار شتر با بار گرفتہ برآمدند ـ امیرالامرا ازین معنی آگاہی یافتہ جلوریز بر آنہا ریختہ گرد از بنیاد و دود از نہاد فساد انگیزان شرارت سرشت بر انگیخت و انتقام اہل اردو کشیدہ پرچہ بردہ بودند خلاص ساختہ باز باردو رسانید ـ و پس از لحظہ کہ قدری بارانی بیباریدہ گرد را فرو نشانید بہادر خان و دیگر سرداران بفرمان شاہزادۂ والا دستگاہ بترتیب صفوف پرداختہ ہر کدام خود را بر صف بدخواہ زدند ـ و فریقین بر یکدیگر ریختہ بدم تیغ شعلہ افروز و نوک ناوک دلدوز خون ہم بخاک ہلاک ریختن آغاز نمودند ـ درین مصاف کہ شیر دلان فیل زور را از فرزین بند ممات و خانہ مات راہ کشاد و امید نجات نبود شاہزادہ پلنگ صولت شیر سطوت بمدد ہر یک رسیدہ ہر یک را امیدوار ساختہ دلی دیگر دادند ـ لاجرم از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکۂ جنگ باہنگ خونریز اہل ستیز رنگ قرار و درنگ ریختہ از سر نو بکارزار درآمدند ـ و نظر بر کارگریٔ اقبال انداختہ از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال الدوختہ خیل اعدا را از جا برداشتند - و بہزیمت غنیم کہ در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننمودہ شرایط تعاقب نیز بجا آوردند و با ہمراہان مظفر و منصور بہمراہی عون وصون عالم بالا لوای والا را ارتفاع دادہ راہی سمت مقصد گردیدند ـ بنابر آنکہ فضولان مخذول مکرر خویشتن آزمائی کردہ جز مقتول شدن و مجروح گشتن بہرہ نیافتہ بودند زیادہ بر آن خودنمائی را بادپیائی شمردہ دیگر تا منزل نمایان نشدند ـ

چہارم جمادی‌الاول مطابق بیست و ششم خورداد چون ہنگام طلوع طلیعۂ بامداد شاہزادۂ اقبالمند فیروزی نصیب بآرایش لشکر نصرت اثر پرداختہ قول و ہراول و جرانغار و بر انغار را بہ پیرایۂ وجود بہادران پیکار آزمودہ پیراستہ باانداز مواجہ غنیم لئیم :

برآمد بر آہوی توسن دلیر چو خورشید رخشندہ برپشت شیر
گردون شد از نای زرّین خروش بدریای لشکر در افتاد جوش

بیرقہای نشان غازیان موکب عظیم الشان کہ سر در پی اوزبک و الان تیرہ روز داشت سر بعیوق کشیدہ صحرا و دشت پر از شیر و پلنگ و ہزبر گشت ـ و کتائب افواج موکب ہمایون کہ باعتبار ترا کم چون امواج

دجله و جیحون از سر حصر و حد بیرون و بحسب شمار چون خیل ستاره از حساب و شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفت - بی مبالغه از شعشعهٔ زره بهادران لشکر شکن که شعلهٔ خرمن اعدا بود پنداری از وزش باد دریای آتش موج باوج زده - و از بانگ بیونان جهان نورد و صدای زنگ و جلاجل ژنده فیلان عربده جوی که نهنگان دریای نبرد اند گوئی صور اسرافیل قیامتی قایم نموده - مثنوی

چو گشت از دو جانب صف آراسته سلامت شد از راه برخاسته
دو لشکر نگویم که دو کوه قاف رسیدند در جلوه گاه مصاف
ز تیر و کمانها که در کار بود بیابان نیستان و گلزار بود

چون سوار و پیادهٔ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن کردند که با یکدیگر برآمیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند نخست قوشونی به تیزی و تندیٔ برق جهانسوز از سواد اعظم افواج بحر امواج که جوق جوق مانند حلقهای پیلان مست سحاب آسا پی در پی جوشان و خروشان گرم شتاب بودند جدا شده جانب غنیم بحرکت در آمدند و بانجاعت واژون بخت که از گریبان کشی اجل بتقاضای خون گرفتگی گرفتار سرپنجهٔ بلا گشته بودند دست و گریبان شده بالمشافهه مافی‌الضمیر خود را بزبان خنجر پهلو شگاف سینه در و دشنه بخون تشنه ابلاغ نمودند - هرچند مخالفان بهجوم آورده مساعئی بی اندازه بجا آورده دست و پا زدند و قبضه آسا دو دسته تیغ بیدریغ گرفته درکار شدند و غلاف وار پای تا سر تن بزخم تیغ دو دم در داده داد کشش و کوشش و داروگیر می دادند بجای نمی رسید - و بهادران این طرف نیز هرچند خواستند که از جویبار سرشار شمشیرهای آبدار آب بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آنرا فرو نشانند نفعی نه بخشید - درین حال شاه فرخ فال عدو مال با دلی قوی و پیشانئی کشاده بر سر قتال و جدال آمده بمصاف اهل نفاق و خلاف رو نهاد - و با جمعی از بهادران شیر اوژن که چون پلنگان هژبر افگن بر کوههٔ زین خدنگ بقصد پیکار برآمده ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده بودند باز از سر نو آهنگ نخچیرگیری و انداز شکارالدازی نمودند - و مصافی عظیم و حربی نمایان درمیان آمده بهادران

هر دو طرف از کمال دلیری مانند گوهر کشاده جبین خندان خندان بر روی خنجر و دشنه می دویدند و کار بکارزار دست و بغل رسالیده در عرصهٔ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زدند ـ چون بهادران هر طرف از اثر بسیاریٔ زخمهای کاری از کار بازمانده عرصهٔ کارزار را تنگ دیدند بی اختیار مانند جوهر تیغها بدندان گرفته اکثری را روانهٔ ملک عدم گردانیدند ـ

بر آمد ز قلب دو لشکر خروش   رسید آسمان را قیامت بگوش
ز نیزه نیستان شده روی خاک   ز گوپالها کوه گشته مغاک
لفیر دلیران در آمد باوج   ز هر گوشه می رفت خون موج موج
ز بس کشتگان گرد بر گرد راه   چو بازار محشر شده حرب گاه

درین هنگام بمقتضای وقت دلیران قوی دل هر یکی نهنگی خونخوار شده بر دریای لشکر موّاج یعنی افواج غنیم زدند ـ و در آن محیط زخار بسان مرغابیان سرخ بی محابا غوطه خورده بدار و گیر درآمدند ـ آخر کار نسیم نصرت شمیم تائیدات ایزدی بر مشام اولیای دولت وزیده غنچهٔ ظفر را به شگفته روئی در آورد و باد صرصر اثر قهر الٰهی روی عرصهٔ مصاف را از کدورت وجود نابود غنیم پاک ساخته زنگ از دلها برد ـ مجملاً بعون عنایت الٰهی بدالسان آن اهرمن سیرتان انسان صورت از لمعهٔ تیغ و سنان خصم افگنان میادین دین یعنی اولیای دولت سرمدی حضرت شهاب الدین محمد نیست و نابود شدند که شیاطین از تیر شهاب و دیوان از تاثیر ام الکتاب ـ درین حال هوا خواهان بشکرانهٔ روزی شدن فتح و نصرت بر بقیة السیف رحم آورده تعاقب ننموده از هرجا باز گشتند ـ و بهادران موکب اقبال را که بیافتن زخمهای منکر که باعث رو سفیدیٔ مردانست چهره بگلگونه خون آلی ساخته بودند به لشکر گاه آوردند ـ جمعی را که زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت چشیده در میدان مصاف افتاده بودند بمنزل باقی رسانیدند ـ

شانزدهم جمادی‌الاول شاهزادهٔ بلند اقبال موکب جاه و جلال را کوچ فرموده همین که دو سه کروه راه طی نمودند باز آن مخذولان از باغها برآمده شروع در تیراندازی نمودند ـ و یادگار بیگ نام سردار پیکار دیده بر صف امیرالامرا اسپ برانگیخته خود را بآن امیر صالب

تدبیر رسانید و پرخاش جوئی آغاز نهاده خواست که بنفس خود
بامیرالامرا بزد و خورد درآمده آتش افروز کین توزی گردد ـ
و اتفاقاً پیش از آنکه سردار متانت شعار که مکرر نبرد مردان مرد آزموده
تیغ و سنانرا برو کارفرماید از دست غلامانش زخمدار گشته تن بغلّ اسیری
داد و همراهانش رو از مصاف تافته بعد یکروز او نیز راه فرار بسوی عدم
آباد سر کرد ـ بعد از آن روز شنبه هژدهم جمادی‌الاول که شاهزادهٔ والا
فطرت با دلاوران یک جهت و یکدل خورشید آسا تیغ کشیده و سپر کشاده
طی منازل نموده در ظاهر بلخ نزول اجلال ارزانی فرمودند الهان اوزبک که
چون گرد گرد اردو برآمده خاک برسر روزگار خود بیختند و گاه چون دود
از دور سیاهی بخت خویش بروز و ظهور داده از بیم قدم پیش نمی گذاشتند ـ
بنابر آنکه درین مدت سایر سعیهای ناشکور آن گروه مقهور هباً منثور شده
دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش از فرط وهن و ضعف از بیوت
عنکبوت گشته تدبیرات و اندیشهای آن کج گرایان آشوب انگیز ضایع و
ناچیز گردید دست از ستیز و آویز بازداشته از روی صلح دو سه هزار اسپ
بدست مبارزان نبرد آرا فروختند ـ چون ارادهٔ عالی آن بود که اردو و احمال
و اثقال را در بلخ گذاشته جریده باز متوجه جنگ گردند و باین توزک
شایسته مرحله نورد گشته بانصرام قرارداد خاطر بپردازند حکم فرمودند
که این طایفه هر ربو و رنگ را در اردو آمدن ندهند ـ درین اثناء خبر رسید
که سلخ ماه مذکور عبدالعزیز خان از آب گذار ایواج دریای جیحون برجاله
از آب گذشته دیگر مردم از هر طرف که راه یافتند خود را بر آب زده بعضی
غریق گشته و جمعی بسلامت رسیده هرکدام بطرفی پراگنده شدند ـ بر ارباب
دانش و فرهنگ ظاهر است که نصرت و ظفر تابع کثرت و بسیاری اعوان
و انصار نیست بلکه محض وابسته به عنایت ربانی و تائید آسمانی است ـ بجهت
اثبات این مدعا دلیلی بهتر از ظفر یافتن شاهزادهٔ والا مقدار نیست که بامردم
کم برلشکر گران سنگ اوزبک و الهان غلبه نمود ـ بسط مقال درین مقال
ایهام اشتمال آنکه چون شاهزاده جوان بخت صایب تدبیر نصرت نصیب
محمد اورنگ زیب بهادر که ادب آموز خرد پیر است و بنفسه کار هفت کشور
سر میتواند نمود از حضور پرنور رخصت مهم بلخ شد از جمله پنجاه هزار

سوار که همراه بادشاهزاده محمد مراد بخش بجهت تسخیر بلخ و بدخشان
تعین گشته بود بعد از داخل شدن آن ملک در ممالک محروسه جمعی
حسب‌الطلب روانهٔ حضور گردیده بعضی از نامداران مثل قلیچ خان و
رستم خان بحراست قلاع و ضبط حدود معین و مقرر گشته و بعضی بندهای
جمعیت دار مثل راجه جی سنگه که دو هزار سوار همراه داشت و چندی دیگر
موفّق بصدور خدمتی نگردیده در رسیدن تاخیر نمودند ـ و بعضی مثل
اله وردیخان و نجابت خان وغیره که از بی توفیقی بکابل لیارستند رسید به بلخ
چه رسد ـ درین صورت عدد آن معلوم است که از نصف لشکری که در سال
گذشته باین ولایت معیّن شده بود زیاده نبود بل کمتر بود ـ و جمعیت
تفرقه خاصیت لشکر غنیم از اوزبکان علوفه دار و علف خوار زیاده بر یک لک
سوار همراه عبدالعزیز خان و سبحان قلی خان برای پیکار آمادهٔ کار شده بود ـ
چنانچه کهن سالان این طایفه می گفتند که در هیچ یساق ماوراءالنهر این
قدر فراهم نیامده ـ بنابر آنکه آن شاه سرداران آزمونکار کثرت اعوان و انصار
را علّت پیشرفت کار دولت نمی دانستند بمجرد داخل شدن آن ملک باوجود
عدم اطلاع بر کیفیت راه آن سرزمین باعتماد عون و صون الٰهی به بلخ در
نیامده لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب غنیم ارتفاع بخشیدند و
کوچ بکوچ طی مراحل نموده و بترتیب افواج و توزک قوشونها پرداخته خود
با دل قوی و عزم درست در ایام هفتگانهٔ جنگ بجوشن و جیبه پوشیدن و
سپر داشتن متوجه نگشته بهر سمتی که غلبهٔ غنیم ظاهر می شد جلو ریز راهی
آنصوب گردیده داد مردی و مردانگی می دادند ـ و به تندی و تیزیٔ برق
جهانسوز بسوی مخالفان تیره روز بحرکت در آمده بزور بازو و ضرب دست
آن باطل ستیزان را براه فرار می انداختند ـ الحق درین یساق آن کامکار
نصرت شعار و سردار آزموده کار که از صدمهٔ کوه‌البرز رو نمی گرداند در هیچ
مقام ایستادگی ننموده چون پروانه که بی پروا خود را بر شعلهٔ آتش میزند
کارستانی در عرصهٔ کارزار به روی کار آورده که سالهای دراز رو کش کارنامهٔ
رستم و اسفندیار و ترددات شایستهٔ سام سوار بوده روزگاران در ضمن صحایف
تاریخ بر روی کار خواهد ماند ـ وقتی که این حقیقت از عرایض منهیان آن
صوبه گوش زد ایستادهای انجمن حضور اقدس گردید بی اختیار بر زبان

فیض ترجمان گذشت که چون مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ عاقبت نگری و خاتمه بینی رکن اعظم جهانداری و جهانبانی است از ناآزموده کاریٔ سرداران چندین خطاهای عظیم بوقوع آمده ـ بی آنکه تامل و تانی در پیشرفت مهام نمایند از روی اضطراب و نامعامله فهمیٔ آنها معامله برنگی دیگر صورت بر کرد ـ و بمقتضای نیامد کار و خواست الٰهی چندین کار ناشایسته در یساق بلخ بوقوع آمده باعث تشویش خاطر اشرف شد ـ اول التماس شاہزاده محمد مراد بخش در باب طلب خود پیش از بندوبست آن صوبه و استیصال المان و اوزبک و مصروف ناداشتن ہمت بر ناگزیر حال ـ اگر آن نا کرده کار را بخت کارفرما و اقبال راه‌نما بودی مطلق این ارادهٔ ناصواب را بخاطر راه نداده بنابر رسوخ عزم کوه وقار از جارفتی بلکه سخنان دوستان ناز پرورد ہندوستان بسمع رضا اصغا ننموده ہمچنان برسرکار خود بوده مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جہد افزودی ـ و به تسلی و تسکین الوس چغتا که بہزاران شادمانی و امیدواریٔ فرمانروائی صاحب و ولی نعمت خود گروہا گروه مردم در بلخ رسیده آرزومند دریافت ملاقات او بودند پرداخته ادای حق عنایت تربیت خداوندگار خویش وجه ہمت بلند نہمت ساختی ـ امّا چون عقل درست و فکر رسا نداشت چنین قابو را از دست داده خلل در اساس رسوخ عزیمت ہمگنان انداخته قدم در راه مراجعت گذاشت ـ و بدین سبب مادهٔ معامله قوام تمام نیافته ہمگنان دل از دست داده خود را از جد و جہد باز داشتند و مردم رجوع شده بہر گوشه متفرق گشته بفکر کار خود افتادند ـ و اوزبکان به بیدلیٔ سپاه ہندوستان مطلع گردیده از چہار جانب سر بشورش و فتنه برداشتند ـ و از صفحات صفایح اعمال و جراید مساعیٔ ایشان که عنوان تکاسل و تہاون داشت آیات وہن و ضعف مطالعه نموده از دریا و کوہا برآمده فوج فوج بہر طرف تاختن شروع نمودند ـ دوم تعاقب نکردن بہادر خان و اصالت خان نذر محمد خان را بعد از شکست و مراجعت آنہا محض بگفتهٔ شاہزادهٔ ناعاقبت فہم بی ضبط و ربط حدود شبرغان وغیره تہانجات و تسلّی نکردن مردم آن سرزمین که ارادهٔ بندگیٔ درگاه داشتند ـ سوم توجه نمودن بادشاہزادهٔ والا گہر بلند اختر به تنبیه و تادیب اوزبکان و المانان و جنگ با عبدالعزیز خان بی توقف و تامل از بلخ باردو ـ چه اگر آن سردار عالی

مقدار در چهار و پنج کروہی شهر توقف نموده تهیه مواد رزم می پرداخت ہم احمال و اثقال زاید در شهر می بود و ہم تردد مردم بشهر بآسانی میسر آمده بجهت جریده گشتن احتیاج معاودت به بلخ نمی افتاد ۔ بلکه وہن و فتور و خلل و تصور در بنای رسوخ عزیمت عبدالعزیز خان افتاده ۔ ہمگنانرا از سرگرمی این اشتعال باز میداشت ۔ و اگر او بارادهٔ جنگ صف قدم از حد خود پیش گذاشته این اراده با خود مصمم می ساخت بحسن سعی و تاثیر تدبیر و ضرب شمشیر بهادران موکب اقبال شکست درستی خورده دیگر کمر تردد نمی بست ۔ و بعد از تعاقب کشته یا بسته از غایت اضطراب در آب جیحون غرق می گشت ۔ و اگر بارادهٔ تاخت و تاراج آن ملک در آن نواح توقف می ورزید الهانان و اوزبک غیر علوفه دار در اندک ایام متفرّق گشته او را با جمعیت باقی که در جنب کثرت جنود اقبال حضرت سلیمان مکان قدر و مکانت خیل موری ندارد مجال مقابله و مجادله نمی بود ۔ لله الحمد و المنة که حضرت صاحبقران سعادت قرین قایم مقام ائمّه دین بعنایت ربانی و تائیدات یزدانی بزور تدبیر و ضرب شمشیر چاردانگ ہندوستان را مانند خورشید عالم گیر بزیر تیغ و نگین درآورده بر تختگاه چندین صاحب تاج و سریر متولی شده خداوندان آن را مستاصل یا باج ده و خراج گذار ساخته سر تا سر این کشور اکبر ہندوستان که مافوق فسحت ساحتش در فراخنای حوصله تصوّر نمی گنجد و ایران و توران در جنب فسحت آن داخل حساب نیست امروز در تصرف اولیای دولت است ۔ و وفور خزاین و دفاین و کثرت لشکر ظفر اثر و سامان و سرانجام که از آلای عظیمه ربانی و نعمای کبیرهٔ یزدانی است و بادشاہان دیگر را در خواب و خیال میسر نیامده بمرتبه ایست که محاسب فہم و اندیشه از تعداد و شمار بعجز می گراید و امتداد طومار روزگار را گنجای شرح آن نه ۔ اما بنابر ناگزیر مقام مجملی از حقیقت صوبجات و خزاین و جواہر آلات و لشکر علوفه خوار نگاشته قلم حقایق نگار میگردد ۔

ذکر مملکت روز افزون

طول این مملکت جاوید آباد از بندر لاہری تا سلہت دو ہزار کروه بادشاہی ۔ ہر کروه پنج ہزار گز و ہر گزی چہل و دو انگشت ۔ و از قرار

متعارف چهار هزار کروه رسمی - و عرضش از قلعهٔ بست تا قلعهٔ اودیسه دکن هزار و پانصد کروه - بنابر اطلاع برکیفیت ملک و بندوبست و ضبط و ربط این سواد اعظم را بیست و دو صوبه قرار داده بعهدهٔ سرداری که فی نفسه کار هفت اقلیم تواند سربراه کرد نموده دیوان و بخشی با لشکر گرانبار در آنجا تعین نمودند - و هر صوبه چندین سرکار و هر سرکار چندین شهر و هر شهر چندین پرگنه دارد - اکثرش ازین باب که ده لک روپیه حاصل دارد که برابر تمام ولایت بدخشان است - و بهر پرگنه فراوان قریٰ و مواضع متعلق است - از آنجمله چندین قریه است که حاصل هرکدام بیست هزار روپیه است - عدد پرگنات چهار هزار و سه صد و پنجاه است و شمار قریات را عالم‌الغیب والشهاده بهتر می داند - و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام است که هشت ارب و هشتاد کرور دام باشد - دارالخلافهٔ شاهجهان آباد صد کرور دام - مستقر الخلافت اکبر آباد نود کرور دام - دارالسلطنت لاهور نود کرور دام - اجمیر شصت کرور دام - دولت آباد پنجاه و پنج کرور دام - برار پنجاه و پنج کرور دام - احمد آباد پنجاه و سه کرور دام - بنگاله پنجاه کرور دام - اله آباد چهل کرور دام - بهار چهل کرور دام - مالوه چهل کرور دام - خاندیس چهل کرور دام - اوده سی کرور دام - تلنگانه سی کرور دام - ملتان بیست و هشت کرور دام - اودیسه بیست کرور دام - کابل پانزده کرور دام - کشمیر پانزده کرور دام - تتهه هشت کرور دام - صوبهٔ بلخ هفت کرور دام - صوبهٔ قندهار هفت کرور دام - بدخشان چهار کرور دام - بکلانه دو کرور دام - از جملهٔ این صد و بیست کرور دام خالصه مقرری است که موافق دوازده ماه سه کرور روپیه حاصل دارد و تتمه تنخواه جاگیر بندها -

شرح خزاین موفوره

اگرچه خزاین که در مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی خود اکبر بادشاه جمع نموده بودند و اکثر آنرا جهانگیربادشاه در مدت بیست و دو سال سلطنت خود خرچ نمودند از هیچ یکی سلاطین را میسر نشده - اما در عهد میمنت مهد حضرت صاحبقران ثانی باوجود کثرت اخراجات لشکر و مهاتی

که در آن کرورہا بخرج رفته و انعامات متکاثره که در ہیچ عہد نصف بل ربع آن نشده چنانچه از آغاز سریر آرائی تا این وقت نه کرور و شصت لک روپیه نقد و جنس انعام شده و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر عمارات دولتخانہا و مساجد و حدایق و قلاع که در ہندوستان بنا یافته صرف گشته ـ بدین موجب یک کرور و دو لک روپیه بر عمارات دولتخانهٔ اکبر آباد از آنجمله شش لک روپیه بر مسجد سنگ مرمر اندرون قلعهٔ مبارک و پنجاه لک روپیه بر روضهٔ منوره لتمه بر عمارات دولتخانه و دیگر بقاع و باغات و پنجاه لک روپیه بر عمارات قلعهٔ شاہجہان آباد و ده لک روپیه بر مسجد جامع و پنجاه لک بر عمارات و باغات دارالسلطنت لاہور و دوازده لک روپیه بر عمارات کابل در قلعه وشہر و ہشت لک روپیه بر عمارات و متنزہات کشمیر و ہشت لک روپیه بر قلاع قندہار و حوالئی آن و دوازده لک روپیه بر عمارات اجمیر و احمد آباد وغیرہا ـ

بیان کواکب مواکب شمار

لشکر علوفه خوار این دولت پایدار سوای جمعی که برای عمل پرگنات با فوجداران و کروریان وغیره معین اند موافق ضابطهٔ داغ چهارم حصه دو لک سوار است ہشت ہزار منصبدار و احدی و برقنداز ہفت ہزار سوار و یک لک و ہشتاد و پنجہزار سوار دیگر تابینان شاہزادہای کامگار و امرای عظام و سایر منصبداران ـ و چہل ہزار پیاده تفنگچی و توپ انداز و گوله انداز و بان انداز از آنجمله ده ہزار در رکاب سعادت می باشند و سی ہزار پیاده در قلاع و صوبجات تعینات است ـ تنخواه باشاہزاده محمد دارا شکوه چهل کرور دام است که حاصل آن از قرار دوازده ماہه شصت لک روپیه باشد ـ و تنخواه بادشاہزاده محمد شجاع و بادشاہزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بہادر بیست و چهار کرور دام که دوازده ماہهٔ آن [برای ہر یک] سی لک روپیه می شود ـ و تنخواه محمد مراد بخش دوازده کرور دام که دوازده ماہهٔ آن سی لک روپیه میشود ـ و تنخواه سرآمد امرای والا شان سعدالله خان و نو آئین بلند مکان علی مردان خان امیرالامرا نیز دوازده کرور دام ـ

اکنون به تحریر وقایع حضور که بسبب تحریر نبرد اوزبکیه و کیفیت

و تشریف شریف بادشاہزادہ بلند قدر مهد اورنگ زیب بهادر مالده بود می پردازد ـ چون از عرضداشت بهادر خان حقیقت درگذشتن اصالت خان بعرض مقدس رسید بادشاه قدردان که گوہر شناش جوہر وفا و اخلاص ارباب حقیقت اند بر فوت او تاسّف بسیار نموده فرمودند که آن بنده نجیب و اصیل که ہنوز چهل مرحله از مراحل عمرطی نموده و بکمال لذّت عمر نرسیده ہمیشه به تحریک بخت کارفرما مصدر ترددات شایسته می گشت و اگر اجل امان میداد خدماتی که ازو متوقع بود بظهور رسیده بر مدارج علیّه ارتقا می نمود ـ از فرط بنده پروری سلطان حسین پسر کلانش را بمنصب ہزاری پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصب درخور سربلند گردانیدند ـ چون خلیل الله خان در ضحاک این خبر شنید از فرط علاقهٔ محبت و فزونی رابطهٔ مودّت دل از اسباب تعلق برگرفته بخانه نشینی و زاویه گزینی رضا داد ـ با آنکه بادشاہزاده عالمیان اورنگ زیب بهادر به تعزیت او رفته نصایح صبرافزا نموده فرمودند که در چنین وقتی و چنین مهمی که کار لشکر فیروزی بعهدهٔ شہاست خود را از جمیع امور بازداشتن از مراتب عقیدت و ارادت بسیار دور است قبول نه کرده از ارادهٔ خود برنگشت ـ لاجرم حکم عزل منصب و جاگیرش نمودند ـ

جشن وزن قمری و سوانح دیگر

روز سه شنبه ہشتم ربیع الثانی سال ہزار و پنجاه و ہفت موافق بیست و چهارم اردی بهشت محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و ہشتم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین ہرساله آذین و تزئین یافته بدستور معهود سایر رسوم این روز مسرت اندوز بظهور رسید ـ و گروہی از اہل احتیاج کابل بانعام زر سرخ و سفید دامن امید برآموده کامیاب مطلب گردیدند ـ سعدالله خان از اصل و اضافه بمنصب ہفت ہزاری ذات و سوار و دولت خان صوبه دار قندهار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و پردل خان قلعدار بست بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار و عاقل خان بخشی دوم بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار و مرحمت علم و تقرب خان بمنصب سه ہزاری سه صد سوار و حیات خان بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و سید فیروز بمنصب دو ہزاری

ہزار سوار و عنایت علم و نوازش خان بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و ارجن گور بمنصب ہزاری ہفتصد سوار و اسلام خان صوبہ دار دکن باضافۂ ہزاری ہزار سوار بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار از آنجملہ پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ و معتمد خان میر آتش بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و قبچاق خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار از اصل و اضافہ سرافرازی یافتند ـ ذوالقدرخان تھانہ دار غزنی را بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر ساختہ مصحوب او پانزدہ لک روپیہ بہ بلخ فرستادند ـ

بیست و چہارم سعداللہ خان باستقبال فروزندہ اختر سپہر دولت و اقبال شاہ شجاع کہ حسب‌الطلب اشرف از بنگالہ روانہ شدہ نزدیک بکابل رسیدہ بودند شتافتہ بادشاہزادہ محمد مراد بخش را کہ بوسیلۂ التماس آن بلند مرتبہ رخصت دریافت ملازمت سعادت یافتہ از پشاور ہمراہ بدرگاہ جہان پناہ آمدہ بود بحضور پرنور آوردہ از ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت سربلند جاوید گردانید ـ ہر یکی ازین دو والا گہر ہزار مہر بعنوان نذر گذرانیدند ـ شاہزادہ محمد شجاع بعنایت خلعت با نادری و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و جیغۂ مرصع الماس و برخی مرصع آلات کہ مجموع یک لک روپیہ قیمت داشت معزز و مفتخر گشت ـ و در ہمین تاریخ راجہ جی سنگھ کہ از دکن روانہ گشتہ و جعفرخان از لاہور با خزانۂ یک کرور و بیست لک روپیہ در خدمت شاہزادہ محمد شجاع آمدہ بود از تلثیم عتبۂ فلک رتبہ فرق افتخار بفرقدین رسانیدند ـ خان مذکور بخدمت میر بخشی گری از تغیر خلیل‌اللہ خان و منصب پنجہزار چہار ہزار سوار سربلند صورت و معنی گشت ـ

غرہ جمادی الاول از واقعۂ لاہور بعرض اشرف رسید کہ محیط مکارم و مفاخر عمان مناقب و مآثر نقاوۂ آل کرامت مآل صدرالصدور سید جلال بیست و سوم ربیع‌الثانی بنابر امراض متعددہ از کثرت‌آباد این فناخانۂ دیر بنیاد بزاویۂ دارالبقای وحدت منزل گزیدہ صدر آرای انجمن فردوسیان گردید ـ بادشاہ حق آگاہ بر فوت آن سید عالی فطرت تاسف بسیار نمودہ از جناب ایزدی آمرزش او خواستند ـ و از جملہ سہ پسر نیک اختر آن والا منزلت اولین نشان فیض ساقی کوثر سید جعفر سجادہ نشین آبای کرام

است ـ دوبمین سلالهٔ عزت والا فطرت مظهر لطف ازلی سید علی که آثار
شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن زبدهٔ آل والا جلال چهره نماست
باضافهٔ ده بیست بمنصب ہزاری دویست سوار سربلند گردید ـ و سیومین
سید موسیٰ را بسبب دوام بیماری وجه معیشتی مقرر نموده حکم فرمودند
که در احمد آباد بدعای دولت ابد پیوند مشغول باشد ـ سید ہدایت الله
ولد سید احمد قادری را که بدیوانئی قندهار مفتخر بود بمنصب ہزاری
ذات و صد سوار نوازش فرموده بحضور اشرف طلبیدند ـ راجه جی سنگه را
که با دو ہزار سوار بملازمت اقدس رسیده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر
مرصع و اضافهٔ دو ہزار سوار که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار
سوار دو اسپه سه اسپه باشد دو لک روپیه مساعدت عنایت نموده به بلخ
رخصت دادند ـ و شیخ ناظر که در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت
مطهر چنانچه شرط عبودیت است بجا می آورد و از ایام بادشاہزادگی در خدمت
بوده در سفر و حضر و ہنگام خلوت و انجمن بدریافت فیض حضور پرنور
یک لمحه بی صله نمی بود از صبح تا شام و از شام تا بام بر در خوابگاه
مقدس بسر می برد درین شب بعلت فواق که بعد از نماز شام برو طاری
شده بود پنج گهری شب مانده رخت ہستی بربست ـ حسب الامر اشرف
قاضی اسلم و جمعی از فضلا بر جنازه اش حاضر شده در دامان کوه عقابین
بطریق امانت سپردند و بعد از چندی بمقتضای وصیت او بدارالخلافهٔ
اکبرآباد برده پهلوی مسجدش در مقبرهٔ که خود بنا نموده بود گذاشتند ـ

[جلد دوم بپایان رسید]

غلط نامه شاهجهان نامه

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧		مرتب	مرتبت
١٣		قرموده	فرموده
١٤	٢٥	بستهه	بسته
١٥	٨	و حوش	وحوش
١٦	١	قرومایه	فرومایه
٣٠	٢٦	از را	از راه
٣٨	٢٦	گلبانک	گلبانگ
٥١	١	تّفرد	تفرّد
٨٣	٢١	کم فرصت بر نفاق	کم فرصت پُرنفاق
٨٦	١٣	معاودت تنبیه یافته	معاودت یافته
١١٣	٥	ز	از
١٢٠	١٣	اصرار	اضرار
١٣١	١	بربده	بریده
١٣٢	٢٣	نماید	نماید
١٦٠	١	جهالت	جهات
١٦٠	٣	نبرین	نیرین
١٦١	٨	مهذا	معهذا
١٧٣	١	نحقیق	تحقیق
١٩٣	١٣	تدبن	تدین
٢٠٠	٧	زینهاد جوی	زینهارجوی
٢٢٩	١٦	براق	یراق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۲	۲۲	حسب الالتماس	حسب الالتماس
۲۳۵	۱۸	تشریف	تشریف
۲۶۸	۹	رویان	رومیان
۲۹۳	۱۳	گرامی	گرای
۳۱۰	۱۶	منطور	منظور
۳۱۱	۲۱	بیاد	بیاد
۳۸۳	۲۳	ز افغانان	از افغانان
۳۸۶	۲۷	بل بیک دیگر کا برسند	کابل بیک دیگر برسند
۳۹۳	۱۳	باغ صفا	باغ صفا
۳۹۸	۲	پیشتر	بیشتر
۴۳۱	۱۷	قلیچ خان	بہ قلیچ خان
۴۴۲	۱۵	نمودن	نبرد نمودن
۴۴۳	۴	عرضۂ مصاف عرصۂ تیغ	عرصۂ مصاف عرضۂ تیغ
۴۶۰	۷	بزبر	برابر
۴۶۱	۱۸	باشاہزادہ	بادشاہزادہ